کلیات تاریخ تمدن جدید

مطابق برنامه جدید وزارت فرهنگ

برای سال ششم دبیرستانها

تألیف

عباس اقبال

چاپ دوم



کلیات تاریخ تمدن جدید

مطابق برنامهٔ جدید وزارت فرهنگ

برای سال ششم دبیرستانها

شامل

تاریخ تمدن جدید در اروپا و ایران

تألیف

عباس اقبال

استاد دانشگاه

چاپ دوم

چاپخانه شرکت مطبوعات

مقدمه

کتاب حاضر که درحقیقت مکمل جغرافیای اقتصادی سال ششم است در دو قسمت تهیه شده قسمت اول شامل سابقهٔ تمدن جدید وشرح ترقیات علمی ومادی و اختراعات و اکتشافات ونهضتهای فکری واجتماعی که در مغرب زمین درطی دوقرن اخیر بروز کرده و تمدن امروزه را که بآن تمدن اروپائی یا تمدن غربی میگوئیم بوجود آورده است ، قسمت دوم متضمن تاریخ علمی وادبی ایران در همان قرونی که مغرب زمین بسرعت تمام در مرحلهٔ تمدن پیش میرفته و کشور ما بعللیکه درطی همین قسمت تشریح شده برخلاف در حال انحطاط و بیخبری سر میکرده است .

اگر چه دراین مدت چندین بار درایران برای اخذ تمدن اروپائی وهمقدمی با متمدنین مغرب تشبثات و اقداماتی بعمل آمده واز عهد صفویه ببعد پای بعضی از اختراعات و مؤسسات اروپائیان بایران باز شده ولی بجهاتی که در تاریخ دیده ایم در قسمت دوم همین کتاب نیز تشریح شده این جمله هیچکدام دوام وبقائی پیدا نکرده ونتوانسته است که مانع انحطاط ایران در آن ادوار شود ، تنها در این میانه ادبیات فارسی فی الجمله سر وصورتی پیدا کرده و از حال پستی و نکبتی که در قرون دهم ویازدهم هجری بخصوصاً شعبهٔ شعر آن داشته بدر آمده واز نو قابل توجه واعتنا شده است

قسمت دوم کتاب علل این تنزل و تاریخ تجدد ادبیات فارسی را مشتمل است با توجه بذکر اقداماتیکه از زمان پادشاهان صفوی تا اوایل مشروطیت برای اقتباس تمدن اروپائی واخذ وسایل ترقی ومصالح مادی جدید بعمل آمده تا بالاخره بدور حالیه منتهی گردیده است .

دردو قسمت کتاب سطح مطالب اندکی بالاتر ازدرجهٔ احتیاج محصلین سال ششم گرفته

شده تا شاگردان دانشکده های ادبیات وحقوق و کسان دیگر که ذوق مطالعهٔ اینگونه موضوعات را دارند بتوانند از آن بهره بردارند مخصوصا چون درطی آن سعی کرده‌ایم که مقدمات وقایع کنونی اروپا و علل اقتصادی وسیاسی آن آشکار گردد شاید قراءت آن برای غیر دانشجویان نیز خالی از فایده نباشد .

قسمت اول این کتاب در مهر ماه ۱۳۲۰ بطبع رسید ولی از آن تاریخ ببعد بعلل موانعی که در پیش بود تهیه و چاپ قسمت دوم آن میسر نگردید .

اینك که نسخ قسمت اول آن نیز بکلی نایاب ومورد احتیاج شدید محصلین گردیده است بتشویق آقای علی‌اکبر علمی بتکمیل وتجدید چاپ آن مبادرت میشود امید است که بعلت تسریعی که در این کار رفته اگر نواقصی در آن مشاهده شود عفو فرمایند .

مهر ماه ۱۳۲۵ — عباس اقبال

مقدمه

در

سابقهٔ انسان و گذشتهٔ تمدن جدید

سابقهٔ زمین

سابقهٔ اوضاع معیشت یعنی مراحل اولیهٔ تمدن بشری امروز بطرز روشنی برما مکشوف نیست چه معلومات مادر این زمینه فقط مربوط بمدتی است که ابتدای آن از سه چهارهزار سال پیش است درحالیکه انسان ازچندین هزارسال قبل از آن تاریخ در روی کرهٔ زمین پیداشده وبحال اجتماع زندگانی میکرده است.

تامدتی قبل قسمت اعظم متمدنین بر این تصور بودند که عالم بغتةً درسال ٤٠٠٤ قبل از میلاد مسیح بوجود آمده؛ فقط اختلافی که در میان ایشان وجود داشت در این خصوص بود که آیا این عمل در بهار آن سال اتفاق افتاده بود یا در پائیز آن[1]!

این عقیدهٔ سخیف را جماعتی از مفسرین بیمایهٔ توراة براثر تفسیر تحت اللفظی یکی از آیات آن کتاب درمیان مردم منتشر کرده بودند اماچون مبتنی برهیچ نوع اساسی نبود حتی مؤمنین بعقاید دینی یهود وعیسوی نیز بزودی آنرا منکر شدندوعقیدهٔ اکثر ایشان بر آن قرار گرفت که عالم بسیار قدیم است وابتدای خلقت بیش از آنکه درتوهم آید از زمانهٔ مافاصله دارد.

۱ـ قسمتی از این مقدمه مقتبس از کتاب «مختصری از تاریخ عالم» تألیف نویسنده و مورخ معاصر انگلیسی ولز Wells است.

از پنجاه سال باینطرف علمای علوم طبیعی در تحقیق و منشأ ابتدای خلقت زمین رنجها برده و فرض های عدیده کرده اند بحث دراینموضوع از حوصلهٔ این مختصر خارج است همیقدر باید دانست که مطابق آخرین تخمینی که شده‌است کرهٔ زمین بحال استقلال یعنی بحالت کرهٔ مجزا که درظرف ۲۴ ساعت‌دورخود ودر مدت یکسال شمسی بگرد آفتاب بگردد از ۲٬۰۰۰٬۰۰۰٬۰۰۰ سال‌قبل وجود داشته و از آن زمان تاکنون پیوسته در حرکت یومی وانتقال خودپایدار بوده است .

بدیهی است که کرهٔ زمین بعد از جدا شدن از پیکرهٔ آفتاب بر اثر زیادی حرارت وکیفیات دیگر تامدتی برای پروراندن موجودات حیه مساعد نبوده وهیچ جنسی از این نوع نمیتوانسته است در آن فضا و هوا زیست کند .

ظهور حیات در روی زمین

تحقیق در تاریخ حیات در روی کرهٔ ارض در اعصار قدیمه و علم بر احوال نباتات وحیواناتی که درآن ادوار در روی زمین زندگانی میکرده‌اند برای‌ما امروز بوسیلهٔ آثاری ممکن است که‌در آن‌ایام از موجودات‌زنده در احجار رسوبی‌ومطبق بجامانده وبتدریج‌متحجر شده وامروزه بهمان‌حال‌نقش‌برحجر بدست می‌آید و وجود شیئی راکه در آن این‌اثررا‌باقی‌گذاشته ظاهر میسازد .

احجاری راکه شامل این قبیل آثارند میتوان در حکم اسنادتاریخ حیات‌در روی‌زمین دانست واز روی محلی‌که درآنجاآنهارا یافته اند و یاتاریخ تقریبی طبقه زمینی‌که این‌نوع احجار‌بآنها متعلق‌است‌یانوع آثار متحجره‌جنس حیات‌، محیط رشد و زمان تخمینی آنرا روشن ساخت .

مجموع قرائنی‌که ازاین راه بدست علمای طبیعی آمده ایشانرا باین عقیده رسانده است که از تاریخ ۱٬۴۰۰٬۰۰۰٬۰۰۰ سال قبل در روی زمین موجوداتی عدیده بحال حیات بوده‌اند .

اولین آثاری که از موجودات حیه بدست آمده است ازموجودات زندهٔ آبی است از جنس کرمهای دریائی وصدف و علفهای دریائی وغیره . بعد از چندین هزار سال در نتیجهٔ سیر ارتقائی از جنس حیوانات ونباتات پست ساده اجناسی عالیتر بوجود آمده و ماهی که اولین حیوان ذوفقار است که در روی زمین ظاهرشده قدم بعرصهٔ وجود گذاشته است .

در ایامی که سراسر دریا ها را انواع ماهی ها گرفته بود هنوز خاك لیاقت پروراندن موجودات حیه راپیدانکرده بود چه ریزش دائمی باران وحرارت شدید هوا از آن مانع میشده و درحقیقت درهیچ جا یکقطعه خشکی وجود نداشته است تابتوان گفت که فرق فاحشی بین آب و خاك ظاهرشده بوده است .

سطح زمین در عصر ماهیها تا مدتی گرفتار تغییرات شدید هوا و زلزله و آتش فشانی بوده ودر نتیجهٔ این تحولات کوههای مرتفع درروی خشکی بوجود آمده و عمق بعضی ازدریاها زیاد شده وآبهائیکه ابتداسراسرروی کره را گرفته بوده بطرف این اعماق رفته و قسمتی از سطح کره صورت خشکی را پیداکرده است .

انتقال حیات از آب بخاك در آخر عصر ماهیها یعنی در پایان تغییرات شدید مذکور بوده وشکی نیست که نباتات در اینمرحله برحیوانات تقدم داشته‌اند .

اولین نباتاتی که در روی خشکی پیداشده نباتات مردابی‌است باجثه‌های‌عظیم وگرد همین نباتات مردابی است که اولین مرتبه آثاری از حشرات و خراطین دیده میشود ولی باید بخاطر سپرد که این حشرات و خراطین اگر از حیث جنس با این نوع از حیوانات در عصر مایکی هستند بهیچوجه از جهت اندام و عظمت اعضا بآنها شباهتی نداشته اند چه مثلاً بال آن حشرات ازبال عظیمترین پرندگان امروزی بسی بزرگتر بوده و پهنای بعضی از آنها حتی بشش هفت متر میرسیده است .

بعداز خزندگان و خراطین وحیوانات جلد سوخته جنس ذوحیاتین در روی خشکی پیدا شده و بعد از آن خزندگان سپس طیور وپستانداران .

تاریخ ظهور پستانداران که انسان نیز از آن طبقه است مقارن اوقاتی بوده است که سلسله جبال «هیمالیا» در آسیا و رشتهٔ «آلپ» در اروپا و کوههای «رشو» و «آند» درآمریکا تازه ظاهرشده وحدود خشکیها و اوقیانوسها تقریباً بهمین‌حالی که حالیه دیده میشود مشخص گردیده بوده است .

ظهور انسان

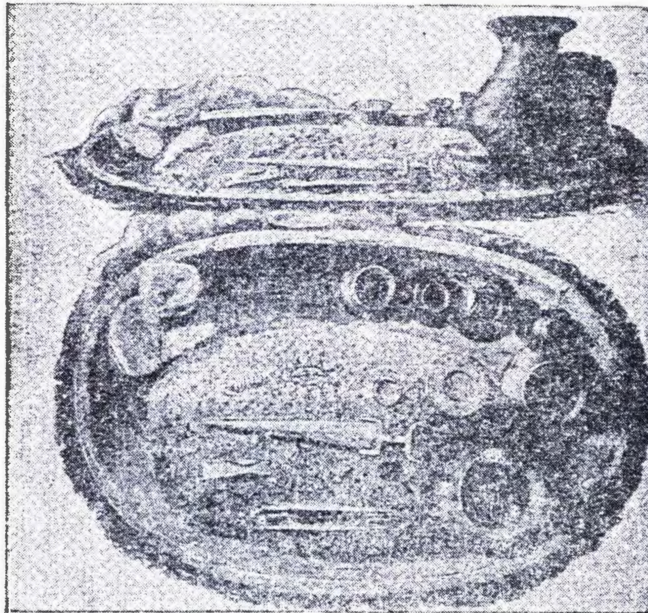
عقیدهٔ علمای طبیعی براینست که انسان بعد از گذشتن دوره ای که آنرا عهد چهارم یخ بندان میگویند یعنی بعد از تاریخ ۵۰٬۰۰۰ سال قبل که زمان بانجام رسیدن دورهٔ یخ بندان مزبور است درروی زمین پیداشده چه آثاری که از نوع بشر تاکنون بدست آمده جلوتر از تاریخ فوق نیست .

در اروپا در میان احجار رسوبی آثاری بدست آمده استمتعلق بدوره هائی مابین نیم تایك‌ملیون سال‌قبل که‌درمرحلهٔ اول در تعلق آنهابانسان اشکالی بنظر نمیرسد از قبیل‌قطعه‌سنگهائیکه آنهارا دستی‌بقصداستفاده تیز کرده بعد از تحقیق دقیق معلوم شده‌است که این آثار از انسان نیست بلکه از بوزینه هائی است که نسبت بانواع دیگر جنس خود بسیار زیرك و باهوش بوده‌اند وبهمین مناسبت آنهارا علمای تاریخ طبیعی «جنس نزدیك بانسان» میخوانند .

اولین آثاری که از «انسان واقعی» بدست آمده از ۳۰۰۰۰ سال‌قبل است و بیشتر آنها نیز متعلق باروپای غربی‌مخصوصاً فرانسه و اسپانیاست این آثار و اشیاء که قدیمترین یادگار اجداد مردم‌کنونی بشمار می‌آید عبارتست ازسنگهای تیزشده و استخوانهای تراشیده و نقاشی در روی در و دیوار غارها وغیره .

چون هنوز قسمت عمدهٔ آسیا و افریقا از لحاظ فوق مورد توجه علمای تاریخ طبیعی قرار نگرفته و جمیع نقاط آن مثل اروپا تحقیق نشده مسلم‌است که نمیتوان ظهور اولین‌طایفه ازانسان واقعی را دراروپای‌غربی‌دانست چه‌بساممکن‌است که‌بعدها

در قطعات مزبور آثاری بدست آید که وجود طوایف دیگری از انسان درهمان ایام یا



داخل یکی از مقابر ماقبل تاریخی که در اطریش کشف شده

قبل از آن در آسیا و افریقا ثابت کند همینقدر میتوان گفت که با معلوماتی که امروزه بدست داریم قدیمترین نقاطی که در آنها اولین آثار انسان واقعی مکشوف شده اروپای غربی است .

چنین بنظر میرسد که دنیای جدید یعنی امریکا تا اواخر عصری که آنرا عصر حجر قدیم میگویند از برکت این تمدن اولی محروم بوده است . فقط در عصر حجر جدید مردم قارهٔ قدیم از گوشهٔ شمال شرقی آسیا که امروز بوسیلهٔ باب برنگ از امریکا بریده شده بدنیای جدید راه یافته وتمدن خودرا بآن قاره برده اند .

بزرگترین قدمی که نوع بشر درقرون قدیمه درمرحلهٔ تمدن برداشته بلاشبهه اقدام بزراعت ومقیم شدن بحال اجتماع درنقطه ایست واین ابتدای شهرنشینی است که تمدن نیز درلغت همین معنی رامیرساند . اما این نکته که شروع انسان بزراعت وشهرنشینی

بچه کیفیت بوده وچه اموری درابتدا اورابااین خیال واداشته است بکلی برمامجهول است همینقدر میدانیم که مابین ۱۲،۰۰۰ و ۱۵،۰۰۰ سال قبل از مسیح درجنوب اسپانیا وشمال افریقا وآسیای غربی یعنی دراطراف دریای مدیترانه طوایفی ازبشر سکونت داشته‌اند که بزراعت‌وتربیت حیوانات‌اهلی آشنا بوده و بافتن‌سبدوپارچه‌های علفی و ساختن‌اقسام ساده‌ای ازظروف سفالین‌را نیز میدانسته اند . چون این طوائف صیقلی کردن سنگ‌را برای تهیهٔ اسلحه و سایر مصالح زندگانی کشف کرده‌بوده‌اند و بهمین جهت تفاوت بزرگی مابین ایشان‌ومردم عصرحجر قدیم که‌این‌هنررانداشته‌اند حاصل شده‌بوده است دورهٔ تمدن‌ایشانرا که دورهٔ شروع شهرنشینی وزراعت‌وتربیت حیوانات اهلی وبافت‌پارچه و ساختن ظروف سفالین است عصر حجر جدید یعنی‌عصر سنگ صیقلی میگویند وآنرا اولین عصر تمدن بشری میشمارند . درحدود ۱۰،۰۰۰ قبل از میلاد مسیح اکثر طوایف نوع بشردراین مرحله ازتمدن وارد شده‌بوده‌اند .

اوضاع جغرافیائی کرهٔ زمین مقارن ایامی که اکثر مردم در عصر حجر جدید داخل‌شده‌بودند بااوضاع امروزآن چندان فرقی نداشته فقط‌چنین‌بنظرمیرسد که درآن تاریخ هنوز دریای مدیترانه ازاوقیانوس اطلس جدا بوده واروپا وافریقااز راه باب جبل‌طارق بهم ارتباط داشته اند ووسعت دریای مازندران خیلی بیشتر از امروز بوده باینمعنی که آن دریاازطریق‌شمال بادریای سیاه اتصال داشته‌ودراطراف آن‌بیشتردشتها وریگزارهائیکه حالیه غیرذی‌زرعنددرآن ادوار مسکون و حاصلخیز بوده و هوای‌آن نواحی بمراتب از امروز بیشتر رطوبت داشته‌است وبهمین علت‌غالب نقاط روسیه حالیه را در آن تاریخ اراضی باتلاقی پوشانده بوده و آسیا و امریکانیز ظاهراً در تاریخ مذکور بهم ارتباط داشته وهنوزاوقیانوس‌منجمد‌شمالی‌از طریق‌باب‌برنگ با اوقیانوس کبیر راه پیدا نکرده بوده است .

نژادهای انسانی



تشخیص طبقه بندی نژاد هائی که‌درآن ایام در روی زمین زیست میکرده‌اند

حالیه برای ماخالی ازاشکال نیست امری که بنظر روشن می‌آید اینکه بیشترساکنین نواحی گرم‌وجنگلی وسواحل دریاهای منطقهٔمعتدله دراین‌تاریخ ازنژادی‌خاکستری رنگ بوده‌اندکه اقوام بربر درشمال افریقا ومصریان وغالب ساکنین آسیای جنوبی و شرقی رامیتوان از فرزندان ایشان دانست.

این نژاد بزرگ که‌ازاسپانیا گرفته تا جزایر اوقیانوسیه بیشترمردم عصرحجر جدید از آن منشعب بوده‌اندشامل طوایف عدیده است که غالب ایشان نیزظاهرا با یکدیگر تفاوت دارند.

اهم طوایف آن عبارتند ازطایفهٔ ایبر[1] درنواحی اطراف‌مدیترانهٔ غربی‌مخصوصا



نمونه‌هائی از ظروف سفالین عیلامی که در شوش بدست آمده

در اسپانیا **بنی‌حام** در شمال افریقا ومصر، **طایفهٔ دراویدی**[2] در هندوستان و سواحل شمالی خلیج فارس، بعضی از طوایف هندشرقی و جزایرپولی نزی و طایفهٔ

Dravidiers - ۲ Ibères - ۱

مائوری[1] در بعضی جزائر اوقیانوسیه .

در مقابل این نژاد خاکستری رنگ در جنگلهای اروپای شمالی ، و مرکزی نژادی ساکن بوده اند دارای چشمهای آبی و قامت بالنسبه بلند ورنگی خرمائی این نژاد را خود اروپائیان **نژادشمالی** میخوانند .

درشمال‌ومشرق آسیا نژاددیگری خاکستری‌رنگ‌ساکن بوده‌است‌باچشمهائی مورب و قدی بالنسبه کوتاه و گونه هائی برجسته و پوست مایل بزردی و موهائی مشکی از جنس تاتارها ومغولهای امروزی این نژاد را بهمین مناسبت **نژاد مغولی** می گویند .

در جنوب افریقا و استرالیا و جنوب آسیا و غالب جزائر منطقهٔ استوائی نژادی دیگر وجود داشته که سیاهان امروزی ازبقایای ایشانند این‌نژادرا **نژادسیاه** می‌خوانند .

در مرکزافریقا نیز یك عده نژادهای مختلف ساکن بوده‌اند که مثل ساکنین امروزی آن نواحی غالباً از اختلاط مابین طایفهٔ بنی حام و نژاد سیاه بوجود آمده وبر اثر گذشت زمان هر کدام حکم نژادی تازه را پیداکرده بودند .

نژاد هیچوقت نمیتواند بیك حال باقی بماند و غالباً در نتیجهٔ آمیزش طوایف و افراد یك‌نژاد باطوایف‌افرادنژاد دیگر درحال تغییراست‌بهمین علت‌تشخیص‌نژادها از یکدیگر بوسیلهٔ تعریفی‌جامع ومانع وتعداد مشخصات هریك‌تقریباًمحال‌است. بنا بگفته یکی‌ازمورخین‌طوایف‌بشر با اینکه‌همه ازیك‌اصل‌متفرع‌شده‌اندحکم‌شاخه‌های درخت‌را ندارندتاهر کدام بحال‌استقلال رشد ونمو کنندوبایکدیگرمخلوط نشوندبلکه مانند قطعات ابرندکه‌اگرچه بظاهر هرکدام‌وجود ونمودی بخود دارند اما اینوجود و نمودایشان ممکن‌است‌درهرآن دستخوش وزش بادی‌قرارگیرد ودرنتیجهٔ اختلاط آنها باهم براثراین وزش چنان‌دریکدیگر بیامیزندکه‌اثری‌از حال‌سابق‌آنها بجانماند

---

[1]- Maoris

قدیمترین تمدن های امریکا

در عصر حجر جدید چنانکه سابقاً هم گفتیم دستجاتی از نژاد مغولی ظاهراً ازگوشهٔ شمال شرقی آسیا یعنی ازطریق باب برنگ حالیه‌بامریکا راه یافتند وبتدریج بطرف جنوب حرکت کرده در امریکای شمالی وجنوبی پراکنده گردیدند.

مقارن سال هزار قبل از میلاد در امریکا مخصوصاً در دو ناحیهٔ مکزیك و پروی‌حالیه مبادی تمدن خاصی رو بپیشرفت گذاشت که از بسیاری جهات با تمدنهای ممالك قدیمهٔ دنیای قدیم فرق فاحش دارد.

متمدنین قدیم امریکائی‌که بعلت مجهول ماندن امریکا برما تاقرون جدیده در تمدنهای دنیای قدیم بهیچوجه منشأ اثری نبوده اند از حدود هزار سال قبل از میلاد شهرنشین بوده وبکار زراعت اشتغال داشته اند. بعدازآنکه از عصر حجر جدید بالا آمده و بدورهٔ فلزات رسیده‌اند برخلاف متمدنین دنیای قدیم هیچوقت نتوانسته اند بوجود آهن و استخراج واستعمال آن پی‌ببرند بلکه مس وطلا مهمترین فلزاتی‌بوده است که ایشان میشناخته و اشیاء و لوازم خود را با آنها میساخته اند.

در شبه جزیرهٔ «یوکاتان» در ساحل خلیج مکزیك در میان متمدنین آنجا یکنوع خطی نیز معمول بوده است‌که آنرا خط **مایا**[1] میگویند و این خط که‌آنرا برروی‌سنگ‌وپوست‌مینوشته‌اند تاآنجاکه علمای باستان شناسی بکشف رموزآن‌راه برده‌اند بیشتر برای حفظ تقویم وتاریخ مذهبی‌ایشان بوده‌است‌بدست‌طبقهٔ روحانیون که متنفذ ترین مردم و درحقیقت حاکم برمال و جان عموم ناس محسوب میشده‌اند.

در حدود سنوات ۷۰۰ و ۸۰۰ قبل ازمیلاد در میان این متمدنین یك نوع صنعتی‌نیز وجود داشته‌که آثار چندی از حجاریهای آن بما رسیده وآن‌نمایندهٔ کمال ذوق‌متمدنین‌مزبوروعلامت‌دلبستگی هنرمندان ایشان‌بنمودن جنبهٔ تناسب وزیبائی‌در

Maya — ۱

لباس واشیاء مادی است لیکن درعوض باید گفت که مدار زندگانی این متمدنین امریکائی مخصوصاً قوام حکومت وسیطرهٔ کهنهٔ دنیادار ایشان برروی خونریزی و بیرحمی قرار



تقویم سنگی مکزیکیان قدیم ــ نمایش قرص آفتاب واوضاع عالم

داشته وهرسال جان هزاران نفردستخوش هوی وهوس ایشان بوده است . قربانی انسان و قطعه قطعه کردن زندگان وبیرون کشیدن دل بیگناهان جزءتفننات عادی طبقه حاکمه محسوب میشده .

اما در دنیای قدیم از حدود ۴۰۰۰ الی ۵۰۰۰ قبل از میلاد مسیح آثاری بدست آمده است که کاشف تمدنهای کهنی است که گرچه متکی برنفوذکهنه وتاحدی همراه باقربانی بوده لیکن از غالب جهات دیگر باتمدن قدیم امریکائی تفاوتهای فاحش داشته است . این تمدن بطور کلی گرد معبد ومحراب میگشته وکهنه اساس علم ومعرفت خود را درشناخت خدا وسایر اشیاء و ادارهٔ زندگانی روحانی وعرفی مردم وبراساس

ستاره شناسی و تقویم قرار داده بودند .

تمدن جدید دنیا دنباله همین تمدنهای کهن دنیای قدیم است که در طی تاریخ بدست اقوامی که یکی بعد از دیگری آمده‌اند تکمیل شده و بصورت حاضر بما رسیده است . تمدنهای قدیم امریکا هیچوقت از حالتیکه در هفت و هشت قرن قبل از میلاد مسیح داشته بیرون نیامده باین معنی که نه درجهٔ آن در مرحلهٔ ارتقا بالا رفته و نه حوزهٔ انتشار آن از سر زمینهائیکه در آنها نشو ونما کرده بوده تجاوز نموده حتی مردم پرو و مکزیك هم تا قبل از رفتن اروپائیان بامریکا از وجود یکدیگر ظاهراً بیخبر بوده‌اند چنانکه سیب زمینی را که قوت قالب مردم پرو بود اهالی مکزیك ابداً نمیشناختند .

قدیمترین تمدنهای دنیای قدیم و ظهور خط

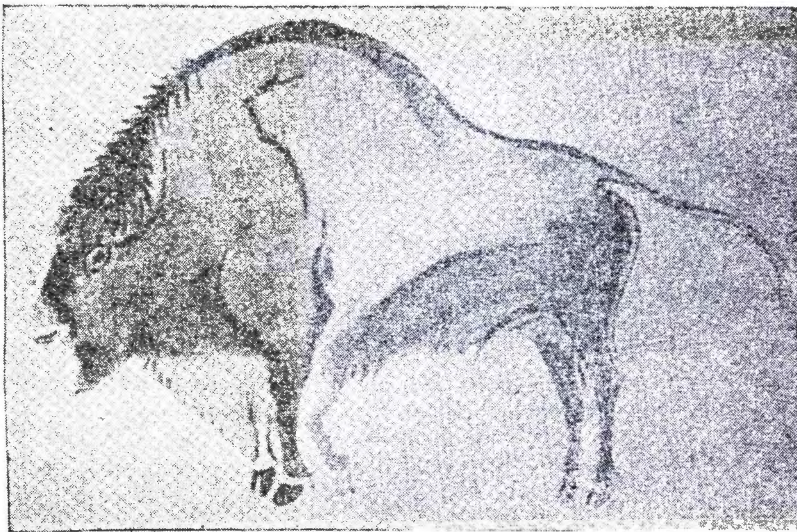
قدیم ترین نقاطی که در دنیای قدیم استعداد ظهور تمدن پیدا کرده و ساکنین آنها بساختن شهر ومعبد و آبیاری و تشکیلات اجتماعی بمیزان تمدن بدویان امروزی پرداخته اند دره های زرخیز آسیا و وادی پر برکت نیل در مصر بوده‌است . در آسیا در قسمت بین شط دجله و فرات و کارون که در قرون قدیمه جداجدا بخلیج فارس میریخته اند طایفه ای بنام **سومریان**[۱] از نژادی خاکستری رنگ با بینی های برجسته در حدود شش هزار سال قبل از میلاد مسیح بانشاء بلاد و ریختن اساس تمدن پرداخته و در همین تاریخ طایفه ای از بنی حام نیز در درهٔ نیل مصر سلسله‌ای سلطنتی تشکیل داده بودند .

سومریان از خیلی قدیم ساختن آجر را از خاك رس یعنی مرسوبات آبهای اطراف مساکن خود آموخته وبا آن بنای معابدی بشکل برج شروع کرده و چون خطی نیز جهت خود اختراع نموده بودند این آجرها را بعنوان کاغذ نیز استعمال میکردند و علائم خط خود را که بشکل میخ بوده برروی آن آجرها بمهارت تمام مینموده اند و خط

۱- Sumères

میخی که ظاهراً قدیم ترین نمونهٔ خط در آسیاست بعدها از این قوم بکلدانیان و عیلامیان و آشوریان و ارامنه و ایرانیان رسیده و این اقوام قسمت عمدهٔ کتیبه‌ها و اسناد تاریخی خود را هر کدام بزبان خویش باین خط که بتدریج در نتیجهٔ تغییرات و اصلاحات چند انواع عدیده پیدا کرده نگاشته‌اند ·

در میان مصریان نیز از خیلی قدیم یک نوع خط تصویری (هیرو گلیف) معمول بوده و مصریان علاوه بر نمودن آثار خطی خود بر روی در و دیوار استفاده از گیاه « پاپی روس » را نیز بعنوان کاغذ می دانستند و کاغذ معمول امروزی در حقیقت تکمیل همان کار مصریها در استعمال « پاپی روس » است .



نمونهٔ یکی از نقاشیهای این دوره که در یکی از غارهای اسپانیا بدست آمده

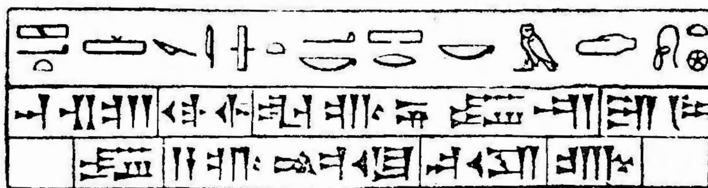
بدیهی است که در روز اول جمیع اقسام خط تصویری بوده باین معنی که مردم هر شیئی راکه میخواسته‌اند در روی سنگ یا آجر یا «پاپی‌روس» یا استخوان یا پارچه بنمایند عین نقش آنرا کم و بیش شبیه بآن میکشیده اند و این مرحله حتی در عصر حجر جدید نیز وجود داشته و در تصویرهائیکه از مردم این زمان بر روی دیوار غارها بجا مانده نمونه هائی از آن دیده میشود . در این تصویر های خط مانند اغلبیت با تصویر

انسان و حیواناتی است که او آنهارا بشکار میکشته است یا مجالس شکار و اسلحه و آلات و ادوات دیگر .

بتدریج نمودن نقش اشیاء در نگارشهای خطی بتمام هیئت و صورت از میان رفته و خطوطی قائم یا دو خط عمود بر یکدیگر بعنوان اختصار ورمزجای آن نقوش را گرفته و کم کم این اختصارات و رموز در ذهن آشنایان حکم علائم قرار دادی را برای نمودن اشیائی که ابتدا آنها را بتمام هیئت وصورت مینگاشته‌اند پیدا کرده .

قدم عمده در تاریخ ظهور خط وقتی بر داشته شده است که انسان رموز و اختصارات یعنی علائم قرار دادی جهت نمودن اشیاء و صورمتینی را برای نمودن اشیاء و صوری دیگر که شباهتی باشیاء و صوراصلی داشته‌اند بکار برده و این یااین قصد بوده است که اشیاء نوع دوم واقعاً باشیاء اصلی شباهت صوری داشته‌اندویا آنکه از شنیدن نام دوم یا چند نقش اشیاءدنبال یکدیگر در ذهن شنونده خیال شیئی دیگر مجسم میشده است .

خط میخی سومریان و خط هیروگلیف مصری هر دو بتدریج از شکل تصویری و رمزی خارج شده بحال الفبائی در آمد وسایر ملل متمدنه آنهارا برای نمودن افکار و خیالات خود در روی اشیاء خارجی اختیار کردندبطوریکه جمع خطوط الفبائی عالم متمدن از اختلاط همین دو خط قدیم سومری و مصری اقتباس شده است .

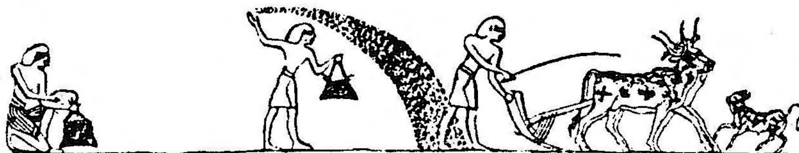


نمونه هائی از خطوط قدیم مصری و سومری

در چین نیز یك نوع خط تصویری که بعد ها بصورت علائم قرار دادی در آمد معمول شد ولی این خط هیچوقت بصورت الفبائی در نیامده و هنوزهم بهمان حال باقی است .

اختراع خط یکی از مهمترین مراحل ترقی تمدن بشری است چه‌بوسیلهٔ آن احکام و قوانین و آراء مردم بحال تدوین‌در آمده‌وتوسعهٔ حوزهٔانتشار آنهابمراتب‌از ایامی که خط در کار نبوده زیاد ترشده ودوام‌وبقای‌نفوذصاحبان‌قدرت‌واهل معرفت بعد از مرگ ایشان امکان یافته وضبط حوادث‌ووقایع‌بصورتی‌ثابت‌ممکن گردیده‌است بهمین جهت ظهور خط را در میان هر قوم ابتدای دورهٔ تاریخی و خاتمهٔاعصارماقبل تاریخی ایشان میشمارند ٠

تمدن قدیم مصری و سومری ازبسیاری جهات شبیه بیکدیگر بوده است . مردم استعمال مفرغ و مس و نقره و طلا و آهن را میشناخته و غالب اوقات ایشان غیر از ایام واعیاد و جشنهای‌مذهبی بزراعت وآبیاری‌وتجارت میگذشته‌لیکن‌استعمال پول معمول و معروف نبوده و معاملات بشکل‌تبدیل جنس‌بجنس صورت‌میگرفته‌است فقط امرا و حکام متمول در موقعی که محتاج ببعضی معاملات کلی‌میشدند بوسیلهٔداد و ستد با شمش های بزرگ یاکوچك زر وسیم‌یا قطعات‌احجارکریمه کارهای خودرا می گذراندند .



از نقوش قدیمهٔ مصری نمایندهٔ حال شخم و بذرافشانی .

معبد یعنی محلی که‌باید ارباب انواع را در آنجا پرستید وآنرا خانهٔ خدا و محل اجابت دعا دانست قبلهٔحاجات ومطاف‌عامهٔ ناس بود ٠ رئیس خدمهٔ مذهبی این معبد دربلاد سومری بر همه کس قدرت و برتری داشت و در مصربنام‌فرعون مظهر زندهٔ خداوند یعنی خدای روی زمین بشمار میرفت .

غیر از دو ناحیه ای که مسکن دو قوم سومری‌و مصری بوددربعضی‌دیگر از دره های حاصلخیز آسیا و سواحل دریای مدیترانه‌اقوام‌دیگری‌نیز داخل‌درمرحلهٔ

تمدن شده بودند که در ابتدا تمدن وقدرت ایشان اهمیت و اعتبار تمدن سومری ومصری را نداشت مثل قوم آشوری در درهٔ علیای شط دجله و بعضی از ساکنین اطراف دره های گنك و هوانگهو و طوایفی از اهالی سواحل وجزایر مدیترانه .

این درجه از تمدن مخصوص اقوامی بوده که در سرزمینهای مسکونی خویش بحد کفایت برای زراعت زمین حاصلخیز و آب داشتند و با مصالحی که طبیعت در دسترس ایشان گذاشته بود میتوانستند خود را ازسورت گرما وشدت سرما وتعرض درندگان و دشمنان حفظ کنند .

نزاع دائمی شهر نشینان و بدویان

در مقابل این اقوام مردمان دیگری نیز در همان ایام بوده که نمیتوانستند جمیع لوازم ومایحتاج خودرا ازسرزمین مسکونی ومحیط اطراف خویش فراهم کنند بهمین علت بثابت ماندن در نقطه‌ای معین قادر نمی آمدند و ناچار درپی آب وعلف وقوت لایموت پیوسته ازنقطه‌ای بنقطهٔ دیگر حرکت می کرده وهرچند صباحی در نقطه‌ای که احوال واوضاع مادی آن بحال ایشان مساعد می‌نموده رحل اقامت می‌افکندند . این اقوام‌را «بدوی» یا «چادر نشین» ودرجهٔ تمدن ایشانرا «بدویت» یا «چادرنشینی» می گویند .

بدیهی است که در بدویت آن نوع تشکیلات اجتماعی که درشهرنشینی دیده میشود وجود ندارد ، معبدی ثابت ورؤسائی روحانی بقدرت کهنهٔ مردم‌شهرنشین در میان ایشان نیست ، زادوتولید مثل دربدویان کمتراست تا درشهرنشینان درعوض تاب وتوانائی جسمی افراد بمراتب بیشتر استوقدرت برئیس قبیله یا ایل اختصاص دارد. مردم بالطبع آزادمنش‌تروجوانمرد تروزشیدترند وبا اینکه پابند بخانه وشهرنیستند در بعضی ازمسائل معرفت ومعلومات علمی و هنری ایشان ازشهر نشینان کمتر نیست چه‌همان حرکت دائمی که مستلزم نزدیك شدن بمراکز مختلفهٔ تمدن برای معاملات

و تبادل کالا و غیره است ایشانرا بفراگرفتن بعضی ازمعلومات متمدنین آشنا میسازد ودرپاره ای موارد بدویان درانتقال ازمجاورت یك ناحیهٔ متمدن بناحیهٔ متمدن دیگری واسطهٔ رساندن معلومات قوم متمدنی بقوم متمدن دیگری میشوند .

اما در مقابل روابطی که همه وقت مابین ساکنین شهرها و بدویان صحاری و دشت های مجاور مراکز ایشان در داد و ستد وجود دارد خواهی نخواهی چون شهر نشین برای تأمین زندگانی آینده ومصالح دیگرخویش همه‌وقت مقداری ازحاصل دسترنج خودرا ذخیره‌می کند و بدوی درطلب راحت پیوسته باین در و آن درمیزند و رباینده وغنیمت جوست هروقت که شهرنشین را غافل وضعیف ببیند قدم ترکتازی در پیش می‌گذارد ونهاده واندوختهٔ او را می‌برد و اگر زمینه را مساعد دید برجای شهرنشین می‌نشیند واورا رنجبر وکارپرداز و ومطیع فرمان خود میسازد . نزاع بین ایندو نوع مردم یا این دو درجه از تمدن از ایام بسیار قدیم ظاهر شده‌وقسمت‌اعظم تواریخ جمیع ملل متمدنه وقف شرح اینگونه کشمکش هاست .

✢ در دوره ای‌که تمدن سومری ومصری درحال بسط ونمو بوده در سه ناحیه ازنواحی دنیای قدیم سه‌دسته‌از بدویان‌که هرکدام نیز بنژادی خاص تعلق‌داشته‌اند موجود بوده :

۱ ـ در جنگلهای اروپای شمالی و مرکزی بدویان سفید پوست خرمائی مو بنام **نژاد شمالی** .

۲ ـ دردشتهای آسیای شرقی طوایف مختلفهٔ مغول مخصوصاً دسته ای که در میان مورخین شرقی بنام **هیاطله** و درمیان اروپائیان بطایفهٔ **هن** مشهورند. ظاهراً تا مدتی مابین یورتهای طوایف مغول وهن وحوزهٔ استیلای نژاد شمالی باتلاقهای روسیه و دریای مازندران فاصله بوده و بهمین جهت اصطکاك و زد و خوردی مابین ایشان حاصل نمی شده است .

۳ ـ در صحرای خشك عربستان و شام اقوامی از نژاد سامی .

در میان این بدویان بعضی از همین چادر نشینـان سامی نژاد بادیة الشام و جزیرةالعرب وطایفه‌ای ازبدویان سواحل خلیج فارس یعنی قوم‌عیلامی اولین بدویانی هستندکه ابتدا بعنوان داد وستد وبعد بحال قهروغلبه بامتمدنین مجاور میدان سیر وگشت خود داخل در روابط شده وبالاخره براستیلای بربلاد متمدنین قادر آمده و بتشکیل سلسله های سلطنتی و دولت نائل گردیده اند. استیلای قوم **اکاد** در قرن بیست وهشتم قبل از میلاد بر بلاد سومری واستیلای طایفه **هیک‌سس** (پادشاهان چوپان) در حدود ۲۱۰۰ قبل از میلاد بر مصر از طرف دوطایفه از طوایف سامی نژاد بربلاد متمدن دره‌های سفلای دجله وفرات ونیل از این نوع قهر وغلبهٔ بدویان بر متمدنین است .

اکاد ها قریب دو قرن در بلاد سومری سلطنت داشتند تا اینکه قوم عیلامی سلسلهٔ ایشانرا برانداختند . دولت عیلامی نیزبدست طایفهٔ جدیدی از بنی سام بنام قوم **آموری**[۱] دستخوش انقراض شد و دولتی‌که بنام**دولت اول کلده** معروف‌است وپایتخت آن در شهر **بابل**قرار داشته جای آنرا گرفت این دولت در عهد حمورابی (حدود ۲۱۰۰ ق . م) باوج اعتلای خود رسید وحمورابی‌اولین کسی است درتاریخ تمدن بشری‌که از خود قوانین و شریعتی مدون بخط میخی بجاگذاشته و بدست ما رسیده است .

تمدن بحری

در مقابل این دو طبقه از اقوام قدیم‌که بعضی بحال شهر نشینی وبعضی‌دیگر در بدویت و چادرنشینی سرمی‌کردند در سواحل وجزایر داخلی دریای مدیترانه و سواحل و جزایر خلیج فارس و دریای احمر اقوامی‌دیگر بودند میان آب‌وخاك‌که بایستی برای‌گذران معیشت از طریق آب ازیك خشکی‌بیك خشکی‌دیگر بروند و یا

Amorites - ۱

لااقل برای صید ماهی مدتی ازخشکی کناره کرده در وسط آب دریابسر برنداحتیاج و مقتضای معیشت ساختن کشتی ودریا نوردی را بایشان آموخت ونوع دیگری از تمدن که تمدن مخصوص اقوام بحر پیما وکشتی ران باشد ایجاد شد . ساخت کشتی



صورت یکی از بانوان شهر قدیم «اور» از بلاد کلده

ازخیلی قدیم درمیان ساکنین اطراف دریا هامعمول بوده . اطرافیان بحراحمردرعهد بنای اهرام بزرگ مصروساحل نشینان خلیج فارس درحدودهفت هزارسال قبل ازمیلاد مسیح ساختن کشتی را میدانسته اند .

قومی از بنی سام بنام فنیقیان که ظاهراً ابتدا ازسواحل خلیج فارس بکنارهٔ شرقی دریای مدیترانه رفته بودند و قوم باسک[1] ازساکنین سواحل شمالی اسپانیا اولین اقوام تاریخی معروفند که دراین مرحله ازتمدن داخل شده اندواین دوقوم از راه جبل طارق با یکدیگر مرابطات تجارتی داشتند .

ما بین مساکن فنیقیان در مشرق وقوم باسک درمغرب یعنی درجزایر شرق مدیترانه قوم دیگری بودند که اگرچه اهمیت فنیقیان را در بحر پیمائی وتجارت دریا پیدانکرده اند لکن چنین بنظر میرسد که ایشان دراینراه پیشقدم فنیقیان بوده اند . این قوم که آنها را بنام دریای اژه محل تفرق جزایر ایشان طوایف اژی میخوانندحتی

Basques – ۱

قبل ازآنکه قوم فنیقی مدیترانه راقلمروتجارتواستیلای خود قرار دهنددرسواحل یونان وآسیای صغیر وجزایر داخلی دریای اژه بلاد و دارالتجارههای معتبر داشتند که گویاشهرمعروف **تروا** [1] در آسیای صغیر و دارالتجارهٔ **کنوسوس** [2] درجزیرهٔ کرت (اِقریطس) از جملهٔ آنها بوده است .

این اقوام اژی را که از لحاظ نژاد بباسکاهای غربی وبربرهای شمال افریقا شباهتی قریب بکمال داشتهاندنبایدبایونانیانی کهبعدها جانشین ایشان شدند اشتباه کرد.

تمدن اژی تقریباً بهمان قدمت تمدن مصری است . در ۴،۰۰۰ سال قبل از میلاد بین مصر و جزیرهٔ کرت مرکز عمدهٔ قوم اژی تجارت بارونقی دائر بوده ودر حدود ۲،۵۰۰ سال قبل از میلاد یعنی در همان ایامی که سلسلهٔ حمورابی بر بابل حکومت می کرده اند تمدن این قوم کمال ترقی و درخشندگی را داشته است .

ظهور اقوام آریائی

- دولتهائی که طایفهٔ بنی حام در مصر و طوایف بنیسام در بابل و آشورتشکیل داده بودند تا اواسط قرن ششم قبل از میلاد بجا ماند وتقریباً قریب ده قرن عالم معلوم مشرق یعنی ناحیهٔ بیننجد ایران و مدیترانه وصحرای افریقا در دستسهدولت مصر و بابل و آشور بوده و این سه دولت مخصوصاً دو دولت مجاور بابل آشور دربعضی مواقع متعرض یکدیگر نیز میشدند .

در شمال شرقی دریای سیاه وخزر اقوامی از نژاد شمالی ساکن بودند که بتدریج راهجنوبرا پیش گرفته بعضیداخل شبه جزیرهٔ بالکان و آسیای صغیروبعضی دیگر وارد نجد ایران شدند . از این اقوام که آنها را از روی نامی که در اوستا بمسکن ابتدائیایشانداده شده **اقوام آریائی** میخوانند سهقوم **مادای** و **پارسه** و **سکه** در نجد ایران ساکن شدند واجداد هندیان سانسکریتی زبان در هند ، اقوام ارمنی

Cnossos -۲ Troie -۱

و فریژی و یونانی یعنی آریا های غربی در آسیای صغیر و شبه جزیرهٔ بالکان .طایفهٔ **اتروسک**[1] نیز از آسیای صغیر بقسمت مرکزی ایتالیا رفتند ودر آنجا سکونت اختیار نمودند .

ظهور [redacted] این اقوام آریائی که بتدریج در فاصلهٔ بین ۱،۶۰۰ و ۶۰۰ قبل از میلاد مسیح از نواحی جنگلی شمال دنیای قدیم بطرف دشتها و جلگه های حاصلخیز و جزایر و سواحل مساعد با معیشت سرازیر شده اند چنانکه میدانیم صورت تاریخ دنیای متمدن قدیم را بهم زده است چه ورود ایشان که نژاد و عنصری تازه بودند با زبان و آداب وصفاتی مغایر ومتفاوت با زبان و آداب وصفات متمدنین قدیم، واختلاط آن اقوام با متمدنین سامی و حامی واژی و غلبهٔ ایشان بر جمیع آن متمدنین سررشتهٔ تمدن دنیا رابدست اقوام آریائی داد و متمدنین سابق متدرجاً چنان تحت حکومت ونفوذ فکری وسیاسی آریائی ها قرارگرفتند که دیگر در مقابل ایشان تاب نیاوردند و با برروی کارآمدن دولت هخامنشی که اولین دولت بزرگ آریائی در تاریخ عالم است وتمدن درخشندهٔ یونانی وامپراطوری روم زمام تمدن عالم بطور قطع در دست اقوام آریائی افتاد همچنانکه هنوز نیز این حال دوام دارد. ودولت عرب وتمدن عظیم الشأن اسلامی ودولتهای مغول وتیموری اگرچه چند قرن بظاهر این حق را بطرف خود متوجه ساخت لیکن حقیقت واقع این است که اساس وجوهر تمدن اسلامی وتمدن دورهٔ مغول وتیموری که نیز دنبالهٔ آن است بکلی آریائی است و مایهٔ واقعی آن از یونان و ایران وهندقدیم بمسلمین منتقل شده بوده واگرچه امیر المؤمنین عرب و ایلخان و صاحبقران مغول وترک بوده اند غالب امور اداری بدست ایرانیان آریائی میگشته واکثر مشعله داران علم و ادب وهنر آریائی بوده اند وازعرب ومغول وترک چیزیکه بتوان آنرا جزء معارف وعلوم وآثار تمدنی محسوب داشت جز زبان و بعضی آداب قومی وسنن مذهبی اثر دیگری نمودار نبوده است .

Etrusques[1]

قوم یهود

در همان ایامی که اقوام آریائی از نواحی شمالی بتدریج باطراف مساکن متمدنین سامی وحامی وازی قدیم مهاجرت میکردند در اطراف نهر اردن و بحرالمیت قوم کوچکی از بدویان سامی نژاد از حدود هزار سال قبل از میلاد مسیح اقامت اختیار کرده بودند واین قوم که ایشانرا **عبرانیان** و**بنی اسرائیل** و **یهود** میخوانند نه ازحیث سیاست ودولت اهمیت و اعتباری قابل ذکر درتاریخ دنیا پیدا کرده اند نه ازجهت درخشندگی تمدن مادی وعلمی نه از لحاظ تجارت بلکه تمام اهمیت ایشان باین است که ازخود کتابی بنام **توراة** یاعهد **عتیق** باقی گذاشته‌اند که مجموعه‌ایست از ادبیات وتاریخ عمومی عالم بزعم کهنهٔ یهود وشرایع و احکام و وقایع و مزامیر و اشعار و حکمت و قصص و حکایات وامثال واین کتاب بااینکه نه قوم یهود هیچوقت چندان متعدد ومقتدر بوده اند که آن را در عالم منتشر کنند و نه سایر اقسام دین ایشان را پذیرفته اند بر اثر انتشار دین مسیح و آئین اسلام که هر دو از ادیان سامی است و غالب احکام وشرایع و آداب و استشهادات ایشان بتوراة است چنان براذهان متمدنین استیلا پیدا کرده که اکنون هر کسی و لو اینکه خود را از پیروی ازجمیع ادیان بی‌نیاز بپندارد خواهی نخواهی بسیاری ازافکار وعقاید یهود را درسر دارد وقصص وحکایات و خرافات ایشان پیوسته اززبان وقلم او جاری است وبسیاری از آثار ادبی و هنری در تمدنهای با شکوه عالم بعد از یهود از آن سرچشمه آب خورده است ،

تمدن ایرانی

اقوام آریائی مادی وپارسه که درقسمت غربی نجد ایران از شمال تا جنوب سکونت اختیار کرده بودنداز اواسط قرن ششم قبل از میلا جمیع دولتهای قدیم غرب آسیا یعنی وارثین تمدنهای سومری وآشوری ویهود وفنیقی وازی ومصری رایکی بعد

از دیگر از میان برداشتند ودرعهد شاهنشاهانی مثل کوروش و کامبوجیه وداریوش کبیر عیلام وبابل وآشور وجمیع آسیای صغیر و جزایر اژه ومصر را تحت یك اداره و فرمان آوردند و اولین دفعه درتاریخ دنیا دولت عظیمی از کنار شطسند تا صحرای

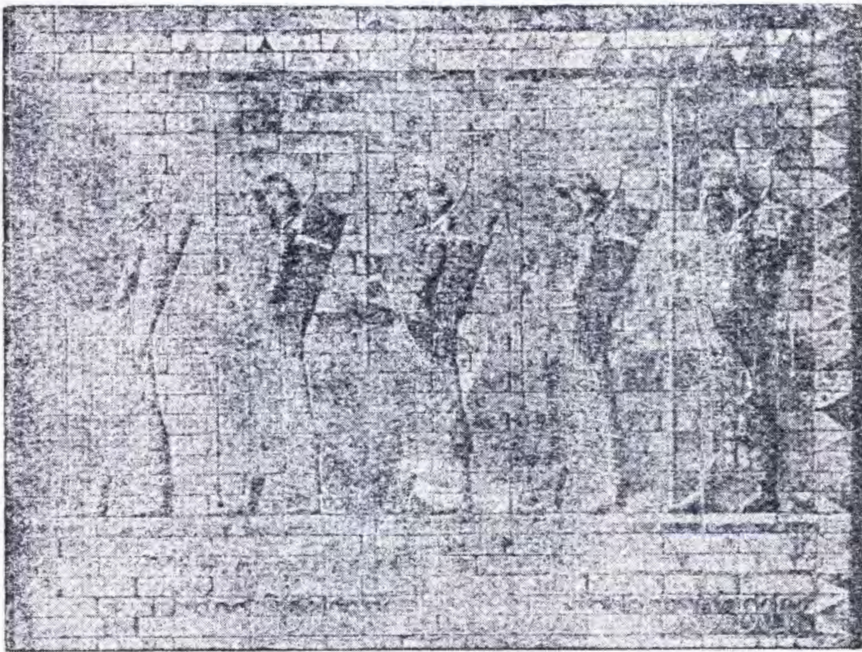


صورت داریوش کبیر از روی نقش بیستون

افریقا ومراکز شبه جزیرهٔ بالکان وازجنوب روسیهٔ حالیه تا جزیرة العرب و اوقیانوس هند یك دولت واحد مطیع یك پادشاه ویك طرز اداره ایجاد شد وجمیع متمدنین قدیم طوق اطاعت یك شاهنشاه را بگردن گرفته درسایهٔ عدالت وامنی که تا آن عصر نظیر آن دیده نشده بود بمزید رونق بازار تجارت وصنعت وعلم مشغول شدند .

اگرچه این اقوام آریائی که بعد از سکونت در ایران نام وطن ابتدائی خود را برسر

زمین مسکونی جدید خود گذاشتند و بایرانی معروف شدند مثل سایر اقوام آریائی تمدن سومری و مصری قدیم نداشتند لیکن هنرخاصی در ایشان در مملکت گیری مخصوصا درمملکتداری بودیعه بود که بسهولت توانستنداین همه ممالک مختلف را تسخیر و اینهمه اقوام متفاوت راتحت یك اداره ونظم بیاورند وباینوسیله از آمیختن و تسهیل معاشرت وروابط ما بین ایشان تمدنی نوایجاد کنند که حاصل اختلاط تمدن های گونه گون قدیم وزبده ونخبهٔ آن باشد واین تمدن یعنی تمدن ایرانی یاهخامنشی که آثار ذوق و هنرمندی وطبع لطیف ایرانی در آمیختن وتلطیف آن نمایان است اولین تمدنی است در تاریخ دنیا که بالنسبه جنبهٔ عمومیت وبین المللی پیدا کرده وازاین لحاظ پیشقدم تمدن دورهٔ خلفای اسکندر و تمدن اسلامی و تمدن اروپائی معاصراست .



پنج تن ازقراولان جاویدان داریوش کبیر نقل ازنقوش انگیختهٔ قصراو درشوش

تمدن یونانی و اسلامی

در یکی دوقرن پیش از سال هزار قبل ازمیلاد طوایفی دیگر ازاقوام آریائی از سواحل بحر سیاه و از طریق شبه جزیرهٔ بالکان و آسیای صغیر بجزایر اژه‌وبلاد متعلق بساکنین آن‌جزایر آمده در آن حدود ساکن شدند این طوایف آریائی‌یعنی **یونانیان** که مثل سایراقوام آریائی‌مردمی باذوق واز همان‌ایام‌قدیم دارای‌سازندگان ونوازندگان بودند بعد از مقیم شدن در جزایر اژه وسواحل آسیای صغیرویونان و فراگرفتن الفبا ومبادی تمدن از اقوام اژی ومصری وفنیقی بزودی مثل هم نژادان ایرانی خود مؤسس تمدن عظیم‌دیگری درمغرب شدندبااین‌تفاوت که‌هرقدرآریاهای ایرانی سعی وجهد خود را درراه تسخیرممالك و آبادی وانشاء بلاد وطرق وتوسعه دامنهٔ امن‌وعدالت و نظم و ادارهٔ امور کشوری‌ومملکت‌داری صرف میکردندیونانیان فکر ودماغ خودرا بسیر در احوال آفاق وانفس ومطالعهٔ سرنوشت مادی و معنوی مردم وجمع‌معلومات علمی وحکمتی متمدنین قبل‌ازخودمتوجه ساختند وبااین‌ترتیب اولین اساس علمی تمدن دنیارا ایشان ریختند وچون مذهب یونانی نیزبرخلاف‌سایر مذاهب معمولهٔ قدیم هیچ جنبهٔ حکمتی و اخلاقی نداشت و در میان اقوام یونانی طبقهٔ کهنه‌ای‌مثل مصر و بابل نبود که اسراردینی وعلمی‌همه رابخود مخصوص‌بدانند یکطبقه ازحکماوعقلا دریونان‌پیداشدندکه جمیع همّ خودرادرکشف اصول وقوانینی کلی برای تربیت نفس انسانی و رشد دماغی او وترتیب ادارهٔ اجتماعی مصروف ساختند وبااین‌وضع مقدمات‌غالب علوم جدید رابدون اینکه‌متکی بعقاید وآراءدینی باشد درکتبی مدون ساختند وچراغ‌هدایت جمیع‌اقوام‌متمدنی‌شدندکه بعد ازایشان در این خط افتادند و این تمدن یونانی که در اواخر عهد پادشاه هخامنشی بـاوج عظمت وشکوه خود رسیده بود درایام اسکندرمقدونی وخلفای‌او براثرانقراض‌سلسلهٔ هخامنشی و استیلای یونانیان بر اکثر نقاط عالم متمدن قدیم از بلخ و کنار سند تا

اوقیانوس اطلس انتشار یافت و فاتحین رومی با اینکه یونان را ازمیان بردند وخود امپراطوری عظیمی دراروپاوافریقاو قسمت غربی آسیا تشکیل دادند چون خودچندان اهل علم ومعرفت نبودند خواهی نخواهی زمام این قبیل امور را بدست یونانیان باقی گذاشتند و خود اوقات را بکار بسط امپراطوری و انشاء راه ها و ادارهٔ ممالک وزدو خوردبامدعیان یعنی ایرانیان اشکانی وساسانی واقوام هن وژرمن میگذارند بطوری که از ایام انقراض یونان تا ظهوراسلام مشعله افروز تمدن جهان همچنان یونانیان بودند وبلاد یونانی درباختر وپرگاموس واسکندریهٔ مصر و بوزنتیا (بیزانس)وبلادسریانی مغرب ایران تمدن یونانی را بحال درخشندگی محفوظ میداشتند تااسلام برجمیع این نقاط مستولی شد وتمدن اسلامی که مجموعه ایست ازآداب عربی و ایرانی بضمیمهٔ کلیات معارف علمی یونانیان قدیم بوجود آمد و درحقیقت تمدن اسلامی تمدن قدیم یونان راکه تا بدو اسلام بالنسبه بهمان حال اول باقی مانده بود در قالبی دیگر ریخت فقط قسمتی ازآنراکه دربیزانس یعنی درروم شرقی درمیان عیسویان آنقسمت رواج داشت نتوانست تحت نفوذ خودبیاورد . تمام دورهٔ قرون وسطی دورهٔ حکومت تمدن اسلامی برممالک قدیمه است ورومشرقی چون درتمام ایندوره بحال ضعف وموردحملهٔ مسلمین واقوام بدوی ازنژاد های شمالی و مغولی بوده اثر مهمی درنشر تمدن دربلاد اطراف نداشته است .

تمدن اسلامی علاوه برترکیب کردن تمدنهای قدیم یونانی وایرانی باآداب عربی یکقسمت مهم ازمعارف ومعلومات متمدنین هند وماوراء النهر وچین را نیز اقتباس کرده وآنهارا از شرق اقصی وآسیای مرکزی بآسیای غربی وافریقا واندلس رسانده است تمدن جدید اروپائی که اساس آن دراواخر قرون وسطی ریخته شده دنبالهٔ همان تمدن یونانی است که اروپائیان آنرا ازرومیان شرقی و مسلمین فرا گرفته و چون این متمدنین جدید اروپائی وعیسوی بوده اند ازتمدن اسلامی بیشتر بآنچیزی توجه کرده اند که بازماندهٔ یونانیان یاترجمه و شرح یادنبالهٔ کارهای ایشان بوده وازآنچه باسلام یا بمسلمین اختصاص داشته صرف نظر نموده اند . بعد از آنکه طبقهٔ اول این

متمدنین جدید بوسیلهٔ مسلمین وعلمای روم‌شرقی باحوال تمدن قدیم یونان که بکلی برای‌ایشان‌تازگی‌داشت اطلاع حاصل کردند درصدد برآمدندکه باصل مآخذومصادر یونانی مراجعه نمایند و در حقیقت عهد قدیم را بار دیگرزنده کنند. کشف امریکا و ممالك ونواحی تازهٔ دیگر وبر افتادن ترتیب ملوك‌الطوایفی از اروپا و بسط‌قدرت دولتها نیز باظهور این نهضت مقارن شد و این امور فی الجمله هرکدام بشکلی‌مؤید ومقوی نهضت فوق گردید و تمدن جدید درحالیکه تمدن روم شرقی بدست ترکان عثمانی‌نابود وتمدن اسلامی بدست وحشیان تاتار و تیموری از بلاد اسلامی شرقی و بدست متعصبان کاتولیك از اندلس بر افتاد در اروپای مرکزی و غربی بسرعت‌تمام رو بترقی گذاشت‌واین‌تمدن همان‌است‌که امروز دامنهٔ آن جمیع نقاط‌عالم راگرفته‌و تمام‌تمدنهای دیگردنیا را تحت‌الشعاع خودقرارداده‌است. غرض‌ما دراین‌کتاب‌تحقیق درکیفیات همین‌تمدن جدید است از یك قرن قبل تا کنون و بیان مشخصات‌واحوال حالیهٔ آن، و قبل ازآنکه داخل در اصل موضوع شویم کلمه‌ای چند نیزدرتعریف تمدن ذکر میکنیم.

تعریف تمدن

از لحاظ تاریخ طبیعی مابین انسان و بعضی از انواع حیوانات تفاوت عمده‌ئی درمیان نیست تابدانوسیله بتوان‌انسان را ازحیوانات مزبور ممیزساخت یعنی ازحیث صفات ظاهری جسمانی‌ووظایف الاعضائی‌یك فرد انسان با یك‌فرد ازآن‌طبقه‌حیوانات فرقی بارز ندارد.

از لحاظ صفات باطنی و روحی نیز چنانکه در قرون ماقبل تاریخی حالاً‌اکثر جماعات بشری چنین بوده هنوز هم درمیان بعضی غارها و جنگلهای‌استوائی‌جماعاتی وجوددارندکه‌مابین‌معیشت‌آنها ومعیشت حیواناتیکه در مجاورت‌ایشان‌زیست‌میکنند امتیاز چندانی نیست باین معنی‌که انسان در این درجه از معیشت عیناً مثل‌حیوانات

زندگانی خود را فقط باستفاده از وسایلی که طبیعت در دسترس او گذاشته بدون هیچگونه تصرفی میگذرانند، از برگ و میوه یا حیوانات مرده یا ماهیهائیکه تصادفاً آب و طوفان بساحل انداخته تغذیه میکند، در شکاف کوهها و بالای درختان استراحت مینماید و با برگ یا پوست حیوانات خرد را میپوشاند، در این درجه از معیشت انسان بکلی مغلوب قدرت طبیعت است و این استیلای قوی طبیعت نمیگذارد که قوای دماغی او بسط یابد و منشأ آثاری خارجی شود.

بر خلاف این نوع مناطق نامساعد در سطح کره بشرحیکه سابقاً گفتیم مناطق دیگری وجود دارد که برای رشد قوای دماغی انسان کاملاً مساعد است. در این مناطق که همان منطقهٔ معتدلهٔ شمالی و نواحی مجاور آن است انسان بسهولت توانسته است که نه تنها بعضی از حیوانات و نباتات را بطریق دست آموز کردن و زراعت مورد استفادهٔ خود قرار دهد بلکه بتدریج طبیعت بیجان و بعضی از قوای فعالهٔ آنرا هم مطیع ارادهٔ خویش سازد و بخدمت خود بیاورد و اهمّ این تصرفات در مراحل اولیهٔ تمدن تغییر مجاری میاه و آوردن آب بوده است باراضی که انسان خیال آباد کردن آنها را داشته، و ذخیرهٔ آب در آب انبارها و بستن سد وغیره که مجموع آنها را در اصطلاح فلاحت «آبیاری» می گویند.

آن درجه از معیشت که مخصوص جماعات پست انسانی است و هیچ نشانه و اثری در آن از فعالیت فکری افراد مشاهده نمیشود مورد توجه خالص علمای تاریخ تمدن نیست چه آن بشرحی که در تعریف تمدن خواهیم گفت از موضوع بحث ایشان خارج است چه موضوع مخصوص تاریخ تمدن بحث در درجهٔ معیشت مردمی است که در مناطق مساعد سطح کره میزیسته و اولین جماعاتی بوده اند که بکلی دست بسته مغلوب طبیعت و محکوم مقتضیات جغرافیائی محیط مسکونی خود نشده اند بلکه بر خلاف قدرت ارادهٔ خود را در مقابل عوامل طبیعی نموده و درنتیجه در پاره ای موارد بتغییر مجرای طبیعت مطابق میل و ارادهٔ خویش قادر آمده اند.

همین عدم تسلیم محض جماعاتی از انسان در برابر طبیعت و مدافعهٔ ایشان از خود بوسیلهٔ اظهار فعالیت فکری و سعی در مساعد کردن عوامل نا مساعد اطراف خویش و فیروزیهائیکه بالمآل نصیب آنان شده آن جماعات را از طبقهٔ حیوانات هم عرض خود ممتاز کرده و صاحب درجه‌ای از معیشت نموده است که با نوع معیشت حیوانات از همه جهت متفاوت و بهمین لحاظ شایستهٔ مطالعهٔ و دقت خاصی شده است .

انسان و لو اینکه در ساده ترین درجات معیشت و از لحاظ قوای عقلانی و نفسانی در پست ترین مراحل باشد از اینجهت که وجودی زنده و طالب بقاو حفظ حیات خویش است خواهی نخواهی باید تمام اوقات خود را در رفع یك سلسله حوائج آنی که دوام و بقای ذات و نسل او بکلی بسته برفع آن حوائج است صرف نماید .

تهیهٔ غذا مخصوصاً آب و یافتن پناهگاهی جهت استراحت و فراهم ساختن پوشاکی که مدافع بدن او از سرما و گرما باشد در این سلسله احتیاجات در مقام اول اهمیت است چه هیچ کس نیست که درعرض شبانه روز چندبار برای تجدید قوای بدنی بخوردن و آشامیدن محتاج نباشد و محل آسایشی برای خواب و استراحت شبانروزی خود نخواهد و از پوشاك بی نیاز بماند .

البته انسان بغیر از این رشته احتیاجات آنی مادی حوائج مفصلهٔ دیگر نیز دارد لیکن تا چارهٔ این قسمت را که رفع آن واجب تر از بر آوردن هر حاجتی است نکند مجال آنکه چارهٔ حوائج دیگر را بیندیشد در خود نخواهد یافت .

در درجات پست معیشت که از طرفی هنوز حس تعاون افراد نسبت بیکدیگر بسط کافی نیافته و از طرفی دیگر مقتضیات طبیعی محیط مسکونی چندان مساعد برای توسعهٔ دامنهٔ فعالیت عملی انسان نیست تقریباً تمام اوقات مردم برفع همین رشته حوائج اولیه یعنی تهیهٔ غذا و لباس و منزل آن هم بصورتی بسیار ساده و مقدماتی میگذرد و در این صورت زندگانی مردم با معیشت حیوانات تفاوتی چندان ندارد .

هر قدر حس تعاون میان مردم جامعه ای بیشتر و غلبه بر موانع طبیعی بهتر و

سهلتر فراهم شود کمتر وقت مردم بتهیهٔ حوائج مزبور مصروف می گردد و بیشتر مجال برای درك حوائج ثانویهٔ دیگر و اندیشیدن راه چارهٔ آنها بدست می آید .

چون جمیع افراد بشر یك ساختمان طبیعی بیش ندارند ظاهراً باید میزان حوائج ثانویه ایشان یکی و نوع آن نیز پیش همه یکسان باشد لیکن چون در این سلسلهٔ ثانوی حوائج مادی بیشتر زادهٔ مقتضیات محیط مسکونی و حوائج نفسانی تابع درجهٔ ادراك و شعور است و این دو عامل یعنی عامل جغرافیائی و عامل نفسانی در هر جا و در میان هر قوم شکلی خاص دارد نه نوع حوائج ثانویهٔ جماعات مختلفه بیکدیگر شبیه میشود نه درجهٔ ادراك آن در ایشان و بالتبع تدابیری هم که از هریك دررفع این حوائج بعرصهٔ ظهور میرسد با تدبیر جماعات دیگر تفاوت پیدا میکند .

تمدن بطور کلی مجموع تدابیری است که انسان برای رفع حوائج مادی زندگانی و استرضای خواهشهای نفسانی خود کرده و هم امروز نیز میکند و چون نوع حوائج و خواهشهای نفسانی هر طبقه با نوع حوائج و خواهشهای نفسانی قوم دیگر متفاوت است نوع تمدن ایشان نیز با یکدیگر تفاوت پیدا میکند و دو قوم متمدن هرگاه که با یکدیگر اختلاط و آمیزش پیدا کنند خواهی نخواهی بسیاری از تدابیر را از هم اقتباس می نمایند و میزان متوسط تمدن در میان ایشان بالتبع بالا میرود و سرعت ترقی آن بیشتر میشود .

تمدن امروزی دنیا چنانکه مختصراً اشاره کردیم نتیجهٔ اختلاط جمیع انواع تمدن هائی است که از قدیمترین اعصار تاریخی تا زمان ما در میان اقوام مختلفه وجود پیدا کرده و از ایشان بطریق ارث بما رسیده است و هر قومی کم و بیش در تهیهٔ این سرمایهٔ سعادت سهمی از حاصل تدابیر مادی و فکری و هنری و ذوقی خود بودیعه گذاشته و هم امروز نیز جمیع اقوام متمدنه هر کدام بقدر وسع در افزودن مقدار آن بر یکدیگر سبقت میجویند و در توسعهٔ دامنهٔ آن می کوشند پس معنی تاریخ تمدن دنیا درحقیقت تحقیق درمجموع تدابیر مادی و فکری وذوقی جمیع افراد با استعداد بشر است از اقدم

از منه تا کنون در طول زمان و معرفت‌مساعی دست و دماغ‌مردم امروزی‌درسراسر روی کره یعنی در تمام وسعت مکان .

اگرچه‌تاریخ‌تمدن‌انسانرا نیز مثل تاریخ عمومی آن‌میتوان بدوره هائی چند تقسیم کرد و در هر یك ازقرون‌قدیمه و وسطی و جدید ومعاصرسیر آنراتحت‌مطالعه آورد لیکن این تقسیم چنان مناسب است که فقط درضمن تاریخ عمومی‌مذکورشود و برای کسی که بخواهد تاریخ تمدن‌بشری را از ابتدای دورهٔ تاریخی‌تاکنون‌مجرد از شرح و بیان وقایع نظامی و سیاسی مورد تحقیق قراردهد چندان‌بکارنمی آیدچه وقایع نظامی وسیاسی با اینکه مجموع آنها ازبدودورهٔ تاریخی‌تاکنون‌همه‌سرگذشت نوع بشر است باز وقایع یك دوره با دورهٔ دیگریااتفاقاتی که در یك‌ناحیه‌بروزکرده با اتفاقاتی که در ناحیهٔ دیگر رخ داده زیاد بیکدیگر پیوستگی‌ندارندو بهمین‌جهت بآسانی‌میتوان تاریخ‌عمومی یك دوره یایك کشوررا بدون ذکر تاریخ دوره‌هایاممالك دیگر نوشت و شرح داد در صورتیکه تاریخ‌تمدن‌بشرحی که‌درفوق گفتیم‌چون‌تاریخ مجموع تدابیر وافکار علمی و عملی وزاده های ذوقی و هنری مؤسسات‌و تشکیلات اجتماعی واقتصادی‌کلیهٔ افراد با استعداد نوع بشر است‌که تخم‌آن درقدیمترین‌ازمنه کاشته شده وجمیع ملل متمدنه‌نیز درکار رشد ونمو آن سعی داشته ودارند هیچیك از اجزاء آنرا نمیتوان مورد بحث قرار داد مگر آنکه ازابتدای‌تاریخ تاکنون سیر تاریخی آنرا درخطارتقاء بنظر آورد وبزحماتی‌که مردم عاقل وهنرپیشهٔ هرملت و قوم در این راه متحمل شده اند اشاره کرد .

باتمام این احوال در تاریخ تمدن بشری یك تقسیم چندان غیرمنطقی بنظر نمیرسد و آن تقسیم آن است بدو دوره یکی‌تاریخ‌تمدن دنیااز اقدم ازمنهٔ تاریخی‌تا آخرین قرن هجدهم دیگر تاریخ تمدن جدید ، وعلت‌منطقی بنظررسیدن این‌تقسیم چنانکه بتفصیل بیان خواهیم کرد تفاوت عظیمی‌است که ازغالب‌جهات مابین این دو دوره از تاریخ تمدن بشری وجود دارد .

دورهٔ اول تاریخ تمدن بنا بر آنچه قبلاً ذکر شد دوره ایست که در آن دوره اقوامی چند مثل ملل قدیمهٔ مشرق‌واژیها بنیان تمدنی بالنسبه عالی را ریخته و حاصل تدابیر وتجارب خود را بایرانیان در مشرق و یونانیان درمغرب سپردند واین‌دوقوم آریائی علاوه برجمع و تمرکز ونشر این تمدن در مشرق و مغرب هریك نیز بقدر استعدادفطری وذوق وطبع خودتغییرات وتکمیلاتی در آن‌وارد کردندتاآنکه‌مسلمین برروی‌کار آمدند وایشان نیزاجزائی چند ازتمدن هندی وچینی بر آن افزودند وتا آنجاکه میتوانستندهم میزان‌علمی آنرابالا بردندوهم‌حوزهٔانتشار آنراوسعت بخشیدند از قرن پانزدهم میلادی‌کوکب سعادت مسلمین درشرق و غرب رو بافول‌گذاشت و آفتاب سعادت عیسویان در اروپااوج‌گرفت وکفهٔ تمدن بشری‌که تااین تاریخ‌متوجه ممالك اسلامی بود روبمغرب یعنی ممالك عیسوی‌نشین اروپای غربی ومرکزی‌متمایل شد و اروپائیان عیناً همان‌عمل مسلمین رادر ترجمهٔ علوم قدیمه وبحث‌ودرس‌وشرح معلومات اصلی‌یونانی ومعارف اسلامی‌که‌تاحدی دنبالهٔ همان‌کار یونانیان بوده‌تعقیب کردند و ضمناً خود نیز درراه تکمیل وانتشار آن‌کوشیدند واین حال بدون‌آنکه تغییرات عظیمی در نوع تمدن بشری بروزکند تااواخر قرن هجدهم میلادی دوام داشت .

در تمام این مدت طویل از دورهٔ اول تاریخ تمدن بیشترتدابیری‌که از نوابغ وافراد با استعداد هریك ازاقوام متمدنه‌ظاهر شده بود با اینکه رفع ضروریات‌اولیهٔ زندگانی‌مادی انسان دراولین درجهٔلزوم محسوب میشده واساساً محرك ایجادمبادی تمدن نیزهمان بوده باز چندان تمدن مادی بنسبت مدت ترقی نیافته بلکه پیشرفت انسان بیشتر متوجه وسعت‌بخشیدن دامنهٔ علوم و ذوقیات بوده است .

بزرگترین قدمی که در تمدن مادی انسان قبل از قرن نوزدهم میلادی برداشته بود شناختن فلزات و یافتن طریقهٔ استخراج واستفادهٔ ازآنها بوده است اما آلات و ادواتی‌که مردم اواخر قرن هجدهم میلادی در استخراج و استعمال فلزات

داشته‌اند باکم و بیش تفاوتی همان آلات وادواتی بوده است که قریب پنج‌هزار سال پیش از آن مصریان باهمانها کار میکرده‌اند، بهمین وجه‌معلومات صنعتگران‌واستادان حرف و صنایع در معماری ونساجی و کشتی سازی وفلزکاری وغیره در همین تاریخ زیاد بامعلومات صنعتگران واستادان عهد قدیم فرقی نداشته‌است . توزیع جمعیت‌در روی زمین وروابط ملل بایکدیگر وتشکیلات اجتماعی واقتصادی ووضع لشکر کشی و جنك‌آزمائی ونوع اسلحه و غیره نیز باندك تفاوتی‌که لازمهٔ گذشت روزگار و از دست بدست‌گشتن تمدن است بهمان وضع سابق برقرار بوده است .

دورهٔ دوم تاریخ تمدن بشری یعنی‌دوره‌ای‌که‌آنرا دورهٔ تمدن جدیدمیگوئیم و غرض اصلی از تألیف این رساله نیز مطالعه در تاریخ آن‌است‌برخلاف دوره‌ایست که هم اوضاع مادی تمدن بشر تغییرسریع عجیبی پیدا کرده وهم جمیع شؤن دیگر زندگانی اجتماعی واقتصادی‌اودستخوش‌انقلاب شده‌است‌بطوریکه دراین‌دورهٔ‌مختصر که‌مدت آن‌یك‌قرن‌ونیم‌بیش نیست مخصوصاً در قسمت دوم‌آن(ازنیمهٔ مائه نوزدهم ببعد) ترقی‌تمدن بشری بقدری نمایان‌ومهم بوده‌که میتوان‌گفت عظمت و اهمیت آن بمراتب بیشتر از جمیع ترقیاتی است‌که دردورهٔ اول نصیب انسان شده بودواگرچه هادی ومؤید متمدنین جدید دراین راه باز همان‌معلومات ومعارف‌قدمابوده است و بدون استعانت از آنها این پیشرفت امکان نداشته ولی‌ترقیات جدیده بقدری ممتازو متفاوت از ترقیات قدماست‌که در بدوامرچیزی بکلی تازه بنظر میرسد و ترقیات و معلومات قدما دراین‌راه یعنی درراه تمدن مادی درپیش چشم متمدنین جدیده‌صورت بازیچه را دارد وبهمین نظراست‌که میتوان تاریخ تمدن‌جدیدرا درذکر تاریخ تمدن عمومی بشر قسمتی علیحده و بابی مفروز محسوب داشت .

تمدن جدید و مشخصات و علل

ترقی آن

مشخصات تمدن اروپائی

در یکصد و پنجاه سال قبل اوضاع دنیا از بسیاری جهات غیر از اوضاعی بوده است که امروز در عالم مشاهده میکنیم. سابقاً سکنهٔ غالب نقاط دنیا بدون اینکه از احوال نقاط دیگر اطلاعی کافی داشته باشند زندگانی میکردند و زندگانی هر قوم بشکلی میگذشت که زیاد بزندگانی اقوام دیگر بستگی نداشت. ایامی که اروپائیان از اعصار تاریك قرون وسطای خود گذشته و وارد دورهٔ جدیدی شده بودند قسمت اعظم دنیا بر ایشان مجهول بود و از امریکا و اوقیانوسیه که تازه بکشف آنها موفق شده بودند هیچ قسم اطلاع صحیح نداشتند. داخلهٔ افریقا و اطراف دو قطب و مراکز براری بکلی بر ایشان نامعلوم بود و ممالك متمدنهٔ آسیا را نیز فقط باسم میشناختند و راجع باحوال باطنی و طرز تمدن و تاریخ و معارف ایشان اطلاعات آنان از حد قصه و افسانه تجاوز نمی کرد.

امروز بطور کلی میتوان گفت که هیچ نقطه از نقاط سطح زمین نیست که وجود آن بر متمدنین غیر مکشوف مانده و لا اقل یك بار پای سیاحان و مسافرین جدید بآنجا نرسیده باشد. هیچ زبان و خطی نیست که آنرا متمدنین جدید نیاموخته و باحوال صاحبان آن پی نبرده باشند. امروز دیگر هیچ قومی در دنیا نیست که بتواند در سرزمین مسکونی خود دربسته زندگی کند و از گردش سریع چرخ زندگانی جدید که جمیع اقوام را خواهی نخواهی در گرد مدار انقلاب مادی میگرداند بر کنار بماند. تلگراف و تلفن و رادیو و روزنامه و طیاره بُعد زمانی و مکانی مابین اقاصی نقاط دنیا را با مراکز تمدن

بحد اقل رسانده است بطوریکه حالیه جمیع مردم سطح کره هر روز از احوال یکدیگر مطلع میشوند ومعاشرت ومحاورهٔ مابین ایشان بوضعی که سابقاً حتی در تصور نیز نمی آمده است باوسایل جدیده بخوبی و بسرعت امکان پذیر شده تا یك قرن و نیم قبل در غالب ممالك اشتغال بحرف و صنایع و مشاغل موروثی بود باین معنی که هرپدری پسر را بحرفه وصنعت خود میگماشت و او را زیردست خود باهمان روشی که خود پیش پدر خویش تربیت یافته بودبرای ادامهٔ اشتغال خانوادگی بارمی آورد بهمین علت یك شغل دریك ناحیه در مدت چندین دورهٔ عمر انسان در دست یك خانواده و مطابق یك عده اصول آباء و اجدادی میماند و افراد یك خاندان تعقیب سیرهٔ پدری را مایهٔ افتخار میدانستند وانحراف از آن گاهی نیز موجب جلب ننك برای متخلف بود معلوم است که بااین وضع نه در کارصنایع و حرف چنانکه باید پیشرفتی قابل حاصل میشود و نه درحال مشتغلین اجباری بآنها که هریك نظر باستعداد فطری ممکن است برای بعضی کارهای دیگر بیشتر لیاقت داشته باشند تابرای شغلی که باجبار برایشان تحمیل میشده است ، در صورتیکه امروز درنتیجهٔ آزادی شغل و تربیت قوای دماغی و بیدارشدن حس تشبث و اقدام و سهولت انتقال از نقطه‌ای بنقطهٔ دیگر وعلم و اطلاع مردم بر جمیع احوال دنیا هرکس میتواند هرشغلی راکه بآن مایل است و استعداد و صلاح خود را در آن می بیند اختیارکند و اصول کار خویش را هر روز بمقتضای زمان و احوال مشتریان بامعرفت کامل براصول کارهمکاران خود در سایر ممالك متمدنه رو بکمال ببرد .

این تغییرات کلی که در یك قرن و نیم پیش در احوال تمدن و زندگانی بشر شروع بظهورکرده نتیجهٔ بروز دوانقلاب عظیم دز دومملکت ازممالك اروپای غربی یعنی فرانسه وانگلیس است سپس دامنهٔ آن بامریکای شمالی و آسیا وافریقا وامریکای جنوبی وجزایراوقیانوس کبیر کشیده شده وبتدریج سراسر دنیارا گرفته وچون محرك وناشر آن اروپائیان بوده‌اند تمدن جدید را بهمین علت **تمدن اروپائی** نیزمیگویند.

دو انقلاب مزبور که توسعهٔ دامنهٔ هردو تقریباً در یك عهد ظاهر شده یکی انقلاب صنعتی است در انگلیس دیگر انقلاب اجتماعی و سیاستی بنام انقلاب کبیر در فرانسه .

اگرچه هر انقلابی وقتی نمایان و جالب توجه عموم میشود که بحال غلیان و طغیان برسد ومنشأ آثار خارجی وتغییرات عظیم دراوضاع واحوال سابق‌واقع گردد لیکن این امر نیز مثل‌غلیان هر دیگی‌مسبوق بمقدماتی است ودست عوامل مختلفه که زمان اهمّ آنهاست از دیرباز در کانونهائی مساعد آنرا متدرجاً و بی آنکه انقطاعی در این تهیهٔ اسباب فراهم آید گرم ومهیا میسازد و مراقب مینشیند تا درموقع لازم سرپوش از روی آن بردارد و عالم اطراف را درجوش وخروش بگیرد .

انقلاب صنعتی انگلیس و انقلاب‌کبیرفرانسه نیز هر دو مقدماتی مفصل داشته که از قرن دوازدهم میلادی در اروپا شروع شده و پس ازگذشت هفت هشت قرن صورت پختگی پیداکرده ودر اواخر قرن هجدهم و اوایل قرن نوزدهم بحال تغییر عظیمی در این دومملکت نمایان‌گردیده ودرنیمهٔ قرن نوزدهم سراسر اروپا را تحت قدرت مسلم واستیلای نافذخود آورده سپس بدست‌اروپائیان قدم درراه تسخیرسایر قطعات عالم‌گذاشته است .

اسباب مقدماتی انقلاب صنعتی

انگلیس و انقلاب کبیر فرانسه

شروع نهضت جدید

در طی قرن دوازدهم میلادی در اروپا نهضتی شروع شد که از بعد ازخاموش شدن چراغ تمدن یونانی در این قطعه سابقه نداشت باین‌معنی که قوای دماغی بعضی از روشنفکران برخلاف حال عطلت و پژمردگی سابق بتقلید یونانیان قدیم درخط تحقیق وموشکافی‌افتاد وذوق علمی وحکمتی باردیگر درمیان افرادی معدود بجنبش و اظهار حیات آمد .

داخل شدن در بیان علل متعدد و پیچیدهٔ این کیفیت علی العجاله از موضوع بحث‌ما خارج‌است.ازمیان رفتن کشمکشهای داخلی وبالاآمدن میزان زندگانی‌مادی مردم وزیادشدن نسبی امن وراحت وباز شدن چشم وگوشها بعد از جنگهای صلیبی مشرق و خلطه و آمیزش صلیبیون در مصر و شام با مسلمین متمدن بطور کلی علل اصلی و محرکات عمدهٔ این‌نهضت اروپا در قرن دوازدهم میلادی بوده ست .

در نتیجهٔ این مقدمات تجارت بار دیگر رونق گرفت و براثر امن و فراغت برآبادی واعتبارشهرها افزوده شد ودرکلیساها که‌آخرین‌پناهگاه سواد وعلم‌وتربیت بود معلومات جدیدی برمعارف قدیمهٔ آباءکنیسه اضافه‌گردید وکم‌کم پرتوی ازآن بخارج‌کلیسا یعنی بطبقات غیر روحانی نیز رسید .

قرن سیزدهم و چهاردهم در اروپا دورهٔ روی‌کار آمدن یکعده بلاد تجارتی مهم آزاد یانیمه مستقل است‌که بمناسبت و رفت‌آمد و معاملات اهالی آنها با بلاد دور دست مخصوصاً شرق اسلامی مرکز اجتماع‌یك‌عده‌مردم‌روشن‌فکرشده بود که

با آوردن ارمغانهای مادی ومعنوی تازه‌همشهریان خود را باوضاعی نو آشنا میکردند وبتدریج موجد تغییراتی جدید در روش زندگانی وفکر ایشان میشدند . اهمّ این بلاد تجارتی عبارت بود از ونیز و فلورانس وژن در ایتالیا ، لیسبون در پرتغال ، پاریس در فرانسه ، بروژ آنورس درفلاندر ، لندن‌درانگلیس ، هامبورك ونورنبرگ‌در آلمان نوگورود در روسیه وبرگن در نروژ .

غالب این بلاد یا ازخود امرای متنفذ ثروتمندی داشتند و یا تحت حمایت و ارادهٔ پادشاهی بالنسبه مقتدر بودند وچون غیر از قدرت ملکی این‌امرا وسلاطین که تازه درحال نضج بوده ازقدیم پاپ یعنی رئیس کل عیسویان و حاکم‌مطلق برجان و مال عموم پیروان آئین مسیح نیز نفوذ وقدرت فوق العاده داشت بالطبع مابین‌او و امرا و سلاطین مزبور اختلافاتی بروز میکرد و گاهی نیزکار اختلافات بجنگ میکشید و این‌احوال مقارن ایامی بود که پاپها بنام دفع مرتدین و دفاع دین مسیح بسیاری از مردم بیگناه را بفجیع ترین وضعی میکشتند درحالی که خود نیز چندان مردمی پاکدامن نبودند وزندگانی‌خصوصی غالب ایشان آلوده بانواع مفاسد ورذایل اخلاقی بود . کسانی که بر اثر پیش‌آمد مقدمات مذکوره توانسته بودند زنجیرتعبد را پاره کنند و در امور دین و دنیا از حد تقلید قدم فراتر گذاشته‌ازفکرخود وامثال خود استعانت جویند چون این احوال و اوضاع را در دستگاه پاپها مشاهده کردند در باب قدرت مطلقهٔ پاپ وحقانیت حکم و امر او که تا آن تاریخ مسلم‌وخلاف آن کفر محسوب میشد بشك افتادندو در صدد بر آمدند که راه نجاتی برای خودکه مردمی دیندار و صالح بودند بیندیشند .

از اواخر قرون وسطی بعضی از پاپها وسلاطین عیسوی اروپا بر اثر مخالطت با اطبا و علمای مسلم ویهود فی‌الجمله آشنائی ومعرفتی نسبت بمعلومات‌علمی‌مسلمین ومعارف قدیمهٔ یونانی‌که بدست ایشان افتاده بود پیدا کرده بودند مخصوصاً فردریك دوم امپراطور آلمان که برقسمتی ازایتالیا وجزیرهٔ صقلیه (سیسیل) نیزفرمان روائی

داشت در نشر فلسفه وعلوم اسلامی واز آن راه باحیای تعلیم فلسفهٔ ارسطو دراروپا مساعدت بسیارکرد و بر اثر تشویقات او وبعضی از امرای جزءو پاپهابتدریجیکطبقه از مردم در اروپا پیدا شدند که بطب و نجوم و کیمیا و حکمت توجه کردند وباین ترتیب علوم نظری و تجربی مورد اعتنا و مطالعهٔ ایشان قرار گرفت ومسائل حکمتی دربعضیازدارالفنون‌های معتبر آن ایام مثل دارالفنون پاریس واکسفرد و بولونیا (درایتالیا) موضوع درس و بحث‌محصلین شد.

راجر بیکن (۱۲۱۰ـ۱۲۹۳)

درمیان علمای این عهد بعضی نیز بر اثر استعداد ذاتی وهوش فطری بر اقران خود تفوقی‌کامل پیداکرده جسارت آن‌را درخود دیدندکه بسیاری از آراء و عقاید معاصرین مقلد خویش را منکر شوند واز خود افکار و آراء تازه ای درعلم وحکمت بیاورند. بزرگترین این جماعت که ازنوابغ عهد خود بود ودر احیای‌علوم و معارف قدیمه وبنای‌اساس علوم‌تجربی‌جدیداورامیتوان‌تالی‌ارسطوشمرد راجر بیکن[1] انگلیسی است‌که درحدود ۱۲۱۰ تولدشده ودرحدود ۱۲۹۳ فوت‌کرده و ابتدا از علمای‌دارالفنون‌اکسفرد بوده است.

این مرد شجاع در عین ظلمت قرون وسطای اروپا که اندك انحراف‌ازعقاید و آراء رسمی‌کلیساجان‌گوینده ونویسنده را در خطر قطعی می انداخت برضدجهل عامه قیام کرد و مردم را بطلب علم که هنوز پیش اغلب اشتغال بآن کار بیکاران یا در حکم‌ننگ‌محسوب‌بودخواندمخصوصاً‌دعوت بمشاهده وتجربه در این راه درگفته‌و نوشتهٔ او بسیار تکرار میشد و این جمله بمنزلهٔ شعار او بود.

بیشتر مطالعات بیکن‌درترجمه‌های لاتینی‌کتب ارسطو بود لیکن این‌ترجمه‌ها همه ناقص و غالباً نامفهوم بود بطوری‌که غالب اوقات بیکن از آنها نمیتوانست مقصود

---

[1] Roger Bacon — ۱

مصنف را بفهمد تا آنجاکه وقتی گفت که : « اگر وسیله‌ای داشتم تمام کتب ارسطو را میسوختم چه مطالعهٔ آنها جز تضیع وقت و ایجاد خطا و افزایش جهل متضمن فایده ای دیگر نیست » .

بیکن همچنانکه بدیگران توصیه میکرد بعد ازدورهٔ مطالعه قسمت اعظم عمر خویش‌را بمشاهده وتجربه میگذاشت ودرخطاب بمردم عصرخود میگفت : « از اطاعت آراء اصحاب تقلید و نفوذ دست بردارید ودر عالم خارج ببینید » .

بیکن منشأ جهل هرکس را چهار چیز میدانست : « تقلید کورکورانه از بالا دست ، عادت ، تبعیت‌ازعامهٔ جاهل ، قبول‌فرمان طبع سر کش » . بعقیدهٔ بیکن‌مرداگر براین چهار غالب‌آید عالمی از قدرت در پیش او سرتسلیم‌فرود خواهد آورد و شایستگی آن را درخود خواهد دید که مثلا بدون استعانت پارو و پاروزن سفاینی بزرگ بسازد و بر پهنهٔ رودخانه ها و اوقیانوس‌ها کشتی براند ، ارابه هائی درست کند که بدون مدد حیوانات آنها را هرجا میخواهد ببرد واسبابی مهیا نماید که مردی در میان آن بنشیند وبا بالهای مصنوعی مانند مرغان برهوا اوج گیرد و درجولایتناهی از نقطه ای بنقطه دیگر برود .



راجربیکن(۱۲۱۰-۱۲۹۴)

بیش از سیصدسال طول کشید تا آنکه مردم بحقیقت بیانات راجربیکن پی بردند وعالم قدرت و قوتی که اودر آن دورهٔ تاریك پیش بینی میکرد درپیش چشم ایشان نمودار گردید .

شیوع کاغذ در اروپا واختراع چاپ

ارمغان دیگری که مسلمین باروپائیان آخر قرون وسطی بخشیدند صنعت

تهیهٔ کاغذ بود که آن نیز چنانکه خواهیم گفت بوسعت دامنهٔ نهضتی که در این قطعه شروع شده بود کمکی بزرگ کرد .

ساخت کاغذ اختراع چینی هاست واینقوم ازخیلی قدیم‌حتی‌گویا از حدود قرن دوم میلادی طرز تهیهٔ آنرا میدانستند ایرانیها قبل از اسلام این صنعت را ازچینیها آموخته بودند و مسلمین بعد از فتح خراسان و ماوراء النهر ساخت آنرا ازایرانیها یاد گرفتند ودرسمرقندو بغدادکارخانه‌هائی جهت تهیهٔ آن برپا کردند و کارگرانی نیز از چین برای تعلیم رموز فن خواستند و بتدریج ساختن کاغذ در جمیع ممالك اسلامی از ماوراءالنهر تا اندلس معمول شد .

عیسویان اسپانیا بعد از بیرون کردن مسلمین از آنسرزمین این هنر را از ایشان فرا گرفتند ولی چنانکه باید نتوانستند آن را ازکار در آورندوکاغذخوب‌را اول مرتبه درایتالیامردم آنجا که‌ازمسلمین آموخته بودند ساختند و از آنجا بسایر نواحی قطعهٔ اروپا منتشر شد .

بعد از انتشارکاغذ دراروپا وارزان و فراوان شدن آن فن چاپ نیزدرآلمان اختراع ومعمول شد ودر نتیجهٔ این دوکیفیت‌کتبی که سابقاً از شدت گرانی قیمت و ندرت نسخه‌کمتر کسی بآنها راه وصول‌داشت ارزان و متعدد گردید و برخلاف‌سابق برای عدهٔ زیادی از مردم وسیلهٔ خواندن و تحقیق و مطالعه بسهولت فراهم آمد.

یکی از اولین نتایج انتشارکاغذ وطبع علاوه برفراوان شدن نسخ کتاب‌مقدس و کتب دیگر مذهبی وعلمی این‌بودکه عامه‌که بهره ای چندان اززبان لاتینی (زبان کلیسا و اهل علم) نداشتند درصدد برآمدندکه خیالات وتصنیف ها و اشعار معمول بین خود را بهمان زبانی که تکلم میکنند و مقاصد خود را بیکدیگر میفهمانند بنویسند و اینکار که در قرن چهاردهم در اروپا شروع شد قدم اولی است که‌درراه تدوین زبان وآداب ملی‌اقوام اروپائی برداشته شده .

مسافرت مار کوپولو

امری دیگر که غیر مستقیم در بیداری اروپادخالت کرده استیلای اقوام مغول وتاتار بر ممالك اسلامی شرق و تشکیل دولت وسیع چنگیزی است که از کنار اقیانوس کبیر تامراکز داخلی روسیهٔ اروپا دامنهٔ آن توسعه داشته وجمیع اجزاء آن محکوم یك یاسا و تحت یك اداره بوده است .

تشکیل دولت چنگیزی و بسط قدرت ایلخانان و ازمیان رفتن سلسله‌های معتبر ملوك اسلام از یك طرف رقابت شدیدی را که در نتیجهٔ جنگهای صلیبی بین عالم عیسویت و اسلام بروز کرده بود و مدت چند قرن دوام داشت برطرف کرد و ازطرفی دیگر راههای تجارتی مهم بین شرق و غرب را که براثر وجوددولتهای کوچك رقیب درسر راه بسته شده بود مفتوح ساخت و تجار اروپائی و آسیائی از برکت امن و فراغتی که یاسای چنگیزی و توجه خاص ایلخانان براین راه‌ها حکومت داده بود باطمینان تمام مابین بلاد یك دیگر برفت و آمد مشغول شدند .

پاپهای رم که کینهٔ اسلام از دیر باز درخاطر ایشان ریشه گرفته **بود چون** صیت اقتدار فوق العادهٔ خانان و غلبهٔ ایشانرا برمسلمین شنیدند بخیال افتادند که مغول را بآئین مسیح بخوانند و در هرحال ایشانرا بیاری عالم عیسویت وتقویت در دشمنی مسلمین دعوت کنند و باین خیال سفرا و مبلغینی چند بدربار خان مغول فرستادند.

دربار خان مغول در قراقروم یا محضر ایلخانان در مراغه وسلطانیه وتبریز در این عصر بعلت آزاد منشی و مساهلهٔ قوم مغول در مسائل مذهبی و علم و اطلاع دوستی وزرای ایرانی ایشان محل اجتماع علما و تجار عموم ملل ومذاهبی بود که تحت حکومت خان تاتار درآمده بودند. نمایندگان پاپ یعنی عیسویان ایتالیائی و انگلیسی و فرانسوی با قامان و بخشیان بودائی هندی وتبتی و تجار یهودو ارمنی وعلمای مذاهب شیعه و سنت و عمال اداری عرب و ایرانی و منجمین و ریاضیون واطبا و مورخین

اسلامی خلطه و آمیزش پیداکردند و در ضمن این رفت وآمد وخلطه وآمیزش‌هم مردم آسیا را باحوال اروپا آشنا ساختند و هم از احوال آسیا ومعارف‌مردم‌آن که‌تا این تاریخ برای اروپائیان قطعه ای‌پراز شگفتی و اسرار محسوب میشد اطلاعات و معلوماتی‌تازه بارمغان آوردند .

از جملهٔ این مسافرینی که‌از اروپا بدیدن‌دربارخان‌وسیاحت‌ممالك‌او آمده مارکوپولو تاجر ونیزی است که اول بار در ۱۲۷۲ (مطابق با ٦٧١ هجری) بمعیت پدر و عم خویش ازونیز بمغولستان رسیده و بعد ازمراجعت‌از این‌سفراول‌بار دیگر بدربار قوبیلای قاآن‌مراجعت‌کرده واین‌بارقریب بیست ودوسال درممالك‌خان مانده و بحکومت بلاد و عضویت شورای مملکتی و مأموریتهای مهم از طرف خان بهندوستان وایران نامزد شده‌است



مارکوپولو در حضور قوبیلای قاآن

دراسناد تاریخی چین در ذکر وقایع سال ۱۲۷۷ میلادی از شخصی بنام پولو سخن بمیان می آید که در شورای مملکتی قوبیلای عضویت داشته واین نکته مؤید صحت داستان مارکوپولو است که جماعتی حتی تا این اواخردر حقیقت‌آن‌در

شك بودند .

مارکوپولو بعد از مراجعت باروپا سفرنامهٔ خود را منتشر کرده و انتشار آن کتاب که مصنف در آن از بلادی که جمعیت آنها ازیك ملیون متجاوز بودو از آبادی و عظمت و ثروت بی پایان بلاد شرقی صحبت داشته بود در مردم اروپا اثری عمیق بخشید و معلوماتی تازه راجع بممالك مشرق و وسعت دنیا ونواحی و شهرهای تازه در میان ایشان انتشار یافت و اسامی **کاته**[1] (خطا = ختا) یعنی چین شمالی و **کامبولاك**[2] (خانبالغ) یعنی پکن کرسی خان وغیره ورد زبانها شد .

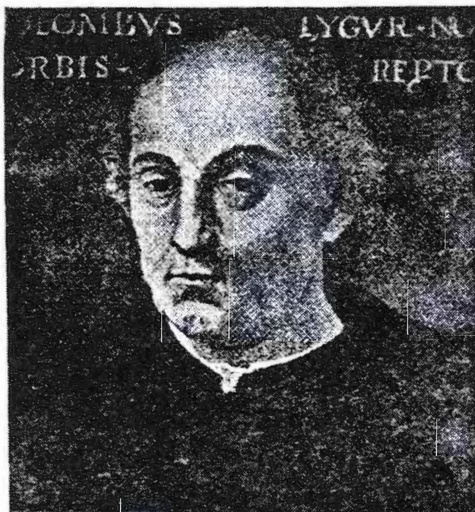
کشف راههای تازه

راه تجارتی عظیمی که برای تشکیل دولت مغول مابین مشرق و مغرب از راه بنادر مصر و شام و آسیای صغیر و از طریق شبه جزیرهٔ قرم (کریمه) و خوارزم (خیوه) و ایران باز شده بود مقارن انتشار سفرنامهٔ مارکوپولو در اروپا باپیش آمد استیلای ترکان عثمانی بر آسیای صغیر و شام و مصر وسواحل دریای سیاه و بروز خصومت شدید مابین ایشان از طرفی باسلاطین صفوی در ایران وازطرفی دیگر باعیسویان اروپا بکلی مسدود شد و بار دیگر باین ترتیب سدی سدید مابین مشرق ومغرب ایجاد گردید و تجار بلاد معتبری مثل و نیز وژن و پیز ولیسبون را که بر اثر تجارت آزاد با مشرق ثروت واعتباری عظیم حاصل کرده بودند بفکر آن انداخت که از راهی دیگر بممالك زرخیز مشرق دست پیدا کنند .

در میان خوانندگان سفرنامهٔ مارکوپولو ملاحی بود از مردم شهر ژن مقیم اسپانیا بنام کریستف کلمب . این شخص که بهره‌ای کافی نیز از جغرافیا و نقشه داشت ازمطالعهٔ سفرنامه مارکوپولو و کره‌ای جغرافیائی که بتازگی یکی از علمای آلمان ترتیب داده بود باخود گفت که چون زمین گرد است و در روی کرهٔ مزبور فاصلهٔ مابین هند

۱- Cathay ۲- Cambulac

و آسیای شرقی ازطرف مغرب یعنی از طریق اوقیانوس اطلس نیز یا معادل یاکمتر از همان فاصله است از طرف مشرق علت ندارد که از مغرب نتوان بهند وآسیای شرقی رسید .



کریستف کلمب

امری که کریستف کلمب را درعملی کردن خیال خود تقویت نمود یکی رسیدن قطب نما بود بتوسط مسلمین بملاحان سواحل شمالی مدیترانه که امر دریانوردی رادر اوقیانوس های دوردست وآبهای دوراز خشکی ودرشب تیره ممکن میساخت دیگر مسافرتهائی که اقوام ملاح سواحل شرقی اوقیانوس اطلس وبعضی از ساحل نشینان مدیترانه مثل نورمان ها و مردم ولایت کاتالونیا دراسپانیا و بندرژن و وپرتغال در اقیانوس اطلس کرده وبجزایر قناری و مادر وآسور رسیده بودند .

کریستف کلمب بعداز مدتی باین در وآن درزدن برای تهیهٔ کشتی جهت انجام خیال خود عاقبت در شهر غرناطه که بتازگی ازید تصرف مسلمین بیرون رفته ومسخر فردینان پادشاه عیسوی آراگون وزوجهٔ اوایزابلا شده بودموفق شد که ازاین دوپادشاه سه کشتی کوچك بگیرد و عازم هندازطرف مغرب شود

کلمب بعد ازطی دوماه ونه روز مسافرت دریائی ازمشرق بمغرب بسر زمینی رسید که پنداشت هنداست در صورتیکه آن قاره‌ای جدید ودنیائی تازه بود که ازهمه جهت بادنیای قدیم فرق داشت .

کلمب بامسرت تمام از این سفر خود مقداری طلا وپنبه وچند رأس حیوانات غریب که در اروپا کسی نمی‌شناخت با دونفراز بومیان آنجاکه بدن خود را بطرزی

زیباخال کوبی کرده و چشمانی بادامی‌شکل داشتند باروپا برگشت و آن دو بومی را که بتصور عموم هندی‌محسوب میشدند بمذهب مسیح درآورد. چون کلمب تاوقتیکه مرد باآنکه سه‌سفردیگر هم بسرزمین تازه‌ای که‌یافته بودرفت آنجاراهندمیپنداشت این بومیان‌را مردم اروپاهندی نامیدند وهنوز نیزاین‌تسمیهٔ غلط برای تعیین بومیان اصلی امریکا در میان مردم معمول است.

مدتی‌بعد از مرگ کریستف کلمب اهالی اروپا دانستند که اراضی که کلمب بآنها رسیده‌هندوستان نیست بلکه‌قارهٔ جدیدی است که تا آن تاریخ کسی از وجود آن اطلاع نداشته بوده است.

توقیفی که در نتیجهٔ این مسافرتها نصیب کریستف کلمب شد سایر بحر پیمایان رانیز بهوش انداخت از آنجمله پرتغالیها در سال۱۴۹۷ دورافریقاگشتند و از طریق اوقیانوس هند بمدد ملاحان مسلمان خود را بهندوستان و در سال ۱۵۱۵ بجزیرهٔ جاوه رساندند وماژلان در ۱۵۱۹ باپنج کشتی و۲۸۰ نفر همراه بقصد سیاحت دور دنیا از اسپانیا بطرف امریکا حرکت کرد وبا اینکه خود او درجزایرفیلی پین بقتل رسید وچهار کشتی‌وعدهٔ کثیری‌از همراهان او در طی این مسافرت تلف شدند لیکن عاقبت ۳۱ نفر از ایشان با یك کشتی در ۱۵۲۲ از طریق جنوب افریقا باسپانیا برگشتندو باین‌طریق‌اولین مسافرت‌دور دنیا انجام‌گرفت‌ودیگر شکی‌درمسئلهٔ کرویت شکل زمین‌باقی نماند.

شروع نهضت های اجتماعی و مذهبی

در نتیجهٔ این پیش‌آمد ها که ما بین قرن سیزدهم وشانزدهم در اروپا بظهور رسید یعنی انتشار کتب براثر ساخت کاغذ و اختراع فن چاپ و مسافرت دور دنیا و کشف اراضی وراهها وقاره‌های جدید وآشنائی مردم بوجودحیوانات ونباتات تازه و آداب واخلاق مردمی که تا آن تاریخ هیچکس از وجود ایشان چیزی نداشت‌با

توجه مردم بکتب قدمای یونانی وعلمای اسلامی بکلی ذهن اهالی اروپا را روشن کرد وحال جهل و تعبد و تقلیدی که سالیان دراز بود بر آن قطعه حکومت میکرد بتدریج بدل بنهضتی در طلب علم و کسب معرفت وتعقل درامور دینی و دنیائی شد که دردنیا سابقه نداشت واین امور علاوه بر آنکه درزندگانی مادی مردم تأثیر عظیم کرد درامور اجتماعی وسیاست نیز بخوبی مؤثر شد باین معنی که انتشار کتب افلاطون مخصوصاً کتاب جمهوریت او اذهان بعضی ازروشن بینان راکه ازمفاسدحکومتهای استبدادی بجان آمده بودند بخیال تأسیس حکومتهای جمهوری انداخت ومخالطت ایشان با اعراب ویهود ومغول افکار ایشانرا که ازعهد رومیان تااین تاریخ بکلی از افکار غیر آریائی محفوظ مانده بود تحت تأثیر آراء و آداب سامی ومغولی قرارداد وزنجیر قیود آداب لاتینی که بیش از همه برمذهب مسیح اتکاء داشت باین ترتیب از هم گسیخته شد .

بزرگترین حرکت اعتراضی که از این بینش نو در اروپـا برضد فکر قدیم لاتینی ظاهر شدقیام جماعتی بود برعلیه قدرت پاپها و استبدادی که از ایشان در باب مسائل دینی ودنیائی بروز میکرد .

در قرن یازدهم موقعیکه پاپها مردم را بجهـاد بر ضد مسلمین خواندند همهٔ عیسویان بصفا وایمان تمام فرمان ایشانرا گردن نهادند وفوج فوج بجنگ‌های صلیبی مشرق رفتند لیکن بعدها دیدند پاپها ایشانرا آلت اجرای اغراض خود قرار داده و درتثبیت قدرت و آزار بدشمنان شخصی وکشتارمردم نیز آنانرا بکارمیبرند بهمین جهت حال شکی درایشان نسبت بپاکی نیت بعضی ازپاپها پیداشدوفردریک دوم امپراطور آلمان علناً ازقبول فرمان پاپ درجنگ کردن بامسلمین اباکرد حتی باایشان از در مصالحت ومصادقت درآمد وباین شکل رخنه وتزلزل کلی دربنیان قدرت واستبداد پاپها راه یافت .

اول کسیکه در اروپا بنام اصلاح مذهب مسیح و اعتراض بر پاره‌ای از پاپهـا قیام کرد **ویکلیف**[1] بود درانگلیس . تعلیمات ویکلیف بزودی دراروپا انتشار یافت

١- Wyclif

ودرسال ۱۳۹۸ یکی از روحانیون چك بنام **ژان‌هوس**[1] دردارالفنون پراگ چندین محاضره درباب تعلیمات‌ویکلیف ایرادکرد وجمع کثیری پیروآراء او شدند پاپ امر بتشکیل شورائی در شهر **کنستانس**[2] داد و اعضای این شورا که از۱٤١٤ تا ۱٤۱۸ طول‌کشید ژان‌هوس رابرای‌مناظره و محاکمه دعوت واورا محکوم ساخته‌در۱٤۱٥ سوختند و برای دفع پیروان او حکم جهاد دادند.

تعقیب پیروان ژان‌هوس و قتل و آزار ایشان در ولایت بوهم بسهولت ممکن نشد چه ایشان بشدت مقاومت‌کردند وچون‌عاقبت طرفداران پاپ ازعهدهٔ آنجماعت برنیامدند در سال ۱٤٤۱ قرار بمصالحه شد وپیروان هوس در این مصالحه بعضی از آراءخاصهٔ خودرا برکرسی قبول نشاندند.



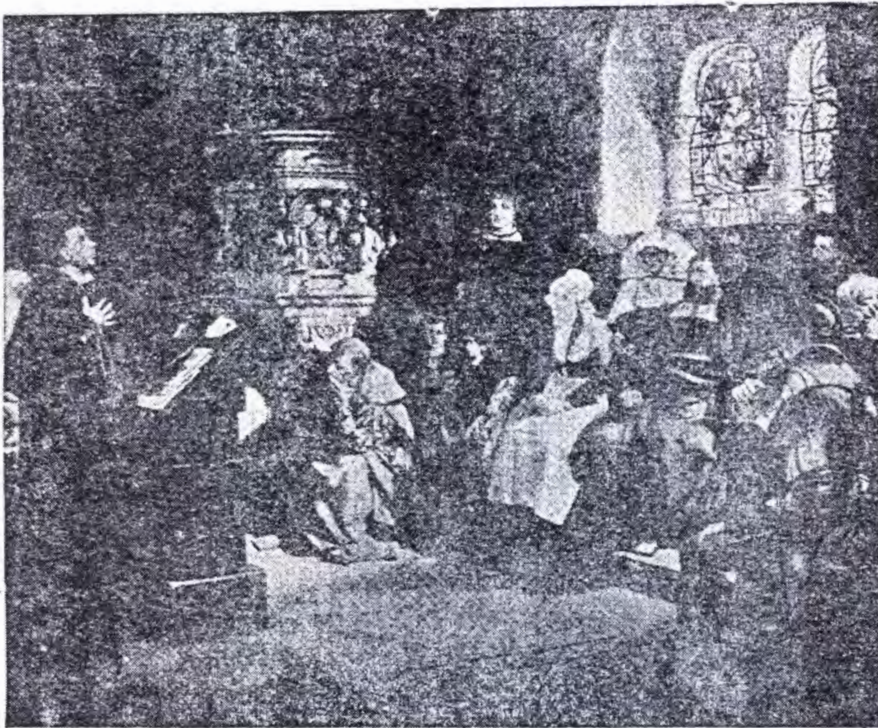
ژان هوس.

مقارن این‌کشمکشهای مذهبی اتفاقاً دریك عده از ممالك اروپا فقروفاقه شدت کرد و درآلمان و انگلیس و فرانسه روستائیان برضد ملاکین شوریدند وانقلابات اجتماعی نیز بـاین ترتیب متعاقب‌انقلابات‌مذهبی‌اوضاع غالب‌ممالك‌اروپارادستخوش تزلزل واضطراب کرد.

در ۱٥۱۷ در آلمان **مارتین‌لوتر**[3] که پس از مطالعهٔ کتاب مقدس دریافته بودکه بسیاری از بدعتهای‌پاپها در آن‌کتاب‌نیست‌مردم را برد آن بدعتها دعوت کرد

۱- Jean Huss ۲- Constance ۳- Martin Luther

وجماعتی از عامه وامرای آلمان را بعقیدهٔ خود درآورد ، پاپ خواست که سرنوشت ژان هوس را باو نیز بچشاند لیکن چون طرفداران مارتین لوتر کثیر و قوی بودند بنتیجه نرسید و لوتر مذهب جدیدی بنام مذهب پرتستانی درست کرد و پیروان خود را از اطاعت اوامر پاپ آزاد و مستغنی ساخت .



مارتین لوتر درحال وعظ

در میان این هنگامه ها عده ای از امرا و سلاطین اروپا که از قبول فرمان پاپها درزحمت بودند موقع را برای قطع ارتباط با ایشان مناسب یافتند ومصمم شدند که رعایای خود را اززیربار امرپاپها بیرون آورده همچنانکه ریاست امور دنیائی ایشانرا دردست دارند ریاست روحانی را نیزخود دردست بگیرند ودرحقیقت مذهبی ملی برای رعایای خود درست کنند و چنین نیز کردند وانگلیس و اسکاتلند و سوئد

و نروژ و دانمارك و آلمان شمالی وبوهم ازکلیسای رم جدا شدند وهرکدام‌شکل خاصی از مذهب پرتستان را اختیار نمودند.

ظهور مذهب پرتستان و جداشدن عدهٔ کثیری از مردم از حوزهٔ عمومی عیسویان‌مطیع پاپ یك عده ازکاتولیکهای غیرتمند را بخیال اصلاح امورکلیسای رم و دفاع مذهب کاتولیك انداخت و از ایشان یك تن که سربازی اسپانیائی بود بنام **ایگناسیوس دولوآیولا**[1] بعد ازداخل‌شدن‌درطبقهٔ روحانیون جمعیتی بنام **اصحاب یسوع**[2] درست‌کرد وانتظامات سخت معمول بین نظامیان‌را درخدمات دینی‌واردنمود و در نتیجه جمعیتی که اوتشکیل داد یکی از قویترین ومتنفذترین فرقه های‌مذهبی عالم گردید و پیروان او یعنی یسوعیین بنام تبلیغ مذهب‌کاتولیك وانتشارتعلیمات‌آن باکناف و اطراف عالم پراکنده شدند و جمع کثیری از مردم سایر نواحی را در هندوستان وچین و امریکا بدیانت مسیح درآوردندو علاوه بر آنکه ازدرهم‌ریخته شدن بنیان مذهب کاتولیك جلوگیری کردند مقام روحانی آنرا در مقابل مذاهب پرتستان استحکامی تمام بخشیدند.

۷ شروع دست اندازی اروپائیان بقطعات دیگر

یکی از نتایج مهم کشف امریکا و راه بحری‌هندوستان ازجنوب افریقا انتشار اروپائیان بود درقطعات دیگر دنیا. اسپانیائیها وپرتغالیها بعداز پیدا شدن امریکا در سواحل غربی امریکای‌مرکزی وجنوبی وجزایر آنتیل و در قسمتی ازداخلهٔ‌آن‌نواحی ساکن‌شدند وبتدریج بومیان‌قدیم‌امریکائی‌را عقب زده مساکن اولیهٔ ایشانرامستعمرهٔ خود قرار دادند و پرتغالی ها همین کار را در بعضی ازجزایر خلیج فارس وسواحل هندوستان وجزایر هند شرقی‌کردند وبعدازایشان هلندیها نیزپا درمیدان مسافرت‌ های بحری وتصرف مستعمرات گذاشتند و افریقای جنوبی و استرالیا وجزایرجاوه‌و

Jésuites=Compagnie de Jésus -۲ Ignatius de Loyola -۱

سوماترا را تحت اطاعت خود آوردند .

بعد از اسپانیائیها و پرتغالیها و هلندیها در این مرحله نوبت بانگلیسها و فرانسویها رسید ، ابتدا فرانسویها قسمت اعظم هندوستان وامریکای شمالی را مستعمرهٔ خود ساختند و چون انگلیسها هم بهمین قسمتها چشم دوخته بودند بین ایشان رقابت شدید بروز کرد و کار رقابت بجنگ کشید و انگلیسها غالب شده دست فرانسویها را تقریباً بکلی از هندوستان و کانادا کوتاه کردند و خود در آن دوقطعهٔ زرخیز مستقر گشتند لیکن مستعمرات انگلیسها در قرن هجدهم بعلت شورش یك عده ازمهاجرین انگلیسی که در سواحل شرقی امریکای شمالی اقامت گزیده بودند مقداری از وسعت خود را از دست دادبایمعنی که آن شورشیان استقلال خود را اعلان کردند و از انگلیس مجزاشده دولتی آزادتشکیل دادند که اساس ممالك متحدهٔ امروزی امریکای شمالی شد وممالك متحده که بسرعت رو بترقی گذاشت از جهت تمدن و زبان ومردم درحقیقت قسمتی از اروپاست که بامریکای شمالی انتقال یافته وهمین حال بعدها برای بعضی از نواحی دیگر مثل کانادا و استرالیا و زلند جدید وافریقای جنوبی پیش آمد و تخمی که اروپائیان مهاجر باین نواحی برده بودند چون زمینه را برای رشد خود مساعد یافت بسرعت نمو کرد و درهر یك از آن سرزمین ها بوستان دیگری ازتمدن و آداب اروپائی بوجود آورد .

ترقی علوم و صنایع

درنتیجهٔ فراهم شدن مقدمات فوق از قرن سیزدهم ببعد اروپا در خط نهضتی علمی و صنعتی افتاد ودورهٔ درخشانی درآن قطعه شروع شدکه با پاره ای اختلافات دنبالهٔ همان تمدن قدیم یونانی بود . این دورهٔ تازه را دورهٔ تجدد علمی و صنعتی اروپا (رنسانس) میگویند .

شروع رسانس از ایتالیاست چه در این مملکت که سرزمین رومیان قدیم بوده

وزبان‌مردم از تمام السنهٔ دیگر اروپائی بلاتینی زبان رومیان بیشتر قرابت داشته از قرن سیزدهم ببعد عده‌ای از محققین و متتبعین پیدا شدند که هم خود را صرف احیای آداب و زبان رومیان‌ویونانیان قدیم کردند و گفتند باید مرده‌را زنده کردوغرضشان ازمرده‌زبان‌وادبیات‌رومی‌ویونانی بود که در آن عصر بکلی‌مهجور و متروك‌شده‌وکمتر کسی بآنهااقبال داشت .



پترارکوس

در ایتالیا کسانی که‌اول‌مرتبه‌این نیت راعملی کردندو بزبان‌ایتالیائی که‌تا آن‌تاریخ هنوز زبان‌عوام بود وجنبهٔ ادبی نداشت شعر گفتند و کتاب نوشتند یکی **پترارکوس**[۱] (۱۳۰۴ ـ ۱۳۷۴) شاعر غزل سرا دیگری **بوکاچیو**[۲] قصه نویس معروف است (۱۳۱۳ ـ۱۳۷۵) وقبل از ایشان **دانته**[۳] بزر گترین شاعر ایتالیا (۱۲۶۵ ـ ۱۳۲۱) راه رسانس ادبی را برای شعرا و ادبائی



ماکیاول   دانته   بوکاچیو

Dante ۳ Boccacio - ۲ Petrarchus-۱

که بعداز او آمدند صاف کرده بود .

غیر از احیای زبان و آداب قدیم یونانی و رومی توجه عده ای ازفضلای قرن چهاردهم وپانزدهم بتتبع وتحقیق جمیع معلومات علمی وحکمتی قدما نیزجلب شدو چون غرض از مجموع این معلومات شناختن روحیات و حقیقت وجود و نفس انسان بود و تعلیمات بیمغزی که در این ایام درکلیساها شیوع داشت بهیچوجه رفع این احتیاج را نمیکرد کلیهٔ این معارف جدیدرا دراین عصر **هومانیسم** [1] گفتند یعنی معلومات راجع بانسان که همان معارف شایع بین قدما باشد .



لئونارد و داوینچی

فضلای این دوره غالباً مردمانی جامع ومتبحر درچندین فن بودند و دست بکار تعلیم و تعلم غالب شعب علمی وصنعتی قدمای یونانی ورومی میزدند چنانکه **آلبرتی** [2] هم نویسندهٔ بود وهم حجار و نقاش و معمار وریاضی دان و **لئونارد و داوینچی** [3] نقاش وعالم بعلوم طبیعی و مسائل حکمتی و **میگل آنجلو** [4] نقاش و حجار و شاعر از مورخین ونویسندگان بزرگ ایتالیا دراین دوره نام دونفر یعنی

۱- Humanisme ۲- Alberti ۳- Leonardo da Vinci ٤- Michelangelo

گیچیاردینی[۱] و **ماکیاول**[۲] صاحب کتاب **امیر**[۳] را نیز نباید ازخاطر دورداشت .

نهضت هومانیسم بتدریج از ایتالیا بسایر ممالك دیگر اروپا سرایت کرد و در آلمان وهلند وانگلیس و فرانسه نیز ادبا وفضلائی پیدا شدند که مثل ادبا وفضلای ایتالیا هم بنوشتن شعر و نثر بزبان قومی خود شروع کردند و هم باحیای معارف قدیمهٔ یونانی و رومی و مشاهیر این جماعت عبارتند از **رویخلین**[٤] (۱٤۵۵ - ۱۵۲۲) و **فن هوتن**[۵] درآلمان، **لوفوردهتاپل**[٦] در فرانسه، **لیناکر**[۷] و **کالت**[۸] در انگلیس و **اراسموس**[۹] در هلند و این شخص اخیر بزرگترین جمیع متبحرین این دوره است .

در فرانسه توجه عمده معطوف بایجاد و ترقی ادبیات زبان قومی شد و شعرا ونویسندگان بزرگی بظهوررسیدند که بنای زبان‌وادبیات‌فرانسه‌را بر پایهٔ قویمی گذاشتند مثل **رنسار**[۱۰] شاعر غزلسرا و **رابله**[۱۱] قصه نویس و **مون تنی**[۱۲] از فضلا وازبهترین نثر نویسان فرانسه .

در معماری و نقاشی و حجاری نیز نهضت عظیمی در ایتالیا و بعد از آن در اسپانیا و آلمان و هلند شروع شد وبهترین نقاشان و معماران وحجارانی که اروپا بخوددیده مثل **میکل آنجلو**، **لئوناردو دا وینچی**، **رافائل**، **هلباین**[۱۳]، **دورر**[۱٤] و **روبنس**[۱۵] و **تی سین**[۱٦] و **گیبرتی**[۱۷] ازمردم این دوره‌اند وعالیترین نمونه هائی که از نقاشی و حجاری ومعماری اروپا امروز در دست است یادگار این ایام است.

در نتیجهٔ اشتغال بهومانیسم که ابتدا فقط جنبهٔ ادبی آن غلبه داشت بتدریج ذوق مباحثات علمی و حس انتقاد و تحقیق در مصادر و منابع معلومات معموله درآن ایام نیز در مردم بیدار شد وفضلائی بوجود آمدند که پاره ای از معلومات تقلیدی

Reuchlin - ٤ Prince - ۳ Machiavel - ۲ Guicciardini - ۱
Colet - ۸ Linacre - ۷ Lefévre d' Etaples - ٦ Von Hutten - ۵
Montaigne - ۱۲ Rabelais - ۱۱ Ronsard - ۱۰ Erasmus - ۹
Ghiberti - ۱۷ Titien - ۱٦ Rubens - ۱۵ Dürer - ۱٤ Holbein - ۱۳

زمان خود را بباد اعتراض وانتقاد گرفتند ازآنجمله بود **لورنزو والا**[1] (١٤٠٥- ١٤٥٧) که ثابت کرد که فرمان قسطنطین که پاپها بموجب آن خود را ذیحق در مداخلهٔ امور دنیائی مردم میدانند بی اساس و ساختگی است و ترجمهٔ توراتی که دردست مردم است متضمن اغلاط کثیره است.

پیش ازاین از ظهور عالم بزرگ راجر بیکن انگلیسی وشمه ای از عقاید وآراء او صحبت داشتیم. دو قرن و نیم بعد از او یکی ازهموطنان او که **فرانسیس بیکن**[2] نام داشت (١٥٦١ - ١٦٢٦) و ازرجال درباری ولی مردی حکیم و مورخ و قانون دان و در انشاء زبان انگلیسی صاحب قدرت قلم بود اساس جدیدی برای تحقیقات علمی وحکمتی ریخت باین معنی که برخلاف فضلای قرون وسطی که همهٔ مشکلات عالم و تحقیق علل اشیاء وامور را میخواستند ازروی بعضی ازاصول کلی وباستناد اقوال قدما حل کنند گفت که دراین راه قبل ازهر چیز انسان باید آثاری را که میخواهد پی بعلل آنها ببرد یعنی معلول‌هارا جدا جدا تحت مطالعه و نظر دقیق بیاورد وجهات شباهتی را که مابین آنها میبابد معین کند واینمرحله را قدم اول در راه تحقیق علل بشناسد. فرانسیس بیکن میگفت که غرض انسان در هر تحقیقی باید متوجه معرفت علل واسباب خفیهٔ اشیاء باشد تابدین وسیله بتوان در راه انجام هر عمل ممکنی قدم جسارت پیش گذاشت.

فرانسیس بیکن نتیجهٔ مطالعات خود را در دو کتاب منتشر ساخت یکی بنام **پیشرفت معرفت**[3] که در ١٦٠٥ انتشار یافت دیگری بنام **روش جدید**[4] در ١٦٢٠. در کتاب اول بیکن فهرستی از کلیهٔ معلومات بشر در عصرخود بدست داده و معین کرده‌است که کدام یك ازآنها مفید وکدام یك بی‌نتیجهٔ و بی پاست ودر کتاب دوم روش تازهٔ خود را در تحقیق علل واسباب اشیاء بتفصیل بیان نموده وطریقهٔ بکاربردن آنرا

Advancement of Learning -٣ Francis Bacon -٢ LorenZo Valla -١

Novum organum =New Methode -٤

بدقت تقریر کرده است.

در قرن پانزدهم علوم ریاضی و نجوم وطب نیز براثر انتشار معلومات مسلمین در این شعب بوسیلهٔ ترجمه های لاتینی در اروپا شروع بترقی کرد وبتدریج ازحدی که درایام تمدن اسلامی بآن رسیده بود نیز بالاتر رفت.



فرانسس بیکن

یکی از روحانیون لهستانی بنام **کوپرنیك** (۱۴۷۳ - ۱۵۴۳) که مدتی از عمرخود را در ایتالیا بتحصیل و مطالعه گذرانده بود بعد از سی سال تحقیق و مشاهدهٔ آسمان و کواکب دانست که اساس هیئت بطلمیوسی که مبنی بر حرکت آفتاب و کواکب بگرد کرهٔ زمین است درست نیست بلکه زمین یکی ازجمله سیاراتی است که بدور آفتاب میگردد واو رأی خودرا در این باب درکتابی که در خصوص حرکت انتقالی اجرام فلکی تألیف کرده نوشته بود وآن کتاب بعدازمرگ کوپرنیك انتشار یافت و بمحض اینکه آن تألیف منتشر شد پاپ قراءت آن ورأی مخصوص کوپرنیك را در باب هیئت عالم ممنوع کرد وآنرا بارأی خاصی که روحانیون عیسوی فقط آنرا مطابق عقاید دینی خود شناخته بودند یعنی هیئت بطلمیوسی مخالف شمرد و در ردیف عقاید و آراء ضاله قلمداد نمود.



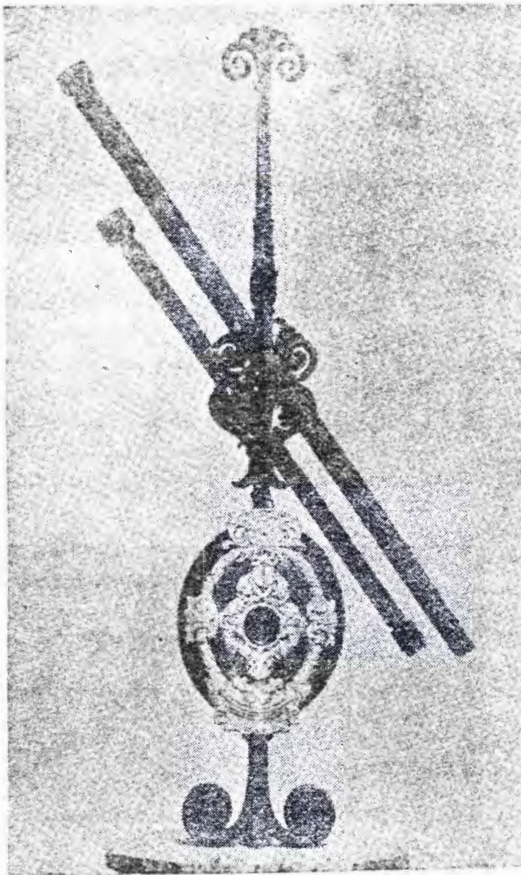
کوپرنیك



کپلر

کوپرنیك چون دوربین نجومی نداشت وبیشتر بوسیلهٔ فکر برأی خود درباب هیئت جدید عالم پی برده بود، اشتباهاتی چند درکارخود مرتکب شده بود که اهمّ آنها

مستدیر دانستن مدار سیارات درحرکت انتقالی خود بود بدور آفتاب این اشتباهات را دونفر منجم و ریاضی دان بزرك یعنی **تیکو براهه**[1] دانمارکی (١٥٤٦ - ١٦٠١) و **کپلر**[2] آلمانی (١٥٧١ - ١٦٣١) شاگرد تیکوبراهه رفع کردند مخصوصا کپلر که یکی ازبزرگترین علمای دورهٔ جدید است ثابت کرد که مدار سیارات درحرکت انتقالی خود بدور آفتاب بیضوی است و در باب این حرکت و مدار سیارات بکشف سه قانون بزرك نایل آمد که اساس علم مکانیك فلکی بر آن نهاده شده



دور بین نجومی گالیله

چهارمین منجم این عصر **گالیله** ایتالیائی است (١٥٦٤ — ١٦٤٢) که اولین دور بین نجومی را ساخته و بمدد آن چهارقمر سیارهٔ مشتری وحلقهٔ زحل راکشف کرده وقانون سقوط اجسام و سطح مورب را بدست آورده و گفته است که سطح آفتاب و ماه برخلاف تصور قدما صاف وهموار نیست.

آراء گالیله نیز مثل رأی کوپرنیك مورد اعتراض سخت کلیسای رم شد و روحانیون عیسوی گالیله رامجبور کردند که رسماً از آراء خود استغفار کند وعلنا بگوید

Kepler -۲ Tycho-Brahé -۱

که این جمله خطا و بدعت است واو نیز از ترس جان چنین کرد .

علوم طبیعی اگر چه در قرن هجدهم داخل در مرحلهٔ ترقی جدی شده و تمدن مادی جدید از آن ناشی گردیده ولی درقرن شانزدهم نیز نظر توجه بعضی از فضلا بآنها معطوف بوده و قدمهائی در راه توسعهٔ دامنهٔ آن از طرف ایشان برداشته شده چنانکه فن هوهنهایم[1] سویسی(۱۴۹۳-۱۵۴۱)بانتقاد طریقهٔ کیمیاگران قرون وسطی



یکی از دارالتجزیه های کیمیاگری درقرون وسطی

که بهرزه‌طالب اکسیر اعظم و گوگردسرخ جهت جوان کردن پیران وطلا کردن مس بودند برخاسته و گفته که کیمیاگر بجای طی این طریقهٔ غلط بایدسعی خود را مصروف ساختن داروهائی کند که مورد احتیاج انسان است و وزالیوس[2] هلندی (۱۵۱۴ — ۱۵۶۴) برای شناختن اجزاء مرکب کنندهٔ جسم انسان بتشریح نعش پرداخته و در ۱۴۵۴ یعنی در همان سالی که کتاب کوپرنیك انتشار یافت کتابی درباب ساختمان بدن

۱- Von Hohenheim ۲- Vesalius

انسان منتشر ساخته و **ویلیام هاروی**[1] انگلیسی (۱۵۷۸ — ۱۶۵۷) اولین دفعه بجریان خون دربدن انسان پی برده‌است.

فضلای دیگری که درعلوم طبیعی کار کرده‌اند عبارتند از **توریچلی**[2] ایتالیائی



پاسکال

(۱۶۰۸—۱۶۴۷) که فشار هوای جوّ را اندازه گرفته و **پاسکال** فرانسوی (۱۶۲۳—۱۶۶۲) مخترع ماشین فشار وماشین حساب و **دکارت**[3] فرانسوی (۱۵۹۶—۱۶۵۰) و این دودانشمند علاوه برعلوم طبیعی و ریاضیات در فلسفه نیزمقامی جلیل داشته‌اند مخصوصاً دکارت که کمی بعدازفرانسیس بیکن انگلیسی بخیال نشرآراء فلسفی خویش افتاده بوسیلهٔ انتشار روش جدیدخود در تحقیق که مبنی بر استدلال و تجربه است پیشوای فلسفهٔ جدید محسوب میشود.

دکارت در کتاب خود که آنرا در ۱۶۴۷ درهلند نوشته ونام آنرا «تقریر در باب روش تحقیق[4]» گذاشته میگوید که چگونه‌او بمدد استدلال بحقایق اشیاء پی‌برده و بوسیلهٔ تحقیق حال‌وتحلیل فکری هرامر وجود آنراشناخته است. دکارت میگوید که «فکر کردم سپس برمن محقق شدکه وجود دارم» بهمین‌قیاس‌دکارت بوجودخدا و عالم موجود یقین حاصل میکند و میگوید که عالم نتیجهٔ فکر و ماده‌است و روش شناخت آن تجربه و استدلال وقیاس.

۱- William Harvey ۲- Torricelli ۳- Descartes

۴- Discours de la Méthode

پیروان دکارت بعد از او بدو فرقه مجزا شدند جماعتی در تعقیب روش جدید او بیشتر طرف استدلال را گرفته و گروهی دیگر جانب تجربه را . فرقهٔ اول در قرن

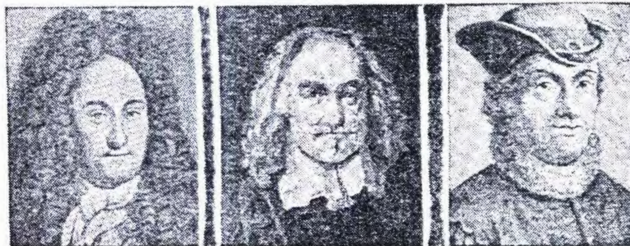


دکارت

هجدهم بنام دکارت بفرقهٔ **کارتزین یا الهیون**[1] و فرقهٔ ثانی بفرقهٔ **مادی یا منکرین وجود خدا**[2] معروف گردیدند.

بعد از فرانسیس بیکن و دکارت چون روش تحقیق در مسائل علمی و حکمتی معین شد فلسفه ترقی سریع کرد و تحقیق در مسائل ماوراء الطبیعه و اخلاق و علائق ما بین انسان و خدا و بحث در معارف الهی مورد توجه عدهٔ کثیری از فضلای قرن هفدهم و هجدهم شد و در نوشتهٔ جمیع ایشان اثر بیکن و دکارت مخصوصاً حکیم فرانسوی نمایان است .

فلاسفهٔ عمدهٔ قرن هفدهم بعد از بیکن و دکات عبارتند از **اسپینوزا**[3] (۱۶۳۲-



لایب نیتز هبس اسپینوزا

۱۶۷۷) از یهودیان پرتغالی که در آمستردام هلند مقیم بود و او در کتابی بنام مسائل اخلاقی بطریق هندسه خواسته است که روش علمی دکارت را در حل مسائل اخلاقی نیز بکار ببرد دیگر **لایب نیتز**[4] آلمانی (۱۶۴۶ - ۱۷۱۶) که از نوابغ عهد خود و از علمای جامع آخر قرن هفدهم بود و در علوم طبیعی و ریاضی و حکمتی و اخلاقی و ادبی

۱- Cartésientz = Déistes ۲- Matérialistes – Athées ۳- 8qinoza

۴- Leibniz

صاحب تحقیقات و کشفیات است ، **هبس**[1] (۱۵۸۸ - ۱۶۷۹) و لاك[2] (۱۶۳۲ - ۱۷۰٤) هر دو از حکمای مشهور انگلیس .



کانت لاك

فلسفهٔ جدید درقرن هجدهم باوج ترقی خود رسید و بدست حکیم عالی مقام آلمانی **امانوئل کانت**[3] (۱۷۲٤-۱۸۰٤) که بزرگترین حکمای دورهٔ جدید و در این قرون تالی ارسطو درقرون قدیمه بشمار است کاملترین صورت آن در سه کتاب از تألیفات او مدون و مجلد گردید .

در فرانسه در قرن هفدهم بیشتر ترقی متوجه ادبیات بوده وغیر ازپاسکال و دکارت و **فرما**[4] (۱۶۰۰-۱۶٦٥) عالم ریاضی نمایندهٔ بزرگی درعلوم از میان مردم فرانسه بیرون نیامده بر خلاف در این قرن مخصوصاً در دوره‌ای که بقرن لوئی چهاردهم



کرنی راسین مولیر

معروف است یك طبقه از شعرا و نویسندگان ظاهر شده که غالب ایشان از بزرگان گویندگان و نویسندگان فرانسه‌اند مثل **مولیر** و **راسین** و **کرنی** و **لافونتن** و **لابرویر** ، **بوسوئه** و **فلوریان** و **پاسکال** و **بو آلوا** .

Fermas - ٤ Emmanuel Kant - ٣ Locke - ٢ Hobbes - ١

در ریاضیات قرن هفدهم بوجود سه نفر عالم بزرك مفتخراست واین سه تن هر یك بوسیلهٔ اکتشافات بزرگی که کرده اند درپیشرفت وتوسعهٔ غالب شعب ریاضی منشأ خدمات عظیمی شده و در این راه برای علمای قرن هجدهم و نوزدهم حکم پیشقدم و هادی را داشته اند و ایشان عبارتند از **نیوتن** انگلیسی (۱۶٤۲-۱۷۲۷) و **لایب-نیتز** سابق الذکر آلمانی و **هوی گنس**[۱] هلندی (۱۶۲۹-۱۶۹۵).

نیوتن که بزرگترین علمای قرون جدیده است در ریاضیات ودر بعضی از شعب علوم طبیعی دنبالهٔ کار علمای قبل از خود را گرفته و نتیجهٔ کشفیات ایشان را بصورت قوانین محکمی که معتبر ترین آنها قانون جاذبهٔ عمومی است در آورده



نیوتن

یکی از هم وطنان معاصر نیوتن که **هاله**[۲] (۱۶۵۶-۱۷٤۲) نام داشت و از منجمین بزرگ بود اوقات خودرا بمطالعهٔ احوال ستارگان دنباله دار صرف کرد و طرز حرکت ومدار آنها را معین نمود وذوذنب معروفرا که باسم او شهرت یافته شناخت وظهور آیندهٔ آنرا در آسمان بحساب ریاضی معلوم ساخت. نیوتن که با هاله رفیق بود بعد از اطلاع از کشفیات او مصمم شد که کاری را که هاله برای ستارگان دنباله دار کرده در باب جمیع کواکب آسمان بانجام برساند.

هوی گنس هلندی که منجم و مهندس و عالم بعلوم طبیعی بود بعضی از قوانین راجع بانکسار نور و حرکت را فهمید و برای منظم ساختن حرکت ساعت فنر مارپیچی را درست کرد.

تحقیقات دکارت در باب نور نیوتن را بتجزیهٔ نور آفتاب بوسیلهٔ منشور و تحقیقات گالیله در باب دوربین او را بساختن دوربینی کاملتر موفق ساخت. کشفیات گالیله در باب سقوط اجسام و سطح مورب وقوانین کپلر و تحقیقات هوی گنس در باب

۱- Huyghens　　۲- Halley

قوانین حرکت کلید کشف قانون جاذبهٔ عمومی را درکف او نهاد و این قانون بزرگ که حلال بسیاری از مشکلات علوم مکانیکی و فلکی و فیزیکی شده بزرگترین افتخار نیوتن است .

از روی تحقیقاتی که نیوتن کرده بود منجم دیگری از اهالی هانور آلمان مقیم انگلیس بنام **هرشل** [1] (۱۷۳۸-۱۸۲۲) قریب یك قرن بعد موفق شد که سیارهٔ اورانوس را بمدد دور بینی که خود ساخته بود در آسمان ببیند .

نیوتن در ریاضیات مخصوصاً در جبر و مقابله نیز موفق بکشفیاتی مهم شده از آن جمله است اختراع حساب انتگرال ولی در این افتخار لایب نیتز حکیم بزرگ آلمانی سهیم و شریك اوست چه لایب نیتز نیز در همان ایام این علم را بدون اینکه از اختراع نیوتن اطلاعی داشته باشد بدست آورده بود .

لایب نیتز علاوه بر مقامات جلیل علمی و حکمتی اولین کسی است که در اروپا پیشنهاد کرده است که عامهٔ ملل بقبول یك زبان بین المللی تن دردهند و در برقراری صلح عمومی با یکدیگر توافق حاصل کنند .

بر افتادن رسم فئو دالیته از اروپا و تشکیل دولت‌های واحد درفرانسه و انگلیس و اسپانیا و هلند هر یك از این ممالك را در نتیجهٔ بسط قدرت دولت مرکزی و قوای لشکری و بحری در یك دوره در اروپا صاحب شأن و اعتباری کرد که از بعد از امپراطوری روم تا آن تاریخ در آن قطعه نظیر آن دیده نشده بود ، فرانسه در دورهٔ لوئی چهاردهم و انگلیس درعهد ملکه الیزابت و اسپانیا در دورهٔ شارل پنجم و فردینان دوم و هلند در قرن هفدهم هر کدام بخود دوره‌ای از عظمت و اقتدار دیده‌اند که در تاریخ آن ممالك جزء ادوار بسیار درخشان زندگانی آنهاست .

این دوره ها در هر یك از ممالك مذکور همانطور که دورهٔ بسط قدرت دولت مرکزی و ترقی شوکت و اعتبار و ثروت بود برای آن ممالك دورهٔ بسط و ترقی علمی و

Herschell – ۱

ادبی نیز محسوب می‌شود بلکه میتوان گفت که‌سربلندی و اهمیتی که درمرحلهٔ ترقی علمی و ادبی دراین‌دوره نصیب بعضی‌ازممالك فوق شده در تاریخ عمومی دنیا بمراتب مهمتراست تاترقیات کشوری ولشکری آنها وغالب آن‌ممالك بااینکه در قرون بعد دوره‌های دیگری از اعتباروشوکت کشوری ولشکری بخوددیده‌اند بداشتن دوره‌ای علمی وادبی که بتواند با این دوره دم همسری زند توفیق نیافته‌اند .

دوره لوئی چهاردهم چنانکه‌سابقا هم گفتیم درفرانسه‌دورهٔ کمال بسط ونظم و نثرزبان‌فرانسه وزمان‌ظهور مردان‌بزرگی نظیرمولیروراسین‌وبوالوولافونتن‌وپاسکال و امثال ایشان است وتاحدی نظیر آن در انگلیس عهد ملکه الیزابت است که علاوه بر دانشمندانی که در همان ایام دراین مملکت ظاهر شده‌اند ادبیات زبان انگلیسی ترقی فوق العاده یافته و درشعر نمایندگانی نظیر **سیدنی**[۱] **واسپنسر**[۲] و درنثر مانند : **رالای**[۳] و **فرانسیس بیکن** سابق‌الذکر بخود دیده است واندکی بعد از عهد الیزابت نابغهٔ بزرگ شعر و تمثیل یعنی **شکسپیر** بظهور رسیده که بزرگترین شعرای انگلیس و از نمایندگان ارجمند ادبیات عمومی بشراست



شکسپیر

در اسپانیا در قرن هفدهم و هجدهم نقاشی‌وادبیات‌بهترین‌دوره‌ای‌راکه‌دراین‌مملکت پیش آمده بخود دیده. بزرگترین نمایندگان اسپانیا در این‌دوفن عبارتند از **لپ‌دووگا**[۴] شاعروسروانتس[۵] بزرگترین شعرای اسپانیائی (۱۵٤۷—۱٦۱٦) که‌در همان‌سال فوت شکسپیر دنیا را وداع کرده و **ولاسکوئز**[٦] (۱۵۹۹—۱٦٦۰) و **الگرکو**[۷] (۱۵٤۵—۱٦۱٤) و **موریلو**[۸] (۱٦۱۷—۱٦۸۲)

Lope de Vega -٤ Ralleigh -٣ Spencer -٢ Sydney -١

Murillo -٨ Elgreco -٧ Velasquez -٦ Cerventès -٥

هرسه از نقاشان بزرگ .

هلند در قرن هفدهم بمنتهی درجهٔ اهمیت و اعتبار خود از همه جهت رسید وقبل ازآنکه درانگلیس وفرانسه علوم و ادبیات ترقی شایانی حاصل کند هلند کانون علم وادب اروپا محسوب میشد ودارالفنونهای معتبری که اهمّ آنها دارالفنون لیدن بود پناهگاه علمای سایر ممالك بشمار میرفت، در نقاشی استادانی مثل فرانتز هالس[1] (۱۵۸۰ — ۱۶۶۶) ورامبرانت (۱۶۰۶ ـ ۱۶۶۹) در آن سرزمین بظهور رسیدند ودر علوم وادبیات بزرگان نظیر گروسیوس[2] (۱۵۷۳ ـ ۱۶۴۵) ازعلمای حقوق و اسپینوزا حکیم معروف و هوی گنس منجم ریاضی دان مشهور ولووون‌هوئك[3] مخترع ذره‌بین بعلاوه چنانکه دیدیم حکیم مشهور فرانسوی دکارت نیزمقیم هلند بود ودراین مملکت کتاب معروف خود را نوشت ومنتشر کرد .



سروانتس — لپ دووگا

ترقی سرمایه‌داری

از قرن شانزدهم ببعد براثر کشف راههای عمدهٔ تجارتی و برقراری امنیت و تشکیل دولتهای قوی دراروپا بازار تجارت و معاملات بین ممالك مختلفهٔ این قطعه از طرفی و بین اروپا وقطعات دیگر ازطرف دیگر رواج کلی یافت و روز بروز برعدهٔ متمولین و پولداران اضافه شد مخصوصاً مقدار طلا و نقرهٔ فراوانی که پس ازکشف امریکا باروپا آمد واجناس گرانبهای مشرق که دراین قطعه طالب بسیار داشت تجاری راکه در معاملات با امریکا ومشرق وارد بودند ثروتمند کرد .

فراوانی ثروت در اروپا وجمع آمدن پول دردست عدهٔ معدودی در زندگانی

1- Franz Hals 2- Grotius 3- Leeuvenhöek

اقتصادی ممالك این قطعه یعنی در تجارت وصنعت وزراعت اوضاع جدیدی پیش آورد که مثل غالب تغییرات ایندوره در قطعهٔ مزبور سابقه نداشت و همین اوضاع است که بتدریج اساس اقتصاد کنونی عالم شده .

در قرن شانزدهم کسانیکه دراروپا ثروت هنگفت از تجارت ومعاملهٔ باقطعات دیگر تحصیل کرده بودند برای آنکه دارائی خود رابکار بیندازند و از آن نفع بیشتر ببرند آن رابپول نقد یعنی زروسیم مسکوك مبدل میساختند وباآن زر وسیم مسکوکی که دردست داشتند یعنی چیزیکه دراصطلاح معامله بآن **سرمایه** میگویند بتوسعهٔ اموری که این سرمایهٔ اولی از آن بوجود آمده بود یعنی تجارت و صنعت وزراعت اقدام میکردند .

توفیق در این عمل چنانکه مخفی نیست علاوهٔ برسرمایهٔ مالی موقوف ببعضی لوازم دیگر نیز هست که بیمدد آنها چرخ کارالبته لنگ خواهد ماند واهمّ آن لوازم بقرار ذیل است :

١ ـ فراهم داشتن یك عده مردم خبره ومجرب وماهر دراداره امور و جمع بالنسبه کثیری کارگر .

٢ ـ محلهائی برای تمرکز عملیات مربوطه بشعبه ای که غرض بسط آن است مثل کارخانه ومزرعه وبندر .

٣ ـ اسباب و آلات لازمهٔ کار از نوع چرخ و ماشین وکشتی وغیره .

٤ ـ تأمین جانی ومالی برای سرمایه دار و کارگران او .

٥ ـ دسترسی بمنابعی که بتوان ازآن برای دائر نگاه داشتن دائمی مؤسسات مواد اولیه و اجناس خام بقیمت مناسب فراهم ساخت .

٦ ـ راههای سهل العبور امن برای مبادلات و معاملات .

٧ ـ بازار های مشتری جهت فروش امتعه و اجناسی که برای این قصد تهیه می شود .

يك طبقهٔ ديگر ازسرمايه داران اروپا بجاى آنكه سرمايهٔ پولى خود را در راه فوق بكار بيندازند هرقسمت از آن را بكسانى كه اعتبارى داشتند با گرفتن مبلغى اضافى پس از انقضاى مدتى بقرض ميدادند و اين كار اول دفعه در ايتاليا رواج يافت چه تجار فلورانسى وژنى وونيزى كه در آخر قرون وسطى قسمت عمدهٔ تجارت مديترانهٔ شرقى را دردست خودداشتند پول گزافى ازاينراه تحصيل كرده بودند وبامرا و تجار محتاج پول قرض ميدادند و اين اولين قدمى بود كه در راه انشاء بانك هاى تجارتى امروزى برداشته ميشد مخصوصاً خاندان توانگر مديسى درفلورانس بوسيلهٔ همين عمل صاحب اختيار آن بندرمعتبر شده وزمام همهٔ كارها را بقدرت پول دردست گرفته بودند.

ترتيب بزات و حوالهٔ تجارتى كه سابقاً در ممالك اسلامى مابين تجار معمول بود و تجار ايتاليائى آنرا از مسلمين آموخته بودند نيز دراين تاريخ درايتاليامعمول شد و دفترداری تجارتى نيز شيوع يافت و اهالى و نيز اول باردرسال ١٥٨٧ درشهر خود بانكى دولتى مثل بانك هاى دولتى حاليه تأسيس كردند.

بعد از زوال شوكت بلاد تجارتى ايتالياشهر هاى تجارتى آلمان وهلند دراين راه جاى آنها را گرفتند مخصوصاً شهر معتبر آوگسبورك درآلمان درقرن شانزدهم از بلاد عمدهٔ اقتصادى اروپا شد و خانوادهٔ **فوگر**[١] بانك معتبرى در آن شهر ايجاد كردند و ثروت ايشان تا آنجا بالا زدكه پاپ وامپراطور آلمان دركار هاى كشورى ولشكرى ازايشان مدد ماليميگرفتندو بانك ايشان امتياز يك عده ازكارخانجات نساجى وكشتى سازى واستخراج معادن را دردست داشت وبوسيلهٔ كشتى هائى كه مالك شده بوددرجميع نقاط عالم كشتيرانى وتجارت ميكرد وبانك فوگراولين مؤسسه ايست در دنيا كه ترتيب بيمه را معمول داشته.

بهمان ترتيب كه رواج بازار تجارت مقدار ثروت و سرمايه را زياد كرد بهمان شكل هم فراوانى سرمايه وثروت وسيلهٔ توسعه ورونق بيشتر تجارت شد ودر

---

١ - Fugger

نتیجه در قرن شانزدهم تجارت پیشرفت عظیمی حاصل نمود و برخلاف قرون قبل احتیاج وصول بامریکا وهند شرقی از راه دریا و شناختن قطب نما غلبه را بتجارت بحری داد و تجارت بری چندان ترقی نکرد وهمین امر اعتبار بنادر را فوق‌العاده بالا برد و دراین مقام بندر آنورس ازهمه جهت رتبهٔ اول رادر قرن شانزدهم حائز شد



یکی از ابنیهٔ متعلق بخاندان فوگر در شهر آوگسبورك

بطوریکه در حوالی سال ۱۵۶۰ در هرروز چند صد کشتی باین بندر وارد و یا از آن خارج میگردید.

در نتیجهٔ ترقی میزان تجارت نگاهداری کشتی‌های بزرگ متعدد وانبار جهت حفظ مال‌التجاره‌های ورودی و خروجی و تحصیل اراضی و امتیازات درخارج اروپا بعلت گرانی دیگراز عهدهٔ قدرت مالی یك شخص واحد هر قدرهم که ثروتمند میشد ساخته نبود بهمین‌جهت ثروتمندان وسرمایه داران خود رامجبور دیدندکه هرکدام مبلغی سهمیه بدهند و از مجموع آنها شرکتهائی درست کنند تابوسیلهٔ آنها بتوانند پرداخت مخارج سنگین فوق را عهده دار شوند.

قرن شانزدهم دورهٔ تشکیل شرکتهای تجارتی است در غالب ممالك بحری

این قطعه مثل اسپانیا و پرتغال و فرانسه وانگلیس و هلند . معتبرترین و مقتدرترین این نوع کمپانیها شرکتهائی است که انگلیسها و هلندیها تشکیل داده‌اند و در میان آنها دو کمپانی هند شرقی که درانگلیس در تاریخ ۱۶۰۰ ودرهلند در تاریخ ۱۶۰۲ تشکیل شده اعتبار واهمیت خاصی در تاریخ پیدا کرده است چه‌این دوشرکت هند شرقی هردومقارن‌یکدیگر باستفاده‌از منابع ثروتی آسیای جنوب‌شرقی وتصرف اراضی آن مشغول‌شده‌اند . تسخیرهندوستان وهندوچین‌بتوسط انگلیس وتصرف هندشرقی هلند بتوسط این دولت براثراقدامات آن دوشرکت بوده‌است .

صنعت نیز از قرن شانزدهم ببعد تحت تأثیر اوضاع جدید قرار گرفت باین معنی که هنرمندان وصنعتگرانی که تا این تاریخ بسرمایهٔ شخصی اجناس و امتعه‌ای بمقدار محدود تهیه‌میکردند چون سرمایه‌داران جدیدبرای‌فروش‌دربازارهای‌تجارتی دنیا ازآن اجناس وامتعه مقدار فراوان‌تر میخواستند ودیگرصنعتگران‌وهنرمندان نمیتوانستند باستقلال ازعهدهٔانجام تقاضای‌ایشان برآیند ناچار تحت حمایت و ادارهٔ سرمایه داران درآمدند باین شکل‌که سرمایه داران مواد اولیهٔ لازم برای صنعت رابمقدارکلی تحت اختیارصنعتگران میگذاشتند تا ایشان مطابق میل سرمایه‌داران بترتیبی منظم اجناس واشیائی‌راکه ایشان لازم دارند بسازند ودرازاء بگرفتن‌مزدی قناعت بورزند این‌صنعتگران خبره چون روزبروز تقاضای سرمایه‌داران را درطلب اجناس و اشیاء ساخته روبافزایش میدیدند مجبورمیشدندکه پیوسته برعدهٔکارگران زیردست خود بیفزایند و چون نسبة بکارگر مزدفراوانی میدادند بتدریج عده‌ای از زارعین که حاصل دستشان غالباً معروض آفات‌وتعرض ملاکین بود دست از فلاحت می‌شسته وپیش صنعتگران قبول خدمت میکردند .

اجناس و اشیاء ساخته تنها مال‌التجاره‌ای نبودکه سرمایه داران برای فروش بخارج درتهیهٔ آنهاسعی میکردندبلکه‌تکثیرمحصولات‌زراعتی نیزازطرفی برای همین منظور واز طرفی‌دیگر برای استفاده ازآنها در صنعت مورد توجه ایشان‌قرارگرفت

و باین ترتیب زراعت نیز تحت تأثیر سرمایه واقع شد لیکن چون تجارت وصنعت که محصولات زراعتی باید مورد استفادهٔ آنها باشد هنوز ترقی شایانی نیافته بود سرمایه داری در زراعت تأثیر کلی نکرد وتا قرن نوزدهم محصولات زمینی عمده وسیلهٔ معیشت مردم بود فقط سرمایه از دو راه در زراعت راه نفوذ داشت یکی از این طریق که بوسیلهٔ خرید وفروش محصولات فلاحتی و معاملهٔ آنها بپول نقد اساس سرمایه ودارائی زارعین را که تا این تاریخ زمین بود بپول مبدل ساخت و پول در معامله بین ایشان وسیلهٔ عمدهٔ خرید و فروش شد دیگر از این طریق که سرمایه داران بعلت احتیاجی که در صنعت مخصوصاً ببعضی از محصولات داشتند (در درجهٔ اول پشم) قسمت عمدهٔ اراضی زارعین را بوسیلهٔ اجاره میگرفتند و بچرا گاه مبدل میساختند وزراعت بعضی نباتات را بمدد دادن مساعده تشویق میکردند و توسعه میدادند و بالتبع زراعت بعضی دیگر از نباتات از رونق و اهمیت اولی می‌افتاد .

در نتیجهٔ ترقی سرمایه داری و پیش آمدن اوضاع جدیدی در اقتصاد اروپا از قرن شانزدهم ببعد راه تحصیل پول و سرمایه که سابقاً منحصر ببردن ارث هنگفت از اقوام یا داشتن زور برای غارت مردم بود برروی غالب کسانی که هیچیك از دو وسیلهٔ مذکور را نداشتند باز شد و همه دیدند و فهمیدند که بوسیلهٔ صرف هوش وتدبیر و سعی و عمل در تجارت وصنعت و زراعت تحصیل پول و سرمایه کاملا ممکن است چنانکه غالب سرمایه داران قرن پانزدهم و شانزدهم ازهمین طریق مستطیع و توانگر شده‌اند.

طریق مزبور راهی شد برای عدهٔ کثیری از مردمی که توانستند خودرا از درجات پست فقر بمقاماتی بالنسبه عالی در صف ثروتمندان برسانند و بتدریج از این جماعت در مقابل روحانیون و نجبا واشراف قدیم طبقهٔ دیگری مرکب از تجار وصاحبان کار خانجات و بانکها تشکیل یافت که اگرچه اصل ونسبی قدیم وقویم نداشتند لیکن بعلت سرمایه ای که گرد کرده و نفوذی که از این راه درحوزهٔ اجتماعیه بدست آورده بودند طقبه ای با قدرت محسوب میشدند و چنانکه دیدیم بعضی اوقات امرا وسلاطین

و پاپها دست حاجت پیش ایشان دراز میکردند . این طبقه در مقابل طبقهٔ ثالث یعنی عامه و روحانیون و اشراف بطبقهٔ متوسط معروف شدند و عدهٔ ایشان نیز بعلت بالا آمدن جماعتی از طبقهٔ ثالث بوسیلهٔ کسب و تجارت روز بروز روبافزایش میرفت .

قدرت طبقهٔ متوسط بتدریج تا آنجا رسید که در تحصیل زمام امور مملکت مدعی طبقهٔ روحانیون و اشراف شدند و یك سلسله کشمکش و نزاع و جدال مابین ایشان و طبقات عالیه بروزکرد ، قسمت بیشتر تاریخ سیاسی اروپا در سه قرن اخیر شرح این کشمکش و نزاع و جدالهاست .

نتیجهٔ دیگر ظهور این اوضاع جدید در اقتصاد اروپا این شد که نظر باهمیت یافتن روزافزون مسائل اقتصادی در زندگانی اقوام دول یکی بعد از دیگری خود را مجبور دیدند که در ادارهٔ امور ملکی مسائل اقتصادی رانیز دخالت دهند باین معنی که امور اقتصادی را تحت ادارهٔ دولت بیاورند و منافع رعایای خود را در داخل و خارج بوسیلهٔ سیاست قدرتی که در دست دارند حفظ کنند یا باصطلاح امروز همانطور که هر دولتی در امور داخلی و خارجی و مذهبی سیاستی دارد در امور اقتصادی نیز جهت خود سیاستی مطابق اصل و قاعده‌ای اختیار نماید و در اجرا ودفاع از آن خود را وظیفه دار بشناسد . در نتیجهٔ این سیاست اقتصادی[۱] دول اروپا هر یك بتنظیم امور صنعتی و تجارتی خود و شرایط کار و رعایت جانب کارگران و فقرا مشغول شدند و اول دفعه درمیان آن دول بعضی مقرراتی معین کردند که از خروج طلاو نقره ازمملکت خود ممانعت کنند و در ذخیره کردن این دو فلز قیمتی بحد اکثر ممکن بکوشند همچنین برای حمایت تجارت و کشتی های تجارتی متعلق برعایای خود قوانینی گذاردند و شرکت ها و نمایندگانی را برای استفاده و تصرف اراضی دور دست درقطعات دیگر مأمور ساختند و بوسیلهٔ دادن سرمایه ودفاع از ایشان بمدد وقدرت نظامی ایشانرا در تسخیر سرزمین های مزبور بعنوان مستعمره مشوق و مؤید شدند و این کیفیات مابین غالب ممالك

---

۱ — Mercantilisme

شمال غربی وغربی اروپا که همه درهمین خط قدم میزدند تولید رقابتی شدید کرد وازاین رقابت یك سلسله جنگهائی نتیجه شد که از جهت علل و اسباب بجنگهای سابق کمتر شباهت داشت باین معنی که علت عمدهٔ این جنگها حفظ منافع مادی ملل بوددر صورتیکه در جنگهای سابق غالباً کینه های شخصی و رقابتهای خانواده های سلطنتی و خصومت های مذهبی طرفین را باقدام بجنك وامیداشت . قرن نوزدهم و بیستم دورهٔ منتهی شدت این قبیل جنگهاست .

بیداری افکار

در قرن هفدهم از فلاسفهٔ انگلیس هبس و لاك در صدد بر آمدند که مسائل سیاسی را از لحاظ علمی و فلسفی مورد مطالعه و تحقیق قرار دهندوهمچنانکه فرانسیس بیکن ودکارت وپیروان ایشان اشیاء و آثار طبیعی و افکار را بنظر تعیین علت ومعلول و بیان قوانین کلی تحت تدقیق آورده بودند ایشان نیز درتحقیق مسائل سیاسی همین طریقه راپیش بگیرند .

هبس ولاك در این مرحله هردو باین عقیده رسیدند که هیئت اجتماعیهٔ بشری نتیجهٔ عقد قراردادی اجتماعی و بهمین جهت قابل تغییر صورت ودستخوش ترقی تدریجی است مخصوصاً لاك سلطنت استبدادی رامخالف مصلحت جامعه میدانست واز انقلاب سال ۱۸۸۸ که در انگلیس در حیات او اتفاق افتاد جداً طرفداری میکرد .

افکار هبس و لاك اندکی بعد از ایشان از انگلیس بفرانسه سرایت کرد ودر این مملکت اخیر که هنوز تحت سلطنت استبدادی بود طرفداران آن روبافزایش گذاشتند مخصوصاً درمیان روشن فکران طبقهٔ متوسطهٔ فرانسه جماعتی که براثر توسعهٔ دامنهٔ معارف بعلوم وفلسفهٔ زمان خود آشنا شده بودند گفتند که چون عالم طبیعت درنتیجهٔ کشفیات علماء قرن شانزدهم وهفدهم مسلم شد که قوانین محکم علوم حکمی ومدار آن براین اساس است بهمین قیاس عالم اجتماع نیز باید محکوم این قبیل قوانین باشد. بعقیدهٔ این

جماعت معتقدات مذهبی و تشکیلات اداری وطرز تربیت و امور اقتصادی مردم همه معلول عللی طبیعی است و بشر اگر بخواهد در تغییر مجاری آنها مداخله کند واراده خود رادریکی از این مسائل برجامعه تحمیل نماید راهی برخلاف سنت طبیعت میرود و سیر طبیعی امور اجتماعی را مختل مینماید.

این نوع افکار که در قرن هجدهم براثر ظهوریك عده نویسندهٔ مقتدر وحکیم و عالم در فرانسه انتشار فوق‌العاده پیدا کرد کم کم از طبقهٔ متوسط بعامه نیز سرایت نمود وعامه درنتیجهٔ تعلیمات وافکار نویسندگان و فضلای مزبور که بسیاری ازمؤسسات اجتماعی عصر خود را خلاف سنت طبیعت میدانستند و بجای آنها تشکیلاتی دیگر پیشنهاد میکردند برضد تشکیلات حکومتی خود قیام نمودند وکار این قیام بتدریج بانقلاب وشورش کشیدو انقلاب کبیر فرانسه که البته غیراز این مقدمه عللی دیگر نیز داشته برپاشد.

نویسندگان وفضلای این عصر فرانسه درانتقاداتی که بر ضد اوضاع اجتماعی و سیاسی زمان خود واصلاحاتی که بجای آن پیشنهادمی کردندبیشتر نظر عمومی داشتند و غرضشان فقط مملکت فرانسه نبود بلکه در این راه قدم میزدند که بافکار و آراء خودمثل علوم ریاضی وطبیعی جنبهٔ کلیت وعمومیت بدهند تا بر هرجامعه‌ای قابل انطباق باشد و هر قومی بتواند از آن رو تشکیلات اجتماعی وسیاسی خودراداثر ومنظم سازد.

پیشوا و قدوهٔ این جماعت در فرانسه نویسندهٔ بزرگ **ولتر** (۱۶۹٤-۱۷۷۸) است که از همه کس بیشتر در خراب کردن بنیان اوضاع اجتماعی وسیاسی عصر خود مؤثر شده ودرواقع اوسر دستهٔ یك عده ازفضلای عصرخویش بوده است که برخود مخمر کرده بودند که هیچ چیزرا بتقلید و تعبد نپذیرند بلکه هرچه را که می‌بینندو میخوانند و میشنوند قبل از همه بمحك عقل بیازمایند.

امری کـه ولتررادر مجاهده در راه نشر افکار و آراء خود مساعدت کامل میکرد سهولت انشاء وقدرت قلمی بود که بودیعه داشت ودر فنون ادب نیزماهرو

متبحر بود .

ولتر دراوان جوانی بعلت مخالفت علنی با اوضاع زمان بمحبس باستیل افتاد وپس از نجات بانگلیس سفر کرد و درآنجاباکتشافات علمی نیوتن وفلسفهٔهبس ولاكوآزادی سیاسی ملت انگلیس آشنا شد و بعد از مسافرتی بپروس و چند صباحی ماندن دردربارفردریك کبیر بیکی از قصبات سرحدی‌فرانسه‌وسویس آمد ودر آنجا بانوشتن تئاتر و رمان و تاریخ و منظومه ومقاله و مراسله بنشر عقاید و آراءخود مشغول گردید .



ولتر وفردریك دوم در پوتسدام

ولترمردی عاقل‌وآشنابفلسفهٔ ترقی و تنزل امم بود با اینکه بشدت برظلم وبیعدالتی و اجحافات امرا وسلاطین و روحانیون عصرخوداعتراض کرده و آزادی‌ومساوات رابرای‌عامه بایمان تمام‌خواسته چندان ازانقلاب طرفداری‌نمینمود بلکه پیرو حکومتی مطلقه بوده‌است بشرطی‌که اساس‌آن‌برپایهٔ عدالت گذاشته شود وهیئت‌حاکمه مردمی‌هشیار وبیدارباشند برروی هم اثرولتر درخراب کردن‌اساس اوضاع عهدخود بمراتب بیشتربوده‌است تا دربنای اوضاعی‌نوجهت‌آینده.

در سال ۱۷۵۱ جلد اول کتابی در فرانسه منتشر شد شامل مقالاتی بترتیب حروف تهجی بقلم یك‌عده از حکما وفضلا وچون غرض مؤلفین ازتألیف ونشر چنین کتابی گردآوردن جمیع معارف بشری در یکجا و تعمیم آنها درمیان مردم‌بوداسم

آن کتاب رادائرة المعارف گذاشته بودند وریاست هیئت تحریریهٔ آنرا حکیمی داشت بنام **دیدرو**[۱] و ازعلماء **دالامبر**[۲] نیز جزء منشیان آن بود.

غرض منشیان دائرة المعارف بیش از همه آشنا کردن عامه بمعارف عمومی و تربیت اذهان و افکار ایشان بود وبرای آنکه طرف اعتراض و آزار مأمورین دولت و روحانیون قرارنگیرند درمسائل مذهبی ازحدعقاید عرف تجاوز نمیکردند لیکن در تقریر مسائل علمی و اجتماعی مقالات را طوری ترتیب میدادند که راه بحث و نظر برعموم خوانندگان در خصوص اوضاع زمان باز شود وبنیان تقلید وتعبد تزلزل یابد

کسی که در قرن هجدهم بیش از همه در نمودن راه اصلاحات اجتماعی و سیاسی دخالت کرده و آراء و نوشته های او مؤثر واقع شده **من تسکیو**[۳] (۱٦۸۹-۱۷۵۵) است که در سال ۱۷۵۸ بعد از چندین سال مسافرت و مطالعه کتابی باسم **جوهر قوانین**[٤] منتشر ساخته و در آنجابعد ازبحث در طرز اقسام حکومتها وانواع قوانین معموله طرز حکومت انگلیس را آزادترین ممالك شمرده است.

من تسکیو مثل غالب فضلای دیگر عصر خود اساس اصلاحات اجتماعی را در آزادی فکر و بیان وعقایدمذهبی میدانسته و میگفته است که درسایهٔ این نوع



روسو　　　دیدرو　　　من تسکیو

آزادیهاست که درهر جامعه ای مردم میتوانندبهتر بیکدیگر نزدیك شوندوروابط مابین

Esprit des Lois-٤ Montesquieu-۳ D' Alembert -۲ Diderot -۱

خود را بر اصل قویم مساوات و یگانگی بنانهند .

طرفداری از آزادی عقاید دینی درعصر من تسکیودر بعضی دیگر ازممالك اروپا نیزموضوع بیانات و نوشتجات پاره‌ای ازحکما و نویسندگان بوده چنانکه لاك در انگلیس در همین راه قدم‌میزد و نویسندهٔ بزرك آلمانی **لسینك**[1] دریکی‌ازتئاترهای خود عیسوی و مسلم و یهودرادر یاك ردیف وارد کرده با یکدیگر برابرقرارداده بود.

عده ای دیگر از نویسندگان این عصر برضد آلام‌ومصائبی که براثر استبداد هیئت حاکمه و یا در نتیجهٔ پستی اوضاع معیشت و یا بدی قوانین بر نوع بشر وارد میشد قیام کردند و اصلاح این اوضاع و ترتیبات و تخفیف آلام‌و مصائب‌راخواستند از این جماعت‌بودند **بکاریا**[2] از علمای ایتالیائی که در سال ۱۷٦٤ کتابی در خصوص جنایات و سیاسات منتشر کرده ودر آن‌معایب‌بسیاری ازقوانین‌بشری‌رامبرهن‌ساخته و الغای غذابهاو آزارهای جسمانی‌را لازم‌شمرده‌است‌وولتر در فرانسه‌و**جون‌هوارد**[3] در انگلیس در همین باب نوشته هائی داشته‌اندوهمین‌انتقادات مقدمهٔ نهضتی‌شدبرای اصلاح اوضاع زندگی فقرا و غلامان وزنان و اطفال که درقرن‌نوزدهم‌وبیستم‌اهمیت کلی حاصل کرده و منجر برفع بسیاری از بیعدالتیهای سابق گردید .

در مقابل نویسندگان و فضلائی که درخط اصلاحات‌سیاسی و اجتماعی‌قدم میزدند جماعتی نیز مسائل اقتصادی را موردتوجه‌قرار داده‌ودرخصوص صورتی که‌در آینده باید بآن داد مطالعاتی کردندو عقایدو آرائی از خودمنتشر نمودند.مشهورترین این جماعت فرقه ای هستند که ایشان را درفرانسه**طرفداران‌طبیعت**[4] نامیده‌اندچه بنای جمیع عقاید آراء این فرقه در باب مسائل اقتصادی مبتنی بر بنیان قوانین طبیعی است .

فرقهٔ طرفدار طبیعت اصل سیاست اقتصادی راکه‌مبنی بر حمایت‌تجارت و صنعت ملی و جلو گیری از خروج سیم و زر مسکوك ازمملکت است‌مخالف‌باعقل‌وبا

۱- Lessing ۲- Beccaria ۳- John Howard ٤- Physiocrates

قوانین طبیعی میدانستند و میگفتند که سیاست اقتصادی هرمملکتی بایدمبنی براصل آزادی داد وستدباشد ودرهر مملکتی پادشاهی روشن فکر و بصیرجریان امور اقتصادی را تحت نظر خود بگیرد .بعقیدهٔ این جماعت زمین مهمترین منبع ثروت هرقومی است و در این راه تجارت وصنعت نمیتوانندبا آن برابری کنندبنابراین بایدمالیاتهای ارضی را حتی المقدور کم کرد و مردم را باین وسیله در راه فلاحت تشویق نمود.پیشوای این فرقه **کنه**[۱] طبیب لوئی پانزدهم پادشاه فرانسه بود و کسی که آراء اورابمورد آزمایش گذاشت وزیر لوئی شانزدهم **تورگو**[۲] است .

عقاید کنه اساس علم جدیدی را ریخت که بعد از ظهور **آدام اسمیث**[۳] اسکاتلندی و انتشار کتاب او بنام « بحث در ماهیت و علل ثروت ام »در سال ۱۷۷۹ بعلم ثروت یا اقتصاد سیاسی موسوم گردید .

غالب نویسندگان و فضلائی که در قرن **هجدهم** رایت نهضت بیداری افکار و اصلاحات سیاسی و اقتصادی را بر افراشته و با گفته و نوشته دراین راه مجاهده میکردند کسانی بودندکه ازسر چشمهٔ آراء حکیمانهٔ بیکن ودکارت وپاسکال ولاك و هبس کسب فیض کرده و بدستور عقل و استدلال میرفتند وقوهٔ عاقله ومشاهده وتجربهٔ مردم را مورد عتاب و خطاب قرار میدادند لیکن در این هنگامه کسی پیداشدکه با این طریقه چندان موافقت نداشت و قال وقیل اصحاب خرد اورا اقناع نمیکردوزبان ایشان را برای تحریك واشتعال آتش درونی عامه مؤثر نمیشمرد و جویای زبان وبیان دیگر بود . این شخص **ژان ژاك روسو**[٤] (۱۷۱۲ ـ ۱۷۷۸) پسر یك نفر ساعت ساز ژنوی است که ابتدا بمعلمی موسیقی اشتغال داشت سپس بفقرو بیچارگی افتادو متحمل مصائب زیادی شد و درتمام این مدت سعی اواین بود که راهی جهت حل مشکلات خود مخصوصاً و جامعهٔ بشری عموماً بیندیشد .

Jean Jeacques Rousneeu – ٤ Adam Smith - ۳ Turgot – ۲ Quesray – ۱

درسال ۱۷٦۲ روسو دو کتاب ازخودمنتشر کرد یکی بنام **قرارداداجتماعی**[۱] دیگری باسم کتاب **امیل**[۲] در باب تربیت. بعقیده روسو تمام بدبختی انسان نتیجهٔ تشکیل هیئت اجتماعیه است وسعادت اودر این است که قراردادی راکه درراه تشکیل آن بسته لغوکند و بهمان حال طبیعی اول یعنی عالم آزادی ومساوات برگردد و ازاین ترقیات مادی ومعنوی که بعقیدهٔ او ترقیات کاذبی است چشم بپوشد. هیئت اجتماعیهٔ واقعی بعقیدهٔ روسو هیئتی است که همه درآن آزادو بایکدیگر برابر باشند و اداره وحاکمیت آنرا عموم ناس در دست بگیرند و ملکیت در میان نباشد.

قدرت انشاء و صفا و ایمان روسو نسبت بعقاید و افکار مزبور و بلاغت او در وصف طبیعت و نمایاندن جنبه‌های جمال آن بزودی درمردم حساس مؤثر واقع شد بخصوص که روسو در راه اصلاح طلبی و طرفداری از حقوق بشر از حکما و فضلای استدلالی قدم فراتر گذاشته و بامردم بزبان دل سخن گفته بود. طرفداران نوع آراء روسو یعنی نهضتی که مقدمهٔ ظهور طریقهٔ «رومان تیسم» شد برخلاف پیروان آرام طبقهٔ دیگر اصلاح طلبان همه مردمی پرجوش وخروش بارآمدند وکار اصلاح طلبی ایشان بتدریج بقیام علنی وانقلاب برضد اوضاع زمان کشیدو شعلهٔ انقلاب کبیر فرانسه تاحدی بدست این جماعت روشن شده است.

رواج بازار مطبوعات

ظهور نویسندگان و فلاسفه در ممالك مختلفهٔ اروپا که همه اهل قلم ومؤلف بودند وبوجود آمدن ادبیاتهای قومی در هریك از آن ممالك بتدریج براهمیت قلم و نوشته افزود هم مردم بیشتر بآموختن این حرفه اقبال کردند وهم بتحصیل آثار قلمی نویسندگان وفضلا وهمین نکته کم کم عده‌ای را باین خیال انداخت که برای طالبان این متاع درفواصل معین رساله یامقاله یامجموعه‌ای ازمقالات مختلف بچاپ برسانند. مجله‌های ماهیانه و

Emile - ۲ Contrat social-۱

هفتگی باین شکل بوجود آمده وبرای رساندن اخبار بمردم روزنامه نیز ایجاد گردید واین امر یعنی ظهور مطبوعات کمك دیگری شد ببیداری مردم و نشر معارف وادبیات واخبار و کم کم اهمیت آن تا آنجا رسید که از لوازم ضروری زندگانی ملل متمدنهٔ دنیا گردید

روزنامه ابتدا درممالکی از اروپا پیدا شده که مردم بتحصیل اخبار و بحث دراوضاع داخلی و خارجی زیاد علاقه داشته‌اند مثل هلند و از آن مهمتر انگلیس. مقارن اهمیت پیدا کردن روزنامه رومان نویسی نیز که از خیلی پیش از این زمان در ادبیات اروپا سابقه داشته بسرعت رو بترقی گذاشت وعده ای از نویسندگان پیدا شدند که در لباس قصه وداستان بسیاری از مطالبی را که علناً نمیتوانستند بگویند و بنویسند مینوشتند وباین طریقه عقاید وآراء خود رادر آن باب بمردم میرساندند

این بود خلاصه ای از مقدماتی که تمهید آنهارابرای فهم انقلاب صنعتی انگلیس وانقلاب کبیر فرانسه یعنی دو محرك عمدهٔ ترقی تمدن جدید لازم میدانستیم اینك می پردازیم بشرح دوانقلاب مزبور و تأثیرات آنها.

انقلاب صنعتی انگلیس

و نتایج آن

تا قرن هجدهم چنانکه دیدیم بحث و درس علم اختصاص بیك عدهٔ معدود از اهل‌فکر داشت و گاهی‌نیزجمعیت‌های محدودی اشتغال بعلوم را ازراه تمتع‌ذوقی وسیلهٔ گذراندن‌اوقات خودقرار میدادند وکمتر کسی بخیال آن‌افتاده بودکه‌بمددآن قوای طبیعت را در راه رفع حوائج مادی مسخر انسان‌سازد یابعبارهٔ اخری‌علم‌را از مرحلهٔ بحث ودرس بمرحلهٔ عمل آورد و در تسهیل وسائل زندگانی از آن فوایدی راکه متصور است بردارد.

اگر چه در قرون قدیمه نیز اقوام متمدنه باستخدام اصول علمی در کار های صنعتی خود پرداخته وعلم را درتهیهٔ بسیاری ازوسائل‌زندگانی بمورد عمل گذاشته بودند(مثل مصریان در بنای اهرام وکلدانیان و ایرانیان قدیم در آبیاری و معماری و رومیان درسد سازی ومسلمین در معماری و ساختن آلات رصدی وعلمی) لیکن این سوابق هیچکدام با اوضاعی‌که از قرن هجدهم میلادی ببعد پیش آمده قابل مقایسه نیست چه این موارد استثنائی که در تاریخ قبل از قرن مزبور دیده میشود اولا هیچکدام جنبهٔ بسط و اهمیت جدید را نداشته وبنیان علمی آن نیز بعلت عدم توسعهٔ علوم چندان پابرجانبوده وبیشتر بتجارب‌یکعده‌خبره و متخصص‌محدودمنحصر میشده است ثانیاً در اقدام بآن بناها و انشاآت غرض‌کلی بیشتر متوجه انجام اوامر سلاطین و وزرا و امرا (عمارات و قصور) ویا برای مصالح دینی (اهرام و مساجد و معابد وکلیساها) و یامصالح نظامی (طرق) و یا جهت رفع حاجت طبقات خاصی از مردم بوده است وهیچوقت مثل امروز جنبهٔ عمومیت نداشته تامثلا صنعتگران و استادان‌آن‌ازمنه‌بفکر رفع‌جمیع جزئیات زندگانی مادی‌عموم مردم باشند و بوسیلهٔ

کارخانجات و آلات و اسبابهای مکانیکی بتهیهٔ لوازم این کار بپردازند.

این نوع فکر در نتیجهٔ ترقیات سریع علوم طبیعی وریاضی چنانکه در مقدمه ذکر کردیم اول بار دراروپای‌غربی از اواخر قرن هفدهم ببعد شروع بنضج کرد و در قرن‌هجدهم درآن‌قسمت از دنیا مخصوصاً درانگلیس پیشرفت‌کلی حاصل‌نمود و اندکی بعدبقدری براهمیت آن افزوده شدکه بصورت انقلاب عظیمی درآمد وجمیع مسائل مربوط بزندگانی اقتصادی و اجتماعی دنیای متمدن را زیرورو کرد.

اختراع ماشین نساجی

تا قرن هجدهم انگلیس نیزمثل جمیع ممالك دیگراروپاممکلتی‌فلاحتی‌بود یعنی غالب مردم‌آن مملکت اوقات خود را بزراعت اراضی ونگاهداری‌گله میگذراندند وجماعتی نیزچنانکه دیدیم باکشتیهای خود بتجارت‌دریا مشغول بودند صنعت انحصار بهمان دکانهایاکارخانجات‌کوچك دستی‌خانوادگی داشت.

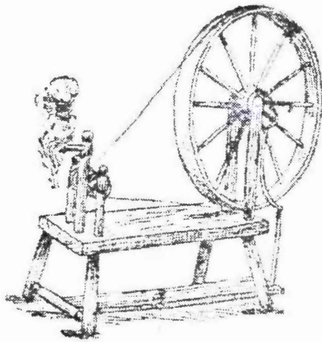
کشتیهای انگلیسی ازنواحی دیگر دنیا مخصوصاً از آسیا پنبهٔ زیاد بانگلیس می‌آوردند. قسمت عمدهٔ این پنبه رامردم‌انگلیس شمال غربی برای یافت لباس جهت مصرف داخلی میخریدند و مابین‌کارخانجات‌دستی‌کوچك‌توزیع میکردند وبقیه‌راهم بممالك دیگر اروپا میفروختند.

نسج پارچه های پنبه‌ای باین ترتیب در اوایل قرن هجدهم در انگلیس‌شمال غربی‌اهمیت‌کلی پیداکرده بود لیکن تمام‌کارهای این‌صنعت را چنانکه‌گفتیم‌عملجات بادست انجام میدادند فقط یکعده چرخهائی ساده داشتندکه آنها را نیز بمدد قوای دست وپای انسان بکارمی‌انداختند.

در قرن هجدهم سه‌نفر از صنعتگران‌کارخانجات نساجی انگلیس شمال غربی باختراع سه ماشین جهت‌نسج‌پارچه های پنبه‌ای‌موفق‌شدند یکی **هارگریوز**[۱] مخترع

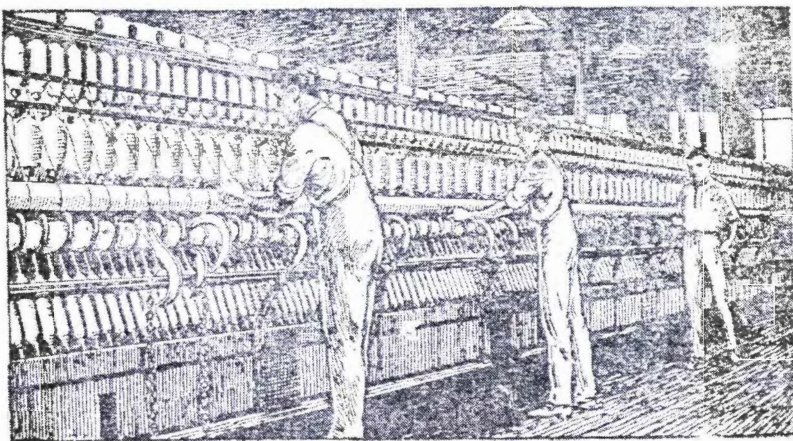
۱- Hargreaves

ماشین نخ تابی ، دیگر **آرك رایت**[1] مخترع ماشین دیگری که بقوهٔ آب کار میکرد سومی **کرومپتن**[2] که اختراع دو نفر پیش قدم خود را تکمیل کرده ماشینی جهت تابیدن نخ نازك بمقدار زیاد درست نمود.



چرخ نخ تابی قدیم

بعد از این سه تن یك نفر روحانی بنام **کارت رایت**[3] درسال ۱۷۳۳ ماشین نساجی را درست کرد ودر نتیجهٔ اختراع این ماشینها طولی نکشید که انگلیس شمال غربی یعنی ولایت لان کا شایر مهمترین مرکز نساجی عالم گردید و بیشتر پنبهٔ دنیا را کشتیهای انگلیس برای رفع حاجت کارخانجاتیکه بسرعت عدهٔ آنها رو بافزایش میرفت بانگلیس حمل میکردند.



یکی از کارخانجات نساجی جدید

شصت سال بعد از اختراع ماشین نساجی یکی ازمخترعین امریکائی ماشین دیگری ساخت که بیش ازپیش نساجی پارچه های پنبه‌ای‌را ترقی داد واو که **ویت نی**[4]

Whitney – ٤ Cartwright – ۳ Crompton – ۲ Arkwright – ۱

نام داشت در۱۷۹۳ ماشین جدا کردن تخم پنبه را از غوزه ساخت وکارنساجان را باین وسیله فوق العاده آسان نمود .

استفاده از قوهٔ بخار

در اوایل ایام جمیع این ماشین هابقوهٔ آب کارمیکردو آب که انسان ازقدیم در راه بردن آسیا ها ازآن استفاده کرده بود با قدرت دست و پای انسان وحیوانات تنها قوای محرکه ای بود که مردم متمدن میشناختند .

بعد ازمدتی جماعتی بفکر افتادندکه قوت بخارآب را در حرکت ماشین ها مورد استفاده قرار دهند یعنی آب را در دیگهای فلزی بزرگ گرم کنندوبخاری را که از این راه حاصل میشودبرای حرکت چرخها بکار ببرند .

اول کسی که بخار رابمنظور فوق بکاربرد و از عمل خودنیز نتیجه گرفت شخصی بود بنام **نیو کامن** [1] که تلمبه‌ای ساخت برای خارج کردن آب از چاه‌های زغال و آن تلمبه بمدد بخار کار میکرد . بعد از او یك نفر ازصنعتگران آلات وادوات علمی در شهر گلاسکو باسم **جیمزوات** [2] (۱۷۳۵ - ۱۸۱۹) اسبابی را که نیو کامن درست کرده بود تکمیل نمودوماشین محرك بخار راساخت وآنرا بمدد یکی دیگرازهمکاران خود در ماشین های نساجی بکار واداشت و چیزی طول نکشید که قریب ۳۰۰ عدد از این ماشین جدیددر کارخانجات نساجی انگلیس داخل شد و سرعت کارنساجی را که سابقاً در نتیجهٔ اختراع ماشین های مخصوص رشتن وبافتن زیادشده بودچندین برابر بیشتر نمود .

اختراع ماشین بخار یعنی پیدا شدن قوهٔ محرك دیگری درمقابل قوای انسانی و حیوانی و باد یکی از عظیم ترین انقلاباتی است که درعالم صنعت رخ داده چه بشرحی که خواهیم دید انسان در استفادهٔ از قوهٔ محرك بخارتنها بهمان بکارانداختن ماشینهای

James Watt - ۲ Newcomen - ۱

صنعتی با آن قانع نشده بلکه بزودی درکشتیها و وسایل نقلیه بری نیز آنرا بکار برده و بمدد آن انقلاب دیگری در تجارت و حمل و نقل واوضاع اجتماعی و بین المللی دنیای متمدن ایجاد نموده است.

آهن و فولاد و زغال

اختراع ماشین و توجه باستفاده از قوهٔ محرك بخار احتیاج بوجود دو جنس از اجناس معدنی را روبافزایش برد ، اول فلزات مخصوصاً آهن برای ساخت ماشین ها دوم زغال سنك هم برای استخراج و آماده ساختن فلزات جهت کار ساخت ماشین ها وهم برای سوخت و تولید حرارت .

استخراج آهن بمدد زغال سنك و ساخت ورقه از آن ازسال ۱۷۵۰ بوسیلهٔ دربی[۱] در انگلیس معمول گردید و چون بتدریج فهمیدند که فولاددر بسیاری موارد از آهن از جهت استحکام و بعضی خواص دیگر مفیدتر است توجه جمعی نیز باختراع و سایلی جهت بدست آوردن فولاد خوب که ترکیبی است از آهن و زغال سنك معطوف شد . این کار را ابتدا **هونتسمن**[۲] شروع کرد و بعد از او **بسمر**[۳] انگلیسی و **زیمنس**[٤] آلمانی که مقیم انگلیس بود بحد کمال رساندند.

چون انگلیس شمال غربی ازمراکزی است که معادن زغال وفلزات مفیده مخصوصاً آهن زیاد دارد وازقضا معادن زغال وآهن آن نیز غالباً نزدیك بیکدیگر واقع شده انگلیس بمدد وسائلی که در فوق باختراع آنها اشاره کردیم در قرن هجدهم قبل از سایر ممالك دنیا داخل در مرحلهٔ صنعتی شد وتامدتی یعنی تا زمانی که سایر ممالك هنوز بدرجهٔ آن نرسیده بودند پیشوای عموم نواحی دیگر دراین مرحله بود وعلاوه برآنکه مصنوعات خود رابدنیا میفروخت برای ایشان ماشین های مختلف صنعتی میساخت و مهندس و خبره تهیه میکرد و قسمت اعظم امتعهٔ خام عالم را برای حاجت کارخانجات

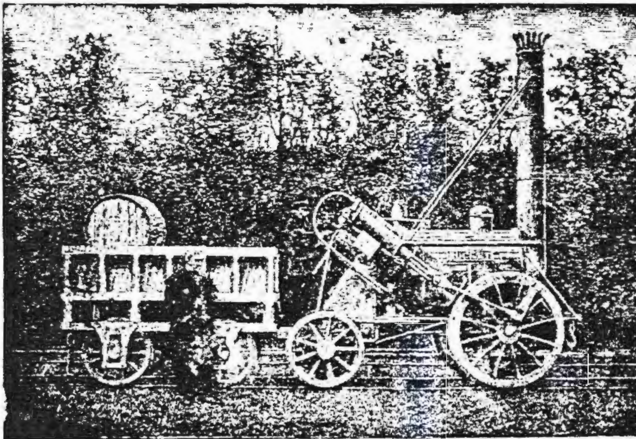
Siemens - ٤ Bessmer - ۳ Huntsman - ۲ Darby - ۱

خود بداخله جلب مینمود .

بروز انقلاب در وسائط نقلیهٔ

بسط صنعت در انگلیس و احتیاج بحمل مواد ازمعدنی بمعدن دیگر ولزوم تسریع در انتقال مال التجاره و مواد خام ازداخل بخارج یا بالعکس محتاج بیك سلسله راههای آمادهٔ کم زحمت و وسائط نقلیهٔ سریع وکم خرج بود . این سلسله احتیاجات طبعاً محرك اختراعات وانشاآت تازه‌ای شد که آنهانیزدرعالم خود بشکلی خاص موجب انقلاب اوضاع مادی زندگانی گردیده اند .

اندکی قبل ازجیمزوات مابین بعضی از معادن در انگلیس برای حمل ونقل



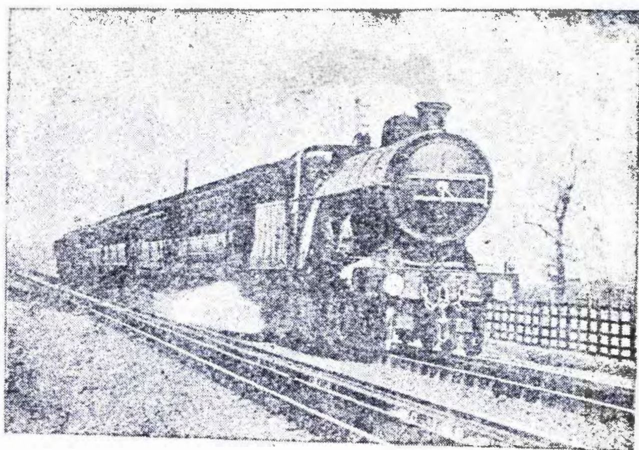
اولین لکوموتیو

و حرکت ماشینهای چرخدار راههائی از چوب ساخته بودند وبزور دست یاحیوانات ارابه را درروی آنها حرکت میدادند کم کم راههای چوبی برایلهای آهنی تبدیل گردید و جیمزوات بعد از ساختن ماشین بخار ارابه هارا بوسیلهٔ آن درروی رایلها بحرکت انداخت ولکوموتیو باین ترتیب درست شد .

استفاده از ماشین بخار درکارکشتی رانی نیز در همین ایام شروع گردید ودر

مقابل کشتیهای بادی کشتیهای بخاری عظیم که هم از کشتیهای بادی سابق مستقل تر وهم کم‌خطرتر بود بوجود آمد واینوسیلهٔ تازه‌قدم جسارت انسان رادرطی دریانوردی ودست‌اندازی ببراری وبحار دور دست وساختن سفاین بزرك جری‌تر کرد و از این طریق نیز باب جدیدی درتاریخ تمدن دنیا گشوده شد[۱] .

انقلاب صنعتی انگلیس بتدریج بسائر ملل اروپا از آنجمله بفرانسه و آلمان نیز انتقال یافت مخصوصاً آلمان که مثل انگلیس معادن فلزات وزغال فراوان ونزدیك بیکدیگر داشت دراین زمینه ترقیات سریع کرد تاآنجاکه درنیمهٔ دوم قرن نوزدهم از بسیاری جهات رقیب انگلیس گردید .



یکی ازلکوموتیوهای امروزی

نتایج انقلاب صنعتی

ظهور انقلاب صنعتی در انگلیس و بسط آن بسایر ممالك اروپا در زندگانی مردم آن‌ممالك‌تولید تغییرات‌عظیم کرد ، هم اوضاع اقتصادی سابق رابکلی‌دیگرگون نمود وهم اوضاع‌اجتماعی را وچون این تغییرات بشرحی‌که سابقاً اشاره کردیم و باز

۱ - برای تاریخچهٔ این دوقسمت رجوع کنید بکلیات جغرافیای اقتصادی ص۴۴-۴۶

هم خواهیم گفت باتغییراتی دیگر ناشی ازانقلاب کبیر فرانسه مقارن شده بنیان سیاست سابق ممالك اروپا رانیز متزلزل ساخت و درنتیجهٔ این تغییرات وتزلزلات دنیای متمدن ازهمه حیث صورتی پیدا کرد که بکلی باصورت آن قبل از قرن هجدهم تفاوت داشت.

نتایج عمدهٔ انقلاب صنعتی بشرح ذیل است :

۱ ـ پیشرفت فوق العادهٔ صنعت بتدریج زارعین را بعنوان کارگری بکارخانجات



یکی از مراکز صنعتی امروز

که مزد بیشتر میدادند کشاند ودرنتیجه روز بروز ازوسعت اراضی مزروع درانگلیس وعدد زارعین کاسته شد واین کیفیت کم کم انگلیس را بتهیهٔ گندم و سایر مواد غذائی از خارج محتاجتر ساخت تا آنجاکه امروز با اینکه در این مملکت، مردم زراعت را بطریق علمی عمل می‌کنند و از مقدار معین زمین بمراتب از سابق بیشتر محصول برمیدارند بیش از یازده روز ازغذای سال مردم را نمیتوانند ازسرزمین خود برداشت کنند و برای بقیه محتاج بخارجند.

۲ ـ ایجاد کارخانجات عظیم با محرکهای بخار وماشینهای سریع العمل که انها و کارخانجات کوچك دستی را از میان برد و کارگران آنهامجبورشدند که بعنوان عملگی در کار خانجات بزرگ قبول خدمت کنند .

۳ ـ کارخانجات ابتدا در کناررودخانه هاو آبها ساخته میشد تا برای آنها از قوهٔ محرك آب استفاده آسان باشدلیکن بعد از آنکه ماشین های بخاراختراع گردید آنها را بیشتر درنزدیکی معادن فلزات و زغال ساختندحالیه نیزهمین که معدنی ازاین قبیل مکشوف شود بسرعت درگرداگرد آن کارخانهها ایجادمی گرددوازهیئت آنهاشهری عظیم وپرجمعیت بوجودمی آیددر صورتیکه سابقاً بهیچوجه اثری ازآبادی در آنجا کسی ندیده بوده است .

این کیفیت نیز بتدریج از اهمیت مراکز فلاحتی کاست و برخلاف اهمیت و اعتبار و آبادی مراکز صنعتی را زیاد کرد و انگلیس شمالغربی یعنی ناحیهٔ معادن فلزات و زغال و کار خانجات بزودی پر جمعیت ترین و آبادترین نواحی انگلیس شد.

٤ ـ تغییرات عظیمی که در صنعت و وسایط حمل و نقل پیش آمد تجارت را نیز بسرعت ترقی داد و کسانی که سرمایه‌ای داشتند بصدورمصنوعات وورود امتعهٔ خام و اداره وتأسیس کارخانجات تازه پرداختندو دراندك مدتی ثروتی هنگفت بکف آوردند و باین ترتیب یك طبقهٔ سرمایه دار تازه در انگلیس پیدا شد که باسرمایه داران سابق یعنی مالکین اراضی و تجار بحری رقابت میکردند و ازبسیاری جهات قدرت این طبقه تازه بدوران رسیده از سرمایه داران سابق بیشتر بود .

٥ ـ نگاهداری این ماشین ها ولوازم تعمیر وتجدید آنها سرمایهٔ فوق العاده زیاد میخواست . صاحبان صنعت بزودی دیدند که بیشتر آنچه از راه کارخانجات و فروش مصنوعات بدست می آورند باید در نگاهداری و تعمیر جدید کارخانجات و ماشین ها بکار ببرند و حاصل ایشان چنانکه طالبند چندان معتنی به نیست بهمین نظر در تزیید کار و تسریع تحصیل محصول سعی کردند و در صدد بر آمدند که حداکثر

فایده ای را که ممکن است از آنها برداشت حاصل نمایند . این خیال ایشانرا بر آن داشت که شب و روز کارخانجات خود را در کار نگاهدارند و کارگران را تا حدی که قدرت دارند با حد اقل مزد بکار بگیرند و البته در این امر بهیچوجه ملاحظهٔ حفظ صحت و رعایت طاقت واقعی کارگران در میان نبود .

۵ - کارگران کارخانجات در ابتدا بیشتر زاعین و سکنهٔ جنوب انگلیس بودند که با زن و بچه مساکن اولی خود را بامید نفع ترك گفته برای قبول خدمت بنواحی صنعتی آمده بودند .

کارخانجات در ابتدا بدون رعایت سن و طاقت همگی ایشان را بخدمت خود میگرفتند و آنها را با مزد بسیار قلیل درمدتی کثیر از شبانه روز (گاهی چهارده ساعت در روز) بکار وا میداشتند .

کارگران مزبور که از پیر سالخورد گرفته تا طفل خردسال همه قسم در میان ایشان دیده میشد در این کارخانجات کثیف بدهوا گرفتار پر مشقت ترین کارها بودند و غالباً طاقت این زندگانی پررنج را نیاورده تلف میشدند و هر وقت هم که اربابان کارخانجات در نتیجهٔ تکمیل یا انشاء ماشین جدیدی احتیاج خود را بکارگر کمتر مییافتند جمع کثیری از آن بیچارگان را جواب میگفتند و درحقیقت یك مشت گدای بیگذران معاش را در کوچه میریختند . باین ترتیب می بینیم که یکی از اولین نتایج انقلاب صنعتی ایجاد یك سلسله نا ملایمات اجتماعی و صحی برای طبقهٔ کارگر مخصوصاً اطفال خرد سال و پیران سالخورده بوده .

٦ - پیش آمد این وضع نا گوار که روز بروز نیز بر وسعت دامنهٔ آن افزوده میشد بتدریج کارگران را بستوه آورد و شورشهائی از طرف ایشان برای خراب کردن ماشین ها و اعتصاباتی برای طلب وضع بهتری بروز کرد که ازهمه مهمتر شورش سال ۱۸۱۱ - ۱۸۱۲ بود لیکن اقدامات ایشان بنتیجه ای نرسید عاقبت بعضی از رؤسای کارگران نمایندگان پارلمان را متوجه این احوال کردند و پارلمان در سال ۱۸۳۳ و

۱۸۱۸ دوقانون یکی بنام قانون کار اطفال[1] و دیگری باسم قانون کار عامه[2] صادر نمود ودر آنها شرایط قانونی استخدام ومیزان مزد و ترتیب استخدام اطفال ومقدار ساعت کار ایشان راتعیین کرد وقرار شد که از طرف دولت مفتشینی بکارخانجات برای سرکشی بروند وجلوی اجحافات اربابان صنایع را در صورت تجاوز بگیرند .

۷ ـ مقارن همین ایام کارگران خود نیز در صدد برآمدند که عموماً تحت یك اداره درآمده هیئتی اتحادی تشکیل دهند واز حقوق خود درمقابل صاحبان کارخانجات و ارباب صنایع جلوگیری کنند. تشکیل این جمعیت ابتدا با موانع قانونی مصادف شد لیکن رؤسای کارگران متدرجاً بتأسیس آن توفیق یافتند مخصوصاً **رابرت اوون**[3] از مصلحین اجتماعی بزرگ انگلیس بنیان هیئت اتحادیه کارگران[4] را ریخت .

۸ ـ از ابتدای بروز انقلاب صنعتی و نتایج سوئی که از توسعهٔ آن در حال کارگران بروز کرد جماعتی از نویسندگان و مصلحین بانتقاد ترتیبی که صنعت جدید درسایهٔ آن شروع بپیشرفت کرده بود پرداختند وگفتند که برای جلوگیری ازاین اوضاع وخیمی که رو بتوسعه است باید سرمایهٔ خصوصی را از میان برد و کارخانجات وزغال ومعادن وراههای آهن بلکه اراضی را نیز ملی[5] کرد یا تحت ادارهٔ دولت[6] قرار داد .

از این جماعت بودند در فرانسه **سن سیمون**[7] **وفوریه**[8] و **لوئی بلان**[9] و در انگلیس رابرت اوون سابق الذکر .

طریقهٔ این طبقه از مصلحین که طبقهٔ اول قائدین مذهب سوسیالیسم هستند بیشتر مبنی برتوهمات شخصی ایشان بودو بهیچوجه نمیتوانست عملی شود بهمین جهت هم این طبقه را اجتماعیون خیالی خوانده‌اند . درسال ۱۸۴۷ یکنفر از یهودان آلمانی بنام **کارل مارکس** (۱۸۱۸ ـ ۱۸۸۳) بمعیت شاگرد خود **فردریك انگلس**[10]

۱- Children's Charte ۲- Peopls Charte ۳- Rober Owen
٤- Trades Union ٥- Natienalisation ٦- Etatisation ۷- Saint Smion
۸- Fourier ۹- Louis Blanc ۱۰- Engels

خطابه‌ای بنام اعلامیهٔ مذهب اشتراکی انتشار داد و در آنجا اصول مذهب سوسیالیسم انقلابی را که متکی بتاریخ و مبانی علمی علم ثروت وحقوق بین‌المللی بود بیان نمود لیکن اورا از آلمان تبعید کردند و بانگلیس پناهنده شد .

بعد از مدتها مطالعه ونوشتن وخواندن مارکس درسال ۱۸۶۷ جلد اول کتاب معروف خود را که **سرمایه** نام دارد منتشر ساخت و عقایدی را که در اعلامیهٔ سابق بیان نموده بود در این جلد وجلدهای بعد کتاب سرمایه بتفصیل تقریر نمود .

بعقیدهٔ مارکس باید تمام کارگران و رنجبران دنیا باهم متحد باشند و بر ضد قدرت سرمایه وسرمایه‌دار یك طبقهٔ واحد تشکیل دهند وبوسیلهٔ انقلاب بکوشند تا زمام مطلق امور را در دست خود بگیرند و حکومت سوسیالیسم بین‌المللی را برقرار نمایند .

انتشار عقاید مارکس در آلمان و فرانسه وایتالیا و بعد در انگلیس احزابی ایجاد کرد بنام حزب سوسیالیست که خودرا مدافع منافع طبقهٔ کارگر اعلان کردند این احزاب بعضی جنبهٔ ملی دارند یعنی درعین پیروی از اصول مارکس تابع یك هیئت بین‌المللی نیستند بعضی برخلاف تابع آنند وباحزاب سوسیالیست بین‌المللی یا بین‌الملل دوم معروفند درمقابل سندیکای کارگران که عنوان بین‌الملل اول دارد .

نتایج انقلابات فرانسه

غرض ما در اینجا بیان وقایع تاریخی انقلاب کبیر فرانسه نیست . مقدمات آنرا سابقاً شرح داده‌ایم و برای تفصیل حوادث آن نیز بکتب تاریخ باید مراجعه کرد اجمال مطلب آنکه مقارن اعلان استقلال ممالك متحدهٔ امریکا وشکست انگلیس و از دست رفتن قسمتی از بهترین مستعمرات آن مملکت مردم فرانسه که درنتیجهٔ ظهور مفاسد سلطنت استبدادی وقراءت نوشته‌های نویسندگان وحکمای خود از اوضاع قدیم خسته و طالب وضع بهتری بودند بجنبش آمدند وعلناً بانتقاد دربار لوئی شانزدهم و ترتیب

سلطنت و زندگانی او و ملکه پرداختند وروز بروز مابین عامهٔ مردم و پادشاه وملکه ودربار خصومت شدیدتر و علنی ترمیشدمخصوصاً خرابی مالیه و تهی بودن خزانه جوش وخروش مردم و ترس و وحشت دربار را زیادتر میکرد .

در سال ۱۷۸۰ لوئی شانزدهم نمایندگان طبقات عمومی را که از نجبا و روحانیون وعامه مرکب بودندبرای فکر اصلاح حال خزانه دعوت کرد ، این نمایندگان باوجودمخالفت شاه خود رانمایندگان ملت خوانده مجلسی بنام مجمع ملی تشکیل دادند و قسم خوردند که تا فرانسه را دارای قانونی اساسی نکنند متفرق نشوند .

لوئی شانزدهم علی رغم اعضای مجمع ملی در پاریس بتمرکز قشون امر داد این امرمردم را بهیجان آورد و در ۱۳ ژویهٔ آن سال بغارت مغازه ها ودکانها پرداختند وعامه را بگرفتن قلعهٔ باستیل که زندان دولتی بود و جمعی از بیگناهان را درآنجا محبوس کرده بودند تحریض نمودند و روز بعد آنجارا گرفته خراب کردند .

فتح محبس باستیل در حکم اولین فتح ملت یعنی آزادیخواهان در مقابل قدرت استبدادی شاه و دربار بود وتوفیقی که دراین راه نصیب ملت شد سر مشقی گردید برای مردم ولایات مخصوصاً درمشرق وشمال غربی که بقصور وقلعه های امرا ومتنفذین وارباب املاک حمله کردندوغالب آنها را سوختند وباین ترتیب انقلاب بتدریج سراسر فرانسه را گرفت .

مجمع ملی برای حفظ خود قشونی داوطلب بنام قراولان ملی درست کردو تمام اوقات خود را برای تهیهٔ وضع حکومت وسیاست اجتماعی و مدنی جدیدی که با مقتضای زمان مناسب باشد صرف نمود از آنجمله غالب امتیازات اشراف و نجبا و مالیاتهای بیجا را ملغی ساخت ومردم راکه بنده و از سالها گرفتار قیودی زشت بودند رهائی بخشید وبرای فرانسه قانونی اساسی که بنای آن برسلطنت شوروی بودنوشت وبرای اصلاح عدلیه ونظام وامور اداری قوانینی صحیح مدون کرد .

ترتیب سلطنت شوروی تا سال ۱۷۹۱ باقی بود لیکن در این سال پادشاه و

ملکه که از این پیش آمد راضی نبودند در صدد برآمدند که بخارجه فرار کنند و بکمك عده ای از اشراف و اعیان واعضای خاندان سلطنتی که از فرانسه گریخته بودندوسلاطین اروپا را بدخالت‌درفرانسه برای‌استقرار ترتیب قدیم تحریك‌میکردند برگشته انقلابیون را سرکوبی نمایند. شاه وملکه را انقلابیون دستگیر وازسلطنت خلع کردند واعلان جمهوری‌دادند.

اعلان جمهوری وخلع شاه وملکه وکشتن آنها انقلابیون فرانسه‌رابپادشاهان پروس و اطریش که خود را حامی لوئی ۱٦ وملکه و اوضاع سابق فرانسه اعلان کرده بودندمجبور بجنگ کرد ودورهٔ کشمکش‌های‌انقلابیون با ممالك مستبدهٔ اروپا شروع گردید.

این پیش آمدبجای‌آنکه فرانسویان را مأیوس‌سازد بر خلاف براشتعال‌آتش حمیت ملی وتعلق ایشان بآزادیخواهی و جمهوری‌طلبی افزود وکم‌کم این‌خیال‌در دماغ ایشان قوت‌گرفت‌که باید احکام آزادی را در عالم منتشر ساخت ودنیاراازقید استبداد نجات بخشید و آزادی شخصی و آزادی تقریروتحریر و حکومت‌ملی‌را بر عالم حاکم کرد بهمین نظرهم تمام‌جنگهای فرانسویان دردورهٔ انقلاب جنگهای‌دفاعی نیست بلکه یکعده ازآنها نیز برای مدد بانقلابیون‌سایر ممالك‌ودفاع ازایشان‌است در مقابل سلاطین مستبده.

از بدبختی انقلابیون یکی از سرداران‌انقلاب که در مقابل سپاه اطریش در ایتالیا بفتح بزرگی نایل آمده و بهمین جهت قبول‌عام پیداکرده‌بودبتدریج تا آنجا قدرت یافت‌که زمام‌تمام امورفرانسه‌رادردست گرفت وچون طبعاً خودخواه ومستبد بود در مدتی کم جمیع زحمات انقلابیون‌را زیرپاگذاشت وخود را امپراطورخواند

این شخص یعنی ناپلئون بناپارت اگرچه در نتیجهٔ ده سال فتوحات عظیم افتخارات نظامی بزرگی‌برای فرانسه حاصل نمود لیکن چون غالب لشکرکشیهای‌او برای‌اطفاء آتش‌خود خواهی‌خودبود وباین وسیله میخواست جمیع سلاطین‌اروپا را

دست‌نشاندهٔ خود کند ودرهمهٔ پای تخت‌های آن قطعه حکم او جاری باشدبالاخره فرانسه را از پا در آورد ویکی از بزرگترین خبط های او در افتادن باانگلیس بود چه مردم‌این مملکت که ازمدتها پیش باصول مشروطیت گرویده و بهمین‌جهت‌نسبت بفرانسهٔ انقلابی نظری خوش داشتند با اعلان خصومت ناپلئون از نظر سابق‌خودبر گشتندووقتیکه‌ناپلئون‌خواست دردریا با این مملکت که دراین تاریخ قویترین بحریه های دنیا را داشت نبرد کند چون بحریهٔ فرانسه درنتیجهٔ عدم توجه‌انقلابیون‌بتجهیز واصلاح آن‌قدرتی‌نداشت شکستی‌عظیم خورد ووهنی‌بزرگ‌ازاین راه عایدفرانسه‌شد

ناپلئون عاقبت در ۱۸۱۵ ازدست لشکریان انگلیسی و بلژیکی و پروسی شکست خوردوبچنگ انگلیس‌اسیر افتاد و بالاخره‌هم‌دراسیری‌درجزیرهٔ سنت هلن بسال۱۸۲۱ مرد .



ناپلئون بناپارت

جنگهای دورهٔ ناپلئون بکلی قدرت‌فرانسه‌را ازبین برد وچون او ازمیان رفت دیگر قوه ای نبود که بتواند درمقابل لشکریان خارجی مقاومت‌کند وفتوحات سابق راحفظ نماید . نمایندگان دول فاتح یعنی دشمنان فرانسه‌وناپلئون‌تحت‌ریاست مترنیخ‌صدر اعظم اطریش دروین‌جمع آمدند وتا حدی‌که ممکن بود تقسیمات‌ارضی وسیاسی اروپا رابوضع قبل‌ازلشکر کشی‌های ناپلئون برگرداندند وفرانسه‌راهم‌بلوئی هجدهم‌برادرزادهٔ‌لوئی‌شانزدهم‌واگذاشتند تابعنوان‌سلطنت تحت‌حمایت‌فاتحین‌بر آن مملکت پادشاهی کند .

سیاسیونی‌که درکنگرهٔ وین‌گرد یکدیگر جمع آمده بودند دو منظورداشتند

اول برگرداندن سلطنت در فرانسه و اوضاع اجتماعی قبل از انقلاب درهرجایی که تغییراتی از این نوع پیش آمده بود دیگر برگرداندن سرحدات ممالك بوضعی که قبل از جنگهای ایام انقلاب و دورهٔ لشکرکشیهای ناپلئون داشتند .

این امر بظاهر در سال ۱۸۱٤ - ۱۸۱۵ انجام یافت و قرار اجرای آن بامضای جمیع ایشان رسید ولی اندکی بعد در موردعمل معلوم شدکه امر بآن آسانی که سیاسیون مزبور پنداشته بودند نیست و افکار انقلابی فرانسه در عرض پانزده سال کار خود را کرده و در مغز های مهیای غالب ملیون و آزادی خواهان ممالك اروپا ریشهٔ محکمی دوانده است .

در کنگرهٔ وین فرانسه از جمیع فتوحات خود صرف نظر کرد و بحدودی که قبل از انقلاب داشت برگشت ، اسپانیاوممالك پیه منت و پاپ (درایتالیا) بحال سابق عودت داده شدند، نروژ بضمیمهٔ سوئد تشکیل مملکتی داد، سویس مستقل و بیطرف گردید ، هلندبضمیمهٔ متصرفات سابق اطریش دراین قسمت با بلژیک دولتی علیحده شد ، پروس قسمتی ازاراضی ساحل شط رن و قسمتی از لهستان را باولایت ساکس بخود ضمیمه کرد ، اطریش میلان وونیز ، و روسیه قسمت اعظم لهستان رامتصرف شد ولی آلمان کمافی السابق بنام هیئت اتحادیهٔ ژرمنی تحت سلطهٔ اطریش ماند ،تنها انگلیس از اروپا سهمی نبرد فقط قسمتی ازمستعمرات هلند را در افریقای جنوبی واوقیانوسیه تصاحب کرد .

در این تقسیم بندی چون هیچ نظرعدالت در میان نبود بلکه اقویا ممالك و اقوام را بین خود تقسیم میکردند . درباره ای قسمتهامخصوصاً دراروپای مرکزی و شرقی اقوامی راکه سابقهٔ تمدنی درخشان داشتند ودارای زبان و آداب و نژادخاصی بودند یابکلی تحت حکومت ممالکی دیگر گذاشته ویاآنکه آنها را در بین چندمملکت تقسیم کردند چنانکه قسمتی ازایتالیا تحت سلطهٔ اطریش ماند ولهستان بین اطریش وپروس و روس تقسیم شد ومردم فرانسه زبان ولاتینی نژاد بلژیك محکوم هلند ماندند

وازهمه مهمتر مملکت‌عظیم آلمان را که مرکز علم‌وصنعت وادبیات وهنر بودهمچنان بدون استقلال و آزادی بحال نکبت سابق باقی گذاشتند .

با انقلاب عظیمی که ازاواسط قرن هجدهم ببعد در علم و صنعت و اوضاع اقتصادی و سیاسی و اجتماعی پیش آمده و انقلاب فرانسه همه را بیك رشته افکار جدیدی که محرك بیداری حس آزادی وملیت پرستی بود آشنا ساخته بودبرگشت مردم‌بحال‌سابق‌امکان‌نداشت‌بهمین‌جهت‌بین‌سلاطین‌و رعایای ایشان‌یکسلسله‌کشمکش هائی بعد ازختم کنگرهٔ وینه بروزکرد که علت العلل آن دوچیز بود یکی جدهای بیفایدهٔ سلاطین در قلع ریشهٔ آزادی و افکاری که در نتیجهٔ انقلاب فرانسه درمیان مردم انتشاریافته بود دیگره‌فاسدی‌که از تقسیم بندی‌های کنگرهٔ وینه بروز نمود .

در اسپانیا پادشاه برای‌بر گرداندن اوضاع بحال سابق‌امرداد‌که‌اداره‌ای برسم اواخرقرون وسطی بنام‌ادارهٔ تفتیش عقاید (انگیزی‌سیون) درست کردند و بآزار و عذاب مردم پرداختند . اولین نتیجهٔ احیای این رسم ناپسند آن شدکه مستعمرات‌اسپانیا درامریکاشوریدندومثل‌ممالك‌متحده‌که خودرا اززیرسلطهٔ‌انگلیس بیرون آورده بودند ادعای آزادی واستقلال کردند . چون دولت اسپانیاخودقدرت نداشت‌که‌این‌شورش‌رابخواباندممالك‌مستبدهٔ‌اروپاصمم‌شدند‌که‌بعزم‌سرکوبی‌شورشیان لشکری ازاروپا بامریکابفرستند لیکن انگلیس‌بااین خیال مخالفت‌کرد.دراینوقت‌بود که رئیس جمهور ممالك متحدهٔ **مون روئه**[1] اعلان‌کرد که ممالك متحده هر نوع دخالت ممالك اروپائی را در قطعهٔ امریکا بچشم خصومت خواهد دید ، امریکاازآن امریکائی هاست وکسی حق مداخله در امور داخلی ایشان ندارد . بهمین‌کیفیت نه تنها مستعمرات اسپانیارا آزاد کرد وجمهوریهای امریکای جنوبی‌ومرکزی(باستثنای برزیل که مال پرتغال بود واونیز مستقل شد) ازآنها تشکیل یافت بلکه‌راه‌دخالت اروپائیان را نیز بامریکا بست .

۱- Monroë

در سال ۱۸۲٤ لوئی هجدهم مرد و جانشینی او بشارل دهم رسید. شارل مصمم شد که آزادی مطبوعات ودرس‌را بکلی نابود سازد وحکومت استبدادی مطلقه را برقرار نماید بهمین نظر درمدت شش سال سلطنت خود بآزادیخواهان صدمهٔ بسیار زد واعتبارچندین کرور را از خزانهٔ ملت تحصیل کرد تادر ازاء اموالی که انقلابیون از اشراف بمصادره گرفته بودند بعنوان غرامت بایشان بدهد. مردم پاریس در ۱۸۳۰ انقلاب کردند وشارل را از سلطنت برداشته لوئی فیلیپ پسریکی‌ازاشراف‌را که در عهد انقلاب کشته شده بود بجای او برداشتند و او مدت هجده سال(۱۸۳۰-۱۸٤۸) باحفظ مشروطهٔ سلطنتی برفرانسه پادشاهی نمود.

درعهدسلطنت لوئی فیلیپ اوضاع فرانسه روبهبود گذاشت. ترقیات مادی افزایش یافت و علوم و ادبیات و صنایع رونق گرفت و روابط خارجی مخصوصاً با انگلیس اصلاح شد.

در عهد لوئی فیلیپ چون بیشتر رونق و اعتبار صنعت وتجارت در نتیجهٔ ظهور انقلاب صنعتی وبکارافتادن کارخانجات جدید بود بزودی همان مفاسدی که از آن درانگلیس ظاهر شد درفرانسه نیز بروزکرد وطبقهٔ کارگر بهمان عذابهائی که کارگران انگلیس گرفتار آن بودند دچارگردیدندوزمینه برای قیام وانتقاد بدست مصلحین اجتماعی از قبیل سن سیمون و فوریه و لوئی بلان افتاد مخصوصاً لوئی بلان که روزنامه-نویس جوانی بود پیشنهاد کرد که دولت باید تمام صنعت مملکت را بنفع طبقهٔ کارگر بدست خود بگیرد.

انتشار افکارسوسیالیستی وبحران اقتصادی که کمی بعدظهورکرده‌مصادف‌شد با تحریکات‌اشراف‌خانوادهٔ بوربن و روحانیون‌وطرفداران‌ناپلئون که هرکدام‌بجهتی ازحکومت لوئی فیلیپ راضی نبودند. نتیجهٔاین کیفیت آن شد که در ۱۸٤۸ انقلاب دیگری‌درفرانسه برپاشدوآزادیخواهان غلبه کرده سلطنت‌را ملغی کردندو‌جمهوری دیگری بنام جمهوری دوم فرانسه بر قرار نمودند.

اما آزادیخواهان که اساس سلطنت لوئی فیلیپ را برچیده بودند بایکدیگر در تربیت اداره‌جمهوری‌توافق نظر نداشتند بعضی‌مثل‌لامارتین نویسنده‌وشاعرمعروف اعتدالی و طرفدار اصلاحاتی بودند مبتنی برحفظ حقوق طبقهٔ اعیان و سرمایه داران بعضی‌دیگرمانند لوئی‌بلان‌سوسیالیست وطرفدار اصلاحات‌انقلابی بودند عاقبت مابین انقلابیون سوسیالست و مخالفین ایشان در پاریس زد و خورد شدید شد و اشراف و سرمایه‌داران‌و زارعین و روحانیون‌که همه با سوسیالیست ها مخالفت داشتند ایشانرا مغلوب کردند و انقلابات سوسیالیستی بنتیجه نرسید .

فاتحین بالاخره لوئی ناپلئون ~~بناپارت~~ برادر زاده ناپلئون اول را بریاست جمهوری برداشتندواوکه از همان ابتدا هوای امپراطوری وجانشینی‌عم‌خودرا درسر داشت بالاخره در۱۸۵۲خودرا امپراطور خواند وجمهوری دوم‌فرانسه‌نیز باین شکل از میان رفت .

تأثیر انقلابات فرانسه در اروپا

انقلابات دوم فرانسه یعنی انقلاب ۱۸۳۰ در اروپا چندان تأثیر شدید نکرد فقط تأثیرآن دریك ناحیه یعنی درهلند نمایان شدباین‌شکل‌که بلژیکیهابردولت‌هلند شوریده از آن مجزا شدند و دولتی مستقل مابین فرانسه و هلند برای خود درست کردند اما انقلاب سوم یعنی انقلاب۱۸۴۸که درحقیقت مثل انقلاب‌کبیر زد وخورد بین‌آزادیخواهان وانقلابیون‌جمهوریخواه ازطرفی واشراف و روحانیون و طرفداران خاندان بوربن‌وبناپارت‌ازطرفی‌دیگربود برعکس دراروپاتأثیرعمیق کردوطولی نکشید که دامنهٔ آن سراسر اروپاراگرفت .

از ابتدای ظهور انقلاب‌کبیر افکار آزادیخواهی وملی وانقلابی درتمام ممالك اروپا ریشه دوانده بود و مردم ناراضی برای آنکه در سر فرصت بجنبش آیند و اوضاع حاضر را سرنگون‌کنند مستعد شده بودند .

این مردم ناراضی دو طبقه بودند جماعتی که آنها را **آزادیخواهان** میخواندند سعی داشتند که اوضاع داخلی ممالك خودرا تغییر دهند و از سلاطین خود آزادی و حقوق بگیرند اگر تاکنون نگرفته اند و اگر هم فی‌الجمله آزادی دارند بر وسعت دامنهٔ آن بیفزایند جماعت دیگر یعنی **ملیون** کسانی بودند که میخواستند سرحدبندی ممالك اروپا را تغییرداده جمیع افرادی‌راکه بیك زبان‌تکلم میکنند و بیك‌قوم وملت متعلقند و تحت سلطهٔ ممالك دیگرند متحد ساخته در یك مملکت مستقل آزاد جمع نمایند .

انقلابات آزادیخواهی در دو رشته ممالك بروز کرد یکی در ممالك اروپای مرکزی وشرقی (روسیه و پروس واطریش)که ممالکی استبدادی بودند دیگر در انگلیس وفرانسه و اسپانیا و پرتغال و آلمان جنوبی وایتالیاکه کم و بیش آزادی در آنها راه یافته بود .

انقلابات ملی شامل اقوامی بود که دولت مستقل نداشتند و تحت حکومت ممالك دیگرسر میکردند مثل آلمانها و ایتالیائیها مطیع حکم امپراطور اطریش و لهستانیهاکه درسراسر مملکت اطریش وپروس وروس متفرق بودند واسلاوهای‌اطریش عیسویان شبه جزیره بالکان مطیع سلطان عثمانی و ایرلندیهای محکوم انگلیس .

انقلاب در خارج فرانسه ابتدا در دوشهر پالرم و ناپل در ایتالیا شروع شد (ماه ژانویه ۱۸۴۸) سپس به وینه پایتخت اطریش رسید (ماه مارس) و مقارن آن در برلین پای تخت پروس و در شهر های میلان و ونیز در ایتالیا و در میان مجارها .

این انقلابات همه بر علیه دو دولت اطریش و پروس بود و این دو دولت بشدت تمام انقلابیون را در ایتالیا و آلمان واطریش سرکوبی کردند وباقتل‌وحبس رؤسای ایشان اوضاع را موقتاً بهمان حال سابق برگرداندند .

ملیون ایتالیا که در سال ۱۸۴۸ بتحصیل آزادی خود موفق نیامدند در سال ۱۸۵۹ دو باره برضد امپراطور اطریش قیام کردند و در فاصلهٔ ۱۸۵۹ -

۱۸۶۰ بمعاونت ناپلئون سوم قسمتهای مجزای ایتالیای شمالی و مرکزی و جنوبی را بیکدیگر ملحق نموده دولت واحد ایتالیا را تشکیل دادند ولی دو قسمت مهم هنوز از تحت ادارهٔ این دولت خارج بود یکی ولایت ونیز که آن را دولت اطریش در تصرف داشت دیگر شهر رم که تحت ادارهٔ پاپ بود، ایالت ونیز را ایتالیائی ها درسال ۱۸۶۶ بکمك دولت پروس گرفتند و رم را درسال ۱۸۷۰ و باین ترتیب ملیون ایتالیائی که سالها بود آرزوی تشکیل یك دولت واحد و تحصیل استقلال و آزادی بودند بمقصود خود رسیدند و در نتیجه دولت عظیم دیگری بر عدد دول اروپا افزوده شد

ممالك آلمان که در نتیجهٔ رقابت فرانسه و پروس و اطریش هیچوقت نتوانسته بود بتحصیل آزادی و استقلال خود نایل شود مقارن شروع تشکیل دولت واحد ایتالیا باهتمام پروس که خود یکی از ممالك آلمان محسوب میشد تحت نظر بیزمارك صدر اعظم آن مملکت درمرحلهٔ جدیدی داخل گردید باین معنی که بیزمارك دست پادشاه اطریش را که اسماً امپراطور آلمان نیز بود بکلی از آلمان کوتاه کرد و ناپلئون سوم را که ادعای حمایت از ممالك آلمان جنوبی را داشت مغلوب نمود و در سال ۱۸۷۱ دولت واحد آلمان را شامل پروس وسایر ممالك آلمانی تأسیس کرد یعنی درحقیقت پروس بوسیلهٔ الحاق ممالك آلمان بخود دولتی عظیم شد که حدود آن از روسیه گرفته تا شط رن وخاك فرانسه از طرفی و ازدریای بالتیك و شمال تا دامنه های کوه های آلپ از طرفی دیگر توسعهٔ یافت .

در دو مملکت جدید التأسیس ایتالیاو آلمان کم و بیش افکار آزادیخواهانه راه پیدا کرد باین ترتیب که ایتالیا تشکیل مشروطهٔ سلطنتی داد و آلمان دولتی شد امپراطوری ولی با قانونی اساسی ومحدود .

تنها دو مملکت اطریش وروسیه اصول قدیم را تا مدتی از دست ندادند ولی در نتیجهٔ شورشهای متعدد مردم از حدود ۱۸۵۵ تغییراتی در اوضاع آنها مخصوصاً در اطریش پیش آمد . اطریش درسال ۱۸۶۰ اصول مشروطیت را قبول کرد و در

۱۸۶۷ بمجارها استقلال داخلی داد ومجارستان بعنوان مملکتی علیحده ضمیمهٔ اطریش گردید ومجموع مملکت از آن تاریخ ببعد بنام «مملکت اطریش و مجارستان» خوانده شد.

درروسیه امپراطور درسال ۱۸۶۱ مجبور گردید فرمان آزادی غلامان را صادر کند لیکن برخلاف در ۱۸۶۳ انقلابیون لهستانرا بسختی سرکوبی کرد و از این تاریخ بین قدرت استبدادی تزاران روسیه وانقلابیون کشمکش سخت درگرفت واین کشمکش تابروز انقلاب اشتراکی پیوسته برقرار بود.

درانگلیس بدون انقلاب‌های سخت پارلمان از ۱۸۵۰ ببعد درنتیجهٔ گذاردن یك رشته قوانینی ترتیب انتخابات ووضع زندگانی کارگران وکشمکش مذهبی رااصلاح نمود لیکن باصلاح قضیهٔ ایرلند که دائماً باعث زحمت دولت انگلیس بود موفق نیامد و حل این مشکل برای قرن بیستم ماند.

دست اندازی اروپائیان

بقطعات دیگر

مهاجرت اروپائیان و دست اندازی ایشان بخارج از حدود ممالك مسکونی خود امری است بسیار قدیم باین معنی که اززمان یونانیان این رسم معمول بوده ولی البته صورتی که این مسئله در قرون جدید پیدا کرده است از بسیاری جهات باصورت قدیم آن تفاوت داشته است .

چون یونانیان قدیم مخصوصاً درشهر آتن همه آزادیخواه وطرفدار نوع حکومت دموکراسی بودند بعداز آنکه مردم شهر های دیگر یونان مثل اسپارت و تب برجمیع بلاد دیگر تسلط عام پیدا کردند و باستبداد واستقرار حکومت های نظامی پرداختند غالباً برای آنکه زیربار جور غالبین نروند آتن را ترك میگفتند و بسواحل آسیای صغیر و افریقای شمالی واسپانیا و ایتالیای جنوبی و جزیرهٔ کرت هجرت میکردند و در نقاط مساعد گرد یکدیگر جمع آمده شهری کوچك برای سکونت خود می ساختند ونمونه ای اززندگانی وتمدن شهر آتن را دراین مساکن جدید فراهم میآوردند

مقارن همین ادوار دوقوم فنیقی و کارتاژی نیز بتجاوز باطراف مساکن خود یعنی بسواحل وجزایرمدیترانه مشغول شدندولی فرق ایشان در این مرحله با یونانیان در این بود که این دوقوم بیشتر بقصداستفاده ازمنابع ثروتی ومعاملات تجارتی و استخراج مواد خام و اولیه بنقاط دیگر دست اندازی میکر دند و بهمین علت درغالب این مراکز جهت خود دارالتجاره و انبار و مغازه و ادارات گمرکی وغیره می ساختند .

این دو نوع مستعمره که از قرون قدیمه مورد توجه متمدنین قرارگرفته

بود در قرون جدید نیز نظر دول اروپا را بحدکمال جلب کرد بخصوص که در این قرون هم روز بروز جمعیت ممالك رو بافزایش رفته وهم حاجت مردم آن بآن بجلب امتعهٔ خام ومواد اولیه و فروش مصنوعات کارخانجات خویش شدیدتر میشده وهمین اسباب بوده است که دست اروپائیان را از اواخر قرون وسطی بقطعات دیگر دنیا باز نموده و بتدریج قسمتی از دنیای قدیم و جدید رادرحیطهٔ اختیارایشان در آورده است

پیش قدم دول جدید اروپا دراین راه رومیان قدیم اند که هم بتصرف اراضی بقصد مهاجرت و ساکن کردن مازاد جمعیت شهر رم اقدام کرده اند وهم بزراعت و آبادی واستخراج منابع ثروتی آنها. این قبیل مستعمرات را رومیان **کلنیا** [۱] میگفتند که در ابتدا بمعنی زمین دایر مزروع بوده وکم کم معنی مستعمرهٔ اداری ونظامی را نیز پیدا کرده است.

چون مردم اروپا بیشتر اهل منطقهٔ معتدله ونقاطی هستند که ازتغییرات شدید فصول و آب وهوا فارغ است ناچار نمیتوانند درجمیع نواحی عالم زندگی کنند وبهر آب وهوائی بسازند بنابراین نقاطی فقط برای مهاجرت وسکونت ایشان مساعد است که از لحاظ هواو آب وتغییرات فصول بااروپا تشابه و تجانسی داشته باشد مثل اکثر نواحی امریکا و افریقای جنوبی و شمالی و سواحل خلیج جنوبی استرالیا بـر خلاف بعضی نواحی دیگر مخصوصاً مناطق استوائی مرطوب یا خشك بهیچوجه موافق باطبع اروپائی نیست واروپائی نمیتواند بسهولت در آن نواحی بومی شود.

بهمین علت اکثر اروپائیان که یا بنظر تنگی جا و معیشت و یا برای جلب نفع وزندگانی بهتر ممالك اصلی خودرا ترك گفته و برای سکونت بقطعات دیگر کوچ کرده اندبیشتر در اراضی نوع اول ساکن شده اند و اراضی نوع دوم را فقط بعد از آنکه در آنها معدنی یا منبع ثروتی یافته اند مورد نظر قرار داده و بومیان را تحت اداره و نظر خود باستخراج آن معادن و منابع واداشته اند.

۱- Colonia

بنا براین مستعمراتی را که امروز در دست اروپائیان است بدو نوع میتوان تقسیم کرد یکی مستعمرات سکونی[1] برای فرستادن مازاد جمعیت بآنجا دیگر مستعمرات استخراجی یا برداشتی[2] برای استخراج معادن و برداشت محصول و استفاده از منابع ثروتی آنها و لازم بذکر نیست که در هر جا امکان هر دو نوع استفاده باشد مستعمره در آن واحد هم سکونی است هم استخراجی.

در مقدمه اشاره کردیم که در قرن شانزدهم چگونه بحر پیمایان اسپانیایی و پرتغالی اکثر نقاط امریکا و سواحل غربی و شرقی افریقا و غالب جزایر اوقیانوس هند و بعضی از سواحل دریاهای عمان و فارس و بنگاله را تحت سلطهٔ تجارتی خود در آوردند، پرتغالیها بیشتر بتجارت و جلب ادویه و امتعه و محصولات ممالک حاره اشتغال داشتند و اسپانیها باستخراج معادن فلزات قیمتی.

دو دولت مستعمراتی عظیم پرتغال و اسپانیا بیش از دو قرن دوام نکرد چه این دو مملکت هیچکدام در ادارهٔ مستعمرات وسیعه سیاست و تدبیر صحیحی بکار نمیبردند و بیشتر همّ ایشان بغارت مردم بومی و آزار و عذاب ایشان و خرابی ممالک مسخره صرف میشد و برخلاف در آبادی و بنا هیچ توجهی بخرج نمیدادند بهمین جهت وقتیکه دول قادر تر و قابلتری مثل هلند و انگلیس و فرانسه و ممالک متحده قدم در خط تحصیل مستعمره گذاشتند اکثر متصرفات سابق پرتغال و اسپانیا را بسهولت از کف ایشان بدر بردند چنانکه در اوایل قرن نوزدهم برای پرتغال دیگر مستعمره ای جز چند شهر و جزیرهٔ کوچك در آسیای جنوب شرقی و دو ناحیهٔ کم اهمیت در افریقا چیزی بجا نمانده بود و آخرین سرزمین مهمی که در تصرف این مملکت بود یعنی مملکت بزرك برزیل در سال ۱۸۲۲ مجزا و مستقل شد و اسپانیا نیز در نتیجهٔ جنگ ۱۸۹۸-۱۸۹۹ با ممالك متحده تمام متصرفات خود را در امریکای شمالی و مرکزی جزایر آنتیل ازدست داد و سابقاً نیز در نتیجهٔ انقلابات فرانسه و انتشار آزادی در اوایل قرن

1- Colonie de peuplement 2- C. d' exploitation

نوزدهم تمام متصرفات دیگر آن مملکت در امریکای جنوبی و مرکزی مستقل شده جمهوریهای حالیه را در آن دوقطعه تشکیل داده بودند .

چنانکه سابقاً دیدیم مردم ناحیهٔ کوچك هلند در قرن هفدهم میلادی باآینکه بیش از دوملیون و نیم نفوس نبودند در نتیجهٔ بسط علم وادب درمیان ایشان وثروت زیاد وخبرت وبصیرت به احوال نواحی مختلفهٔ دنیا تامدتی ازهمه جهت سرآمد متمدنین اروپا شدند و چون طبعا مردمی بصیر در تجارت و دریانوردی بودند بکشف اراضی مجهوله و تصرف مستعمرات در شرق وغرب عالم پرداختند مخصوصاً در طرف مشرق یعنی در سواحل وجزایر اوقیانوس هند برقابت شدید با پرتغالیها که این قسمت از دنیا را قلمرو خاص تجارت وتسلط خود کرده بودند مشغول شدند باین قصد درسال ۱٦۰۲ کمپانی معروف هند شرقی را تشکیل دادند وچیزی طول نکشید که اختیار تجارت جزایر سرندیب و جاوه و سوماترا وبرنئو وجزایر ادویه وعده ای ازجزایر ساحلی ایران و قسمت عظیمی از هندرا بکف آوردند وشهر بطاویه را در جزیرهٔ جاوه مرکز دولت مستعمراتی خود در شرق قرار دادند .

در نیمهٔ قرن هفدهم دریانوردان هلندی ها از سواحل ژاپون وفرمز گرفته تا جنوب استرالیا و تاسمانی و زیلند جدید را در مشرق و سواحل خلیج گینه وافریقای جنوبی (مهاجر نشین کاپ) را در مغرب سیاحت کرده درجمیع آن نقاط سیادت هلند را بر قرار نمودند .

هلندیها همچنانکه در شرق رقیب پرتغالیها بودند در غرب با اسپانیائیها در تصرف اراضی نبرد میکردند و در جنگی که در سال ۱٦۳۹ در سواحل انگلیس با جهازات اسپانیائی نمودند بفتح بزرگی نائل آمدند وحتی بسواحل شمالی و شمال غربی کانادا نیز دست انداخته دار التجاره هائی برای خود در آن درست کردند و وقسمتی ازبرزیل را هم از چنگ پرتغال بیرون آوردند .

کوکب اقبال هلند نیز از اواسط قرن هجدهم رو بافول گذاشت چه در این

تاریخ قوم بحر پیمای دیگری که از همه جهت لیاقت و برتری شایانی نسبت باقوام دریا نورد سابق‌داشت یعنی قوم‌انگلیسی بتسخیر دریا هاوراههای بحری و مستعمرات دور دست شروع کرد وبتدریج ازنیمهٔ قرن هفدهم تا اوایل قرن بیستم غالب اراضی و مستعمراتی راکه اقوام دیگرقبل ازاومکشوف ومسخر نموده بودند بحیطهٔ قدرت و تصرف خود آورد.

اولین ضربتی که به عظمت هلند خورد قیام پرتغالیهابود برای پس گرفتن برزیل که بالاخره هم در سال ۱۶۵٤ بنفع ایشان تمام شد چه در این تاریخ هلند مشغول جنگ با انگلیس بود و سر فارغ برای دفاع مستعمرات دوردست‌خود نداشت و چون در این کشمکش های با انگلیس نیز هلند شکست یافت (جنگهای ۱۶۵۲ ـ ۱۶۵٤ و ۱۶۶۵ ـ ۱۶۶۷ و۱۶۷۲ ـ ۱۶۷٤) تقریباً تمام هند غربی هلند در امریکا از دست او رفت وفقط افریقای جنوبی و هند شرقی باقی ماند.

فرانسویان اگرچه مقارن ایامی که پرتغالیها و اسپانیائیها بتصرف نقاط مختلفهٔ امریکا پرداخته بودند اقداماتی برای تشکیل مستعمراتی در این قطعه کردند لیکن تا نیمهٔ اول‌قرن هفدهم‌نتوانستند درمقابل قدرت این‌دوقوم راهی جهت خود بازکنند

در ۱۶۰۸ یکی از صاحبمنصبان لایق و کار آگاه فرانسوی بنام **شامپلن**[۱] (۱۵۶۷ ـ ۱۶۳۵) درکنار شط سن لران شهر کبك حالیه را ساخت و اراضی اطراف آن را باسم فرانسهٔ جدید تصرف نمود واین‌مستعمره که ابتدا بسرعت ترقی و وسعت نمییافت درعهد لوئی چهاردهم و زمان وزارت کلبر رونق شایانی پیدا کرد و یکی از مهمترین مستعمرات اروپائی در امریکا شد.

در سال ۱۶۷۳ فرانسویان مخصوصاً مبلغین یسوعی بتبلیغ مردم و توسعهٔ دامنهٔ مستعمرهٔ امریکائی خود پرداختند بطوریکه در ۱۷۰۰ تمام ناحیهٔ وسطی و سفلای شطوط عظیم می‌سی‌سی‌پی و می‌سوری را از خلیج سن لران تا خلیج مکزیك

---

۱ - Samuel de Champlain

بتصرف درآوردند ومستعمرهٔ دیگری راکه بافتخارلوئی ۱۴ **لوئی زیان** خوانده شد در دوطرف درهٔ این دو شهر برای فرانسه ایجاد نمودند.

غیر از امریکای شمالی مملکت عظیم پرثروت هندوستان که در عهد سلاطین آخری تیموری رو بضعف سیاسی گذاشته بود مطمح نظر دریا نوردان و تجار منفعت طلب اروپائی شد و چنانکه سابقاً اشاره کردیم در ابتدای قرن هفدهم میلادی بعداز زوال سیادت پرتغالیها درمشرق هلندیها وانگلیسها هرکدام شرکتی تجارتی بنام کمپانی هندشرقی تشکیل دادند. توجه هلندیها بیشتر معطوف بجزایرمالزی بودونظرانگلیسها بهندوستان.

در سال ۱۶۰۸ انگلیسها درشبه جزیرهٔ سورت بتأسیس دارالتجاره‌ای موفق آمدند و بتدریج بر مدرس و کلکته نیز دست یافتند و بمبئی‌راهم مقارن‌همان‌اوقات ازپرتغالیها گرفتند وباین ترتیب بر مهمترین لنگرگاه های تجارتی هندمسلط گردیدند و کمپانی هندشرقی‌انگلیس‌درنیمهٔ قرن هجدهم باندازه ای قدرت و ثروت‌بهمرساند که در مستعمرات خویش ازطرف خودحکام مستقل میفرستاد و با سلاطین تیموری دهلی مثل مملکتی علیحده‌معامله می‌نمود و برای‌خود قشون ومالیه‌وترتیب‌اداره‌ای مجزا داشت.

در عهد وزارت‌کلبر در فرانسه‌توجه این‌دولت‌نیز بهندوستان جلب شد و کلبر شرکتی از فرانسویان نظیر کمپانیهای‌هند شرقی هلندی و انگلیسی تأسیس نمود و شهرپندی شری را در هند مرکز آن قرار داد.

حاکم‌هند فرانسه یعنی **دوپلکس**[1] درنتیجهٔ کفایت بزودی بکمك بعضی از امرای بومی قسمت مهمی ازدکن و ساحل بنگاله را مسخر نمود وحتی مدرس راهم از دست‌انگلیسها گرفت وباین ترتیب‌فرانسه درهند نیز مانند امریکای شمالی رقیب انگلیس گردید.

---

۱ - DUPLEix

بشرحی که گذشت انگلیسها در دست اندازی بخارج اروپا دیرتر ازسایر ممالك بحری آن قطعه یعنی مدتها بعد ازاسپانیائیها وپرتغالیها و هلندیها وفرانسویها در این راه قدم گذاشته‌اند و با اینکه درقرن شانزدهم چند بار اقدام بعملیاتی در امریکای شمالی نموده بودند درمقابل قدرت رقبا بعلت انقلابات داخلی انگلیس وعدم حمایت مؤثر دولت خود توفیق مهمی نصیب ایشان نشده بود.

در سال ۱۶۰۶ یعنی دوسال قبل از تأسیس دارالتجارهٔ انگلیسی دربندرسورت هندوستان یکی از شرکتهای دریانوردی لندن سه کشتی برای تجسس مستعمره ای بامریکای شمالی فرستادو نمایندگان آن درقسمت **ویرجینیا**[۱] در ساحل شرقی اوقیانوس اطلس درجنوب فیلادلفیای حالیه مستقر شدند.

از این تاریخ تا سال ۱۶۷۰ تجار و مبلغین ومأمورین انگلیسی تمام ساحل شرقی اوقیانوس اطلس را درممالك متحدهٔ حالیه از شبه جزیرهٔ فلورید تا مصب شط سن لوران از طرفی واز طرفی دیگر سواحل جنوبی خلیج هودسن را بتصرف خود در آوردند و از دو طرف با مستعمرات فرانسویان یعنی فرانسهٔ جدید ولوئی زیان همسایه شدند و دراینقطعه هم مانند هندوستان بین این دو دولت مهم اروپائی رقابت شدید نمایان گردیدوطولی نکشیدکه کار این رقابت بخصومت علنی در قطعهٔ امریکا واروپا وآسیا کشید.

در این سلسله کشمکش های بین فرانسه و انگلیس چون جنگ شروع شد فرانسه هم از جهت جمعیت و استعداد حرب و هم از لحاظ قوای نظام بری بر انگلیس تفوق کامل داشت لیکن انگلیس برخلاف صاحب بحریه ای قوی بود و حال اقتصادی ومالی آن بمراتب خوش‌تر محسوب میشد بعلاوه مستعمرات انگلیس درخارج مخصوصاً درامریکا همه بیکدیگر متصل وتحت اداره و نظام واحدی بودندوجمعیت آنها برجمعیت مستعمرات فرانسه برتری داشت چنانکه در ۱۶۸۹ عدهٔ مهاجرین انگلیس و تابعین

۱- Virginia

آنها درامریکای شمالی به ۳۰۰،۰۰۰ نفر میرسید در صورتیکه از آن فرانسویان از ۲۰،۰۰۰ تجاوز نمیکرد و درهندوستان هم با اینکه ابتدا فرانسویان قوی تر بودند ودوپلکس مدرس را ازانگلیسها گرفت لیکن بی‌اعتنائی دولت مرکزی نسبت بمستعمرات هند وعزل دوپلکس بانگلیسها مجال داد که بزودی برفرانسویان ظفر یابند.

در طرف مغرب یعنی در امریکای شمالی جنگ مابین فرانسه و انگلیس دو دوره داشت یکی دورهٔ اول بین سنوات ۱۶۸۹و۱۷۱۳ که در نتیجهٔ آن ارض جدید وقسمتی از ساحل خلیج سن لوران از دست فرانسویان بیرون رفت وبتصرف انگلیس درآمد دیگر دورهٔ دوم مابین سنوات ۱۷۳۹و۱۷۶۳ که بعهدنامهٔ پاریس وسیادت مسلم انگلیس در دریاها ختم شد و درنتیجهٔ آن فرانسهٔ جدید یعنی کانادا با ناحیهٔ دریاچه های کبیر ودرهٔ شط اوهیو نیز با شبه جزیرهٔ فلورید (از متصرفات اسپانیا) مسخر انگلیس گردید و فرانسه باین ترتیب جمیع مستعمرات خود را در امریکای شمالی باستثنای چهار جزیره وساحل گویان درامریکای جنوبی و قسمتی از لوئی زیان (که آن را هم بعد ناپلئون کبیر بممالك متحده فروخت) ازدست داد.

در هندوستان نیز بعد از عزل دوپلکس حاکم هند انگلیس در سال ۱۷۵۷ امرای متحد فرانسه را شکستی سخت داد ودر نتیجهٔ معاهده ای که سال ۱۷۶۳ بین دو دولت راجع بتقسیم هند برقرار شد انگلیس جمیع متصرفات سابق فرانسه را به تصرف خود گرفت وجز پنج دارالتجاره چیزی دیگر برای فرانسه درهند باقی نماند.

سیادت انگلیس در قرن ۱۹

درفصول سابق کیفیت دست اندازی انگلیس رابقطعات مختلفهٔ دنیا درتاریخچه تشکیل دولت مستعمراتی یعنی امپراطوری بریتانیا را ذکر کرده‌ایم. دراینجا چون بحث از سیادتی است که در نتیجهٔ تصرف این مستعمرات وسیعه و پیش آمد انقلاب صنعتی و بسط بحریه وتجارت درقرن نوزدهم نصیب دولت انگلیس شده اجمالاً حوادث عمدهٔ تاریخ تشکیل امپراطور مستعمراتی انگلیس راتکرار میکنیم.



جمیز کوک

مدتی قبل از شروع انقلاب امریکای شمالی **جمیز کوک**[۱] مسافر معروف

---

۱ - James Cook

انگلیسی در سه رشته مسافرت (از ۱۷۶۸تا۱۷۸۰) استرالیا و زلند جدید وقسمتی ازسواحل غربی امریکای شمالی رابهموطنان خودشناساند وآنهارا درجزءمستعمرات انگلیس آورد . .

مسافرتهای **وانکوور**[۱] و **مکنزی**[۲] و **هیرن**[۳] در سنوات ۱۷۹۲ و ۱۷۹۳ سواحل غربی‌کانادا و حدود دریا هـای قطبی را معلوم و بمستعمرات انگلیسی یعنی قسمتهائی‌که ازدست فرانسه خارج شده بود ضمیمه نمود .

در نتیجهٔ جنگهای بافرانسه‌که در ۱۸۱۵ خاتمه یافت دولت انگلیس چنانکه دیدیم مهاجر نشین کاپ را در جنوب افریقا و جزایر موریس و سرندیب و مالت و عده‌ای از جزایر هند غربی را متصرف شد وضمناً استیلای خود را برهندوستان که چندی قبل قسمت عمده آنرا ازکف عمال هلندی وپرتغالی وفرانسوی بیرون آورده بود مستحکم کرد .

در سال۱۸٤۱ یکنفر انگلیسی بنـام **بروك**[٤] موفق شد که‌در قسمت اعظم جزیرهٔ بزرگ‌برنئو صاحب مقام راجگی‌شود واو بهمین عنوان بتدریج این قسمت‌از جزیرهٔ مزبور را مالك‌گردید و آنرا درجزء متصرفات انگلیس قرار داد .

درنیمهٔ قرن‌نوزدهم دولت‌امپراطوری انگلیس یعنی‌مجموعهٔ مستعمرات‌آن در قطعات مختلفهٔ دنیا درنتیجهٔ مسافرتها ومهاجرتهاومحاربات‌بزرگترین دول‌مستعمراتی شده‌بودوهیچ‌دولت دیگراز اینجهت قدرت برابری و همسری با انگلیس را نداشت

از این تاریخ ببعد تمام مساعی سیاسی انگلیس متوجه این امر شدکه این امپراطوری عظیم را از دست برد رقبای خارجی و از شر انقلابات داخلی حفظ‌کند تابتواند بفراغ‌بال‌منابع‌ثروتی‌آن‌نواحی زرخیز را درراه بسط‌صنعت وتجارت وکسب ثروت واعتباربمورد استفاده بگذارد ولازمهٔ‌اینکار دوچیزبود یکی‌حسن‌ادارهٔ داخلی مستعمرات دیگر احتراز از جنك با دول دیگرو برکنار ماندن از مخاصمات مابین

Brooke - ٤ Hearne - ۳ Mackenzie - ۲ Vancouver - ۱

سایر ممالك.

در ترتیب ادارهٔ مستعمرات سیاسیون انگلیسی بزودی فهمیدند که مابین سکنهٔ مستعمرات استخراجی (مثل هندوستان و افریقای غربی و شرقی و جزایر اوقیانوسها) که همه بومیان اصلی آن ممالکند باساکنین مستعمرات سکونی (کانادا افریقای جنوبی، استرالیا وزلند جدید) یعنی انگلیسیان مهاجر دردرجهٔ تمدن ومیزان استعداد سیاسی اختلافی کلی موجود است و بهمین جهت نمیتوان جمیع مستعمرات را بدون تشخیص تحت یك اداره و نظم متحدالشکل درآورد.

ترتیب اداره ای که دولت انگلیس برای مستعمرات استخراجی اختیار کرده ادارهٔ آنهاست بتوسط عدهٔ معدودی عمال انگلیسی که بانفوذ کامل وقدرت مطلق بومیان را تحت امر خود دارند و آنها را برای کار و تولید ثروت بکار میگمارند و چون ایشان را از رشد سیاسی و طالب حقوق بشری محروم میشمارند در معاملهٔ با آن جماعت چندان صحبتی از آزادی ورعایت انصاف وانسانیت درمیان نیست اما درمستعمرات سکونی برخلاف هریك از نواحی کانادا و استرالیا و زلند جدید و افریقای جنوبی که سابقاً هرکدام مشتمل برمهاجر نشین های چندبودند بتدریج یکی بعدازدیگری دولتی واحد وعلیحده تشکیل داده بارضای دولت انگلیس استقلال داخلی خود را بدون آنکه انگلیس در این قسمت مداخله ای داشته باشد اعلان کردند و مردم این ممالك که آنها را دومی نین [1] میگویند درزیر پرچم انگلیس که در حقیقت وطن اصلی ایشان محسوب است ازهمه جهت آزاد واز جمیع حقوق بشری مستفیدند ودرامور داخلی خود بکلی مختار.

اما در خصوص مداخلهٔ در سیاست اروپا دولت انگلیس از بعد از خاتمهٔ جنگهای باناپلئون درتمام قرن نوزدهم فقط یك بار آن هم در ضمن جنگهای شبه جزیرهٔ کریمه (۱۸۵۴ـ۱۸۵٦) برای جلوگیری از استیلای روسیه بر شبه جزیرهٔ بالکان و استانبول و راههای بری وبحری هند رسماً داخل جنگ شده و بقیهٔ ایام را اگر چه

Dominions — ۱

درمیدان سیاست دائماً در زد و خورد با رقبا ودرمستعمرات سابق خود وهمسایگان آنها درکشمکش بوده بجنك مهمی اقدام نکرده است ومردم آن در این دوره که بیشتر آن با ایام سلطنت ملکه ویکتوریا (۱۸۳۷ ـ ۱۹۰۱) مقارن بوده برای اشتغال بکار های علمی و صنعتی و ادبی وبسط قدرت واقعی قوم انگلیسی در سراسر دنیا بوسیلهٔ معارف و ادبیات و مصنوعات فراغت کامل داشته اند و همین مقدمات از جهات دیگر نیز انگلیس رادرقرن نوزدهم سرآمد ممالك معاصر کرد و بآن جنبهٔ سیادتی بخشید که تا اوایل قرن بیستم همچنان دوام داشت .

دولت مستعمراتی انگلیس در قرن نوزدهم فقط دردوقطعه آسیا وافریقا بسط یافته (بجز تصرف جزیرهٔ قبرس دراروپا که آنرا در ۱۸۷۸ از عثمانی مجزا کرده) وبسط آن دراین دوقطعه بیشتر برای سد راه رقبای دیگر بطرف مستعمرات زرخیزی بوده است که سابقاً انگلیس آنها را بتصرف خود درآورده بود (هندوستان درآسیا وکاپ در افریقا) .

در آسیا دولت انگلیس گرفتار دوحریف قوی بود که در دوطرف هندوستان موجب زحمت او بودند یکی فرانسه که در هندوچین مستقر و از راه سیام و برمه هندوستان را تهدید میکرد دیگر روسیه که از طرف ایران و افغانستان و تبت خودرا بنواحی مجاور رسانده بود .

انگلیسها برای دفاع هند ابتدادر سال ۱۸۲۶ و بعد در ۱۸۵۲ قسمتی ازبرمه را بتصرف خود در آوردند وبرای آنکه از این راه بنواحی جنوبی چین نیزدسترسی حاصل کنند در ۱۸۸۵ بقیهٔ این شبه جزیره را هم تسخیر کردند وبحدود سیام رسیدند و این درزمانی بود که فرانسویها نیز از طرف مشرق با این مملکت مجاورشده بودند وبهمین علت برسر تصرف سیام رقابت شدیدی بین دولتین انگلیس و فرانسه ظاهرشدو چند بار کار رقابت بخصومت علنی کشید تاآنکه بالاخره در ۱۹۰۴ دولتین سیام را بین خود بدو منطقهٔ نفوذ تقسیم کردند وظاهراً استقلال آن را اعلان نمودندورقابت

برطرف شد .

اما رقابت‌مابین روسیه و انگلیس در آسیا یعنی در حدود شمال شرقی‌وشمال هندوستان‌بمراتب از رقابت بین‌انگلیس وفرانسه‌شدید ترشد چه یکی از اصول مهمهٔ سیاست روسیه درنیمهٔ دوم قرن‌نوزدهم دسترسی باوقیانوس هند یعنی‌دریاهای بوشهر وعمان و استیلای برهندوستان بود ودولت مزبور بهمین عزم قسمتی‌از قفقازیه را از ایران مجزا کرد و در طرف ماوراء خزر در سال ۱۸۸٤ ـ ۱۸۸۵ شهر مرو را نیز تسخیر نمود و هرات راکه‌کلید هندوستان ازطرف شمال محسوب است مورد تهدید قرار داد .

انگلیسهاکه بخوبی ملتفت نقشهٔ روسهابودند از یکطرف در ۱۸۷۹بلوچستان انگلیس رابتصرف خود در آوردند وازطرفی دیگر بخیال تسخیر افغانستان چند بار بآن ناحیه‌لشکرکشیدند و در ۱۸۵۷ولایت‌هرات را ازایران منتزع ساختندوباآنکه موفق نشدند که افغانستان را هم مثل بلوچستان ضمیمهٔ هندوستان سازند آنراتحت حمایت خود درآورند .

چون روسیه از طرف ایران و افغانستان برای وصول بهندوستان مأیوس شد توجه خود را بطرف پامیروتبت یعنی معابر سلسله های قرا قروم و هیمالیا معطوف کرد و در ۱۹۰٤ در تبت نزدیك بود که بین لشکریان هندی مأمور نایب السلطنهٔ هند و سپاهیان روسی جنك در بگیرد . عاقبت در ۱۹۰۷ دولتین برای حل اختلافات مابین خود در تبت وپامیر و ایران قرارداد معروف ۱۹۰۷ را بستند و باتقسیم این ممالك بمناطق نفوذ بدورهٔ رقابت شدید سابق خاتمهٔ بخشیدند .

در افریقا انگلیسها در نتیجهٔ کفایت مسافرین و سیاحان انگلیسی و یك جنك و یك لشکرکشی‌در نیمهٔ دوم قرن نوزدهم قسمت عظیمی از این‌قطعه رابتصرف خود درآورند .

در طرف جنوب متصرفات ایشان در ۱۸۵۲ منحصر بود بهمان مستعمرهٔ

کاپ و دولت انگلیس مکرر استقلال دو مملکت کوچك ترانسوال و اورانژ راکه مهاجرین هلندی بنام بور تأسیس کرده بودند شناخته بود اما در ۱۸۷۰ در این دو سرزمین معادن نفیسی ازطلا و الماس کشف شد واین دومنبع عمدهٔ ثروت طمع مسافرین و سرمایه داران انگلیسی رابحرکت آورد .

در ۱۸۸٤ انگلیسها بخیال تصرف این نواحی افتادند و ترانسوال را گرفتند لیکن بور ها شوریدند ووزیر خارجه انگلیس مجبور شد بار دیگر استقلال ایشان را بشناسد .

از این تاریخ ببعد سیاست انگلیسها متوجه محصور کردن ترانسوال و اورانژ شد بشکل تصرف جمیع نقاطی که در چهارطرف این دو مملکت قرارداشت بهمین عزم ابتدا دردوقسمت زولولندوبچوانالند را مسخرکردندوکمپانی انگلیسی افریقای جنوبی که ریاست آنرا مردی کافی بنام سیسیل ردس[۱] داشت امتیاز تصرف واداره جمیع اراضی راکه ما بین کاپ و افریقای شرقی واقعست ازدولت انگلیس گرفت و نیتش این بودکه متصرفات انگلیس رادر افریقا از مصب نیل تادماغهٔ کاپ بهم متصل نماید و بین قاهره وکاپ راه آهنی سرتاسری بکشد .



سیسیل ردس

ردس از ۱۸۸۹ ببعد تمام قسمت عظیمی راکه ما بین متصرفات شرقی وغربی پرتغال در افریقا وکاپ وناحیهٔ دریاچه ـ

۱- Cecil Rhodes

های کبیر است بتصرف دولت انگلیس در آورد و این ناحیه همان است که بنام او باسم ردزیا[۱] مشهور شد .

در همان ایامی که انگلیسها در جنوب افریقا مشغول تصرف اراضی واستخراج منابع ثروتی بودند در شمال یعنی درطرف وادی نیل نیزبباز کردن راه نفوذی جهت خود در افریقا مشغول شدند .

بعداز آنکه در سال ۱۸٦۹ فردینان دولسپس ترعهٔ سویس را بانجام رساند اسماعیل پاشا خدیو مصر که مردی خراج و متفنن بود برای تحصیل پول اسهامی را که از بابت شرکت درکمپانی ترعهٔسویس دردست داشت بدولت انگلیس فروخت و ودولت انگلیس باین ترتیب درشورای اداری کمپانی مزبور بتنهائی ثلث آراء اعضارا حاصل کرد واین اولین جا پای محکمی بود که دولت مزبور برای مداخله در امور مصر بدست آورد .

سال بعد اسماعیل پاشا بعلت بی‌پولی نتوانست از عهدهٔ پرداخت قسط استهلاك دین‌مصر بر آید وهمین امر که نشانهٔ تهی بودن خزانهٔ مصر بود دول معظم اروپا را که در وصول‌طلب خود ذی‌نفع بودند بر آن‌داشت که مالیه مصر را تحت نظر بگیرند و کمیسیون مختلطی مرکب از یك عضو فرانسوی ویك عضو انگلیسی‌برای نظارت‌در درامور مالی مصر تشکیل‌شد وچون‌اسماعیل‌پاشاخواست ازاطاعت اوامر آن‌کمیسیون سر بپیچد دول معظمه عزل اورا از سلطان عثمانی خواستند و پسرش توفیق پاشا را درسال۱۸۷۹ بجای او نشاندند .

درعهد توفیق پاشا حزبی بنام حزب وطنی از ملیون مصری تشکیل شد برای آنکه مصر را از تحت استیلا ونفوذخارجیان‌از اروپائی گرفته‌تاعناصر ترك وچرکس که گرد توفیق پاشا بودند خلاص‌کنند و یکی‌از رؤسای ایشان یعنی **عربی پاشا** از صاحب منصبان لشکری‌یکی‌دوبار نظامیان را برخدیو شوراندد ریکی‌از شورشها که

---

۱ - Rhodesia

در ۱۸۸۲ در اسکندریه اتفاق افتاد شصت نفر از اروپائیان کشته شدند و بهانهٔ بزرگی برای مداخله بدست دول اروپا مخصوصاً انگلیس افتاد .

دولت فرانسه از ترس آلمان جرأت مداخله در مصر نمیکرد بهمین نظر قبلا بانگلیس و سایر دول پیشنهاد نموده بود که هر وقت چنین مداخله ای لازم باشد بعد از تشکیل شورائی جمیع دول معظمه یا نمایندگان ایشان در این کار دخالت کنند انگلیس نیز این پیشنهاد راپذیرفته بود ولی در موقع شورش اسکندریه باین عنوان که رعایای او در مخاطره است بتنهائی قلاع اسکندریه را گلوله ریزکرد و آن شهر را باقوای نظامی خود تصرف نمود و ماه بعد ترعهٔ سویس را ببهانهٔ آنکه طرفداران عربی پاشا در خیال مطموس کردن آنند تحت نظارت خویش گرفت و قاهره را نیز مسخر ساخت .

اگرچه دولت انگلیس رسماً اعلان کرد که خیال تصرف دائمی مصر را ندارد و همینکه اوضاع بحال عادی برگشت آنجارا تخلیه خواهد نمود لیکن در ۱۸۹۵ در سودان که درعهد محمدعلی پاشا ضمیمهٔ مصر شده بود فتنهٔ احمد متمهدی سودانی برپا شد وانگلیسها برای خواباندن فتنهٔ او بهانهٔ دیگری برای ادامهٔ اقامت خود در مصر بدست آوردند و بعد از آنکه در ۱۸۹۸ دفع شر او شد سودان شرقی مثل سابق ضمیمهٔ مصر گردید و باین ترتیب سراسر وادی نیل درجزء قلمرو امپراطوری انگلس قرار گرفت .

دولت انگلیس در ۱۸۸۳ بعد از تصرف قاهره کمیسیون مختلط را بر هم زد و خدیو را تحت حمایت خود درآورده یك نفر رابنام نمایندهٔ خود که درحقیقت حکم حاکم انگلیسی مصررا داشت بقاهره فرستاد وادارات دولتی را بمستشاران انگلیسی سپرد ولی خدیو اسماً مطیع سلطان عثمانی بود تا در ۱۹۱٤ که جنك بین المللی شروع شد دولت انگلیس رسماً انتزاع مصررا از بابعالی و تحت الحمایگی آن را نسبت بخود اعلان نمود و این حال دوام داشت تا ۱۹۲۲ که سال اعلان استقلال

مصر است .

در ۱۸۹۹ بعد از فتنهٔ متمهدی سودانی وتصرف سودان شرقی و حل قضیهٔ فاشودا[۱] دولت انگلیس از خیال وادی نیل آسوده خاطر شد و تصمیم گرفت که کار افریقای جنوبی را که بعلت کشف معادن روز افزون طلا و الماس فوق‌العاده حاصل کرده بود یکسره کند یعنی دو مملکت کوچك ترانسوال و اورانژ را که خار سر راه او در این مرحله بودند از میان بردارد بهمین نیت رفتار رئیس جمهوری ترانسوال یعنی **کروگر**[۲] را نسبت بکارگران خارجی بهانه کرد و از او خواست که برای ایشان امتیازات خاصی قائل شود. کروگر زیر بار نرفت و جنك در ماه اکتبر ۱۸۸۹ مابین مهاجرین بور و دولت انگلیس شروع شد .

جنك مابین دولت عظیم انگلیس و قوم کوچك بور دوسال ونیم طول کشید واین قوم رشید شجاعانه از مملکت خود دفاع کردند و قریب ۴۵۰،۰۰۰ نفر سپاهیان انگلیسی را در این مدت درحال شکست یا عدم پیشرفت نگاهداشتند و در اول کار نیز بفتوحاتی نایل آمدند ولی عاقبت بعلت کمی عدد و مصائب عظیمه که در طی این مدت دیده بودند تسلیم شدند و انگلیس در ۳۱ مه سال ۱۹۰۲ با ایشان در پره‌تور یا پای‌تخت

---

۱ - Fach da • فاشودا نام‌شهر کوچکی است در سودان شرقی در قسمت جنوب این ناحیه بر کنار نیل • درابتدای قیام متمهدی و غلبهٔ او بر سپاهیان مصری و انگلیسی در ۱۸۸۵ دولت فرانسه که سودان غربی را بتصرف خوددر آورد . بود بخیال افتاد که از این راه بسودان شرقی دست یابد واهمالی را که در کار مصر شده بود تلافی کند • با این نیت در ۱۸۹۶ یعنی در همان تاریخی که انگلیسها فتنه متمهدی راقلع کرده بودند یکی از صاحبمنصبان فرانسوی با عده‌ای سپاهی بعزم سودان شرقی حرکت کرد و خیال داشت زودتر از کیچنر Kitchner فاتح انگلیسی سودان بفاشودا برسدو سودان شرقی راتصرف کند لیکن کیچنر با ۲۰،۰۰۰ سربازان خود درسیدو سودان را بنام خدیو مصر تصرف نمود و فرانسویان که ۲۰۰ نفر بیش نبودند بعد از آنکه نزدیك بود برسر این قضیه بین انگلیس وفرانسه جنك در بگیرد عقب نشستند •

۲ - Krüger

ارانژ معاهده ای بست و در نتیجهٔ این معاهده استقلال ایشان از میان رفت و بور ها قهراً طوق رعیتی انگلیس را بگردن گرفتند لیکن دولت انگلیس در ۱۹۰۶ چون از ایشان وفاداری بعید دیده بود بدو مملکت ترانسوال و ارانژ استقلال داخلی بخشید.

در قرن نوزدهم در اوضاع داخلی انگلیس نیز تغییرات عظیمه ای وارد شد که همه نشانهٔ سیر این مملکت بطرف آزادی و ترقی واقعی بود از آن جمله اصلاح قانون انتخابات بود در ۱۸۶۷ بدست **دیسرائلی**[1] که بکلی بنفع طبقهٔ کارگر بود باین معنی که ایشانرا که تا این تاریخ از حق انتخاب وکیل محروم بودند داخل در زندگی سیاسی کرد و از آن طبقه بکسانی که مالک مسکنی از خود بودند حق انتخاب نماینده داد . هفده سال بعد در ایام حکومت آزادیخواهان زارعین نیز دارای همین حق شدند ولی هنوز همه کس در انگلیس حق انتخاب نماینده نداشت تا عاقبت در ۱۹۱۸ و ۱۹۲۸ پارلمان بهر انگلیسی که ۲۱ سال داشته باشد (چه مرد چه زن) حق انتخاب نماینده داد و بین همهٔ افراد مساوات کامل از این جهت برقرار شد .



دیسرائلی

در امور مذهبی نیز از ۱۷۳۰ ببعد مذهب کاتولیك بار دیگر در مقابل کلیسای پروتستان انگلیس قد رقابت علم کرد و عده‌ای از روحانیون کلیسای انگلیس مقیم اکسفرد نیز از ایشان حمایت نمودند و در صدد اصلاح جدیدی در مذهب کلیسای انگلیس که متکی بر اصول کاتولیکی باشد بر آمدند و بعضی از آن طبقه هم تغییر مذهب دادند و خصومت شدید بین طرفداران این دو مذهب که غالب مدارس انگلیسی را تحت نظر

---

1 – Disraëli

داشتند در گرفت اما در این ضمن عقاید دیگری که زادهٔ نوشته‌ها و افکار علما و نویسندگان روشن فکر بود در مردم سرایت کرد و کم کم علاقهٔ مردم را بامور مذهبی سست نمود مخصوصاً کشمکش های مذهبی مزبور قسمتی از عامهٔ را از کلیسا و روحانیون برگرداند و نهضت کاتولیکها چندان تأثیری در اوضاع نبخشید فقط بروز این رقابت نتیجه ای که داد فرستادن مبلغینی بود باطراف عالم برای دعوت مردم و این مبلغین در هر نقطهٔ از نقاط دنیا که قدم میگذاشتند عامل توسعهٔ نفوذ سیاسی و معنوی دولت انگلیس بودند و اگرچه بظاهر برای اجرا خروی کار میکردند لیکن بدون آنکه بتوانند مدعی رسیدن باین مقصود باشند میتوانند حق خدمت عاجل یعنی حفظ منافع دولت انگلیس را در این دنیا ادعا نمایند.

اما دو مسئلهٔ مهمی که در تمام قرن نوزدهم دولت انگلیس رادر مرحلهٔ سیاست داخلی بخود مشغول داشته یکی قضیهٔ ایرلنداست دیگر قضیهٔ سیاست اقتصای و اجتماعی که بیشتر توجه ما در اینجا بآن معطوف خواهد بود.

قضیهٔ ایرلند یعنی کشمکش دولت انگلیس و استقلال خواهان آن مملکت در تمام قرن نوزدهم موجب زحمت کلی انگلیس بود و هر طرحی که سیاسیون آن برای ادارهٔ آن جزیره میریختند چون شامل استقلال کامل نبود بمخالفت شدید آزادیخواهان ایرلندی بر میخورد و رفع انقلاب و اغتشاش نمیشد و این حال دوام داشت تا آنکه باستقلال کامل ایرلند (باستثنای قسمت شمال شرقی آن) در سال ۱۹۱۹ منتهی گردید.

چنانکه سابقاً دیدیم بعد از انقلابی که بسمر آلمانی در استخراج فولاد و آهن کرد ساختن کشتیهای آهنی و بسطراههای آهن ترقی سریع یافت و استخراج زغال سنگ نیز روز بروز رو بافزایش گذاشت و چون سیاست اقتصادی انگلیس هم مبتنی بر اصل **معامله آزاد**[۱] بودمیزان واردات و صادرات انگلیس بسرعت رو بترقی رفت تا آنجا که درعرض ده سال قریب بسه برابر شد.

Libre-échange – ۱

ترقی صنعت و تجارت یعنی افزایش میزان اوضاع اقتصادی بهر نسبت که جلو تر میرفت بر اهمیت طبقهٔ کارگر نیز می‌افزود تا آنجاکه کارگران برای حفظ منافع خود مصمم شدند که ازایشان افراد هر حرفه ای اتحادیه ای ازخود تشکیل دهند مثل اتحادیهٔ رانندگان ماشین بخار ونجاران وغیره وهرکدام یکنفر منشی برای ادارهٔ امور داخلی و نگاهداری محاسبات انتخاب نمایند.

در سال ۱۸٦۰ منشیان اتحادیه های مختلف گرد یکدیگر جمع آمده هیئت مجریهٔ اتحادیه های کارگران راتشکیل دادند ولی قرارگذاشتند که بهیچوجه درسیاست دخالت نکنند حتی از اعتصاب نیزخود داری نمایند فقط جمیع مساعی خویش رادرراه حفظ منافع طبقاتی کارگران از قبیل تحصیل مزد بیشترو محدود ساختن ساعت کارو اصلاح حال کارگران و غیره مصروف سازند.

در این تاریخ در انگلیس قانونی وجود داشت بنام قانون (آقاونوکر) که بموجب آن صاحب کار نسبت بکارگر آقابود وکار گر نسبت باوحکم نوکرراداشت باین معنی که اگر کار گر دست از کار میکشید صاحب کار میتوانست او را بزندان بیندازدولی اگرصاحب کارمیل میکرد کارگری رابیرون کند جز دادن مختصروجهی باو محدود بحدی دیگر نبود و اتحادیهٔ کارگران چون هنوزقانونی نداشت وپارلمان حقانیت ایشانرا تصدیق نکرده بودکاری نمیتوانست کرد بخصوص که کارگران دراین تاریخ نه حق رأی داشتند و نه وکلائی از ایشان درپارلمان بودوهروقت هم بمخالفت قیام میکردند مردم ایشانرا بعنوان انقلابی و شورش طلب میخواندند.

این کیفیات بالاخره شورای منشیان اتحادیه ها را بر آن داشت که دست از بیطرفی در امورسیاسی بردارند و جداًبرای تحصیل حق رأی جهت کارگران مشغول تبلیغ و مجاهده شوند وبالاخره درنتیجهٔ این تبلیغات بود که قانون انتخابات انگلیس اصلاح شد و این مملکت هم در حلقهٔ ممالك دموکراسی وارد گردید.

بعد از اصلاح قانون انتخابات **گلادستون** [1] صدر اعظم ولیدر حزب آزادیخواه وبعداز اودیسرائلی لیدر حزب محافظه کار از ۱۸۷۰ تا ۱۸۸۰ با گذراندن یکرشته قوانین دیگر اولا اتحادیه های کارگران را بحقانیت شناختند ثانیاً اعتصاب رامنع ننمودند ثالثا قانون آقاو نوکر را بقانونی دیگر بنام قانون صاحب کار و کارگر مبدل کردندواین هردورا درمقابل قانون مساوی ودارای یکقسم حقوق بقلم آوردندبعلاوه قوانین مزبور عدهٔ ساعت کارورا دربعضی از حرف محدود ساخت و صاحب کار را در صورت رسیدن صدمه ای بکارگر مسؤل قرار داد واورا در رعایت صحت وسلامت کارگر موظف نمود . امضا و اجرای این قوانین آخرین امتیازاتی را که طبقات اشراف و سرمایه دار و ارباب کارخانجات در دست داشتند ملغی ساخت و مشخصات طبقاتی را از میان برد .



گلادستون

دراواخر قرن نوزدهم چنانکه بعد خواهیم دید ترقی سریع بعضی از ممالك دیگر مخصوصا ممالك متحدهٔ امریکای شمالی و آلمان تجارت خارجی انگلیس رادرخطر افکند حتی درداخله نیز مصنوعات خارجی درمقابل مصنوعات داخلی بازار مشتری پیدا کرد و این قضیه تولید نکس عظیمی درمنافع ارباب کارخانجات وصاحب کاران انگلیسی نمود و ایشان برای اینکه این صدمه را از راهی تلافی کنند بکسر مزد کار گران و جواب کردن عده ای از ایشان اقدام نمودند . اتحادیه های کار گران برای مدد بیکاران بیشتر ذخیرهٔ صندوق های اعانه خودرا بمصرف رساندند وبهمین جهت غالب

---

1 - Gladstone

آنها از پا در آمدند و کار گرانی هم که تا این تاریخ بعلت نداشتن حرفه تخصصی داخل هیچ اتحادیه ای نبودند و بهمین نظر هیچگونه حامی و مدافعی نداشتند باعتصاب قیام کردند و نتیجهٔ این بحران که در طبقه کارگر انگلیس پیش آمد وجور و اجحافاتی که هر روز از صاحب کاران میدیدند ایشان را بر آن داشت که جدا داخل درسیاست شوند و حزبی بنام **حزب کارگر**[1] تشکیل دهند . این حزب بالاخره در سال ۱۹۰۳ رسماً تشکیل شد و در انتخابات ۱۹۰٦ بتحصیل ۵۱ کرسی از کرسیهای مجلس عامه موفق آمد و در طلب اصلاحات و تعدیل قوانین بنفع رنجبران و عامهٔ رقیب حزب آزادیخواه گردید .

حزب کارگر در ۱۹۲٤ و ۱۹۲۹ اکثریت کرسیهای مجلس را در انتخابات عمومی برد و بتشکیل حکومت کارگری توفیق یافت . ترقی حزب کارگر که در مقابل حزب محافظه کار همان حال سابق حزب آزادیخواه را داشت ولی متکی باصول سوسیالیستی بود بتدریج حزب آزادیخواه را بکلی از اهمیت سابق انداخت و حکومت انگلیس که درقرن نوزدهم بتناوب دردست محافظه کاران و آزادیخواهان میگشت درقرن بیستم محل تنازع بین محافظه کاران و کارگران شد وحزب آزادیخواه تحت الشعاع حزب کارگر قرار گرفت .

در قرن نوزدهم یعنی دردوره سلطنت ملکه ویکتوریا انگلیس نه تنها پر ثروت ترین ممالك دنیا و در صنعت و تجارت سر آمد جمیع ممالك دیگر بود بلکه درعلم وادبیات نیز نمایندگانی بزرك داشت که درردیف سیاسیون و صنعتگران انگلیسی از جهات دیگر جنبهٔ سیادت انگلیس را در این قرن بدنیا معرفی میکردند . اهم این جماعت درعلم و فلسفه عبارتند از عالم طبیعی بزرك **چارلز داروین**[2] (۱۸۰۹ ـ ۱۸۸۲) و حکیم اجتماعی معروف **هربرت اسپنسر**[3] (۱۸۲۰ـ۱۹۰۳) و جراح معروف **جوزف لیستر**[4]

۱- Labour Party ۲- Charles Darwin ۳- Herbert Spencer
۴- Joseph Lister

(۱۸۲۷-۱۹۱۲) و عالم اقتصادی وفیلسوف شهیر **استوارت میل**[۱] (۱۸۰۶-۱۸۷۳)
و در ادبیات **چارلز دیکنس**[۲] (۱۸۱۲ — ۱۸۷۰) **و ثیکری**[۳] (۱۸۱۱ — ۱۸۶۳) و
خانم **الیوت**[٤] (۱۸۱۹ — ۱۸۸۰) و **مردیث**[٥] (۱۸۲۸ — ۱۹۰۹) هر چهار از داستان
نویسان بسیار معروف قرن نوزدهم **و تنی‌سن**[٦] (۱۸۰۹-۱۸۹۲) ورابرت **براونینگ**[۷]
(۱۸۱۲ — ۱۸۸۹) **واسوین بورن**[۸] (۱۸۳۷-۱۹۰۹) از شعرای نامی .

در نتیجهٔ این سیادت که درسیاست وعلم واقتصاد درقرن نوزدهم نصیب انگلیس شده بود بتدریج حال غرور ومناعت برقوم انگلیسی غلبه کرد باین معنی که در عهد ویکتوریا درانگلیس ازعامه گرفته تاخواص تصورهمگی چنین بود که انگلیس بدرجه‌ای رسیده است که نیل بآن بزودی برای دیگران میسر نیست چه انگلیس ازطرفی باداشتن مستعمرات وسیعهٔ پرنعمت هم برای تحصیل مواد اولیه وامتعهٔ خام سر زمین های بکر دردست دارد وهم برای فروش امتعهٔ خود بازار مشتری کافی ودر حقیقت ازاین جهات خود بخود غنی است[۹] واز طرفی دیگر مصنوعات انگلیسی ازجهت خوبی جنس ودوام وظرافت بهترین مصنوعات دنیاست وطبعاً درعالم برهرجنس دیگر تقدم خواهد داشت وباعالی‌ترین قیمت بفروش خواهد رسید .همین نوع احساسات درنوشته‌های نویسندگان عهد ویکتوریا دیده میشود وازسیاسیون انگلیسی جوزف چمبرلین صریحاً میگفت که « نژاد انگلیسی از طرف خداوند مأمور است که در سراسر کرهٔ ارض بمیل خود تغییر و تبدیل دهد ولازمه این مأموریت آنست کـه روز بروز بر دائرهٔ تسلط خود بیفزاید » .

اما این حال راضی بودن ازخود[۱۰] که دراواسط عهدویکتوریا باوج شدت رسید

۱- Stuart Mill ۲- Dickens ۳- Thackeray ٤- George Elliot
٥- Meredith ٦- Tennyson ۷- Robert Browning ۸- Swinburne
۹- Self Satisaction ۱۰- Complacency

در اواخر ایام سلطنت او بتدریج متزلزل گردید و با اینکه هنوز اکثر مردم بحرانی را که بعلت رقابت روزافزون آلمان وممالك متحده درحال پیش آمدن بود موقتی میشمردند در اوایل قرن بیستم دانستند که خطر جدی است و اعتلای انگلیس که قریب یکقرن مسلم و از رقابت مصون بود گرفتار حریفانی شده است که بسختی آیندهٔ آنرا تهدید مینمایند. وقایع ربع اول قرن بیستم که بعدها بآنها اشاره خواهیم کرد حقیقت این تهدید و خطر را بخوبی اثبات کرد.

ترقی ممالك جدیده

اموری که در قرن نوزدهم باعث ترقی و اعتبار فوق‌العادهٔ انگلیس شده بود یعنی بسط صنایع کارخانه‌ای و استخراج منابع ثروتی و غیره بتدریج در سایر ممالك مخصوصاً درممالك وسیعه‌ای که هنوز بکر مانده ومنابع ثروتی‌عظیم آنها بکارنیفتاده بود نیز مورد توجه شد و مردم این نقاط عیناً همان طریقه ای را که انگلیسها پیش گرفته بودند دراین‌راه اختیارکردند و چون قرن نوزدهم بشرحی‌که سابقاً دیده‌ایم قرن اختراعات‌وتکمیل‌وسایل مادی‌زندگانی‌بوده است‌ازاین‌اختراعات‌ووسایل‌جدیده استفاده نموده راهی راکه‌انگلیسها در مدتی دراز رفته‌بودند ایشان درزمانی‌بمراتب کمتر طی‌کردند بطوریکه‌دراواخرقرن‌نوزدهم درصنعت‌واقتصاد رقبای‌انگلیس‌شدند و مقام سیادت اورا متزلزل ساختند ،اهم‌این‌ممالك‌جدیده که درقرن‌نوزدهم‌درترقیات صنعتی واقتصادی‌بپیشرفتهای عظیم نایل‌آمده وبعضی نیز درپاره‌ای‌قسمتها حائز مقامی عالی‌تر از مقام سابق انگیس‌شده‌اند عبارتند از ممالك متحدهٔ امریکا ، دمی نین های انگلیس (مخصوصاً کاناداواسترالیاوافریقای جنوبی)، بعضی ازممالك امریکای‌جنوبی آلمان‌دراروپا وژاپون و هندوسان درآسیا .

الف ـ ممالك متحدهٔ امریکای شمالی

در چهارم ژویهٔ ۱۷۷٦ سیزده مستعمره از مهاجر نشین های انگلیسی در ساحل شرقی امریکای شمالی بعد ازهفت‌سال‌قیام وجنك‌بادولت انگلیس بمددبعضی ازممالك اروپامخصوصاً فرانسه استقلال خود را اعلان‌کردند ودرآن تاریخ هیچکس نمیتوانست تصور کندکه این‌دولت کم‌اهمیت کوچك‌که‌بزحمت خودرا اززیربارتحکم

انگلیس خارج میکند بعد از قلیل مدتی یعنی یکقرن و نیم دیگرغنی‌ترین و مقتدر ترین ممالك عالم شود .

در سال ۱۷۸۳ که دولت انگلیس بالاخره استقلال آنها را شناخت سیزده مملکت مزبور فقط بوسیله‌مجمعی بنام کنگره بایکدیگر مربوط بودند وکاراین کنگره که مرکب ازنمایندگان هریك ازممالك بودانحصار بآن داشت که برای تکمیل آزادی ممالك‌مزبورمجتمع شودودر آن‌باب مذاکره کنند .

هریک از ممالک درامورداخلی خود آزادبودند وبایکدیگر بچشم بیگانگی نظرمیکردندحتی کاررقابت بین‌ایشان گاهی بوضع گمرك بمال‌التجاره های یکدیگر و نزاع نیزمیکشید مخصوصاً تفاوت‌جنس معیشت دردورشته ممالك‌شمالی‌وجنوبی بیش ازهمه باعث‌بروزاختلاف بود چه مردم ممالک شمالی غالباگله‌دار وشهرنشین‌بودند و بزحمت از اراضی‌خود حاصلی برمیداشتند وبوسیلهٔ تجارت معیشت و تحصیل ثروت میکردند در صورتیکه ساکنین ممالک جنوبی بعلت حاصلخیزی‌اراضی‌اوقات‌خودرا بکشت توتون ونیشکر میگذراندند و برای اینکار غلامان سیاه‌را بوسایل مشروع و نامشروع از افریقا آورده بکار وامیداشتند و بالنتیجه روز بروز بر وسعت اراضی مزروعه وقدرت وثروت خودمی‌افزودند .

جماعتی‌ازمردم روشن‌بین‌امریکائی‌بزودی فهمیدند که اگر ممالک مزبوره گرد یکدیگر جمع نشوند ودست از رقابت واختلاف برندارند بعلت‌ثروت عظیمی که‌روز بروز اهمیت آن‌نمایان‌ترمیشود باردیگردول اروپائی‌بسروقت ایشان خواهند آمدو از نوطوق رقیت خود را برایشان تحمیل خواهندکرد . این بود که در ۱۷۸۷ در مجمعی که‌درفیلادلفیاتشکیل‌شد قرارنامه‌ای بین نمایندگان سیزده مملکت مذکوردر باب تشکیل‌مملکتی واحد بامضا رسید و این قرارنامه درحقیقت حکم قانون اساسی ممالک متحدهٔ امریکای شمالی را داشت .

بموجب این قانون اساسی که هنوز نیز باقیست طرز حکومت ممالک مزبور

جمهوری متحده است با حفظ استقلال داخلی هریك از ممالك و حكومتی مرکزی حاکم برجمیع ممالك برای ادارهٔ روابط خارجی و مسائل جنگی و مالی تحت ریاست یکنفر رئیس جمهوری بادیوان عالی عدلیه ودومجلس مقنن (سنا ومجلس نمایندگان) مجلس مزبور **جورج واشینگ تن** سردار جنگهای استقلال امریکا را بعنوان اولین رئیس جمهوری ممالك متحدهٔ امریکای شمالی بریاست برسیزده مستعمرهٔ سابق انگلیس انتخاب نمود .



جورج واشینگ تن

درایام بروز انقلاب فرانسه وکشمکش های ناپلئون باغالب دول اروپا عده‌ای ازمردم ممالك متحده میخواستند که بیاری فرانسه که سابقاً درتحصیل استقلال بایشان کمك کرده بود مملکت خود را برضد انگلیس داخل درجنك کنند لیکن واشینگ تن ازاین قضیه جلوگیری کرد و امریکا تا سال ۱۸۱۲ در این منازعات بیطرف ماند ولی در تمام این مدت فرانسه و انگلیس دردریا باسم جلوگیری از تجارت با رقیب خود مزاحم کشتیهای امریکائی بودند وامریکا مجبور بود که هرچند وقت با یکی از دو دولت مزبور درجدال بیفتد عاقبت در۱۸۱۲ بانگلیس اعلان جنك دادولی با اینکه ابتدا دردریا ودوطرف سرحدات کانادا بفتوحاتی نیز نایل آمد در آخر کار از بحریهٔ قوی انگلیس وسپاهیانی که او بکانادا فرستاده بوددردوجبهه شکست خورد و در ۱۸۱۵ صلح کرد .

تنها نتیجه ای که درکشمکش های بین ناپلئون و دول اروپا عاید ممالك متحده شدخریدن سرزمین وسیع لویی زیان بود ازفرانسه در سال ۱۸۰۳ که حدودسیزده مستعمره را یك مرتبه ازمصب سن لران وسواحل اوقیانوس اطلس بمصب شط عظیم می سی سی پی وسواحل خلیج مکزیك رساند وچندین برابر بروسعت خاك آن افزود .

در سال ۱۸۲۲ مستعمرات اسپانیا و پرتغال در امریکای مرکزی و جنوبی

شورش واعلان استقلال کردند. مون روئه رئیس جمهوری ممالك متحده بپشت گرمی انگلیس استقلال آنها را برسمیت شناخت بعلاوه اعلان کرد که اگر از این تاریخ ببعد دول اروپائی بخیال بسط قدرت و تسلط در هر یك از قسمت های امریکا بیفتند ممالك متحده باقوای نظامی از ایشان جلوگیری خواهد نمود و امریکا فقط از آن امریکائی است و بیشتر غرض او از این بیان که بیبانیهٔ مونروئه معروف است این بود که دست اروپائیان را از امریکای مرکزی وجنوبی کوتاه کند و راه نفوذ در آن سرزمین در آینده برای ممالك متحده کاملاً باز باشد.

مردم ممالك متحده که همان مهاجرین انگلیسی بودند بزودی بکار بسط زراعت وصنایع کارخانه‌ای مشغول شدند مخصوصاً زراعت پنبه را که در اراضی جنوبی بخوبی بعمل می‌آمد ترقی فوق‌العاده دادند و باختراعاتی نیز توفیق یافتند که کار تهیهٔ پنبهٔ خام جدا از تخم را بی نهایت آسان کرد و چون نواحی صنعتی انگلیس پنبهٔ امریکا را بمقداری عظیم مشتری بودند زراعت آن نیز در امریکا روز بروز بیشتر اهمیت پیدا میکرد واحتیاج باستخدام غلامان سیاه زیادتر میشد.

در سال ۱۸۰۸ آوردن غلام از افریقا ممنوع گردید و چون زارعین بوجود ایشان احتیاج داشتند بقاچاق باینکار پرداختند ولی با کمال احتیاجی که بوجود این کارگران بدبخت حس میکردند رفتار ایشان با آن جماعت صورتی خوش نداشت و عیناً با آن طایفه مثل حیوانات معامله مینمودند.

در نیمهٔ قرن نوزدهم ممالك متحدهٔ امریکای شمالی شامل سه ناحیه بود که از جهت جنس معیشت با یکدیگر تفاوتهای کلی داشتند بشرح ذیل:

۱ ـ ممالك شمالی یعنی نواحی مجاور سواحل شرقی اوقیانوس اطلس محل جلب مهاجرین اروپائی بود ودرقلیل مدتی جمع کثیری ازمردم انگلیس وایرلند واسکاندیناوی و آلمان بآنجا کوچ کردند و درشهرها ساکن شدند و جای امریکائیانی را که برای تحصیل ثروت بسمت مغرب حرکت کرده بودند گرفتند.

این مهاجرین غالباً مردمانی کارآزموده وباوضاع علمی وصنعتی اروپا خبیر بودند بهمین جهت انقلاب صنعتی عظیمی راکه درانگلیس و سایرممالك اروپای غربی و مرکزی پیش آمده بود در ممالك شمالی امریکا وارد کردند و بساختن کارخانجات عظیم و استخراج منابع ثروتی مشغول شدند وبرای جلو گیری از رقابت مصنوعات اروپائی گمرك زیادی برواردات بستند وهمین امر بسرعت عجیبی این قسمت ازامریکا را در مرحله صنعت و ترقی اقتصادی پیش برد و این ناحیه را اندکی بعد در ردیف انگلیس شمالی غربی و آلمان غربی از مهمترین نواحی صنعتی دنیاکرد .

۲ — ممالك جنوبی که ساکنین آنها یك عده اشراف ملاك بودند که بمدد غلامان سیاه از زراعت پنبه وتوتون ونیشکر ثروتی هنگفت بدست آورده وجداً در حفظ منافع خود ساعی بودند وبهیچوجه بامردم ممالك شمالی دربرقراری گمرك عظیم برای دفاع امتعهٔ داخلی و آزادی غلامان همراهی نداشتند .

۳ ـ قسمت های غربی که اهالی آنها یکعده مسافرین و دنیاگردانی بودند که برای کسب ثروت وتصرف اراضی تازه شکارکنان داخل جنگلها ونواحی بکر غربی شده و بآزار وغارت بومیان قرمز پوست مشغول بودند این جماعت بتدریج درنواحی قرمز بشهرنشینی وساختن منازل وراهها پرداختند وبزندگانی سخت و مبارزه باطبیعت خوگرفتندوحال ایشان براین منوال بود تا آنکه در سال ۱۸٤۸ در قسمت کالیفورنیا معادن طلاکشف شد وزرپرستان طماع از جمیع نقاط عالم بقسمت غربی امریکاهجوم کردند وعین همین هجوم چند سال بعد بطرف شبه جزیرهٔ آلاسکا که آنرا امریکا در سال ۱۸٦۷ از روسیه خریده بودتجدید شد واین دوهجوم اگرچه آنطورکه منظور عوام بود نتیجه نداد لیکن مقدارکثیری برجمعیت دوناحیه مزبورافزود .

بعد از خریدن لویی زیان ممالك متحده بامکزیك همسایه شد و چون دولت مکزیك اعلان آزادی غلامان سیاه را داد اهالی امریکائی ولایت تکساس[1] از

۱- Texas

از ولایت مکزیك همسرحد با لوییزیان شوریدند و اعلان استقلال دادند و بعد از نه سال در تاریخ ۱۸۴۵ خودرا در عداد ممالك متحدهٔ امریکای شمالی آوردند و این مسئله و بعضی مسائل دیگر تولید یکرشته جنگ بین مکزیك و ممالك متحده کرد که دو سال طول کشید (۱۸۴۶ - ۱۸۴۸) و در نتیجه غلبه با ممالك متحده شد و دو قسمت شرقی تکساس و کالیفورنیا را مکزیك بممالك متحده تسلیم کرد .

چنانکه گفتیم در ممالك شمالی از مدتی عقیدهٔ اکثر مردم این بود که باید تجارت برده و غلام را ممنوع کرد و غلامان سابق را نیز آزاد ساخت مخصوصاً در سال ۱۸۵۲ خانمی داستانی بنام **کلبهٔ عمو تم**[۱] منتشر کرد ودر آن شرح زندگانی پر نکبت غلامان سیاه و رفتارهای زشتی را که نسبت بایشان میشود بخوبی بیان نمود و آن داستان در میان عامه سخت مؤثر افتاد و بیش از پیش افکار را راجع بآزادی غلامان حاضر کرد ولی مردم ممالك جنوبی که رونق زراعت و بازار کار خود را مدیون جان کندن سیاهان بودند زیر این بار نرفتند و گفتند که جدا شدن از ممالك شمالی بر قبول آزادی غلامان ترجیح دارد بهمین علت در سال ۱۸۶۰ مقارن انتخاب **ابراهام لین کلن**[۲] بریاست جمهوری شش مملکت از ممالك جنوبی خودرا مجزا از ممالك شمالی اعلان کردند و مستقل شدند .


آبراهام لینکلن

لین کلن برای نجات و حفظ اتحاد ممالك مصمم بمطیع کردن شش مملکت یاغی شد ولی طولی نکشید که چهار مملکت دیگر نیز از ممالك جنوبی بآنها پیوستند و رسماً بین ممالك جنوبی و شمالی جنگ درگرفت .

Abraham Lincoln-۲ Uncle Tom 's Cabin—۱

ممالک‌متحده برای جلوگیری از این مهاجرتها که کم کم برای سکنهٔ قدیم تولید زحمت میکرد ابتدا ازقبول مهاجرین زردپوست استنکاف کردودر سال ۱۹۲۱ مهاجرت اروپائیان را نیز محدود ساخت .

در سال ۱۸٦۰ در قسمت پن‌سیل وانیا[۱] وجود نفت کشف شد و چون بلاد غربی که تازه شروع بآبادی کرده بودند بمحصولات پن‌سیلوانیا احتیاج شدید داشتند صنعت استخراج نفت وصنایع ضمیمهٔ آن یکمرتبه ترقی فوق‌العاده یافت واعتبار بلاد غربی بتدریج صنایع کارخانه‌ای را ازمشرق بمغرب نیز کشاند وکم کم درسراسر ممالک متحده شهر های عظیم وکارخانجات بزرگ برپا شد و مسائل مالی واقتصادی بحدی اعتبار پیدا کرد که تاآن‌وقت در دنیا نظیرآن دیده نشده‌بود و معاملات هنگفت[۲] که درداستانها نیز ذکرآن وجودنداشت امری عادی شد وهمین پیش آمدها جماعتی از اهل‌بازار[۳] راکه درکارهاخبرتی تمام داشتند باین‌خیال انداخت که بایکدیگر همدست شده کارخانجات یامؤسساتی‌راکه بکار تولید یکنوع‌متاع یامحصول‌مشغولند‌تحت‌اختیار واراده خودبگیرند وازمجموع آنهاشرکتی‌واحد[٤] تشکیل‌دهند تا اختیارقیمت فروش آن‌مال ومتاع دردست‌ایشان باشد وباینوسیله‌بتوانند هروقت میخواهند میزان فروش مال و متاع را بالا ببرندو ثروتی بیشمار حاصل‌کنند . ثروتمندان مشهور امریکائی مثل‌**کارنجی**[۵] و**رکفلر**[٦] و**فرد**[۷] از رؤسای این قبیل شرکتها بوده‌اند .

اگرچه مهاجرین اروپائی‌عقاید سوسیالیستی را از اروپا بامریکا آوردند و احزابی نیز برآن‌گروه درامریکا تشکیل‌یافت ولی تاکنون نهضتهای اجتماعی امریکا مقام اهمیت نهضتهای سوسیالستی اروپا را پیدانکرده و رئیس جمهوری حالیهٔ امریکا سعی داردکه خود بداخل‌کردن قسمتی از اصلاحات سوسیالیستی در روابط مابین کارگران وصاحب‌کاران یا باصطلاح بین‌کار وسرمایه زمینهٔ توافقی بدست‌آرد .

Businessmen —۳ Big business—۲ Pennsylvania-۱

Ford —۷ Rockfeller—٦ Carnegie—۵ trust—٤

اگرچه سیاست خارجی ممالك متحده درابتدا عدم مداخله در امورخارج از امریکا بود لیکن بعد از اطمینان ازتنظیمات داخلی وکسب قدرت نظامی وبحری کافی حس دنیاگیری نیز درزمامداران این مملکت ظهورکرد وچون درسال ۱۸۹۷ مردم جزیرهٔکوبا که آخرین مستعمرهٔ اسپانیا درامریکا بود شوریدند ممالك متحده بکمك ایشان قیام نمود وجنگ مابین‌اسپانیا وممالك‌متحده درگرفت واسپانیا مغلوب شد .ممالك متحده در نتیجهٔ این غلبه دست اسپانیا رابکلی از امریکاکوتاه‌کرد ونه تنهاکوبا را مستقل وجزیرهٔ پرتوریکو را در امریکا از اوگرفت بلکه جزایر زرخیز فیلی‌پین رانیز در اوقیانوسیه صاحب شدودر همین‌سال ۱۸۹۷ جزایرهاوائی وقسمتی از ساموآ را هم در اوقیانوسیه بتصرف خود درآورد ودر اوقیانوس کبیر مابین سه مملکت‌عظیم استرالیا وچین وژاپون جهت امپراطوری‌خود مواقعی‌محکم‌تحصیل‌نمود.

ازاین‌تاریخ ببعد ممالك متحده بعلت ترقی سریع ژاپون بیشتر توجه خود را باقیانوس‌کبیر معطوف‌کرد و برای آنکه بتواند متصرفات غربی خویش را حفظ نماید وازقصد ژاپون‌ایمن باشدبتهیهٔ بحریهٔ نظامی عظیمی نظیربحریهٔ انگلیس مشغول شدوچون بتفصیلی که‌خواهیم گفت‌ممالك متحده برضد آلمان ومتحدین او درجنگ بین‌المللی‌دخالت‌کرد ومتفقین فاتح شدند بتصرف قسمتی از جزایر متعلق بآلمان در اوقیانوس‌کبیر نیز موفق‌آمد وپای حریف خطرناك دیگری را از این دریابرید لیکن خطرژاپون همچنان باقی است .

در موقع بروز جنگ بین‌المللی ممالك متحده بیطرف ماند وهمواره‌مصمم عدم مداخله بود لیکن تعرضات تحت‌البحریهای آلمان بکشتیهای‌تجارتی‌امریکا وترس از اینکه‌متفقین مغلوب شوندومقدار عظیمی‌که امریکا بایشان‌قرض‌داده‌بوداز‌میان برود بالاخره در سال ۱۹۱۷ ویلسن رئیس جمهوری ممالك متحده را باعلان جنگ باآلمان واداشت و متفقین در نتیجهٔ این کمك امریکا بالاخره فاتح شدند و این فتح علاوه بر بعضی نتایج مادی اعتبار معنوی ممالك متحده را بیش از پیش‌کرد و رئیس

جمهوری آن ویلسن بشرحی که خواهیم دید در عقدصلح و بنیان مجمع اتفاق ملل زحمات بسیار کشید ولی عامهٔ مردم آمریکا از قبول معاهدهٔ ورسای و عضویت مجمع اتفاق‌ملل خودداری نمودند و بحال بیطرفی‌سابق برگشتند .

چهار سال جنگهای بین المللی واشتغال رقبای اقتصادی ممالك متحده یعنی آلمان وانگلیس بنابود کردن یکدیگر فرصت بسیارخوبی بود برای ممالك‌متحده جهت آنکه بدون معارض‌بازارهای تجارتی عمدهٔ دنیارا بخود مخصوص کند ونه تنهادست رقبا راکه گرفتار بودند ازآنهاکوتاه نماید بلکه مصنوعات ومال‌التجاره‌های خود را در اروپا وداخلهٔ آن‌ممالك که سابقاً ازقلمرو او خارج‌بودند بفروش برساند و بوسیلهٔ قرض دادن پول بممالك متحاربه اقتصاد ومالیهٔ آنها را درحقیقت درچنگال قدرت مالی خود اسیردارد .همین کیفیات بتدریج امریکارا پرثروت‌ترین وقادرترین ممالك اقتصادی عالم کردوممالك قدیمهٔ اروپا اگرچه ازبعدازجنگ تاکنون‌برای بازآوردن آب رفته بجوی جهد بسیار کرده‌اندلیکن هنوز باین مقصود نرسیده وبابحران عظیمی که دراین‌قطعه درنتیجهٔ جنگ‌بوجودآمده ورقابت ودشمنی‌های‌سیاسی که ناچارتمام [redacted]قوای رعایای‌ممالك را صرف رفع آن‌بحران وخرج‌نگاهداری سپاه میکنندباین زودی امید بهبودی نیز نمیرود در حالی که ممالك متحده تقریبا بدون این قبیل اندیشه ها بطی‌طریق سلامت وپیشرفت سابق مشغول است .

ب ـ ممالك امریکای جنوبی

برخلاف ممالك متحده ممالك امریکای جنوبی بعد ازآزادی از قید تبعیت اسپانیا و پرتغال بیك عده جمهوریهای کوچك و بزرگ که عددآنها در سال ۱۸۳۱ بسیزده میرسید منقسم‌شدند (برزیل ابتدا سلطنتی بود ولی در۱۸۸۹ اعلان جمهوری کرد)واین‌ممالك‌بجای‌آنکه‌مثل ممالك‌متحده ازثروتهای بی‌پایان‌اراضی خود استفاده کرده درخط ترقی‌بیفتند غالباً بکشمکش‌مشغول و گرفتارهرج‌ومرج بودند چه‌سکنهٔ

این نقاط بعد از آزاد شدن هیچیك لیاقت اداره امور خودرا نداشتند وغالبا مردمانی فقیر وازنژادهای مختلف بودند وعدد بومیان ناآشنا باصول حکومت واداره اروپائی نیزغلبه داشت وبدتر ازهمه درطرزحکومت بین احزاب مختلفه پیوسته نزاع سرمیکرد و این کیفیات زمینه را برای ظهوریکعده دیکتاتورمهیا میساخت واین دیکتاتورهاکه غالباً مردمانی بیرحم وقسی القلب وطماع بودندجزحفظ قدرت وحکومت خودخیالی نداشتند و ابداً درفکر آبادی مملکت و آسایش رعیت نبودند وعیناً دراین راه همان روش فاتحین وسرداران اولی اسپانیائی را تعقیب میکردند.

نتیجهٔ این وضع تولید یکرشته کشمکش وجنگ مابین جمهوریهای مختلف بود ببهانهٔ اصلاحات سرحدی یاجلوگیری ازانقلابیون درممالك یکدیگر وجاه طلبیهای شخصی دیکتاتورهاکه بیش از پیش اوضاع امریکای جنوبی را خراب کرد.

پیش آمد این اوضاع دول معظمه مثل ممالك متحده و انگلیس و فرانسه را بطمع دست اندازی بامریکای جنوبی انداخت واسپانیا و پرتغال هم بخیال تسخیر مجدد بعضی از متصرفات سابق خودقدعلم کردند لیکن قدرت ممالك متحده راه تجریکات را بر دول اروپائی بست وممالك امریکای جنوبی بتدریج درخط آرامش افتادندودر نتیجه این فراغت وامن سه مملکت ازممالك عمده آن یعنی آرژانتین وبرزیل وشیلی[۱] که هریك منابع ثروتی عظیم از زراعت یامعدن دربرداشتند باستخراج آنها پرداختند وکم کم درعالم اقتصادی نام ونشانی پیداکردندواگرچه هنوز بپای ممالك عظیمه نرسیده اند لیکن باصطلاح آینده ای درخشان درپیش دارند.

برزیل ازنواحی زراعتی عمدهٔ دنیاست و قهوه و کاکائو و پنبه و نیشکر و کائوچو زیاد بدست میدهد (اگرچه حاصل این قسمت بتفصیلی که در قسمت جغرافیا مذکوراست فوق العاده تنزل کرده) ولی محصول قهوهٔ آن ازتمام نواحی دیگر بیشتراست

۱- A.B.C.states نام مختصر این سه مملکت امریکای جنوبی است درزبان سیاسی و اقتصادی.

آرژانتین محل زراعت غلات مختلفه(مخصوصاً گندم وزرت) ونیشکر و توتون است ودر تربیت حیوانات اهلی وتحصیل گوشت و پشم در بازار تجارت دنیا اهمیت فوق العاده دارد یك قسمت ازپشم وغله وگوشت اروپا را مهیا مینماید .

اهمیت شیلی بیشتر بمعادن مس وشورهٔ آن است که بکار ساخت کود وباروت هردو میرود ودر دنیا برای این دوجنس خود مشتری فراوان دارد ومحصولات طبیعی آن بعلت شوره‌زار بودن قسمتی ازمملکت وعدم وسعت اراضی حاصلخیز زیاد نیست .

ج ـ دمی نین های انگلستان

چنانکه سابقاً اشاره کردیم درقرن نوزدهم قسمتی ازمستعمرات انگلیس یعنی آنها که اکثرساکنینشان ازمهاجرین اروپائی بودند(مگردرافریقای جنوبی که اکثریت با بومی بوده است) بتدریج درامور داخلی بکلی مستقل گردیدند وهریك عنوان مملکتی علیحده پیدا کردند لیکن نه بشکلی که ازامپراطوری بریتانیا خارج باشند و مثل ممالك متحده امریکای شمالی کاملا خودرا آزاد ومجزا معرفی کنند بلکه هر کدام باوجود استقلال داخلی حلقه‌ای ازحلقات رشتهٔ پیوستهٔ امپراطوری بریتانیارا تشکیل داده ومانندفرزندانی رشید در اطاعت فرمان مادر خود وفادار مانده‌اند این ممالك که آنها را دمی نین های انگلیس میگویند عبارتند از کانادا ، افریقای جنوبی ، استرالیا ، زلند جدید ، هندوستان ومملکت آزاد ایرلند هم هر کدام حالتی خاص دارند .

۱ ـ **کانادا** ـ کانادا در سال ۱۸۴۸ باستقلال داخلی نایل آمد و اولین دمی نینهای انگلیس است که باین مقام ارتقا یافته .

این مملکت دراوان تحصیل استقلال داخلی مرکب بود از دو ناحیه : اول ممالك شمالی وغربی دریاچه‌های کبیر متعلق بکمپانی خلیج هودسن که ناحیه ای بود کم جمعیت وبایر دوم نواحی شرقی این دریاچه ها مسکون از مهاجرین اروپائی واز جهت زندگی و تمدن شبیه باروپا مرکب از کانادای خاص (درهٔ شط سن لوران)

و برونسویك جدید و اسکاتلند جدید وارض جدید وجزیرهٔ پرنس ادوارد

سال ۱۸٤۸ ابتدای ترقی و آبادی کاناداست چه مقارن این ایام تجارت بین کانادا و ممالك متحده در مرحلهٔ رونق افتاد و دولت بخریدن اراضی بایر متعلق بملاکین و اسقفان و فروش آنها بقیمت ارزان بمهاجرین انگلیسی پرداخت وهمین قضیه از طرفی بجلب روز افزون مهاجرین کمك بزرگی کرد و از طرفی دیگرموجب آبادی اراضی بایر گردید

هنگام جنگهای داخلی ممالك متحده عده‌ای از ممالك جزء کانادا ازترس آنکه‌مبادا آزادیخواهان‌ممالك‌متحده بدشمنی‌انگلیس‌بکاناداحمله کنندبایکدیگر اتحاد نمودند ودر ۱۸٦۷ دمی نین‌کانادا راتشکیل دادند در آن تاریخ دمی نین‌کانادا فقط کانادای خاص اسکاتلند جدید و برونسویك جدید را شامل میشد.

در سال ۱۸٦۹ کمپانی‌خلیج هودسن مالك اراضی وسیعه ازمیان رفت وکانادا برمستملکات اودست انداخت . در سال۱۸۷۰ مملکت‌وسیع مانی توبا[1] وبعداز آن کلمبیای انگلیس در ساحل اقیانوس کبیر (دارای معادن طلای مهم و مرکزجلب مهاجرین کثیر) وجزیرهٔ پرنس ادوارد داخل در دمی نین‌کاناداگردیدند ودر ۱۹۰۵ با ضمیمه شدن ولایت یوکن[2] و اراضی شمال غربی و ارض جدید و لابرادر دمی‌نین حالیه تشکیل یافت وکانادا که در سال ۱۸٤٦ حدود وثغور خودرا باممالك متحده نیز مشخص‌کرده بود داخل درخط‌ترقی‌و پیشرفت‌اقتصادی عظیمی شد وجمعیت آن بسرعت روبافزایش‌رفت چنانکه شمارهٔ‌آن‌که در۱۸۵۰ بدوملیون نمیرسید در۱۹۲۱ بنُه رسید وحالیه این عدد بالغ بر ده ملیون ونیم است

امری‌که درکانادا نیز مثل ممالك متحده بآبادی مملکت وبسط‌قدرت دولت مرکزی و اختلاط وسهولت ارتباطات مردم‌کمك‌کرده‌توسعهٔ طرق ارتباطیه‌مخصوصاً راه آهن سرتاسری‌کانادا مابین دو اقیانوس‌است‌که سواحل شط سن‌لوران را بناحیهٔ

۱- Manitoba ۲- Yukon

پرثروت کلمبیای انگلیس مرتبط میسازد

کانادا امروز یکی ازممالك غنی وثروتمند دنیاست چه علاوه برغلات فراوان (انبار غلهٔ انگلیس) وچوب و میوجات و گوشت ولبنیات ازمراکز صنعتی مخصوصاً صنایع استخراجی است وطلا ونیکل ونقرهٔ فراوان دارد واین ترقی کانادا را حاصل نشده است مگراز برکت سرزمینی حاصلخیزو پر ثروت ومهاجرینی خیروکارآزموده ومجاری میاه وآبشارهای عدیده که بجای قوای محرکه چرخ کارخانجات را میگردانند

در ۱۹۱٤ درموقع بروز جنگ بین المللی کانادا نیز بکمك انگلیس داخل در جنگ شد و سربازان کانادائی در میدانهای اروپا برای تحصیل فتح متفقین بخوبی جنگیدند بهمین جهت کانادا درموقع عقد صلح درکنفرانس ورسای و بعدها درمجمع اتفاق ملل مثل دولتی علیحده شرکت نمود و بالنتیجه از سابق نیز مستقل تر شد بطوریکه حق فرستادن سفیر ببعضی ازممالك متحده پیدا کرد ولی البته کماکان بموافقت انگلیس و درحلقهٔ دول ضمیمهٔ امپراطوری بریتانیا باقی ووفادار ماند همچنانکه حالیه نیز چنین است.

۲- افریقای جنوبی -دول متحدهٔ افریقای جنوبی درسال ۱۹۱۰ بعدازیکدوره جنك طویل بوجود آمده و علت عمدهٔ کشمکشی کـه انگلیس در این ناحیه پیدا کرده وجود مقداری مهاجر متمدن هلندی دراین سرزمین بوده است بنام **بور**[۱] که جداً از خانمان خویش دفاع میکرده و استیلای قومی بیگانـه را بطیب خاطر نمی پذیرفته‌اند بعلاوه سیاست مستعمراتی انگلیس هم دراین قسمت ابتدا تا حدی ازروش عقل وخرم دوربود وهمین روش بورهای آزادمنش با غیرت را بسختی بقیام ومخالفت باانگلیسها برانگیخت.

غیراز بورها بومیان افریقای جنوبی مخصوصاً طایفهٔ **زولو**[۲] هم که مردمانی جنگ آور ودرنده خوبودند بآسانی زیربارانگلیس ها نمیرفتند ، مغلوب کردن ومطیع

Zoulus - ۲ Bœrs - ۱

ساختن ایشان نیز مدتها وقت زمامداران انگلیسی را بخودمشغول داشت .

از هلندیها عده‌ای در قرن هفدهم در اطراف دماغهٔ جنوبی افریقا یعنی دماغهٔ امید نیك مقیم شده بودند تا برای کشتیهای خود که بین هلند ومستعمرات شرقی آن دولت رفت و آمد میکنند تهیهٔ آذوقه ببینند ، بعدها از پرتستهای فرانسوی هم که از آزار لویی چهاردهم هجرت اختیار کرده بودند جمعی باین نقطه آمدند لیکن بطور کلی عدد مهاجرین اروپائی که در افریقای جنوبی مقیم شده بودند در آخر قرن هجدهم از ۱۵،۰۰۰ تجاوز نمی نمود بخصوص که هلندیها بتصرف آنجا نظری نداشتند و فقط بعنوان مذکور در فوق در آن نقطه اقامت گزیده بودند .

درایام ناپلئون و دورهٔ کشمکشهای اوبا انگلیس انگلیسها مهاجر نشین هلندی افریقای جنوبی را بتصرف خود درآوردند و چون در ۱۸۱۵ ناپلئون از میان رفت ایشان همچنان این ناحیه یعنی کاپ (کیپ) را با دادن پولی گزاف نگاه داشتند و آن را از ایستگاه های بحری خود قرار دادند .

مستقر شدن انگلیسها در کاپ مصادف شد با هجرت طوایف وحشی بانتو[1] از جانب شمال بسمت کاپ زولوها که درفوق ذکرایشان گذشت قبیله‌ای ازهمین طوایف بانتوبودند . بانتو ها تقریباً درصدفرسنگی مشرق کاپ مقیم شدند ومهاجرین انگلیسی که روز بروز عددایشان افزایش می یافت در حوالی دماغهٔ جنوبی افریقا بطوریکه این ناحیه و اراضی حاصلخیز وپر نعمت آن بین بانتوهای وحشی و بورهای هلندی ومهاجرین انگلیسی موضوع نزاع واقع شد .

مهاجرین انگلیسی بتقلید هم نژادان امریکائی خود سعی می کردند که برده فروشی و تجارت غلام و کنیزرا ملغی نمایندلیکن بورها بااین نظرموافقت نداشتند و چون در ۱۸۳۳ درتمام اراضی متعلق بانگلیس این عمل یعنی برده فروشی موقوف گردید از بورهای ناراضی قریب ده هزار نفرحدود کاپ راترك وباراضی مجهولهٔ داخلی

---

۱ - Bantous

هجرت کردند و این هجرت درتاریخ افریقای جنوبی هجرت کبیر[1] خوانده میشود .

زولو ها کمین کرده جمعی از این مهاجرین بور را کشتند لیکن بقیه ایشان بر این قبیله غلبه یافتند و براراضی که امروزناتال[2] نام دارد مستولی گردیدند

چندی طول نکشید که نظر انگیسها بتصرف ناتال معطوف شد قسمتی‌ازبورها بناچار بداخلهٔ اراضی یعنی بسدرهٔ دو نهر وال[3] و اوارنژ[4] پناه جستند و دو جمهوری ترانسوال‌واوارنژ را تأسیس کردند٠

در۱۸٦۹ و ۱۸۷۱ دو طایفه از طوایف بانتو که دردوجانب شمال وجنوب جمهوریهای ترانسوال واوارنژ ساکن بودند خود را تحت حمایت انگلیس قراردادند و باین شکل دو جمهوری مذکوردر بین‌مناطق نفوذ انگلیس محصور گردید٠ کشف معادن الماس درمساکن بانتوهاو انقلابات داخلی‌ترانسوال و اوارنژ که ناشی از سوء ادارهٔ آنها بود وزدوخورد دائمی بورها باطایفهٔ زولوهمه ازمسائلی بود که روزبروز بیشتر راه‌نفوذ رابرای‌انگلیسیها درترانسوال و اوارنژ باز میکرد وبهانه بدست ایشان می‌داد تا آنکه بالاخره در۱۸۷۷ دولت‌انگلیس‌رسماً ترانسوال را بخاك خود الحاق نمود اما زولوها قیام کردند و مقدارکثیری از انگلیسیها راکشتند٠ عاقبت در۱۸۸۷ قوای انگلیسی‌زولوها را بسختی سرکوبی کردند وناحیه زولولند را بکلی‌بتصرف خود گرفتند٠

قیام زولوها بورهای ترانسوال را نیزبعصیان و استقلال طلبی واداشت‌وعصیان ایشان بشکست سپاه انگلیس منتهی گردید . گلادستن که در این تاریخ صدر اعظم انگلیس‌بود ترانسوال را مستقل‌کرد ولی روابط ایشان را باخارج تحت نظرانگلیس قرار داد ٠

کشف معادن الماس درمحل کیمبرلی[5] درسرحد متصرفات انگلیسیها و بورها در ۱۸٦۷ و پیدا شدن طلا در۱۸۸٦ درترانسوال بار دیگر سبب هجوم‌مهاجرینی

---

۱ — Great Trek (کلمهٔ Trek بزبان بوری بمعنی هجرت ومسافرت‌است)

۲- Natal — ۳ Vaal — ٤ Orange — ٥ Kimberly

تازه از انگلیس وممالك دیگر بافریقای جنوبی گردید و کار این هجوم کم کم بآنجا کشید که عدد مهاجرین بر بورها افزونی یافت.

سسیل ردس که سابقاً ذکراو گذشت و دراین تاریخ در افریقای جنوبی بسیاحت وتسخیر اراضی مشغول بود با اینکه ابتدا با بورها در عالم صفا و حسن معامله سر می کرد بتدریج بطمع آن افتاد که مستعمرهٔ انگلیسی کاپ را بامستعمرهٔ ردزیا که خود تصرف و تأسیس کرده بود متصل کند و لازمهٔ این کار آن بود که بحیات مستقل دوجمهوری ترانسوال و ارانژ خاتمه بخشد لیکن بورها بآسانی زیر این بار نمیرفتند ونسبت بانگلیسها ومهاجرین دیگر که بطمع مال ومنال باینحدود آمده بودند نظری خوش نداشتند تا آنکه سسیل ردس درمستعمرهٔ کاپ بمقام نخست وزیری رسید وکاپ هم که در۱۸۷۲ استقلال داخلی پیدا کرده بود درحقیقت درسیاست داخلی از انگلیس مجزا محسوب می شد وسسیل ردس تاحدی درانجام خیالات خویش مختار بود.

درسال ۱۸۹٦ لشکری ازانگلیسیان افریقای جنوبی بریاست **دکتر جیمسن**[1] بترانسوال حمله بردند ولی مغلوب و اسیر بورها شدند، سیسل ردس در نتیجهٔ این شکست ازکار افتاد و بورها درتمام افریقای جنوبی برای نزاع با انگلیسیها اتحادی بنام **اتحاد افریقائی**[2] تشکیل دادند وبقصد تأسیس دولتی مستقل ازهلندیهای افریقای جنوبی بایکدیگر اتفاق کردند وجنك بین بورها وانگلیسیها در۱۸۹۹ رسماً درگرفت.

بورها بریاست **کروگر** دردفاع ازموطن خود بقدری بخوبی مقاومت وشجاعت بخرج دادند که درتمام دنیا مورد تحسین واعجاب عالم قرار گرفتند و انگلیس برای مغلوب کردن ایشان بفرستادن تمام سپاه وبهترین سرداران خود محتاج شد بالاخره در۱۹۰۲ بورها ازکشش وکوشش خسته شدند وترانسوال وارانژ بحیطهٔ تصرف انگلیس درآمد وانگلیس نسبت بدلاوران بور ورؤسا وسرداران ایشان بانهایت جوانمردی و

---

1 - Dr. Jameson ۲ - Afrikander Bond

گذشت معامله نمود و در ۱۹۰۷ بترانسوال و ارانژ استقلال داخلی بخشید و چون ناتال هم در ۱۸۹۳ باین حق رسیده بود در افریقای جنوبی چهار مملکت ازمستعمرات انگلیس یعنی کاپ و ناتال و ترانسوال و ارانژ دارای استقلال داخلی شدند.

این چهار کشور بزودی دریافتند که غالب منافع ایشان مشترك است و اگر متحد شوند و تحت ادارهٔ یك دولت مرکزی قرار گیرند بمراتب ترقی واعتبار ایشان افزایش خواهدیافت بهمین نظر در ۱۹۱۰ بایکدیگر اتحاد کردند و **بوتا**[1] از سرداران بوررا که سابقاً برضدانگلیس جنگیده بود بریاست جمهوری **اتحادافریقای جنوبی**[2] برگزیدند و باین ترتیب دولتی عظیم در این ناحیه از مجموع مستعمرات انگلیس ومساکن بورهای هلندی نژاد تأسیس یافت.

در سال ۱۹۱٤ موقعیکه انگلیس باآلمان داخل در جنك گردید جمعی از بورها بخیال آنکه استقلال ازدست رفته را باز بجنگ آرند شوریدند لیکن مغلوب همشهریان خود شدند و **اسموتس**[3] یکی دیگر ازسرداران جنگ ترانسوال با سپاهی بمستعمرهٔ افریقای جنوب غربی آلمان حمله برد و آنجا را گرفت و ازاتحادافریقای جنوبی لشکری بزرگ بکمك انگلیس باروپا فرستاده شد وچون جنگ خاتمه پذیرفت اداره وقیمومت افریقای جنوب غربی آلمان باتحاد افریقای جنوبی واگذارگردید.

درمسائل داخلی ممالك اتحاد افریقای جنوبی پیوسته گرفتار سه مشکل مهمست اول موضوع روابط بین هلندیهاوانگلیسیها که گاهی جنبهٔ خصومت وکشمکش های سیاسی سخت پیدا میکند ، دوم رعایای سیاه افریقائی که یا در معادن کار میکنند و یا بوضع ایلاتی زیست مینمایند و تربیت وادارهٔ ایشان بسیار مشکل است ، سوم موضوع مهاجرین وکارگران هندو که ازهندوستان باین ناحیه مخصوصاً بناتال آمده وطرز معاملهٔ ایشان با بومیان ومهاجرین افریقای جنوبی همه وقت تولید زحمت مینماید.

اتحادافریقای جنوبی ازنواحی زرخیزعالم است چه علاوه برالماس وطلا و آهن

Smuts- ۳ Union of South Africa-۲ Botha -۱

٢٥٠،٠٠٠ رأس رسید .

جزیرهٔ بزرگ واقع در جنوب استرالیا یعنی **تاسمانیا** نیز در این تاریخ از مهاجرین نزدیك به ١٠،٠٠٠ تن ساکن داشت و آن نیز روز بروز رو بترقی می‌رفت این جزیره را هم چنانکه سابقاً اشاره کردیم اول دفعه آبل‌تاسمان هلندی کشف کرد .

در ١٨٢٨ مهاجر نشین دیگری بنام **استرالیای غربی** و در ١٨٣٦ **استرالیای جنوبی** ودر ١٨٥٠ **ویکتوریا**[1] ودر ١٨٥٩ **کوینسلند**[2] تأسیس یافت واین مهاجر نشینها دربدو امر همه ازویلز جدید جنوبی مجزا بودند ومابین هرکدام ازآنها اراضی بی حاصل بیابان قرار داشت و هر یك بدون ارتباط با دیگری بسمت ترقی سیر می کردند .

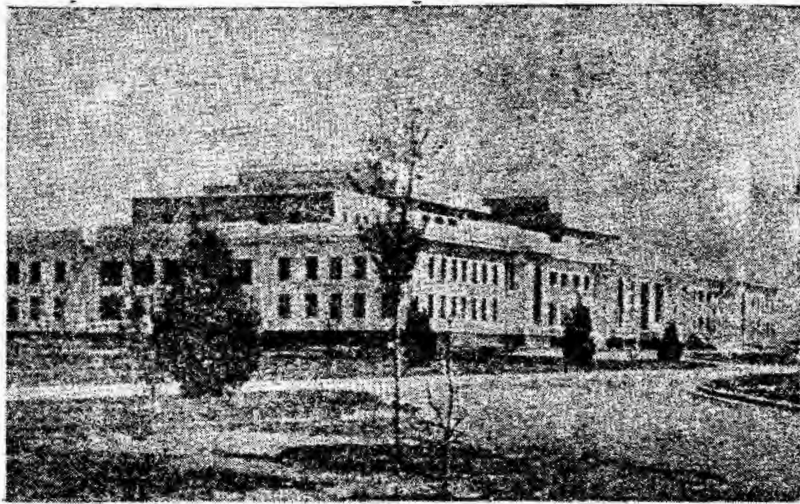
تاریخ استرالیا اگر ازواقعهٔ شرکت آن بکمك انگلیس درجنگهای بین‌المللی صرف نظرکنیم هیچگونه واقعهٔ نظامی واتفاقی جنگی ندارد و شایدازاین حیث در دنیابی نظیرباشد . تاسال ١٨٥٠ ترقی این قاره بطیی بوداما همینکه در١٨٥١ طلا در ویلزجدید جنوبی وکمی بعد در ویکتوریا مکشوف شد سیل مهاجمین باین ناحیه شروع گردید ،کشف نقره ومس وزغال نیزمزیدبرعلت‌شدچنانکه بزودی جمعیت‌ناحیهٔ ویکتوریاازه ٧٠،٠٠٠ به ٣٣٣،٠٠٠ رسید و بزودی کارخانجات استخراج معادن وکشتی سازی‌درآنجا ایجادگردید ودرهای ترقی بروی آن باز شد .

در١٨٥٦ ویلز جدید جنوبی وویکتوریا واسترالیای جنوبی وتاسمانیا هرکدام حکومتی مستقل داشتند ، دومملکت دیگر یعنی استرالیای‌غربی و **ناحیهٔ شمالی**[3] نیز در طی نیمهٔ دوم قرن نوزدهم باین حق رسیدند وقارهٔ استرالیا وجزیرهٔ تاسمانیا باین ترتیب بشش‌مملکت مستقل مجزا منقسم شد لیکن مابین آنها هیچکدام اتحادی‌وجود نداشت بلکه در اموراقتصادی وسیاسی بایکدیگررقابت نیز می‌ورزیدند . بازشدن‌پای دول مستعمراتی اروپائی دراواخر قرن نوزدهم باوقیانوس کبیر ایشان را برای حفظ

Northen Territory - ٣ Queensland - ٢ Victoria -١

حیات خود بفکر چاره انداخت و کم کم نظر اتحاد قوت گرفت تا آنکه در نتیجهٔ مراجعه بآراء عمومی اکثریت مردم اتحادشش مملکت را با یکدیگر تصویب کردند و پارلمنت انگلیس در ۱۹۰۰ این ترتیب را قانونی اعلان نمود و **دولت مشترك استرالیا**[۱] تشکیل یافت .

دولت مشترك استرالیا دولتی است مؤتلفه مثل کانادا لیکن بیشتر اقتدارات مانند ممالك متحده امریکا در دست حکومت مرکزی است با این حال استقلال داخلی دول مرکب کنندهٔ آن برجاست و هر کدام پایتختی علیحده دارند . پایتخت کل دولت مشترك استرالیا در شهر **کانبرا**[۲] قرار دارد در ویلز جدید جنوبی که شهریست بکلی جدید و بنای آن در ۱۹۱۳ شروع شده و اهمیت آن فقط از لحاظ سیاسی است .



پارلمنت کانبرا

استرالیا از ممالك پرثروت دنیاست ، طلا و مس و زغال آن فراوان و محصول پشم و گوشت و گندم آن در نهایت درجهٔ اهمیت است . صنعت نیز اعتباری شایان دارد مخصوصاً کشتی سازی و فلزکاری و نساجی آن جالب توجه است . استرالیا نیز مانند سایر

Canberra - ۲ Commonwealth of Australia- ۱

دمی‌نین های انگلیس درجنگهای بین المللی دوش‌بدوش این‌دولت با آلمان‌میجنگید وداوطلبان استرالیائی در میدانهای‌اروپا باسربازان متفقین برضد آلمان نبردمیکردند چون متفقین فاتح شدند ادارهٔ قسمت‌شرقی جزیرهٔ بزرگ گینه جدید را در اوقیانوس کبیر که بآلمان‌تعلق‌داشت‌ازجانب جامعهٔ‌ملل بنام‌سرزمین **پاپوا**[1] باسترالیا واگذاشتند

۴ - زیلند جدید - این‌جزایر را اول بار هلندیها پیدا کرده و این‌اسم را هم ایشان بر آنجا گذاشته بودند لیکن ملاحان این قوم فقط بگردیدن سواحل آن قناعت‌کرده و از داخلهٔ آن خبری نداشتند تا آنکه جیمز کوك در ۱۷۶۹ بزیلند جدیدآمد و آنجا را بنام انگلیس تصرف نمود .

تا شصت سال از این تاریخ گذشته چندان توجهی بزیلند جدید نشد فقط از تجار ومبلغین‌تنی چند باین‌جزایر آمده و بابومیان‌آنجا که مقداری قلیل بیش‌نبودند لیکن زیبائی و هوش ایشان ربطی بهیچیك از بومیان اوقیانوسیه نداشت یعنی قوم **مائوری**[2] آشنا شده بودند .

در سال ۱۸۳۹ در انگلیس شرکتی بنام شرکت زیلند جدید تأسیس یافت تا با فرستادن مهاجرین این جزایررا بترتیبی معقول مورد استفاده قراردهند ودرنتیجه هجرت انگلیسیان باین جزیره شروع شد .

هجوم انگلیسیها بزیلند جدید باعث طغیان مائوریها گردید و بین این دو طایفه دوجنگ درگرفت ، عاقبت در ۱۸۷۰ انگلیسی‌ها با مائوریها صلح‌کردند و برای ایشان همان حقوقی را قائل شدندکه مهاجرین انگلیسی از آنها بهره‌ور بودند .

ابتدای استقلال داخلی زیلندجدید در سال ۱۸۵٦ است . در بدوامرحکومت آن مؤتلفه‌بود لیکن بعدها تمام‌جزایر تحت یك اداره درآمدند و بسرعت روبترقی گذاشتند . صنعت عمدهٔ زیلند جدید کشتی سازی است .

آب و هوای زیلند جدید خیلی شبیه باقلیم‌انگلیس‌است بهمین جهت‌انگلیسیها

۱- Papualana ۲ — رجوع کنید بصفحهٔ ۸

آنجارا برای مهاجرت ازجمیع مستعمرات ودمی‌نین‌های خود مساعدتر یافته و بیشتر باقامت درآنجا مایلند. جمعیت زیلند جدید حالیه از یك ملیون و نیم اندکی تجاوز میکند. برروی هم زیلندجدید آبادترین ومتمدن‌ترین جمیع دمی‌نین‌های انگلیس است.

زیلند جدید هم در جنگهای بین المللی شرکت کرد و از تقسیم مستعمرات آلمان نصیب برد. جزیرهٔ **ساموا**[۱] که ادارهٔ آن بزیلند جدید محول گردیده است یکی ازجمله مستعمرات سابق آلمان بوده .

۵ — **کشور آزاد ایرلند**- آخرین ناحیه‌ای که دراعداد دمین‌نین‌های انگلیس در آمده کشور آزاد ایرلند است که بمناسبت مجاورت از چندین قرن پیش تاریخ آن باتاریخ انگلیس بیکدیگر پیوسته بوده ودائماً بین مردم آن دو ناحیه برسر اختلافات نژادی وزبانی ومذهبی وسیاسی نزاع وجود داشته است. رفتار انگلیسیهای غالب نسبت بمغلوبین ضعیف وبینوای ایرلندی هیچوقت عادلانه و صحیح نبوده و دولت انگلیس اکثر اوقات ایرلندیها را بسختی سرکوبی میکرده است.

در سال ۱۸۰۰ ایرلند مانند اسکاتلند ضمیمهٔ انگلیس شد لیکن این پیش آمد آزادیخواهان ایرلندی را قانع نکرد و ادعای تحصیل استقلال داخلی[۲] از سر ایشان بیرون نرفت تاآنجاکه در قرن نوزدهم چندین بارشوریدند و روز بروز آتش ایشان در این راه تیزتر می شد.

مردم و پارلمنت انگلیس با دادن حق آزادی و پارلمنتی علیحده بایرلند بهیچ روی موافقت نداشته فقط گاه‌بگاهی با تصویب بعضی قوانین راجع باصلاح حال مردم فقیر آنجا اظهار جوانمردی میکردند.

مقارن ظهور جنگهای بین المللی ایرلندیها بار دیگر شورش کردند و حزب آزادیخواهان ایرلندی[۳] بدشمنی با انگلیس برخاستند ودرتمام جنگ مزاحم آن دولت بودند وبعد ازجنگ این کاررا شدت دادند لیکن بنتیجه‌ای نرسیدند .

Sinn Fein - ۳ Home Rule - ۲ Samoa - ۱

در ۱۹۲۱ زمامداران انگلیس بالاخره حاضر شدند که بایرلند آزادی دهند ولی انگلیسیها و اسکاتلندیهای ولایت **الستر**[1] درشمال شرقی آن جزیره با این طرح مخالفت کردند . عاقبت الستر از ایرلند مجزا شد و همچنان ضمیمهٔ بریتانیای کبیر ماند و بقیهٔ ایرلند بنام **کشور آزاد ایرلند**[2] آزاد گردید ودرردیف دمی نین‌ها قرار یافت و عنوان پادشاه انگلیس ازاین تاریخ پادشاه بریتانیای کبیر وایرلند شمالی شد

د - هندوستان

هندوستان بهمه جهت سرزمین عجایب است چه این کشور وسیع پر جمعیت ثروت خیز هم السنه و نژاد ها و مذاهب عدیده دارد و هم اقسام درجات معیشت و تمدن از عالیترین انواع تا پست ترین مراتب آن در این سر زمین مشاهده میشود . بهمین علت کمتر اتفاق افتاده است که سراسر هندوستان تحت یك اداره واحد در آمده باشد واگر چنین حالی پیش آمده موقتی بوده و زیاد مدتی دوام نکرده است فقط از اوایل قرن نوزدهم سیاست وزیرکی قوم انگلیسی تاحدی این صورت را بآن داده است

امروز هندوستان با اینکه تمام آن تحت حکم انگلیس است ازجهت طرز اداره بدو دسته ممالك منقسم شده یکی هند انگلیس که آنرا حکومت انگلیسی هندوستان مستقیماً اداره میکند و آن قریب ۲۵۰٬۰۰۰٬۰۰۰ جمعیت دارد ، دیگر ممالك بومی که عدد آنها به ۶۰۰ میرسد دارای ۷۰،۰۰۰،۰۰۰ سکنه . این ممالك هرکدام امیر یا پادشاه یا راجهٔ مخصوص از خاندانهای بومی محلی دارند وتا حدی هم در امور داخلی خود مستقلند لیکن باید در ادارهٔ کارها و روابط خارجی مطیع محض نمایندهٔ پادشاه انگلیس در هند یعنی حکمران کل هندوستان که از لندن می‌آید و تا چندی پیش عنوان او **نایب السلطنهٔ هندوستان**[3] بوده باشند . پادشاه انگلیس امپراطور هندوستان خوانده میشود .

Vice roy of India - ۳ The Irish Free State -۲ Ulster -۱

اکثر مردم هندوستان مذهب برهمنی دارند . از بقیه قریب ۷۰ ملیون باسلام معتقدند و نزدیك به ۳۰ ملیون هم بودائی وعیسوی و زردشتی در این کشور ساکنند بنا بر این از ربع مسکونهٔ دنیا که بعناوین مختلفه رعیت بریتانیای کبیر محسوب میشوند نصف ایشان در پرستش آئین برهمنی سر میکنند و پادشاه انگلیس وایرلند شمالی را بر خود امپراطور می‌شناسند .

سابقا کیفیت دست اندازی اروپائیان را بهندوستان و غلبهٔ کلی کمپانی هند شرقی انگلیس و کوتاه کردن دست فرانسویان را بتوسط **رابرت کلایو**[1] از این کشور شرح دادیم در اینجا باین نکته اشاره میکنیم که کمپانی مزبور در سال ۱۷۶۵ در ازاء حقوقی که بپادشاه گورکانی هند می‌پرداخت اجازه یافت که عایدات ولایت وسیع بنگاله را بتوسط مأمورین خود جمع آوری کند . شروع در این کار بمنزلهٔ ابتدای بسط نفوذ انگلیسیها بر هندوستان داخلی بود چه کمپانی با اینکه قانونا حاکم بر هندوستان نبود غالبا بحق یا ناحق در سیاست ممالك داخلی آن مداخله میکرد و از این راه برای دولت انگلیس هم که حامی منافع کمپانی و ساعی در حفظ اعتبار و نام و نشان خود در بلاد بومی بود تولید زحمت میشد ، این بود که پارلمنت انگلیس در سال ۱۷۷۳ و ۱۷۸۴ دو قانون گذراند و حدود کمپانی را در طرز معاملهٔ با بومیان و مداخلهٔ در امور داخلی هند معین نمود و حاکمی بنام حاکم کل هندوستان از لندن بکلکته فرستاد تا ناظر اجرای این دو قانون باشد . از این تاریخ ببعد امور سیاسی هند را حاکم کل انگلیسی اداره میکرد و امور مالی و تجارتی را کمپانی شرقی هند .



رابرت کلایو

---

[1] - Robert Clive

کسی که برای اجرای قانون دوم مأمور هند شد **کرنوالیس**[1] بود که سابقا در شورش امریکای شمالی با واشینگتن جنگ کرده و از او شکست یافته بود.

کرنوالیس با وارد کردن اصلاحاتی چند و بسط قدرت ولایات بنگاله و بهار و اوریسا را کاملا تحت ادارهٔ انگلیس آورد لیکن گرفتار جنگ با **تیپو صاحب** سلطان ولایت میسور در جنوب هند شد چه تیپو صاحب درسال ۱۷۸۲ بجای پدر خود **حیدر علی** بکرسی سلطنت میسور نشسته بود و با انگلیس بسختی دشمنی میورزید و با اینکه در ۱۷۸٤ با انگلیس معاهده ای بسته بود در ۱۷۸۹ بیکی از ولایات تحت حمایت این دولت حمله برد. کرنوالیس او را مغلوب کرد و تیپو صاحب در ۱۷۹۲ بتسلیم نصف مملکت خود مجبور گردید.

در سال ۱۷۹۹ حکومت کل هندوستان در عهدهٔ **لرد ولس لی**[2] برادر ولینگتن سردار معروف انگلیسی گذاشته شد و این ولس لی یکی از باکفایت ترین حکام هند انگلیس است.

لرد ولس لی قبل از همه مصمم شد که بدست اندازیهای طایفهٔ جنگجوی مهراته و تحریکات تیپو صاحب خاتمه بخشد بخصوص که در این تاریخ در اروپا بین انگلیس و ناپلئون جنگ وجود داشت و فرانسه بخیال برانگیختن هندوستان بر انگلیس و دست اندازی مجدد بهند تیپو صاحب را بدشمنی با انگلیس وا میداشت. ولس لی بسرعت بر پایتخت میسور دست یافت و تیپو صاحب در جنگ کشته شد و میسور بتمامی بتصرف انگلیس در آمد. مهراته ها راهم در ۱۸۰۳ برادر دیگر ولس لی مغلوب کرد و سپاه دیگری از انگلیسها درهمین ایام برشهر دهلی دست یافتند و پادشاهان گورکانی دهلی که هنوز اسمی از سلطنت داشتند کاملاً دست نشاندهٔ انگلیس شدند.

حق انحصار تجارت هند را که کمپانی شرقی در دست داشت دولت انگلیس در ۱۸۱۳ ملغی نمود و از این تاریخ تجار دیگر انگلیسی مستقلا با هند بتجارت

---

۱ - Cornwallis ۲ - Lord Wellesley

پرداختند و کم کم اختیار بسیاری از امور اقتصادی این سر زمین راازدست کارکنان کمپانی مزبور گرفتند.

تاسال ۱۸۲۵ کمپانی شرقی هند و حاکم کل انگلیسی این سر زمین تمام درهٔ گنك و هندوستان جنوبی و مساکن قبایل مهراته را در هندمرکزی تحت ادارهٔ خود داشتند. تنها دو قسمت پنجاب و سند هنوز زیر بار اطاعت انگلیس نرفته وبحال استقلال باقی بودند.

خطری که هندوستان را از طرف خارج تهدید میکرد یکی ازطریق دریابود دیگر از دو گوشهٔ شمال غربی وشمال شرقی. قدرت فوق العاده بحریهٔ انگلیس ودردست داشتن سیادت دریا ها خطر اول را بکلی موقوف ساخت اماخطر خشکی پیوسته بجابود و زمامداران انگلیسی هند رادائماً پریشان خاطر میداشت بخصوص که درحدودواسط قرن نوزدهم از یك طرف درمملکت برمه دولتی مستقل بوجود آمدو ازطرفی دیگر یکی از رؤسای طایفهٔ سیخ در پنجاب بنام **رنجیت سنك** [1] که مردی کافی وعاقل بودتمام پنجاب را تحت حکم خود آورد و بتهیهٔ سپاهی قوی توفیق یافت وپشت سر پنجاب و سند افغانستان شرقی نیز بصورت دولتی آزاد درآمده ووجودمستقل آن برای دشمنان انگلیس که از آن راه خیال تهدید هند رادرسرداشته باشند موجب نگرانی مدیران هندوستان شده بود.

سند را در سال ۱۸۴۳ انگلیسها بدون هیچ بهانه‌ای معقول مورد حمله قرار دادند و بتصرف خود در آوردند سپس در دوسلسله جنگ در ۱۸۴۵و۱۸۴۸-۱۸۴۹ و در نتیجهٔ فتح گجرات در ۱۸۴۹ پنجاب را هم ضمیمهٔ متصرفات خود ساختند و از طرفی دیگر در ۱۸۲۶ و ۱۸۵۲و۱۸۸۵ برمه را نیز بتدریج تصاحب کردند و با دادن استقلال بسیام درطرف مشرق و افغانستان درسمت مغرب هندوستان وتأسیس دو دولت پوشالی یکی در جلوی فرانسه وديگری درمقابل روسیه تا حدی ازبابت دفاع

Ranjit Singh - ۱

حدود شمال غربی و شمالی شرقی این کشور نیز آسوده خاطر شدند .

دو قسمت برمه در سمت مشرق و بلوچستان انگلیس در طرف مغرب هیچکدام جزء هندوستان نیستند تنها اداره آنها با حکومت انگلیسی هند است باین معنی که ما بین آنها و لندن رابطهٔ مستقیم بر قرار نیست .

از وقایع مهم تاریخ هندوستان از بعد از آنکه بتصرف انگلیس در آمده شورش سپاهیان است در ۱۸۵۷ .

در ایام حکومت **دالهاوسی**[۱] که از ۱۸٤۸ تا ۱۸۵٦ طول کشیده این مرد که در آبادی و ترقی هند بسیار کوشیده و باانشاء تلگراف و خطوط آهن و ایجاد بنادر وطرق و شوارع آثار خیر تمدن غرب را در این کشور وارد ساخته هندوستان فی الجمله از خواب غفلت دیرینه بیدار شده و بتمدن اروپائی توجه پیدا کرده است بخصوص که دالهاوسی صمیمانه در این راه میکوشید و میگفت که عظمت بریتانیای کبیر در سعادتمند شدن هندوستان است .

بعد از عزل دالهاوسی در نتیجهٔ پاره ای خبطها که از طرف صاحب منصبان انگلیسی بروز کرد جمعی از سپاهیان برهمنی و مسلم در ولایت اود شوریدند و بتدریج طغیان بدهلی و دره گنگ و پنجاب نیز سرایت کرد و اساس سلطهٔ انگلیس بر هند دچار تزلزل شدیدی شد . اما صاحب منصبان و کارکنان کمپانی شرقی باآنکه ٤۰،۰۰۰ بیشتر سپاهی نداشتند در کاونپور و دهلی و لکنهو شورشیان را با وجود کثرت عدد شکست دادند و در ۱۸۵۸ فتنه را خواباندند .

شورش سپاهیان بجای آنکه بحال هندوستان و سیر آن بطرف آزادی مفید واقع شود بر خلاف مضر شد باین معنی که اقدامات خیر دالهاوسی و پیشقدمان او برای تربیت بومیان ومهیا ساختن ایشان جهت شرکت یافتن در ادارهٔ هند متروک ماند و انگلیسیها تا حدی از تعقیب آن خود داری کردند و این امر بکلی بضرر مردم هندوستان تمام شد.

Dalhousie - ۱

نتیجهٔ دیگر شورش سپاهیان آنکه دولت انگلیس حق اداره هندوستان را از دست کمپانی شرقی هند در سال ۱۸۵۸ گرفت وقدرت آنرا بکلی از میان برد. ملکه ویکتوریا خود را حاکم بر کل هندوستان خواند وشخصی ازجانب خود بعنوان نایب‌السلطنه برای ادارهٔ مستقیم بآن سر زمین فرستاد . از سال ۱۸۷۷ ببعد ملکه ویکتوریا را **امپراطور هندوستان**[۱] میخواندند و این لقب چنانکه پیش هم اشاره کردیم هنوز جزء القاب رسمی پادشاه انگلستان است .

پس از داخل شدن هندوستان تحت ادارهٔ مستقیم انگلیس این کشور بسرعت رو بترقیات اقتصادی رفت چه نایب‌السلطنه های هند برای استفاده بیشتر ازمنافع ثروتی هند عدهٔ کثیری از متخصصین وخبرگان وجوانان دانشمند انگلیسی را بهندوستان جلب نمودند و بدست ایشان علاوه بر بسط خطوط ارتباطیه و وسائل نقلیه و اصلاح بنادر و انشاء مدارس وبیمارستانها زراعت علمی وصنعت را در این ناحیه وارد نمودند مخصوصاً در کشت گندم و پنبه و چای و نیشکر و کنف و بسط نساجی سعی بسیار بخرج دادند . باز شدن ترعهٔ سویس و نزدیك شدن هند باروپا وترقی ژاپن واحتیاج آن بمنابع ثروتی هند از عوامل عمدهٔ ترقیات اقتصادی سریع این سرزمین بود . امروز هندوستان در نتیجهٔ این ترقی از بزرگترین مراکز اقتصادی عالم است بخصوص که ازچندی پیش در بنگاله بدست یکی از ثروتمندان پارسی کارخانهٔ بزرگی برای ذوب آهن و ساخت فولاد تأسیس یافته که یکی از مهمترین انواع آنست و باین ترتیب بسیاری از حوایج ماشینی هند در محل مرتفع میشود .

مسئلهٔ استقلال هند - نشر تمدن غربی در هندوانس گرفتن جماعتی از اعیان زادگان و اولاد نجبای آن سر زمین با آزادی و حقوق اجتماعی که در بلاد مغرب زمین مردم از آنها برخور دارند بتدریج ایشان را باین خیال انداخت که هندوستان را از زیر بار تبعیت انگلیس بیرون آورند و زمام حکومت ومصالح آب و خاك خود را خود در دست بگیرند و ثمرهٔ این همه منابع ذیقیمت را که بجیب بیگانگان میرود در اصلاح حال بینوایان

هندی که غالباً در چنگال فقر و ناخوشی جان می‌سپارند صرف کنند. این جماعت ملت پرست که نسبت بمحاسن و منافع تمدن اروپائی دلباختگی عجیبی نشان میدادند بیشتر ازاطبا و وکلای عدلیه بودند که درزیر دست عمال انگلیسی کار میکردند و راه ادارات کشوری بر روی آنها باز بود.

درمقابل این طبقه جمع دیگری نیزازوطن پرستان هندی بودند که برخلاف میگفتند تمدن اروپائی بحال هندوستان مضر است وسعادت هندرادر همان توسعه و بسط و انتشار دامنهٔ تمدن و فلسفهٔ قدیم هندو میدانستند. این گروه بیشتر از برهمنان و فلاسفه و عرفای آشنا باحوال هند باستانی بودند واطلاع ایشان ازتمدن غربی تاحدی سطحی بود اما در عوض درمیان عامه نفوذ بسیار داشتند و چندبار در نتیجه همین گونه تبلیغات نزدیك بود بساط تسلط انگلیس و تمدن غربی رادرهندوستان برچینند.

در سال ١٨٨٥ از ملیون هند کنگره ای تشکیل یافت تا اساسنامه‌ای جهت استقلال هندتهیه نمایند. اگرچه اعضای این کنگره اصولی را مورد بحث قرار دادند لیکن نه دولت انگلیس حاضر بود که این اصول را بپذیرد و نه عامهٔ مردم می‌توانستند بحقانیت و حقیقت آنها پی ببرند و چنانکه باید فهمیده و از روی ایمان ازپیشوایان خودطرفداری ودر راه پیش بردن آنها فدا کاری کنند بعلاوه در میان خود پیشوایان نیز اتحاد کلمه وجود نداشت وهر دسته برای رسیدن بمقصود روشی خاص پیشنهاد میکردند چنانکه بعضی مانند **گك هال**[١] و **سید احمد خان** مؤسس دانشگاه اسلامی علیگره می خواستند دولت انگلیس رابه بخشیدن استقلال داخلی بهندوادار ند درصورتیکه بعضی دیگر مانند **تیلك**[٢] از علمای برهمنی وبعد ازاو **مهاتما گاندی** جداً طرفدار استقلال کامل بودند. از این گذشته مابین سران مسلمان و برهمنی غالباً خصومت و حال عنادمذهبی وجود داشت و نمیگذاشت که تمام ساکنین هند برای طلب منظوری عالی تردست از دشمنیهای دینی بردارند مثلاً تیلك که بسال ١٩٢٠ وفات یافت با مسلمین همان اندازه

Tilak - ٢ Gokhale ١



گاندی

دشمنی میورزیدند که باانگلیسیان .

براثر نهضت ملیون هند و فاش شدن دعاوی ایشان دولت انگلیس عدهٔای ازبومیان هند را درادارات دولتی بخدمت پذیرفت ودر نه ایالت ازایالات‌هندوستان بتشکیل شورائی‌مقنن‌رضا دادلیکن‌این تدابیر کم اثر چیزی نبود که‌هندیهای استقلال طلب را قانع کند و بترك دعاوی خود وا دارد .

در طی‌جنگهای بین‌المللی‌بااینکه هندوستان‌هم مانند دمی‌نین‌های انگلیس در جنگ برضد آلمان شرکت جست‌وسپاهیان هندی دربین‌النهرین وافریقای‌شرقی وفرانسه برای حفظ‌منافع انگلیس‌جنگیدند‌لیکن‌ملیون هندوستان دست از استقلال خواهی ومخالفت‌باسیاست نایب‌السلطنه‌هندبر نداشتندمخصوصاً سیخهادرسپتامبر۱۹۱۴

در کلکته شوریدند وعصیان پنجاب نیز کشید و این حال تا آخر سال ۱۹۱۵ دوام داشت پس ازدوسال وقفه باردیگر نهضت انقلابی درهند شدت یافت واین بار ریاست ملیون را تیلك سابق الذکر و یکی از خانمهای انگلیسی داشت بنام آنی بسنت[١] (۱۸۴۷— ۱۹۳۳) که بفرمان وحکمت برهمنی آشنا شده و در ۱۹۱۶ بریاست انجمن استقلال خواهان هند منتخب گردیده بود .

کنگره ملیون هند[٢] در ۱۹۱۷ آنی بسنت را رئیس خود معرفی کردند و اتحادیه مسلمین[٣] هم باخیالات ایشان اظهار موافقت نمود لیکن نایب السلطنهٔ هند بسنت را درزندان انداخت واز نهضت استقلال طلبان جلوگیری نمود بعداز ختم جنگهای بین المللی درنتیجهٔ مساعدتی که سپاهیان هندی دراین دوره باانگلیس کرده بودند جمعی ازمردم این کشور بعنوان سپاسگزاری بدولت فشار آوردند که نسبت با نجام مقاصد ملیون هند روی خوش نشان دهد دولت انگلیس هم نمایندگان هندوستان را درامضای معاهدهٔ صلح ورسای شریك کرد وبعدها ایشان را بعضویت مجمع اتفاق ملل نیز بپذیرفت ومنتاگو[٤] وزیر هندوستان در هیئت دولت انگلیس خود بهند آمد وپس ازمطالعات محلی او و نایب ـ السلطنهٔ هند برای تهیهٔ زمینهٔ داخلی پیشنهادی بدولت کردند ودرنتیجهٔ آن پارلمنت انگلیس در سال ۱۹۱۹ قانونی گذراند که بموجب آن حق ادارهٔ امور تربیتی و صحی وزراعتی و مسائل کشوری در نه ایالت بومی بوزرای هندی که مسؤل مجالس شورای انتخابی خود باشند واگذار گردید ولی در قسمت هند انگلیس حق قانون گذاری بدو مجلس واگذار وقوهٔ مجریه دردست نایب السلطنهٔ هند نهاده شد ومقرر گردید که پس از ده سال تجربهٔ در این طرز اداره تجدید نظر بعمل آید .

ملیون این طرح را بغضب تمام رد کردند مخصوصاً پیشوای ایشان گاندی که هم باسلطهٔ انگلیس وهم باتمدن مادی وکارخانه‌ای اروپا مخالف بود قیام نمود وطرفداران

Indian National Congress - ٢ Mrs. Annie Besant-١

Montagu -٤ The Muslim League - ٣

خود را بعدم اطاعت از اوامر عمال انگلیسی واعتصاب واداشت و علنا گفت که برای خیر هندوستان چرخهای دستی و پائی نساجی قدیم بمراتب ازکارخانجات بافندگی جدید بمبئی و ماشینهای اروپائی بهتراست و باید بهمان سیرهٔ اجدادی برگشت .

گاندی که بسال ۱۸٦۸ در یکی از بلاد شبه جزیرهٔ کاتیاوار در هند غربی تولد یافته تحصیلات عالیهٔ خودرا در سال۱۸۸۸ در دانشگاه‌لندن شروع کرده و برتبهٔ مهندسی نایل شده سپس بافریقای‌جنوبی رفته و در معادن‌پره توزیا پای‌تخت ترانسوال بکار مشغول گردید و در آنجا در اصلاح حال‌مهاجرین و کارگران هندی‌سعی‌بسیار کرد و با اینکه زندگانی شخصی‌او بخوبی وخوشی در این‌قسمت‌میگذشت‌باین‌عنوان که استفادهٔ او از شغل وکالت یا مهندسی حلال نیست آنرا ترك گفت وچون جنگ ترانسوال شروع شد تمام هم خودرا صرف خدمت‌بصلیب احمرو تعهد حال مجروحین جنگ نمود و در ۱۹۰٤ که در یوهانسبورك ناخوشی بروزکرد بیمارستانی در آنجا ساخت و تا ۱۹۱٤ که در افریقای‌جنوبی اقامت داشت پیوسته‌با حکومت آنجا برای تعدیل قوانینی که بنفع کارگران آسیائی وضع نشده بود کشمکش میکرد و در بهبود حال معیشت ایشان می کوشید .

درضمن جنگ گاندی بلندن آمد و اوقات را بپرستاری از مجروحین هندی جنگ میگذراند اما پس ازخاتمهٔ‌محاربات‌بین‌المللی‌طرز معاملهٔ دولت انگلیس‌نسبت بهندوستان و اجرای طرح منتاگو اورا بقیام وا داشت وچون تیلك در ۱۹۲۰ وفات یافت ملیون هند گاندی را بپیشوائی برگزیدند .

تبلیغات گاندی که از ۱۹۱۹ شروع شده بود تا ۱۹۲۱ طول کشید ودر این مدت در نتیجهٔ عدم اطاعت مردم از اوامر عمال انگلیسی و اعتصاب و بایکوت کالای انگلیسی وآتش‌زدن‌مال‌التجاره‌ها دربنادرانقلابات بسیار درهند رخ داد و لشکریان انگلیسی چند بار ملیون را گلوله باران کردند و این حرکات در هند و خارج هند تأثیرات بسیار سوء نمود عاقبت پارلمنت انگلیس قانون اساسی تازه ای جهت ادارهٔ

هندوستان تصویب کرد و قرار شدکه آنرا از اول سال ۱۹۲۱ بمورد اجرا بگذارند اما باز ملیون ساکت نشدند وانقلابات همچنان دوام داشت تا آنکه در آوریل همین سال **لرد ریدینك**[۱] از لردهای یهود انگلیس بنایب السلطنگی هند آمد وچون خواست که قانون اساسی جدید را بموردعمل بگذارد ملیون زیربار نرفتند . لرد ریدینك هم درمارس ۱۹۲۲ گاندی را بجرم برانگیختن مردم بعدم اطاعت بشش سال حبس محکوم نمود و در زندان انداخت .

گاندی دوسال بعد بـر اثر شدت کسالت از حبس نجات یافت و تا مدتی از سیاست کناره جست ولی در ۱۹۳۰ بعنوان اعتراض بر قانون انحصار نمك باردیگر قیام نمود . این دفعه نایب السلطنهٔ جدید هند **لرد ایروین**[۲] یعنی **لرد هالیفاکس**[۳] که امروزسمت وزارت امور خارجهٔ انگلستان را دارد گاندی را دستگیر ومحبوس ساخت ولی سال بعد بنجات اوامر داد .

دراین فاصله پارامنت انگلیسی برای رفع انقلابات وآرام ساختن ملیون هند پیوسته در تدبیر بود از آنجمله هیئتی را در فـوریه ۱۹۲۸ بریاست یکی از علمای حقوق مشهوریعنی **سرجان سایمن**[٤] که بعد ها بوزارت خارجهٔ انگلیس رسید وحالیه وزیر دادگستری است بهندوستان روانه کرد و این هیئت که **هیئت سایمن**[۵] خوانده شده ازمدتی درهند بمطالعهٔ اوضاع مشغول شدند ونتیجهٔ مطالعات خود را در ۱۹۳۰ منتشر ساختند وپیشنهاد کردند که هندوستان بصورت ممالك مؤتلفه درآید واصول مرعی دردمی نین ها بتدریج درآنجا نیز اعمال شود ودرصورت امکان امرا و راجه های هندی همهٔ اختیارات وعناوین شخصی خودرا تسلیم یك حکومت مرکزی بنمایند این طرح نیزپیشرفت ننمود ودولت انگلیس ناچارشدکه نمایندگان ملیون هند رابرای مذاکرهٔ مستقیم در دور میزی گرد بلندن دعوت نماید .

---

۱ - Lord Reading . ۲ - Lord Irwin ۳ - Lord Halifax

٤ - Sir John Simon ۵ - Simon commission

نمایندگان عموم ملل و ادیان هندی در اکتبر ۱۹۳۰ در لندن حاضر شدند ولی گاندی از حضور درآن استنکاف نمود . اگرچه درنتیجهٔ این اجتماع درباب اساس مطلب بین دولت انگلیس وپیشوایان ملی هند فی‌الجمله توافقی دست داد لیکن مخالفت نمایندگان مسلمین هند چون نسبت بهنود در اقلیت می افتادند و دم از جدا شدن از ایشان میزدند کار ملیون هند را تا حدی خراب کرد .

در اجتماع ثانی که در پائیز ۱۹۳۱ در لندن اتفاق افتاد و گاندی هم در آن شرکت نمود پس از چندجلسه ملاقات و مذاکرات نمایندگان هندی بدستور گاندی اجتماع را بدون گرفتن نتیجه‌ای برهم زدند و بهند بر گشتند وبار دیگر انقلابات رو بشدت گذاشت ، گاندی و زوجهٔ او ازنو بزندان افتادند ودولت انگلیس باردیگر هیئتی را برای مطالعه بهند روانه نمود . گاندی درمه ۱۹۳۳ آزاد شد اما سال بعد درماه اوت بحبس افتاد و چون بار دیگر اززندان بیرون آمد بعلت اینکه جمعی ازپیروان از او برگشتند ودشمنان باو نسبتهای سیاسی زشت ازجمله ساختن با اجنبیان دادند از سیاست کناره جست و بعبادت و خدمت بخلق پرداخت .

ترتیبی که بالاخره در ۱۹۳۷ بمورد عمل گذاشته شد و حالیه نیز مجری است و صورت ظاهر آن بر اساس دولتی مؤتلفه نهاده شده قوهٔ مقننه را در اختیار نمایندهٔ پادشاه انگلیس و امپراطور هندوستان که بجای لقب نایب السلطنه عنوان **حکمران کل**[1] یافت و تحت نظر دومجلس قرار داد .

مجلس اول که آنرا **شورای دولتی** میخوانند مرکب از ۲۶۰ عضو است که ۱۵٦ تن ایشان را مردم هند انگلیس (هر ۰۰۰، ۱۰۰ نفر دارای یك نماینده) انتخاب میکنند و ۱۰٤تن دیگر نماینده ممالك بومی هندند . مجلس دیگر یعنی **مجلس شوری** دارای ۲۵۰ نماینده از طرف هند انگلیس است و ۱۲۵ نماینده از جانب ممالك بومی .

Governor - General - ۱

از اعضای شورای دولتی هر سه سال بسه سال یك ثلث تجدید میشود در صورتیکه مدت نمایندگی نمایندگان مجلس شوری پنج‌سال بیشتر نیست‌و قبل‌ازانجام این مدت حکمران کل حق انحلال آ نرانیزدارد

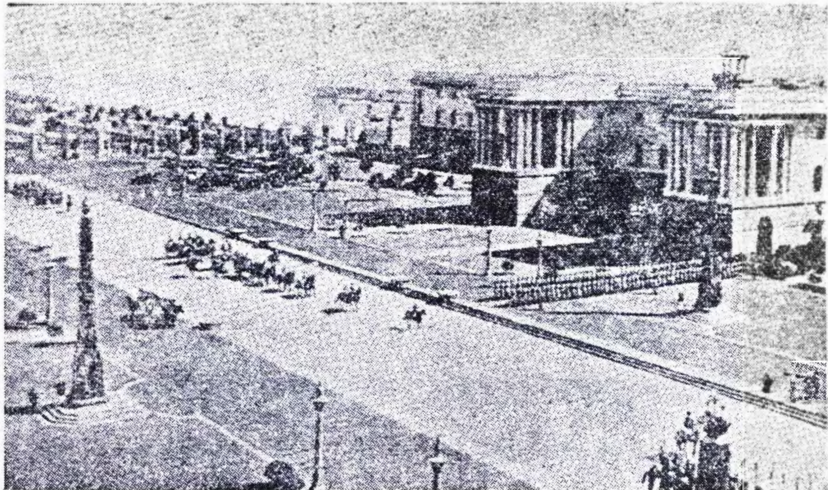
حق بحث در بودجهٔ دفاع ملی و امور خارجه و تقاعد با مجلس شوری نیست فقط حکمران کل بوسیلهٔ فرمان مخصوص آ نهارا معین‌ولازم الاجراء اعلان می کند .

ولا یات تحت ادارهٔ مستقیم انگلیس هر کدام یك یادو مجلس‌مقنن دارند از آنجمله بنگاله و بمبئی ومدرس و ولایات متحده و بهارو آسام‌دارای دومجلس‌اند ولی‌پنجاب‌وولایات مرکزی وولایات شمال غربی‌واوریساوسند یك مجلس‌بیش‌ندارند

ولایات بومی هند در امور داخلی و ارتباط ما بین خود بکلی مستقلند در صورتیکه ولایات تحت ادارهٔ مستقیم انگلیس هریك سپرده بحاکمی‌است‌که ازجانب حکمران‌کل مأمور میشود وهرکدام عده‌ای را نیز بنام هیئت وزرا بهمکاری اختیار می نمایند

تاسال ۱۹۱۱ مرکز اقامت نایب‌السلطنهٔ هندوستان شهر کلکته در ایالت بنگاله بود دراین تاریخ‌اخیرشهردهلی پای تخت قدیم سلاطین گورگانی که در ولایت پنجاب واقعست بجای آن اختیار شد . ازآن زمان ببعد درنزدیکی دهلی قدیم‌بتدریج شهرجدیدی‌بسبك‌معماری‌غربی بنام دهلی نو بناگردیدودهلی‌نواکنون مقرحکمران کل هندوستان است

اگرچه هندوستان امروز بظاهر دارای‌یك نوع‌حکومتی شده است که تقلید بسیار ناقصی‌است ازحکومتهای دموکراسی وبهمین جهت هم هنوز ملیون هند از آن راضی نیستند وترتیبی را طالبند که لااقل‌شبیه بحکومتهای دمی نینهای انگلیس باشد لیکن وصول‌باین‌غرض‌با وضع هندوستان‌بآن‌آسانیها نیست چه این سرزمین وسیع که با وجود اختلافات جغرافیائی دارای نژاد ها ومذاهب و السنهٔ عدیده است و مردم نقاط‌مختلفهٔ آن جز بوسیلهٔ انگلیسی‌نمیتوانند مطالب یك دیگررا بفهمند وهندو و



دهلی نو

مسلمان آن دشمن خونی یکدیگرند و فقر عمومی غلبه دارد اجرای اصول حکومت دموکراسی باین زودیها امکان پذیر نیست چه تا پایهٔ وحدت ملی و قومی استحکامی متین نیابد و مردم بحد رشد سیاسی نرسندواختلافات دینی‌وزبانی‌ومنافع آنی‌شخصی را در راه مصالح ملکی ووطنی فدا ننمایندکوشش‌ایشان دراین‌راه‌بلاثمر خواهد ماند

۵ ــ چین وژاپن

۱ ــ چین

کشور وسیع چین که بوسیلهٔ اوقیانوس کبیر و کوهها و بیابانهای عظیم ازایام بسیارقدیم ازسایر نقاط دنیاجدا ومجزا مانده بود تمدنی داشت عالی وفارغ ازتأثیرات خارجی چه نه چینیها چندان‌بخارج سفرمیکردند ونه ممالك متمدنهٔ شرق‌وغرب‌بعلت دوری چین و بسته بودن ابواب آن برروی بیگانگان درآن‌راهی‌یافته‌بودندتنهانفوذ مهمی‌که ازخارج در زندگانی‌مردم چین راه پیداکرده مذهب‌بودائی‌است که‌ازطریق معابرجبال هیمالیا ابتدا در سراسر تبت منتشر شده سپس بقسمتی از چین‌خاص نیز

سرایت نموده است .

دولت قدیم چین را چنگیز و اولاد او بر انداختند مخصوصاً قوبیلای قاآن از سال ٦٥٤ تا٦٧٨ هجری تمام چین جنوبی‌را که هنوز بتصرف مغول در نیامده بود مسخر خودساخت وشهر پکینك را پایتخت خود قرار داد و نام‌آنرا خانبالیغ یعنی مقرخان گذاشت ودرچین مؤسس سلسله‌ای مغولی شد که تاقریب یك قرن بعد از او در آن سرزمین سلطنت میکردند .

در سال ۱۳٦۸ میلادی (۷۸۸ هجری) بومیان چینی بدورهٔ استیلای مغول خاتمه داده درشهر نانکنگ سلسلهٔ سلطنتی مینك را تأسیس کردند و پادشاهان این سلسله‌که تا ۱٦٤٤ میلادی (۱۰٥٤ هجری) همچنان بپادشاهی باقی بودند پایتخت خودرا از نانکینك بپکینك آوردندودر عهدایشان چین ازجهت تمدن وهنروصنعت ترقی شایانی داشت .

در اواسط قرن هفدهم میلادی قدرت پادشاهان مینك روبزوال گذاشت و طایفهٔ دیگری از زردپوستان شمالی ازمردم منچوری بنام منچو برچین‌مستولی شدند وچین باردیگر تحت‌حکومت بدویان افتاددر ایام سلطنت‌منچوها نه‌تنها خاك‌منچوری ضمیمهٔ چین‌گردید بلکه این قوم‌جنگجو مغولستان وترکستان شرقی (کاشغر) وتبت و آنام وکچنچین‌را هم مسخر وبچین ملحق ساختند وکشور وسیع وعظیمی راکه تا اوایل قرن بیستم نیزبهمان حال باقی بود تشکیل دادند .

منچوها عیناً مانند برادران مغول خودکه بر ایران تسلط یافته بودند بزودی مغلوب آداب وتمدن مغلوبین‌گردیدند یعنی از جمیع جهات چینی شدند و ادارات وکارهای‌کشوری را همچنان دردست دبیران وعمال ملکی چینی باقی‌گذاشتندبهمین عات در زندگانی یکنواخت مردم چین تغییری بروز نکرد یعنی این قوم درسیاست وعادات اجتماعی ومذهب و حیات اقتصادی بهمان منوال قرون‌گذشته ثابت‌ماندندو این‌کیفیت تا این اواخر نیز بهمان وضع برجا بود .

مابین چین و اروپای غربی اگر روابطی وجود داشت منحصر بود بهمان روابط تجارتی وآن نیز بسیار محدود و تحت قیود و شرایطی بود و ابتدای آنرا باید ازسال ۱۵۵۷ دانست که درآن تاریخ دریانوردان پرتغالی بحوالی بندر کانتن حالیه آمدند و دربندر **ماکائو** [۱] برای خود بتأسیس دارالتجاره ای موفق گردیدند.

بعد از راه یافتن پرتغالی ها بسواحل چین وتوفیق پیدا کردن ایشان بتجارت مستقیم با مردم آنجا سایراقوام بحرپیمای اروپائی نیز باینکار تشویق شدند وانگلیسیها قریب یك قرن بعد یعنی در ۱۶۶۹ دربندر کانتن مرکزی جهت تجارت خود بدست آوردند وکانتن ازآن زمان ببعد محل رفت وآمد اروپائیانی شدکه برای داد وستد مستقیم با چین باینکشور توجه می کردند.

با وجود تمام مساعی اروپائیان امپراطوران منچونه حاضرشدندکه با دول اروپائی روابط سیاسی داشته باشند ونه غیر ازکانتن بندر دیگری را برروی تجارت بابیگانگان بازنمایند فقط در۱۶۸۹ یعنی دراوایل عهد پطرکبیر با روسها که تازه بر سیبری دست انداخته بودند معاهده‌ای بسته بودند لیکن انگلیسیها کـه در۱۷۹۳ بهمین قصد سفیری بچین فرستادند نتیجه ای نگرفتند.

ورود خارجیان بچین قانوناً ممنوع بود و با اینکه از حدود ۱۵۵۲ چند تن از مبلغین یسوعی در این سرزمین راه یافته وعدهٔ قلیلی را هم بدیانت مسیح گروانده بودند بازنفوذ تمدن وآداب و ادیان خارجی درچین تقریباً غیر مشهود بود، نه‌چینی میلی داشت که‌از عالم خارج مطلع شود وقبول تأثیر کند ونه خارجیان ازچین اطلاعی صحیح دردست داشتند.

درنیمهٔ اول قرن نوزدهم بعلت ترقی فوق‌العادهٔ تجارت اروپائیان با چین وکافی نبودن یك بندرکانتن برای این کار وکشمکشهائی که دائماً بین مأمورین چینی وتجار اروپائی بروز می کرد مسئلهٔ روابط بین ملل تاجرغربی ودولت چین دچار اشکال عمدهٔ

Macao - ۱

شد بخصوص که درحدود ١٨٤٠ از ایشان چهارده ملت هر کدام در کانتن دارالتجارهٔ مستقلی داشتند و از آن‌میان دارالتجارهٔ انگلیسیها ازهمه مهمتر و عظیمتر بود. دولت انگلیس برای ادارهٔ منافع اتباع‌خود تصمیم گرفت که نماینده ای بکانتن بفرستد لیکن دولت چین زیر بار قبول آن نرفت و کمی بعد اشکالی بزرگتر در خصوص تجارت تریاك باچین بروزکرد که کار را بجنك بین انگلیس و چین کشاند باین معنی که تجار انگلیسی هرسال مقدارکثیری تریاك ازهندوستان بچین می‌آوردندو بااینکه تجارت آن درچین ممنوع بود آنرا بمردم می فروختند.

درسال ١٨٣٩ دولت چین ازورود تریاك جداً جلوگیری کرد و با تجارانگلیسی بنای بد رفتاری را گذاشت وهمین موضوع تولید یك رشته جنگ بین انگلیس و چین نمود که بجنگ تریاك معروفست. دراین جنگها فتح نصیب انگلیس‌شد وبموجب معاهده ای‌که در ١٨٤٢ انعقاد یافت جزیره **هنك‌كنك** با مبلغی غرامت بانگلیس واگذارگردید وغیرازکانتن چهار بندر دیگرازبنادر چین هم بروی تجارت‌خارجیان مفتوح شد وکمی بعددولت چین قبول‌کرد که محاکمه و مجازات اتباع خارجی مقیم اینکشوربرطبق قوانین عرفی خودایشان‌صورت‌بگیرد وچون متعاقب آن‌چین باممالك متحدهٔ امریکای شمالی نیزعهدنامه‌ای بست قرارشدکه همین حکم درباب‌دعاوی‌عرفی اتباع بیگانه مرعی باشد.

در سال ١٨٥٦ باردیگر درکانتن بین اتباع انگلیس و دولت چین اختلافاتی رخ داد وچون مقارن این ایام‌یکی ازمبلغین عیسوی رعیت فرانسه هم بدست چینیها بقتل رسیده بود ناپلئون سوم امپراطور فرانسه ظاهراً بعنوان تنبیه چین وباطناً برای تحصیل امتیازاتی دیگر با انگلیس همدست شد ودودولت بیاری یکدیگر برپکینك حمله بردند.

دولت چین چون خود را ضعیف دید بقبول تقاضای فرانسه و انگلیس تن در داد ودر ١٨٥٨ در **تین‌تسن** معاهده ای باآن دو دولت بست و قبول کرد که علاوه

بر اعطای تسهیلات تجارتی و تأمین جانی باروپائیان با پذیرفتن سفرای ایشان با دول اروپائی روابط سیاسی نیز برقرار نماید.

چینیها که از ترس بقبول این معاهده سر فرود آورده بودند سال بعد از انعقاد آن چون سفرای اروپائی با کشتی پیش بندر پکینك نزدیك شدند کشتی را بتوپ بستند وورود ایشان را مانع آمدند. فرانسه و انگلیس ناچار سپاهی بشمارهٔ ۲۳،۰۰۰ تن روانهٔ پکینك کردند ودرپائیز ۱۸٦۰ چینیها رامغلوب نموده بپایتخت آنان واردشدند وقصر تابستانی امپراطور را بانتقام اروپائیانی که چینیها کشته بودند آتش زدند وچین مجبور شد که با امضای معاهدهٔ پکینك مجدداً شرایط عهدنامهٔ تین‌تسن را تعهد کند وهفت بندر دیگر از بنادر کشورخودرا برروی تجارت اروپائیان باز بگذارد.

بعد از عقد معاهدهٔ پکینك و باز شدن درهای چین بروی اروپائیان ازیك طرف دولت چین بفکر وارد کردن اصلاحاتی چند در ترتیب ادارهٔ مملکت برآمد و ازطرفی دیگر طمع دول مستعمراتی اروپا بتصرف قسمتهائی از چین قوت گرفت و دراین امردوم ژاپن هم که تازه قدم درراه ترقی گذاشته و همان اصول تمدن و سیاست ممالك متمدنهٔ غربی را پیش گرفته بود بادول اروپائی همدست گردید.

درمرحلهٔ اول دولت چین اصلاح امورگمرکی خود را بیکنفر مستشار انگلیسی واگذاشت وصاحبمنصبان فرانسوی باصلاح نظام لشکری و تهیهٔ کشتیهای جنگی واسلحهٔ جدیدمأموریت یافتند مدارسی چند بطرزاروپا ایجاد گردید ومحصلینی باینقطعه و امریکا فرستاده شد حتی در۱۸۷۳ امپراطور اجازه داد که در شانگهای خط آهنی نیز بکشند. اما عامهٔ مردم هنوز برای قبول تمدن غربی حاضر نبودند و چون قسمتی ازراه آهن کشیده شدشورش کردند وگفتند که میخهای خط پشت اژدهای مقدسی راکه درزیرزمین حافظ سکون کرهٔ ارض است مجروح میسازد وممکنست که این عمل زمین را بلرزه درآورد. ناچار صاحبان امتیاز راه آهن در۱۸۷۹ از تعقیب طرح خوددست برداشتند واصلاحات دیگرهم بهمین وجه بموانعی برخورد فقط سپاه

چین سر وصورتی پیدا کرد و بعدها توانست که تا حدی در هندوچین درمقابل فرانسویان و در کره در برابر ژاپونی ها پایداری بخرج دهد .

در مرحلهٔ ثانی دولی که بیش از همه در بریدن قطعاتی از پیکر چین اصرار داشتند یکی فرانسه بود که بشبه‌جزیرهٔ بزرگ هندوچین چشم‌طمع‌دوخته بود دیگر روسیه که می‌خواست برای سیبری مدخلی بساحل اوقیانوس کبیر ازنقاطی که منجمد نباشد بازکند و بعد از این دو دولت ژاپن بود که بتصرف کره ومنچوری نظر داشت . بشرحی که عنقریب خواهیم دید آلمان نیز بعد ها در این مرحله بدول مذکور ملحق گردید .

۲ ــ ژاپن

مجمع الجزایر ژاپن که از شمال بجنوب در اوقیانوس کبیر از جزیرهٔ ساخالین تا مدخل باب کره کشیده‌شده‌وازدوجزیرهٔ بزرگ‌وعدهٔ کثیری جزایرخرد مرکبست از خیلی‌قدیم تمدن خاصی‌داشته که قسمی‌از آن از چین ماخوذ بوده است .

مردم ژاپن هم مانند چینیها از نژاد زردند با این تفاوت که طبع جنگ‌آوری و سلحشوری در ایشان غلبه دارد ، شجاعت و بی باکی و از خودگذشتگی وعلاقهٔ شدید بوطن از صفات بارزهٔ اینقوم است . گذشته از این جمله ذوق بصنعت و هنر و هوش و زیرکی مفرط و درك مصالح زمان وقدرت اقتباس محاسن ومکارم درایشان بسیار قوی است و درنتیجهٔ داشتن همین مزایاست که قوم ژاپنی پس از آمیزش با مغرب زمینیان بسرعتی شگفت انگیز باخذ تمدن اروپائی پرداخته ودرطی بیست‌سال از این جهت خود را بپایهٔ متمدن ترین ملل‌غربی رسانده و راهی راکه ایشان درطی پنج شش قرن رفته بودند اینان دراین قلیل مدت پیموده اند .

ژاپن از دیرباز تحت امر امپراطوری اداره می شد که لقب او بزبان ژاپنی **میکادو** است . این کشوربعلت وضع جزیره‌ای خود همه وقت ازاستیلای بیگانگان محفوظ مانده‌حتی قوبیلاقا آن مغول با وجودآنکه سراسرچین وقسمتی ازهندوچین

را مسخر خود ساخت بدست اندازی بر جزایر ژاپن توفیق نیافت .

ازچندین قرن پیش بااینکه امپراطوری‌ژاپن‌اسماً با میکادو بود لیکن‌قدرت حقیقی راخاندانی‌ازحاجب سالاران دردست داشتندکه ایشانرا **شگون**[١] میخواندند ولایات را هم حکامی از اربابان املاك ومتنفذین اداره می‌کردندکه هر یك درقلمرو حکومتی خود مطلق العنان بودند و این حال تاسال ١٨٦٨ دوام داشت .

از وجود ژاپن اول بار مسافر معروف ونیزی مارکوپولو با روپائیان خبر داده بود ، بعداز او درطی قرن‌پانزدهم‌وشانزدهم تجار وبحرپیمایان پرتغالی‌بسواحل آن رسیدند ومبلغین عیسوی درآنجا بانتشار آیین مسیح پرداختند .

نشرمذهب عیسی درژاپن باعث اضطراب ژاپونیها شد وبرای آنکه جلوی آن‌گرفته شود این مردم درتاریخ ١٦٣٦ مملکت خود را بکلی بر روی بیگانگان بستند وبجزعده ای تاجر هلندی که اجازه داشتندکه بجزیرهٔ کوچکی در مقابل بندر ناگازاکی آمد و رفت کنند اگر خارجی دیگری بژاپن قدم می نهاد بقتل می رسید حتی امرشدکه ژاپنیها هم با خارجیان داخل درارتباط یا معامله نشوند و درصورت عدم اطاعت بقتل می رسیدند .

درسال ١٨٥٣ یك عده از جهازات جنگی متعلق بممالك متحده بسواحل ژاپن آمدند وازدولت آن خواستندکه باین ممالك حق آزادی وتجارت بدهد . ژاپنی ها با اینکه باینمعامله راضی نبودند ازترس تسلیم شدند و دوبندررا برای اینکار باز کردند ، فرانسه وانگلیس وروسیه‌هم بهمین ترتیب بتحصیل امتیازاتی دراین‌راه‌نایل آمدند و ابواب ژاپن باین شکل بروی خارجیان مفتوح گردید .

درسال ١٨٦٧ طبقهٔ ملاکین وحکام ولایات درنتیجهٔ انقلابی دست خانـدان شگون را ازکارهای سلطنتی‌کوتاه نمودند و تمام اختیارات را بمیکادوی جدید که **موتسوهیتو**[٢] (١٨٦٧-١٩١٢) نام داشت‌سپردند .

Mutsuhto - ٢ Shegoun - ١

میکادو که ژاپنی ها دراو بچشم احترام دینی می بینند وبرای اوجنبهٔالوهیتی قائلند بسرعت توانست رسم‌ملوك‌الطوایفی‌را براندازد وتمام اقتدارات ومختصات مقام سلطنت را بخود منحصر سازد وچون اوومشاورینش مردمی زیرك بودند فهمیدند که برای یافتن قدرتی که ملل مغرب بآن مستظهرند هیچ راهی نیست جز اقتباس همان وسایل تمدنی وطرززندگانی وسیرهٔ حکومت واداره ای که درمیان‌ایشان معمولست بهمین نظر میکادو برای ژاپن ترتیب سلطنتی مشروطه داد شبیه بمشروطهٔ محدودی که‌در آن‌تاریخ درپروس وجود داشت با دومجلس وهیئت وزرائی مسؤل‌لیکن‌انتخاب نمایندگان‌بوسیلهٔ مراجعه بآراء عمومی فقط در ۱۹۲۵ در ژاپن معمول گردید،ازروی قوانین اروپا قانون عرفی جهت ژاپن تهیه نمود، نظام لشکری را برطبق نظام پروس مرتب ساخت، مدارس عالیه و متوسطه‌وابتدائی انشاء کرد وازروی بحریهٔ انگلیس بترتیب‌بحریهٔ تازه ای پرداخت و صنعت وماشین‌وتلگراف وخط‌آهن وبانك‌وروزنامه و پست یعنی جمیع وسایل مادی تمدن جدید را در مملکت خود وارد نمود وهنوز قرن نوزدهم بانتها نرسیده بود که ژاپن ازهمه جهت صورت قدیم خود را رها کرده در عدادیکی‌ازملل‌متمدنه‌بطرزجدیددرآمده‌بود.اگرچه‌غالب‌ترقیات‌جدیدژاپن‌مرهون زحمات‌وخدمات موتسوهیتوست و ژاپینهاکه امر اورا چون‌وحی منزل‌اطاعت‌میکردند بوفا وصفای تمام راهی راکه اوپیش پای ایشان‌گذاشتند بود می‌رفتند لیکن‌اقدامات و عملیات چندتن ازمردان سیاسی ووطن دوست ژاپنی را نیزنباید ازخاطر دورداشت‌و ازایشان از همه مشهور تر **هیروبومی‌ای‌تو**[1] (۱۸۳۸-۱۹۰۹) است که در ۱۸۶۳ مخصوصاً برای مطالعهٔ تمدن غربی باروپا سفرکرده و دو سال بعد بژاپن برگشته و درایام وزارت فواید عامهٔخود دست بکار اصلاحات‌بسیار زده وچون در ۱۸۸۰ بمقام صدارت رسیده بامر میکادو بتهیهٔ قانون اساسی برای ژاپن پرداخته و بالاخره در ۱۸۸۹ ترتیب مشروطهٔ ژاپن را بشرحی‌که‌گذشت معمول داشته است . ای توکه در

Hirobumi Ito - ۱

۱۹۰۷ ازطرف میکادو بمقام امیری سرافراز گردید و پس ازختم جنگ های روس و ژاپن بحکومت کره منصوب شد ودر آنجا درسال ۱۹۰۹ بدست یکی از بومیان در خاربین بقتل رسید .

اثر اصلاحات میکادو ومشاورین او و قدرتی که از این راه عاید ژاپن شده بود اندکی بعد درطی دو جنگی که این مملکت با دو همسایه بزرگ خود یعنی چین و روسیه کرد و درهردو نیز غالب گردید ظاهر گشت و ازآن تاریخ ببعد همه فهمیدند که ژاپن دولت بسیار مقتدری شده است که درآینده ای قریب آبها و سواحل غربی اوقیانوس کبیر را میدان بسط نفوذ و سیاست خود قرار خواهد داد و در این حدود در مرحلهٔ اقتصاد و استعمار رقیب جدی دول اروپائی وممالك متحده خواهد شد .



ای تو

اولین محلی که مطمح نظر ژاپن قرار گرفته بود شبه جزیرهٔ کره و ناحیهٔ منچوری بود که دولت چین برهر دوسیادت سیاسی داشت وژاپن همه وقت برای تصرف آنها پی بهانه می گشت تاآنکه درسال ۱۸۷٦ ازحکومت کره خواست که درسواحل خود دوبندر را برای تجارت بازگذارد ودراین درخواست دول اروپائی نیز ازژاپن حمایت کردند . دولت چین برای آنکه راه مداخله را بردول اروپائی ببندد حاضر شد که کره را مستقل سازد وآن دولت و ژاپن تعهد نمودند که هردواین استقلال را محترم شمارند وهیچیك بآنجا سپاه نفرستند .

چون وضع داخلی کره همیشه قرین اغتشاش وهرج و مرج بود دولت کره در سال ۱۸۹٤ از چین برای رفع مشکلات داخلی یاری طلبید ومقداری سپاه چینی بکره آمدند وژاپن این پیش آمد را بهانه کرد ومقداری هم آن دولت سپاه بکره فرستاد و بر سر کره بین چین و ژاپن جنگ درگرفت.

ژاپنیها بسرعت در دریا و درخشکی دولت عظیم چین را مغلوب نمودند وچین بتقاضای صلح مجبور گردید. بموجب این صلح که در محل **شی‌مونوزکی**[1] از بنادر ژاپن در سال ۱۸۹٥ منعقد شد چینیها علاوه بر پرداخت غرامتی مالی و تصدیق مجدد استقلال کره جزیرهٔ بزرگ **فرمز** را درجنوب و دوبندر **ویهایهوی**[2] و **پرت آرتور**[3] را درمدخل خلیج پچی لی بژاپن واگذاشتند و تا حدی دست ژاپن درکره ومنچوری بازشد.

با تصرف ویهایوی و پرت آرتور خیال ژاپن آن بود که شبه جزیرهٔ **لیائوتونك**[4] یعنی قسمت جنوبی منچوری را نیزبتصرف درآورد لیکن **لی هونك چانك**[5] (۱۸۲۳-۱۹۰۱) حکمران چینی ولایت تین تسن که برای مقابلهٔ با ژاپن نظام وبحریهٔ چین را اصلاح کرده و دربستن عهدنامهٔ شیمونوزکی نمایندهٔ چین بود محرمانه باروسیه و فرانسه وآلمان داخل مذاکره شد و ایشان بژاپن فهماندند که با انجام خیالات اودرباب شبه جزیرهٔ لیائوتونك موافقت ندارند وچون ژاپن خودرا ضعیف دید ناچار از تعقیب نقشهٔ خویش دست برداشت و بجای آن دولت روسیه منچوری را تحت نفوذ خودگرفت وژاپن ازاین بابت نسبت بآن دولت کینهٔ بزرگی پیدا کرد.

سه دولت اروپائی که بوسیلهٔ مداخلهٔ خود ژاپن را از تصرف لیائوتونك باز داشته بودند پس از منصرف کردن آن دولت هریك از چین تقاضای پاداشی نمودند چه ایشان هم از دیرباز هرکدام بربودن قسمتی از خاك چین چشم طمع داشتند.

---

۱ - Shimonoseki ۲ - Wei-Haï-Wei ۳ - Port-Arthur

٤ - Liao-Tung ٥ - Li-Hung-Chang

فرانسه بتصرف شبه جزیرهٔ هندو چین مخصوصاً قسمت آنام وتنکن که اسماً تحت حکومت چین بودند نظر داشت و از سال ۱۸۸۵ با جلب رضای چین این نواحی را درحمایت خود آورده بود بعلاوه در ۱۸۹٤ در چین جنوبی بتحصیل امتیازاتی توفیق یافته و این قسمت را منطقهٔ نفوذ خاص خود میشمرد .

روسیه در ۱۸۵۸ با چین تحدید حدود کرد و در نتیجهٔ عهدنامه‌ای بگرفتن قسمت مهمی از ساحل منچوری در کنار اوقیانوس کبیر و بندر **ولادی وستك** ازچین موفق شد و در۱۸۷۵ جزیرهٔ بزرگ **ساخالین** را بتصرف آورد و ژاپن را بتصدیق مالکیت خود بر آن جزیره وا داشت و درضمن جنگ چین و ژاپن وپس ازعقدعهد نامهٔ شیمونوزکی در نتیجهٔ مساعدتی که بچین کرد منچوری و شبه‌جزیرهٔ لیائوتونك را تحت نفوذ خود گرفت وژاپن بتخلیهٔ پرت آرتور ناچار شد وروسیه آنرا بصیغهٔ نود و نه ساله ازچین اجاره کرد .

اما دولت آلمان ببهانهٔ قتل دو تن مبلغ آلمانی بدست چینیها در سال ۱۸۹۷ بندر **کیائوچئو** [۱] را درشبه‌جزیرهٔ شانتونك متصرف گردید وانگلیس هم که ازپیشرفت روسیه درمنچوری ونزدیکی او بمداخل اوقیانوس هند بیمناك بود بچین فشار آورد و چین بتسلیم ویهایوی بانگلیس مجبور گردیدوقرار شدکه تاروسیه پرت آرتوررادردست دارد انگلیس هم بر ویهایوی مسلط باشد و فرانسه نیز بندر دیگری رادرساحل چین جنوبی بهمین عنوان گرفت

علاوه بر این فواید که دول معظمه از چین بردند امتیازاستخراج قسمت مهمی از معادن و کشیدن چند خط آهن را در آنجا برای اتباع خودگرفتندو جداً برای تجزیهٔ این کشور بزرگ پر ثروت مشغول تحریك و بسط نفوذگردیدند .

ممالك متحده که در سال ۱۸۹۸ بر اثر غلبه بر اسپانیا آخرین متصرفات این مملکت را درآسیا یعنی جزایر فیلیپین را درجنوب جزیرهٔ فرمز بتصرف آورده

---

۱ - Kiao-Chéou

بود برخلاف دول اروپائی نظری بتجزیهٔ چین نداشت بلکه میخواست تمام دول در جمیع نقاط چین در تجارت آزاد باشند و مسئلهٔ مناطق نفوذ که اروپائیان بتأسیس آن دراین کشور شروع کرده بودند ازمیان برود . انگلیس با این طرح موافقت نمود لیکن دول دیگر مخصوصاً روسیه زیر بار نرفته و چین همچنان میدان رقابت و کشمکش ایشان واقع گردید .

۳-جمهوری چین و مسئلهٔ منچوری

در موقعیکه چین بدست طمع ورزی اروپائیان رو بتجزیه میرفت جماعتی از چینیان با غیرت بتشکیل مجامعی سری برضد بیگانگان پرداختند از آن جمله مجمعی بود دینی و سیاسی که آنرا در سال ۱۸۹۶ حکمران ایالت شانتونك تشکیل داد و اعضای آن که دشمن خارجیان بودند بدشمنی با مبلغین عیسوی و قتل عام عموم خارجیان مقیم خاك چین قیام نمودند این جمعیت را اروپائیان جمعیت مشت زنان[۱] خوانده اند .

این مردم در ۱۹۰۰ ابتدا در پکینك سپس در تمام چین شمالی بکشتار و آزار عیسویان خارجی پرداختند وقریب دویست تن از ایشان را که صد نفر انگلیسی درمیان آنان بودند کشتند ، راه آهنهارا خراب کردند وسفارتخانه‌هارا محصور نمودند ودراین ضمن مستشار سفارت ژاپن وسفیر آلمان بقتل رسیدند . دربار چین هم که دراین تاریخ بدست زنی بود با کفایت که از امپراطور خرد سال کفالت میکرد از این انقلاب طرفداری می‌نمود . عاقبت دول اروپائی و ژاپن وممالك متحده بمداخله ناچار شدند و هر کدام سپاهی بچین فرستادند و پکینك را فتح کردند . چین بقبول صلح و پرداخت غرامتی سنگین ناچار گردید ولی درعوض خیال تجزیهٔ چین بعلت رقابت دول استعماری با یکدیگر از میان رفت و دول در سپتامبر ۱۹۰۱ استقلال وحفظ خاك چین را بهمان حال موجود تصدیق و ضمانت نمودند .

این پیش آمد بهیچوجه مطابق میل خاطر روسیه نبود چه این دولت که همواره

۱- Boxers = Boxeurs

خیال استیلای بر منچوری و کره‌را داشت و بهمین قصد پرت‌آرتور رامستحکم کرده‌و درسواحل اقیانوس‌کبیر برای خود تهیهٔ قوای بحری‌دیده بود درموقع انقلاب‌جماعت مشت‌زن قوای زیادی بمنچوری آورده بود و این حرکت هم ژاپن را تهدیدمیکردو هم انگلیس را. این دو دولت درتاریخ ۳۰ژانویه ۱۹۰۲ معاهده‌ای‌سری برضدروسیه بستند و ژاپن در همین سال با چین نیزعهد نامه‌ای‌منعقدساخت و بتکمیل قوای‌خود مشغول شد و همینکه خود را مهیا یافت روسیه را بتخلیهٔ منچوری‌دعوت‌نمودوچون روس ها در این کار تعلل کردندژاپنیها بدون‌انتظار بغرق کشتیهای‌روس‌درجلوی پرت آرتور ولشکرکشی بکره پرداختند وجنگ‌بین دودولت درهشتم فوریهٔ۱۹۰۴شروع شد و یکسال ونیم طول کشید و در این مدت ژاپنیها برخلاف تصورعموم‌دردریاودر خشکی شکستهای پی در پی بروسیه دادند وروسیه‌ناچار بتقاضای‌صلح‌مجبور گردید

مصالحه بوساطت رئیس جمهوری ممالك‌متحده درشهر **پرتسموث**[1] ازبلاد این کشور بتاریخ ۲۹ اوت ۱۹۰۵ بامضا رسید وروسیه بتسلیم نصف جزیرهٔساخالین و بندر پرت آرتور بژاپن و تخلیه‌منچوری وشناختن‌حق‌حمایت ژاپن‌بر کره‌ناچارشد و قدر و عظمت ژاپن‌ازاین تاریخ که‌بریکی ازمقتدرترین وبزرگترین ممالك‌اروپائی غلبه یافته بود در انظار عالمیان بیش از پیش‌افزایش یافت و درآسیامللی که‌فیروزی بر اروپائیان را محال میشمردند بجنبش آمدند تا باقتباس‌تمدن اروپائی وتقویت‌حس ملی ایشان نیز بنوبه خودقید رقیت دول استعماری‌را ازهم‌بگسلندحتی‌درخودروسیه نیز قدرت تزارروبضعف گذاشت‌وبدادن‌آزادی‌وامتیازاتی‌بدهاقین‌ومردم‌ناچار گردید.

چینیها از موقعیکه ترقیات ژاپن را در سایهٔ قبول تمدن اروپائی دیده واز قدرت ملل مغرب آگاه شده بودند در صدد برآمدندکه ایشان نیز در این‌خط‌بیفتند ولی این امربرای چین بعلت وسعت بسیار وحکومتها ونژادهای‌مختلف وصعوبت‌راه وصول و ارتباط باخارج بسهولت ژاپن نبود وبهمین علل هم با وجود چند بار اقدام

Portsmouth - ۱

باصلاح نتیجهٔ مهمی از آن بدست نیامد.

امپراطور جوان چین **کوانگ‌هسو**[1] از سال ۱۸۹۸ ببعضی اصلاحات اداری مشغول شد و بتدریج چین رو ببرقراری حکومت اساسی سیر کرد فرستادن محصلین بخارجه مخصوصاً بژاپن و ممالك متحده معمول گردید، استعمال تریاك ممنوع شد و طبقه‌ای ازمصلحین سیاسی وملی در این کشور برای تغییر اوضاع قدیم و پی افکندن طرحی نوین قیام کردند.

کوانگ هسو در سال ۱۹۰۸ مرد و چون فرزند نداشت خواهر زادهٔ او **پو یی**[2] را که دو سال بیش نداشت طرفداران خاندان سلطنتی منچو بامپراطوری اختیار نمودند و اختیار کارها بدست پدر این امپراطور صغیر که مردی روشن فکر ولی ضعیف‌النفس بود افتاد و درباریان کهنه پرست او را آلت اجرای مقاصد خود کردند از آن جمله او را واداشتند که **یوان‌شیه کای**[3] حکمران یکی از ایالات چین را که بلیاقت و اصلاح طلبی معروف و مقبول عامه بود از شغل خود معزول سازد. عزل این مرد باعث طغیان مردم که کینهٔ خاندان منچو را دردل داشتند ومیخواستند از زیر بار ننگ این سلسلهٔ بیگانه بیرون آیند گردید ومجامع سری که برای انقراض این سلسله ازمدتی پیش محرمانه کار میکردند مقاصد خود را علنی ساختند وباداره انقلابیون مشغول شدند

مشهور ترین این قبیل مجامع انجمنی بود که آنرا **دکتر سن یاتسن**[4] (۱۸۶۷-۱۹۲۵) از چینیان عیسوی تربیت شده بنام **چینگ چونگ هوی**[5] یعنی انجمن بیداری چین در سال ۱۸۹٤ تشکیل داده بود امادکتر سن یاتسن سال بعداز تشکیل این جمعیت از چین تبعید شد و او از ۱۸۹۵ تا ۱۹۱۱ در خارج از وطن خود یعنی در ژاپن وامریکا بسر میبرد ولی همواره ریاست جوانان جمهوری خواه چینی را در عهده داشت.

Yuen-Shih-Kai - ۳ Pu-yi - ۲ Kuang-Hsu - ۱

Ching chung Hwei - ۵ DrSun yat-sen - ٤



دکتر سن یاتسن

طرفداران دکتر سن یاتسن در ۱۹۰۵ تشکیلات حزب خود را تغییر دادند و در ۱۹۱۱ آنرا **کوومینگ‌تانگ**[1] یعنی حزب جمعیت ملی خواندند

انقلابیون چین جنوبی ابتدا در شانگهای سپس در نانکینک پایتخت قدیم چین اجتماع و جمهوری‌را اعلان‌کردند ودکتر سن‌یاتسن‌راکه تازه ازامریکا رسیده بود بریاست آن برگزیدند لیکن بین‌طرفداران اوو‌پیروان یوان‌شیه‌کای‌سابق‌الذکر که مایل ببرقراری مشروطه بودند اختلاف شدو دکتر سن یاتسن پس‌ازقلیل مدتی از ریاست جمهوری استعفا کرد و از یوان شیه‌کای‌خواست که‌این‌مقام‌را بپذیرد ، او نیز خواهی نخواهی زیر بار جمهوریت رفت و مجمع ملی‌نانکینک در ۲۷ فوریه ۱۹۱۲ پویی و سلسلهٔ منچو را رسماً از امپراطوری خلع ویوان شیه‌کای‌رابریاست جمهوری برقرارکرد وچین از این زمان جمهوری ودارای قانون اساسی وهیئت وزرای‌مسؤل گردید اما یوان شیه‌کای‌که بیشتر عمر خود را در دربار امپراطوران منچوگذرانده وبآن آداب و رسوم خوگرفته بود در خدمت جمهوری صمیمی نبود و با جد تمام

Kuomingtang — ۱

میکوشید که زمام تمام اختیارات را خود در دست داشته باشد و اگر بتواند امپراطوری را بر گرداند و خود امپراطور شود در صورتیکه سن یاتسن و اعضای کوومینگ تانك بکلی با این خیالات مخالفت داشتند بهمین جهت بایجاد انقلابی دیگر برضد یوان شیه کای قیام نمودند اما مغلوب شدند و دکتر سن یا تسن بژاپن گریخت و یوان شیه کای دورهٔ ریاست خود راتا پنج سال دیگر تمدید نمود و نمایندگان کومینك تانك را از مجلس شورای چین بیرون کرد و غرض او این بود که در طی این مدت راه امپراطوری را برای خود هموار سازد و جمهوریرا از میان بردارد . عاقبت در ۱۹۱۵ خیال خود را علنی کرد و مقدماتی را فراهم نمود که در نهم فوریه ۱۹۱۶ تاجگذاری نماید لیکن ایالات چین جنوبی براو شوریدند و یوان شیه کای ناچار از کار کناره گرفت و کمی بعد یعنی در ششم ژون ۱۹۱۶ مرد .

در سال ۱۹۱٤ ممالك متحده بدول ذی‌نفع در امور چین پیشنهاد کرد که چین را بیطرف بگذارند ، همه این پیشنهاد را قبول نمودند بغیر از ژاپن که با آلمان اعلان جنگ داد و ببندر کیائوچئو درساحل شانتونك حمله برد و پس از تسخیر آنجا و تصرف شانتونك بکار مداخله درچین پرداخت ولی از ترس دخالت ممالك متحده از دست اندازی بتمام چین موقتاً خود داری نمود .

پس ازمرگ یوان شیه کای مابین جانشین او و نمایندگان چین جنوبی اختلاف بروز کرد ، آزادیخواهان چین جنوبی که همه پیرو دکترسن یاتسن بودند از چینیهای شمالی جدا شده جمهوری جدیدی تشکیل دادند و دکتر سن یاتسن را بریاست خود برداشتند واز این زمان چین عملاً بدوقسمت تقسیم گردید یکی چین شمالی که پایتخت آن در پکینك قرار داشت دیگر چین جنوبی مرکز آن درکانتن . چین شمالی و جنوبی هردو در سال ۱۹۱۷ بممالك آلمان و اطریش اعلان جنگ دادند و بیاری انگلیس و فرانسه و روسیه برخاستند و بهمین جهت هم در ۱۹۱۹ هردو دولت نمایندگانی برای امضای معاهدهٔ ورسای باروپا فرستادند .

در ضمن مذاکرات صلح چینیها فهمیدندکه فرانسه و انگلیس محرمانه بژاپن وعده داده اندکه کیائوچئو و ایالت شانتونگ را در ازاء دخالتی که بیاری ایشان درجنگ کرده تصرف کند. نمایندگان چینی ازاین قضیه درخشم شدندواز امضای معاهدهٔ ورسای خودداری نمودند وازاین تاریخ انقلابات برضدژاپن پی‌درپی درچین بروزکرد وچین بعلت بروز این اغتشاشات و مداخلات علنی ژاپن بحال هرج و مرج عجیبی افتاد بخصوص که ژاپن درحقیقت منچوری راتحت استیلای خودآورده وسرداران آن خطه را بپول آلت اجرای مقاصد خویش کرده ومانع پیشرفت اصلاحات وتشکیل دولت واحدی درچین شده بود وازطرفی دیگرسران لشکری خود چین هم پیوسته برقابت یکدیگر برمیخاستند وبرای حکومت تولید زحمت میکردند چنانکه یکی ازایشان در۱۹۲۲ بر پیروان سن یاتسن غلبه کرد وسن یاتسن از مقابل او ازکانتن بشانگهای گریخت.

در سال ۱۹۲۱ درواشنگتن کنفرانسی برای تحدید اسلحه از دول معظمه تشکیل یافت ودرضمن آن مسائل مربوط بچین نیزمورد بحث قرارگرفت دول معظمه باصرار ممالك متحده بندر کیائوچئو وشبه جزیره شانتونگ رابچین برگرداندندوانگلیس هم حاضر شدبندر ویهایوی را باین دولت مسترد نماید و بتدریج مسئلهٔ حق داوری قنسولهای خارجی (کاپیتولاسیون) نیز ازمیان رفت.

عامل مهمی که از ۱۹۲۲ ببعد در اوضاع چین راه نفوذ یافت مداخلات دولت کمونیستی اتحادجماهیرشوروی بود که بتازگی بجای دولت تزاری روسیه روی کار آمده بود. این دولت جدیددرهمان ایامی که دکترسن یاتسن بشانگهای پناه برده بود سفیری بچین فرستاد واو ازسن یاتسن وکوومینك تانگ حمایت کرد وسن یاتسن در ۲۱ فوریه ۱۹۲۳ بکانتن برگشت و حکومتی تازه تشکیل داد ودر ۱۹۲٤ اعلامیه‌ای منتشر کردشامل قانون اساسی جدیدی شبیه بقانون اساسی ممالك متحده وآن همانست که اساس حکومت جمهوری حالیه چین جنوبی قرارگرفته.

در اواخر سال ۱۹۲٤ بعلت منازعاتی که در چین شمالی بین سرداران چینی

ومنچوری بروز کرده بود دکترسن‌یاتسن برای رفع اختلافات بپکینگ حرکت نمود لیکن چون مریض بود دررسیدن بآن‌شهر بتاریخ ۱۲مارس ۱۹۲۵فوت کردومرگ او درمیان اعضای کومینگ‌تانگ تولید اختلاف نمود ودر آن‌میان رئیس مدرسهٔ عالی نظام کانتون که تحت نظر صاحبمنصبان روسی اداره میشد یعنی **چیانگ کای شک**[۱] تهیهٔ سپاهیانی دیدهٔ زمام امور چین جنوبی رابدست گرفت‌همچنانکه هنوز نیز بهمین حال باقیست واودر ادارهٔ امورچین گاهی‌بدولت شوروی و کمونیستها متکی بوده و گاهی نیز برغم ایشان‌حکومت میکرده است .

در سال ۱۹۳۰ دولت ژاپن باین بهانه‌که منافع اقتصادی اودر خطر است بمنچوری حمله برد و بزودی سراسر آن سرزمین پرنعمت آباد راکه ۱،۳۶۲،۰۰۰ کیلو متر مربع وسعت و قریب ۳۰،۰۰۰،۰۰۰ جمعیت دارد مسخر و از چین مجزا کرد وتحت حمایت خود ازآن دولتی مستقل بنام **منچوکوو**[۲] تشکیل‌داد ودر۱۹۳۲ پوییِ‌آخرین امپراطور منچوی چین را بفرمانروائی آنجا برگزید ودوسال بعد اورا بمقام‌امپراطوری رساند . پایتخت حالیهٔ منچوکوو شهر **هسینگ کینگ**[۳] است برسر راه آهن خاربین بموکدن و پرت‌آرتور .

حملهٔ ژاپن بمنچوری‌باعث تحریك خشم‌هشت مملکت دیگری‌شد که‌در۱۹۲۲ درواشنگتن‌استقلال‌چین را بهمراهی ژاپن ضمانت کرده بودندوجامعهٔ‌ملل‌هم ژاپن‌را بحفظ قول وامضای خوددعوت‌نمود لیکن‌ژاپن‌اعتنائی‌نکرد و از عضویت‌جامعه‌استعفا داد وهرقدر اعضای‌مجمع ژاپن را بشناختن حق‌سیادت‌اسمی‌چین بر منچوری‌تکالیف کردند زیربارنرفت و نقشهٔ دیرینه خود را درباب این قسمت بالاخره بانجام رساند

درطرف‌شمال چین قسمت‌مغولستان که‌مابین منچوری و سیبری و صحرای گبی واقعست درسال ۱۹۱۵ بتحریك روسها اعلان استقلال‌کرد و در ۱۹۱۷ پس از بروز انقلاب‌کمونیستی‌درروسیه بادولت جدید آن متحدگردید ودر ۱۹۲۱ جزءمهم

Hsing-King -۳ Manchukuo-۲ Ching-Kaï-Shek-۱

آن که مجاور سیبریست وازجنوب بصحرای گبی وازمشرق بایالت **چاهار** محدوداست بنام **مغولستان خارجی** تشکیل جمهوری شوروی بسبك جمهوریهای روسیه داد وتحت حمایت دولت اتحاد جماهیر شوروی قرار گرفت وشهر **اورگا** درشمال شرقی خرابه‌های قراقروم پایتخت آن شد . نام این شهر را در۱۹۲٤ تغییر داده **اولان باتور هوتو**[۱] یعنی شهر بهادران سرخ گذاشتند اما قسمت **مغولستان داخلی** که مابین منچوری ودرهٔ وسطای هوانگهو ومغولستان خارجی قراردارد ودیوار معروف چین آنرا ازایالت پکینگ وچین خاص جدامیکند از موقعیکه منچوری تحت حمایت ژاپن در آمده میدان بسط نفوذ این دولت گردیده‌است و درهمین سرحدات مابین مغولستان داخلی و خارجی است که ازسال ۱۹۳۰ ببعد پیوسته مابین ژاپن و روسیه نزاع درگرفته و گاهی هم کار این منازعات بجنگهای واقعی بین سپاهیان ژاپنی (حامیان مغولستان داخلی) و روسها (حامیان مغولستان خارجی) کشیده است بالاخره دولتین در سال ۱۹۳٦ فی‌الجمله بتعیین حدود مناطق نفوذ خود موفق شده و موقتاً دست از جدال برداشته‌اند .

تاسال ۱۹۳۵ یعنی بعد از تشکیل دولت پوشالی منچوکوو واستیلای ژاپن برمغولستان داخلی تنها اثری که از نفوذ روسیه در این قسمها بجابود قطعه‌ای از خط آهن چین شرقی بودکه روسها آنرا ازسرحد سیبری بطرف بندر ولادی‌وستك درداخلهٔ منچوری کشیده بودند پس‌از زدوخوردها وگفتگوهای بسیار عاقبت ژاپنیها آنرا در ۱۹۳۵ بمبلغ ۱۷۰،۰۰۰،۰۰۰ ین (واحدپول ژاپنی) از روسها خریدند و آخرین راه بهانهٔ مداخلهٔ روسها هم در منچوری باین وضع بسته شد .

از ۱۹۳۵ ببعد ژاپنیها که چین خاص را بوسیلهٔ استیلا برمنچوری و مغولستان داخلی وقسمت اعظم سواحل دریای زرد محصورکرده بودند برای تصرف کامل این قسمت در ایالات شمالی چین بتحریکات مشغول شدند وپنج ایالت مهم شمالی چین را که

Ulan Bator Hoto – ۱

بین منچوری و شط یانگ تسه کیانگ و اقیانوس کبیر واقعند ببهانهٔ نجات از تحت استیلای حکومت جابرانه چین جنوبی و جلوگیری از انتشار کمونیسم بقیام واداشتند وخود نیز بیاری ایشان باین قسمتها لشکر آوردند وباچیانگ کای شك و حکومت ملی نانکینگ که تازه بدستیاری آلمانها نظام سپاهی خود را سروصورتی داده وباصلاحات اساسی مشغول بودند بجنك پرداختند وبرتمام چین شمالی مستولی شدند اما ملیون چین جنوبی برخلاف خائنین شمالی که آلت اجرای مقاصد استعماری ژاپن شده بودند درچین جنوبی همچنان مقاومت میکردند و این مقاومت تا آنجا دوام کرد که چین و متحدین دیگر او ژاپن را بکلی از پای در آوردند و چین بتصرف کلیه اراضی از [redacted] دست رفتهٔ خود از جمله منچوری موفق شد فقط مغولستان داخلی نیز بصورت جمهوری شوروی از آن جدا و بمغولستان خارجی ضمیمه گردید.

ترقیات سریع آلمان

در سال ۱۸۶۱ سلطنت ممالکت آلمانی‌نژاد پروس نصیب **ویلهلم اول** گردید که مردی بی‌آلایش‌ودیندار بودومانندآ باء واجداد خویش جزخدمت بنظام‌لشکری مملکت خودوعظمت پروس اندیشه‌ای در سر نداشت. این مرد یك سال پس ازجلوس بکرسی پادشاهی پروس صدارت خویش را بیکی از نجبا وملکزادگان پروسی یعنی **اتوفن بیسمارك** [1] (۱۸۱۵ - ۱۸۹۸) وزیر بسیار مشهور وا گذاشت.

بیسمارك درسیاست خارجی در قدم اول درصدد برآمد که دست اطریش را که برممالك آلمانی‌غیرپروسی ریاست وعنوان سیادت داشت کوتاه‌سازد وبرای آنکه اطریش نتواندباممالك‌دیگرمتحدشود ازیك‌طرف درخواباندن شورش لهستانیها بروسیه کمك کرد وازطرفی دیگر با فرانسه که دراین تاریخ بااطریش برسرمسائل ایتالیا در حال‌خصومت بودمعاهده ای تجارتی‌بست سپس جهت‌یافتن بهانه ای برای‌حملهٔ‌باطریش پادشاه‌این‌مملکت رابرای‌تصرف‌سه‌ولایت آلمانی نشین‌سرحد دانمارك‌که‌تحت‌استیلای خارجی‌بود با پروس همدست ساخت و بعد ازآنکه آن ولایات را بهمراهی اطریش مسخرنمودندطوری‌آنهارابین پروس‌واطریش‌تقسیم کردکه همه وقت‌راه بروزاختلاف بین طرفین باز باشد

پس از تمهید این‌مقدمه بیسمارك‌ناپلئون سوم امپراطورفرانسه رابوعدهٔ کمکی مالی‌بحال بیطرفی‌نگاه‌داشت وایتالیا راهم که در آرزوی بیرون‌آوردن ایالت ونیزاز کف اطریش بودباخود متحد نمود ودر سال۱۸۶۶ بهمان بهانه‌ای‌که خود تهیه دیده

Otto Von Bismarck - ۱

بود باطریش حمله برد و درمحل **گونیك گرتس** یا **سادوا**[1] سپاه اطریش را بدست **فن مولتکه**[2] (۱۸۰۰-۱۸۹۱) شکستی عظیم داد و با وجود فتحی که اطریشیها در مقابل ایتالیائیها کرده بودند در شش هفته اطریش را از پا در آورد واطریش بموجب عهدنامهٔ پراگ بکلی ازمداخله درممالك آلمان صرف نظر نمود وممالك مزبور بنام **اتحادیهٔ آلمان شمالی** تشکیل مملکتی متحد دادند که ریاست آن باپروس شد و بیسمارك علاوه بر سمت صدارت پروس عنوان وزیر اول این مملکت متحد را نیز یافت .

اما ممالك جنوبی آلمان یعنی **بادن** و **باویر** و **ورتمبرگ** که ساکنین آن مانند اطریشیها اهل تمدن و پیرو آئین کاتولیکی بودند نسبت بپروسیان خشن پرتستانی صفائی چندان نداشتند و بمیل خاطر زیر بار قبول سیادت پروس و داخل شدن در اتحادیهٔ ممالك آلمانی شمال نمیرفتند .

جنك پروس با فرانسه (۱۸۷۰-۱۸۷۱) و شکست ناپلئون سوم ممالك آلمان جنوبی را نیز خواهی نخواهی باتحاد با پروس وممالك آلمان شمالی واداشت و چون دو ولایت آلزاس ولورن نیز ازفرانسه منتزع و بپروس ضمیمه گردید ویلهلم اول بنام امپراطور آلمان در قصر ورسای تاج بر سر گذاشت و بیسمارك سمت صدر اعظمی آلمان را پیدا کرد و باین ترتیب در ۱۸۷۱ دولت واحد آلمان تشکیل شد وناگهان مملکت وسیع عظیمی در این قطعه بوجود آمد که ازجهت سیاست و قدرت نظامی مقتدر ترین دول اروپا بشمار میرفت و فرانسه که تا این تاریخ همین مقام را داشت تحت الشعاع آن واقع شد . ازتاریخ تشکیل دولت واحد آلمان تاقریب بیست سال اختیار تمام کارها و زمام امور سیاست این مملکت جدید التأسیس دردست بیسمارك بود .

در سیاست داخلی بیسمارك علاوه بر تدوین یك سلسله قوانین برای ادارهٔ امپراطوری آلمان و تأسیس بانك دولتی[3] برای از میان بردن قدرت کاتولیکهای آلمان که از امرپاپ بیشتر اطاعت داشتند تا از امپراطورو صدراعظم بسخت گیری با ایشان

۱- Sadowa = Koniggratz ‏ ۲- Von Moltke ‏ ۳- Reichsbank

پرداخت واحکامی چند برضد کاتولیکهای آلمان صادر نمود لیکن عاقبت دراین مبارزه[1] توفیقی نیافت و بصلح با پاپ مجبور گردید ویکی از علل عمدهٔ شکست بیسمارك در این راه قوت گرفتن یکی دیگر از دشمنان او بودکه در داخله پیوسته مانع اجرای خیالات مستبدانهٔ بیسمارك می‌شد وآن حزب سوسیالیست بودکه براثر ترقیات صنعت آلمان و افزایش یافتن عدد کارگران روزبروز بیشتر قدرت و نفوذ می یافت

بعد از انتشار کتاب سرمایهٔ کارل مارکس شاگردان ومبلغ افکار سوسیالیستی او در آلمان گردیدند و از ایشان عده‌ای گرد **فردینان لاسال**[2] (۱۸۲۵-۱۸٦٤) از فلاسفه ونویسندگان یهودی آلمان جمع آمدند ولاسال که از مؤمنین جدی مذهب مارکس بود ولی جنبهٔ وطن‌پرستی اوغلبه داشت کسی است که بسیاری از اصول مذهب سوسیالیسم جدید را مرتب ومنظم نموده است.

در سال ۱۸۷۵ سوسیالیستهای انقلابی و سوسیالیستهای ملی آلمان برای آنکه بهتر بتوانند درمقابل سیاست قاهرانهٔ بیسمارك مقاومت کنند دست از احتجاجات مسلکی برداشته باهم متحدشدند وحزب سوسیال دمکرات را تشکیل دادند واین حزب باوجودتمام سختگیریهای بیسمارك وجانشینان او بسرعت درآلمان پیشرفت حاصل کرد بطوریکه در ۱۹۱۲ عدهٔ پیروان آن دراین مملکت بچهار ملیون نفر می رسید و در مجلس شورای آلمان یعنی رایشتاگ[3] قریب صدتن نماینده داشت و قوی ترین احزاب آلمان محسوب میشد



بیسمارك

Reichstag-۳ Ferdinand Lassalle - ۲ Kulturkampf - ۱

ترقی سوسیالیسم در آلمان بیش ازهمه نتیجهٔ ترقیات اقتصادی آلمان بود که بلا فاصله پس از تشکیل دولت واحد آن سرعتی عجیب یافت چه موجبات طبیعی این ترقی از حسن موقع جغرافیائی آلمان و قرارداشتن آن درمرکز اروپا و فراوانی آهن و زغال و جمعیت در این کشور بهمه جهت فراهم بود فقط نبودن دولتی مقتدر و واحد که از این موجبات استفاده کند و این منابع ثروت را بکار اندازد آلمان را بحال فقر و عقب ماندن از سایر کشور های صنعتی اروپا نگاه داشته بود .

تشکیل دولت واحد آلمان و سیاست مخصوص بیسمارك درتحصیل سیادت و اعتبارجهت این مملکت بزودی منابع ثروتی را بکارانداخت و آلمان کمی بعدبزرگترین ممالك استخراج کنندهٔ زغال و آهن در دنیاگردید وصنایع الکتریکی وفولادسازی و ساخت کشتی و ادویهٔ شیمیائی آن ترقی فوق العاده یافت و براثر آن میزان تجارت خاجی آن نیز بالا رفت و بیسمارك برای حمایت مصنوعات داخلی وجلوگیری ازرقابت های خارجی تعرفه های گمرکی مخصوص وضع نمود لیکن بیشترترقیات اقتصادی آلمان و دورهٔ عظمت و اعتبار آن در مراحل صنعت وتمدن مربوط بدورهٔ بعدازبیسمارك یعنی دورهٔ امپراطوری **ویلهلم دوم** (۱۸۸۸ ـ ۱۹۱۸) نوادهٔ ویلهلم اول است که در ۱۸۸۸ بامپراطوری نشسته و این امپرطور جوان با اینکه درسیاست خارجی کمتر از خط مشی بیسمارك منحرف گردیده دوسال پس ازجلوس بیسمارك را بکناره گیری واداشته وخود زمام سیاست آلمان را بدست گرفته است بااین معنی که صدراعظمهای جانشین بیسمارك تقریباً هیچکدام ازخود اراده ورأیی نداشته وهمه آلت اجرای مقاصد ویلهلم دوم محسوب میشده اند . بعدازآنکه بیسمارك برفرانسه غلبه یافت ودولت واحد آلمان را تشکیل داد اظهار داشت که آلمان بمنتهی آرزوی خود رسیده وغیرازتعقیب صلح منظوری دیگر ندارد لیکن چون کمی بعد دریافت که فرانسه ازخیال کشیدن انتقام از پروس بیرون نرفته وبهمین نیت درترمیم خرابیهای گذشته وتحصیل یارانی میکوشد تا مدتی سعی کرد که حواس فرانسه را متوجه خارج اروپا سازد تامگرخیال انتقام

ازخاطر آن دولت بیرون رود بهمین نیت آن مملکت را درسال ۱۸۷۹ بگرفتن تونس که ایتالیا نیزبان چشم طمع دوخته بود برانگیخت . با این تدبیر فرانسه مدتی سرگرم بخارج اروپا بود و بتأسیس دولت مستعمراتی اشتغال داشت لیکن هیچگاه ازفکر کینه کشی ازآلمان بیرون نمی رفت . چون بیسمارك چنانكه میخواست ازاین سیاست خود نتیجه نگرفت ناچار متوجه اتحاد با روسیه و اطریش شد چه آلمان باروسیه هچگونه رقابت سیاسی نداشت و مابین آن و اطریش هم پس ازآنکه این دولت از حق سیادت خود بر ممالك ژرمنی صرف نظر کرد دیگر موضوع اختلافی در میان نبود بخصوص که بیسمارك بعد از شکست دادن آن مملکت همه قسم رعایت احترام و عظمت اطریش را کرده و با تحمیل شرائط سنگینی موجب توهین و تحفیف آن نشده بود .

بیسمارك سابقاً در تعقیب این سیاست درسال ۱۸۷۲ اسباب ملاقات بین سه امپراطور آلمان واطریش و روسیه را فراهم ساخته بود تا زمینه ای جهت اتحادی که منظور او بود فراهم سازد اما اندکی بعد بعلت رقابت شدیدی که بین روسیه واطریش بر سر مسائل بالکان وجود داشت بتجربه فهمید که ایجاد اتحادی مابین این دو مملکت که رقیب و خصم سیاسی یکدیگرند امکان ندارد و پس از آنکه روسیه در ۱۸۷۸ بر عثمانی غلبه کرد وشرایط سختی بآن دولت تحمیل نمود بیسمارك هم بدعوت اطریش کنگرهٔ معروف برلین را تشکیل داد و جداً ازاین دولت طرفداری نمود وروسیه را بتعدیل شرایط صلح واداشت . این عمل روسیه را بکلی ازآلمان واطریش دور کرد ولی بر خلاف باعث نزدیکی این دودولت بیکدیگر گردید چنانکه سال بعدازختم کنگرهٔ برلین یعنی در **۱۸۷۹ آندراسی** وزیر امور خارجهٔ اطریش و بیسمارك محرمانه معاهده ای بستند و قرار گذاشتند که در صورت حملهٔ روسیه یا دولت دیگری که با روسیه متحد باشد (یعنی فرانسه) یکی از دو متحد دیگری فوراً بیاری او بشتابد

Andrassy - ۱

این معاهده در تاریخ سیاسی اروپای معاصر اهمیت بسیار دارد چه عقد آن مقدمه ای شده است برای بستن معاهدات دیگری نظیر آن یا بتوسط آلمان یا بتوسط ممالك دیگر بر ضد آلمان واروپا ازاین زمان ببعد بدو دسته ممالك تقسیم شده است يك دسته با آلمان ودستهٔ دیگر بر ضد آن

در سال ۱۸۸۲ بیسمارك ایتالیا را نیز در حلقهٔ اتحاد با آلمان واطریش کشاند و اقبال ایتالیا باین اتحاد بیشتر بعلت دست اندازی فرانسویان بود برتونس که اندکی قبل از این تاریخ آنجا را ایشان بتحریك بیسمارك تصرف کرده بودند و ایتالیا با وجود سابقهٔ خصومتی که با اطریش داشت علی رغم فرانسه بتکلیف بیسمارك تن در داد و **اتحاد مثلث** از آلمان و اطریش و ایتالیا تشکیل شد.

بیسمارك با وجود تشکیل اتحاد مثلث همیشه سعی داشت که با روسیه نیز روابط آلمان را دوستانه نگاه دارد و در این راه حتی مقاصد خود را ازمتحد آلمان یعنی اطریش نیزمخفی میکرد. براثر این تدابیر تا سال ۱۸۹۰ که سال عزل بیسمارك است آلمان ازجانب دشمنان خارجی خود نسبةً آسوده خاطر بود و با صلاح اوضاع داخلی و اقتصادی خود اشتغال داشت اما باوجود این احوال ازآینده غفلت نمیکرد و همواره درتزیید قوای بری و بحری خود میکوشید مخصوصاً دورهٔ سلطنت ویلهلم دوم دورهٔ بسط قوای بحری آلمان و شروع دست اندازی آن مملکت بقطعات دیگر عالم و داخل شدن آنست درخط رقابت سیاسی و اقتصادی با بزرگترین امپراطوریهای جهان یعنی بریتانیای کبیر.

درمقابل اتحادیه ای که بیسمارك تشکیل داده بود دو همسایهٔ غربی و شرقی آلمان یعنی فرانسه وروسیه بوحشت افتادند، فرانسه مستقیماً از آلمان بیم داشت و روسیه از متحد پرقوت آن اطریش، بهمین جهت این دورقیب آلمان و اطریش باوجود اختلاف سبك حکومت برای حفظ حیات خود بیکدیگر نزدیك شدند وفرانسه بمیل قبول کرد که بساختن مهمات جنگی برای روسیه بپردازد ومبلغی بآن دولت قرض بدهد عاقبت

دولتین در ۱۸۹٤ اتحادی نظامی با یکدیگر بستند و قرار گذاشتند که اگریکی از دوطرف مورد حملهٔ دولتی خارجی قرار گیرد متحد دیگر بیاری او بشتابدو تااتحاد مثلث برجاست آن نیز برقراربماند . عقد این قرارداد فرانسه را ازحالت انفرادی که بیسمارك ایجاد کرده بود بیرون کشید ودراروپا اتحاد دیگری درمقابل اتحادمثلث بوجودآورد .

بوجود آمدن این دو اتحاد اگرچه بظاهر برای حفظ صلح دراروپابودوتا مدتی نیز از این لحاظ مفید واقع شد لیکن کینه های دیرینه را از میان نبردبلکه قوت یافتن حس ملیت درهریك ازممالك وسعی جمعی از نویسندگان وسیاسیون کوتاه نظر دربرافروختن آتش انتقام خواهی وتحقیر دشمنان وشدت گرفتن مبارزات اقتصادی و حسد بردن ممالك معظمه نسبت بترقیات یکدیگر کار رقابت و خصومت راروزبروز شدیدتر میکرد وبا اینکه دراروپا جنك وکشتار وجود نداشت حالت جنك باقی بود و هرکشوری قسمت عمدهٔ درآمد و زحمت خودرا بتهیهٔ اسلحه وسرباز صرف می‌نمود و خدمت نظام اجباری که درایام انقلاب کبیر فرانسه معمول وبعدها بتوسط پادشاهان پروس بسط یافته بود درهمهٔ ممالك اروپا بغیر ازانگلیس بمورد اجرا گذاشته‌شد و حالتی در اروپا پیش آمدکه آنرا خود ایشان **صلح مسلح**[۱] خوانده‌اند .

در میان کشورهای اروپائی انگلیس حالتی خاص داشت چه این دولت پس از آنکه ناپلئون کبیر را از میان برد تاحدی ازدخالت در سیاست اروپا خودرا برکنار کشید وبحفظ امپراطورعظیم خویش درماوراء اوقیانوسها وسیاست اقتصادی جهانگیر خود پرداخت و جز دخالت در جنگهای کریمه و مسائل راجع ببالکان در۱۸۷۵ - ۱۸۷۸ در عهد صدارت دیسرائلی دیگرمداخلهٔ مهمی ازآن دولت دراموراروپادیده نشد و **لرد سالیسبری**[۲] جانشین دیسرائلی صریحاً میگفت که انگلیس باید بهمان گوشه گیری باشکوه خود[۳] قناعت ورزد و سیاست خود را براین اصل بنا نهد .

Splendid Isolation - ۳   Lord Sabisbury - ۲   La paix armée - ۱

سیاست گوشه گیری انگلیس چندان دوامی نکرد چه این مملکت علاوه بر آنکه بیطرفی بلژیک را در قارهٔ اروپا ضمانت کرده بود و برای حفظ ارتباط خود با مستعمرات افریقائی و آسیائی خویش در دریای مدیترانه و شرق نزدیک منافع بیشمار داشت در نتیجهٔ بسط اقتدار دول دیگر اروپائی در افریقا و آسیا خواهی نخواهی در این دو قطعه با ممالک بری اروپا در رقابت و خصومت می‌افتاد چنانکه درقضیهٔ **فاشودا**[1] نزدیک بود که بین آن دولت و فرانسه جنگ در گیرد و بر سر مسائل راجع بایران و افغانستان و تبت نیز دشمنی سختی میان انگلیس وروسیه بروز کرد و از این تاریخ انگلیس فهمید که در اروپا در میان دو دسته متحدین و متفقین تنها مانده و هر دو طرف باو بچشم بیگانه مینگرند ، بهمین نظر بترک سیاست گوشه گیری مصمم شد و باتخاذ سیاستی جدید پرداخت

در اختیار سیاست جدید انگلیس قبل از همه متوجه اتحاد با آلمان شد چه در این تاریخ بشرحی که گذشت میان بریتانیای کبیر و فرانسه و روسیه بعلت رقابتهای استعماری خصومتی شدید وجود داشت ولی برخلاف آلمان و انگلیس در آن تاریخ چندان با یکدیگر رقابت و اختلافی نداشتند .

در سال ۱۸۹۸ جوزف چمبرلن صدراعظم انگلیس بآلمان پیشنهاد اتحاد کرد ولی ویلهلم دوم و صدر اعظم او **فن بولو**[2] از قبول این تکلیف تن درزدند ومنظور انگلیس عملی نشد .

پادشاه جدید انگلیس **ادوارد هفتم** (۱۹۰۱ — ۱۹۱۰) پس از آنکه دریافت که اتحاد با آلمان صورت پذیر نیست درصدد برآمد که با حل اختلافات سیاسی کشور خود با فرانسه با این مملکت اتحادی برقرار نماید و چون سیاست خارجی فرانسه نیز در دست **دلکاسه**[3] (۱۸۵۲ ـ ۱۹۲۳) بود که بچنین اتحادی تمایل شدید داشت انگلیس و فرانسه در سال ۱۹۰۴ اختلافات خود را که بیشتر بر سر مسائل راجع به افریقا بود حل کردند باین ترتیب که فرانسه ازحقوق خود درمصر صرف نظر کرد و

۱- رجوع کنید بصفحهٔ ۱۱۷ ۲ - Von Bülow ۳ - Delcassé

انگلیس هم حاضر شد که دست آن دولت را در تصرف مراکش باز بگذارد و آن مملکت را منطقهٔ نفوذ فرانسه بشناسد و دولتین از این تاریخ ببعد متحد سیاسی یکدیگر باشند.

اما این اتفاق فرانسه و انگلیس که آنرا **اتفاق صمیمانه**[۱] میگفتند و چندان شباهتی باتحاد فرانسه با روسیه یا اتحاد مثلث بین آلمان و اطریش و ایتالیا نداشت چه فرانسه و انگلیس فقط با یکدیگر دست دوستی داده و ترك رقابت و مخاصمه کرده بودند و اتفاق صمیمانهٔ ایشان بر ضد کسی نبود.

قبل از عقد این اتفاق بشرحیکه دراحوال ژاپن گفتیم دولت انگلیس در ۱۹۰۲ با این دولت نیز راجع بمسائل شرق اقصی اتحادی بسته بود و پس از آنکه در ۱۹۰۷ اختلافات خود را در آسیا راجع بایران و تبت و افغانستان نیز با روسیه حل نمود موضوع نقار با این دولت را هم از میان برد و چون روسیه با فرانسه که انگلیس تازه باآن داخل دوستی شده بود اتحادی داشت بتدریج زمینه برای نزدیك شدن انگلیس و فرانسه وروسیه بیکدیگر و تشکیل **اتفاق مثلث** در مقابل اتحاد مثلث فراهم شد اما این اتفاق تا ابتدای بروز جنگهای بین المللی و جدی شدن خطر آلمان و اطریش هیچوقت صورت رسمیت نیافته و مانند اتحاد مثلث بموجب یك معاهدهٔ مخصوص بامضاء نرسیده بود.

ازبعد از آنکه قیصر ویلهلم دوم خودرا ازتخت قیمومت بیسمارك خلاص کرد و خود در راندن سیاست مستقل گردید تمام هم او مصروف تقویت قدرت لشکری آلمان و تزیید قوای بحری آن شد و ویلهلم دوم علناً همه جا در نطقهای خویش این تصیم خود را میگفت و رعایای خویش را بفداکاری و کوشش بلیغ در اینراه میخواند و غیر از این امپراطور عدهٔ کثیری از نویسندگان و نظامیان آلمانی نیز بودند که بوسیلهٔ نوشته و خطابه عامه را بسعی در راه تحصیل مقام اول برای آلمان در عالم از جمیع جهات تشویق میکردند و نژاد آلمانی را از هر حیث فوق نژادهای دیگر میگفتند و مدعی بودند که آلمان برای تسلط بر عالم و ادارهٔ عموم ملل از جانب خداوند مأمور است و وسیلهٔ تحصیل این عظمت و **سیادت جهانگیرانه**[۲]

Weltmacht - ۲ Entente Cordiale - ۱

تکثیر جمعیت و بسط علم و اقتصادی و تقویت روزافزون قوای لشکری و بحری و تحمیل حق حاکمیت آلمان بر دنیا بوسیلهٔ زور و جنگ است . اینقسم افکار که از دورهٔ استیلای ناپلئون کبیر بر آلمان و ایام بدبختی و تیره‌روزی آلمانها در زیر دست بیگانگان شروع بنضج کرده بود دردورهٔ بیسمارك و ویلهلم دوم بکمال قوت رسید و دولت آلمان نیز از نشر آنها فوق العاده طرفداری می نمود و درمدارس آموزگاران و استادان هم آنهارا در ذهن خردسالان و جوانان رسوخ میدادند ودربلاد عمدهٔ آلمان جمیت های کثیری برای تقویت سیاست دولت در این مرحله وجود داشت . از آنجا که بعضی از دول معظمهٔ اروپائی مخصوصاً فرانسه از عهدلویی چهاردهم ببعد مانع تشکیل دولت واحد آلمان شده و ملت آلمانی را با وجود همه نوع لیاقت ذاتی و ترقیات علمی و ادبی و هنری در حال نکبت و پستی نگاه‌داشته بودند بتدریج در میان اهل فکر و قلم آلمان جمعی ازفضلا برای آنکه هموطنان خود راازاین وضع پریشان بیرون آورند ببیدارکردن ایشان و تبلیغ حس وطن پرستی شدید پرداختند و بعضی از آن جماعت کاراین گونه تبلیغات راکم کم بآنجا کشاندند که هرحق و فضیلتی را محکوم زوروقدرت جلوه دادند و گفتند ملتی درعالم حق حیات وبقادارد که از سایرین پرزور تر باشد ، ملل ضعیف هر قدر هم بفضایل اخلاقی آراسته باشند حق حیات ندارند .

سردسته این طایفه نیچه[۱] (۱۸٤٤-۱۹۰۰) فیلسوف بزرك آلمانی است که منشأ بسیاری ازاین نوع افکار شده ولی نیچه در بیان آراء خویش نظر کلی داشته در صورتیکه شاگردان او اصول عقاید استادخود رابالخصوص براحوال آلمان تطبیق کرده‌اند .

نیچه میگفت که نوع بشر را میتوان بدو طبقهٔ ضد یکدیگر تقسیم نمود ، یك طبقه اقویا یعنی اشراف و اربابان ضیاع وعقار ، طبقهٔ دیگر ضعفا یعنی بینوایان وبردگان در نزاع بین این دوطبقه که خواهی نخواهی همه‌وقت مخالف ودشمن یکدیگر ندافراد

Nietzsche - ۱

هر طبقه سعی دارند که اخلاقیات خود را بر افراد طبقهٔ دیگر تحمیل کنند. مذهب مسیح چون در بدو ظهور از میان طبقهٔ بینوایان و غلامان برخاسته بنابر عقیدهٔ نیچه اخلاقیات آن اخلاقیات مردم بیچارهٔ ضعیف النفس است و بهمین علت باید از میان برود و بشر امروزی سعی کنند که روز بروز قویتر شوند تا آنکه زمینه برای ظهور نژادی که از جهت قدرت فوق جمیع نژادها وسزاوار حق سیادت بر همه باشد بوجود آید. این نژاد خیالی را نیچه فوق انسان[۱] میخواند.

ملت پرستان آلمانی وطرفداران عظمت وسیادت این نژاد که از مشرب افکار نیچه سیراب شده بودند ناشر سه رشته فکر در میان هموطنان خود شدند:

اول آوردن جمیع کسانی که درعالم بزبان آلمانی تکلم می کنند، ویا از نژاد آلمانی هستند در تحت یك اداره وحکومت این فکر را فکر اتحاد نژاد آلمانی می گفتند[۲].

دوم برتری دادن آلمان در عالم از جمیع جهات بر ملل دیگر[۳].

سوم غلبهٔ زور برحق[٤].

از پیروان مهم نیچه در این راه یکی مورخ معروف آلمان **ترایچکه**[٥] (۱۸۳٤-۱۸۹٦) است که تاریخ آلمانرا درقرن نوزدهم نوشته ودر این کتاب خود هرجا مجال پیدا کرده است فکر اتحاد نژاد آلمانی و کشیدن انتقام از دشمنان و ستایش زور وقوت وحس وطن پرستی را بحد افراط تقریر نموده است.

سرتیپ **برنهاردی**[٦] (۱۸٤۹ - ۱۹۳۰) از پیروان نیچه و ترایچکه در کتابی که بعنوان آلمان و جنگ آینده نوشته راه عملی سیادت جهانگیرانه را برای آلمان بتفصیل تمام در آن کتاب نشان داده وگفته است که ملت آلمانی از حس وحدت ملی و لیاقت سیاسی خالی است بهمین جهت هر آن ممکن است که بر اثر تبلیغات ادبی وحزبی

۱- Superman = üebermensch ۲- Pangermanisme
۳- Deutschland Über Alles ٤- باصطلاح انگلیسیها Might against right
٥- Treitschke ٦- General Bernhardi

رشتهٔ آن ازهم گسسته شودچارهٔ حفظ این اتحاد گرد آوردن جمیع آلمانهاست درتحت ادارهٔ نظام لشکری بسیار مقتدری تانه تنها کلیهٔ آلمانها همه وقت بیکدیگر پیوسته ومحکوم یك حکم ونظام بمانند بلکه درنتیجهٔ این بهم پیوستگی وقدرت نظامی بتوانند عالم را محکوم خود کنند وتمدن ژرمنی را برسراسر گیتی حکمفرمائی دهند. بعقیدهٔ سرتیپ بر نهاردی معاهدات واتحادهائی که دولت آلمان بادیگران درموقع احتیاج بسته هر وقت این احتیاج ازمیان برود ومنفعت دولت اختیار مسلکی برخلاف آنرا اقتضا کند نه تنها قدر وقیمت آنها از میان می‌رود بلکه عمل بآنها خلاف اخلاق است.



ویلهلم دوم

در نتیجهٔ انتشار این قبیل افکار درآلمان وحاضر شدن ذهن اکثرمردم برای

جنك آینده که بنا بادعای امثال برنهاردی آلمان باید پس ازغلبه دنیا رامحکوم سیاست و تمدن خود کند و ویلهلم ثانی و سرداران او قدرت لشکری آلمان را در اروپا بمقام اول رساندند وچون درضمن جمعیت وصنعت آلمان هم براثرمساعی خستگی نا پذیر دولت ترقی فوق العاده یافته و تحصیل مستعمرات سکونی و استخراجی ضرورت کلی پیدا کرده بود و رسیدن باین مقصود بدون داشتن بحریه ای قوی نظیر آنچه که انگلیس در دست داشت ممکن نمیشد ویلهلم دوم گفت که من تا بحریهٔ آلمان راهم بپایهٔ سپاه بری آن نرسانم از پای نخواهم نشست وباین نیت بدستیاری تیرپیتز[۱] (۱۸۴۹ - ۱۹۳۰) که در سال ۱۸۹۷ بسمت وزارت دریاداری منتخب شده بود بعملی کردن خیال خود پرداخت و تیرپیتز در سال ۱۸۹۸ اولین لایحهٔ پیشنهادی را برای تقویت بحریهٔ آلمان تقدیم رایشتاگ کرد واو که تا ظهور جنگهای بین المللی همچنان درشغل سابق خود برقرار بود در مدتی کمتر ازبیست سال آلمانرا دارای بحریه ای بسیارقوی کرد بطوریکه پس از انگلیس از این لحاظ در عالم مقام اول را داشت وانگلیس بزودی فهمید که این بحریهٔ مقتدر که بظاهر بیش ازحد احتیاجات آلمانست برضد او است بهمین نیت آندولت هم بتکثیر عدد کشتیهای جنگی خود پرداخت و تا جنگهای بین المللی شروع شدهرسال این دو دولت مبالغ گزافی خرج ازدیاد قوای بحری خود می کردند تاازیکدیگر عقب نمانند.

براثر عصبانیتی که بعد از تشکیل اتحادمثلث و بروز رقابت بحری بین آلمان و انگلیس ورقابتهای روسیه و اطریش درشبه جزیرهٔ بالکان پیش آمده بود دول معظمهٔ اروپا تمام سعی خود را متوجه افزودن اسلحه و تهیهٔ جنك میکردند و مردم با اینکه شاید هیچکدام خواهان این وضع نبودند بنا چار مالیاتها و مخارج گزافرا بدعوت دولتهای خود متحمل میشدند واروپا حکم مخزن باروتی را پیدا کرده بود که برسیدن کوچکترین جرقه بیم درهم سوختن آن میرفت.

Tirpitz - ۱

برای جلوگیری از پیش آمد جنگ و رفع حال بحرانی که بر آن مستولی شده بود جماعتی از مصلحین خیراندیش در صدد بر آمدند که شاید با تشکیل مجالس گفتگو اختلافات بین دول معظمه را بشکلی فیصل دهند و بتدابیری از بروز جنگ جلو گیری کنند چنانکه درسال ۱۸۹۹ نیکلای دوم امپراطور روسیه از ممالك عالم برای چنین مذاکراتی دعوتی کرد و انجمنی از نمایندگان آنها در لاهه پای تخت هلند تشکیل یافت و قرارشد که دول از آن تاریخ ببعد حل اختلافات و مرافعات بین خود را بمحکمهٔ صلحی که اعضای آن از مردم بی طرف باشند واگذارند ولی این انجمن نتیجهٔ مهم نداد و جز درموارد جزئی وجود آن مؤثر نشد . درسال ۱۹۰۷ باردیگر انجمنی بهمین عزم درلاهه منعقد گشت از این انجمن ثانوی نیز نتیجهٔ بزرگی بدست نیامد فقط ممالك متحدهٔ امریکا بافرانسه و انگلیس دو معاهده بست و با این دو دولت اروپائی قرار گذاشت که بعدها اختلافات خود را با آنها فقط از راه مراجعه بحکمیت انجمنهای بیطرف حل کند و بجنگ متشبث نشود .

این اقدام ممالك متحده البته قدم بسیار بزرگی بود در راه پیشرفت صلح لیکن بدبختانه دول اروپائی بهیچوجهٔ اقدامی نظیر آن درمیان خود توفیق نیافتند چه علاوه بر کینه و حسد عجیبی که درطی نیم قرن اخیر نسبت بیکدیگر پیدا کرده بودند مسئلهٔ کشمکشهای دائمی ایشان برسر تصرف بازارهای تجارتی و مستعمرات ومناطق نفوذ هیچوقت نمی گذاشت که این دول از طریق صلح صمیمانه باهم بسازند بلکه مقدمات طوری فراهم شده بود که جز بوسیلهٔ جنگ تصفیهٔ این قبیل اختلافات بهیچ صورتی دیگر امکان پذیر بنظر نمی آمد چنانکه طولی نکشید که در اروپا نایرهٔ جنگهای بین-المللی برسرهمین قبیل مسائل مشتعل شد وبتدریج دامنهٔ آن بتمام قطعات عالم کشید .

کشمکشهای سیاسی و رقابتهای مستعمراتی

دول معظمه در اوایل قرن بیستم

ازتاریخ تشکیل دولت واحد آلمان تا ظهورجنگهای بین المللی یعنی از ۱۸۷۱ تا ۱۹۱۴ روزی نمیگذشت که اهمیت و اعتبار آلمان رو بفزونی نمیرفت وازجهتی از جهات موجب نگرانی همسایکان او و امپراطوری عظیم بریتانیای کبیر که تا شروع قرن بیستم از همه جهت مهم ترین ومقتدر ترین ممالك عالم بود فراهم نمیشد. علت عمدهٔ این امر دو چیز بود یکی افزایش یافتن سریع جمعیت آلمان دیگر ترقی فوق العادهٔ صنعت آن

در فاصله ای کمتر از چهل سال جمعیت آلمان بعلت تفوق یافتن عدهٔ موالید بر شمارهٔ متوفیات قریب بیك ثلث زیاد تر شد یعنی آلمانی که در ۱۸۷۱ بیش ازچهل ملیون جمعیت نداشت درسال ۱۹۱۴ شمارهٔ سکنهٔ آن بشصت و هشت ملیون رسید و باین ترتیب هر سال نزدیك بیك ملیون برمردم آن افزوده میشد درصورتیکه درغالب ممالك دیگر اروپا یا شمارهٔ ساکنین ثابت میماند و یا آنکه افزایش آن این سرعت را نداشت مثلا برای فرانسه پانزده سال وقت لازم بود تا جمعیتی راکه آلمان دریك سال بدست می آورد فراهم سازد .

بر اثراین افزایش جمعیت تا سال ۱۸۹۳ که هنوز صنعت در آلمان رونقی بسزا نیافته بود هرسال مقدار کثیری از آلمانها ازوطن خود بسایر نقاط عالم مهاجرت مینمودند و عدد این مهاجرین در سال از ۱۲۰،۰۰۰ تا ۲۲۰،۰۰۰ بود و چون اینکار چندین سال طول کشید آلمانها بغالب نواحی عالم مخصوصاً درشهرهای صنعتی وتجارتی بزرك وبنادر معتبر و نواحی حاصلخیز پراکنده شدند و عادت ایشان این بود که درهرجا تمام گردیکدیگر جمع آیند و ازاجتماع خود آلمانی کوچك درممالك بیگانه تشکیل

دهند و در آنجا بزبان خود تکلم کنند و بنشر آداب قومی وصنایع بومی مملکت خویش بپردازند و بهیچوجه در اقوام دیگر مستحیل نشوند .

مهمترین این قسم مهاجر نشینهای آلمانی در امریکا یعنی درممالك متحده و برزیل است و در این دوناحیه شمارهٔ ایشان از چندین میلیون میگذرد .

کثرت روز افزون مهاجرین آلمانی جمعی ازوطن پرستان این قوم را بخیال انداخت که مثل سایر ممالك اروپائی برای آلمان هم درخارج ازاروپا مستعمراتی تحصیل کنند تا مهاجرین آلمانی در آن مستعمرات سکونت اختیار نمایند و از تحت اداره وحکومت وطن اصلی خود خارج نشوند . همین مسئله امر تحصیل مستعمرات را از سال ۱۸۸۵ مورد توجه آلمانها قرارداد لیکن از آنجاکه بیسمارك زیاد باین موضوع اهمیتی نمیداد در ایامی که فرصت بود آلمان بضبط مستعمرات مهمی توفیق نیافت و آنچه را هم که بدست آورد در حقیقت نتیجهٔ اقدامات جمعی از مردم آلمان یا جمعیت‌های تبلیغی واقتصادی است چه درابتدا دولت خود مستقیماً دراین قضیه دخالت نمیکرده است

در اوایل قرن بیستم مستعمرات آلمان درسه قطعهٔ آسیا وافریقا واقیانوسیه منحصر بود ببندر کیائوچئو در ساحل شرقی چین ومجمع الجزایر کارولین وماریان که آنرا در ۱۸۹۹ آلمان از اسپانیا خریده بود وارض امپراطورویلهلم درشمال غربی جزیرهٔ گینهٔ جدید و چند مجمع الجزایر کوچك درمجاورت آن ودرافریقا عرض توگو و کامرون و افریقای جنوب غربی و افریقای شرقی آلمان .

این مستعمرات که قریب سه ملیون کیلومترمربع وسعت داشت (آلمان از این جهت سوم دولت مستعمراتی عالم بود بعد از انگلیس وفرانسه)و ۱۲،۵۰۰،۰۰۰ جمعیت بغیراز بندرکیائوچئو هیچکدام بعلت ناسازگاری آب وهوا وبنداشتن منابع ثروتی و مواد خام واولیهٔ مهم دردآلمان را دوانمیکرد چه نه سکونت دادن مهاجرین آلمانی در آن نقاط میسربود ونه منابع ثروتی آن میتوانست حوائج صنعت مهم آلمان را رفع کند بهمین جهات ازوقتی که دولت آلمان جداً بداشتن مستعمرات توجه پیدا کرد نظر

سیاسیون آلمانی بضبط مستعمرات ممالك دیگر مانند کنگوی فرانسه و بلژیك و افریقای غربی و شرقی پرتغال یا تصرف ممالك ضعیف مانند مراکش معطوف شد مخصوصاً دست اندازی بر مراکش بیش ازهمه نظر آلمان را جلب کرده بود چه این سرزمین که آب و هوائی مساعد دارد هم برای جلب مهاجرین اروپائی سازگاراست وهم از جهتی کلید مدیترانه و اقیانوس اطلس بشمار میرود و آلمان باتصرف آن بخوبی میتوانست در افریقا و مدیترانه مزاحم انگلیس و فرانسه رقبای خود باشد .

از طرفی دیگر ترقی سریع صنعت و تجارت آلمان این مملکت را که پس از تصرف بازارهای معتبر دنیا بتوسط ممالك دیگر بر روی کار آمده بود بر آن داشت که بهر قیمت باشد برای فروش مصنوعات خویش و تحصیل مواد خام راهی باز کند و چون بیشتر این بازار ها و منابع ثروت را قبلا انگلیس و فرانسه دراختیار خود گرفته بودند و راه یافتن آلمانها در آن مراکز بوسایل عادی صورت پذیر نبود آلمانها در تهیهٔ مصنوعات و تجارت روشی نوین پیش گرفتند باین معنی که اولا تجارت را بصورت علمی مخصوص در آوردند و مدارس مخصوص برای آموختن نوع ذوق و احتیاجات مردم ممالك مشتری و استطاعت مالی ایشان ببازرگانان خود باز گردند ثانیا از طرف تجارتخانه های خود همیشه مأمورینی باین ممالك میفرستادند تا درمحل ازاحوال داد و ستد و نوع کالاهای مطلوب و بازار فروش آن تحقیقاتی جامع بعمل آورند و بکارخانجات خود خبر دهند که بر طبق مقتضی جنس تهیه نمایند .

در فروش کالا آلمانها برای آنکه رقبای خود را از میدان در کنند از یك طرف مصنوعات خود را باقل مقدار سود و گاهی نیز کالا های نامناسب شده را بضرر میفروختند وازطرفی دیگر بمشتری برای پرداخت قیمت مهلت زیاد میدادند. بااین تدابیر طولی نکشید که قسمت عمدهٔ بازارهای تجارتی عالم مخصوصاً در آسیا وامریکای جنوبی از دست انگلیسها و فرانسویها بدر رفت حتی اجناس آلمانی درلندن وپاریس نیز بهتر و ارزان تر از اجناس انگلیسی و فرانسوی بفروش میرسید . براثراین پیش

رفت تجارتی میزان بازرگانی آلمان که در ۱۸۷۵ از میزان تجارت فرانسه کمتر بود در ۱۹۱۳ چهار برابر افزایش یافت و بیش از ده میلیارد فرانك طلا از تجارت سالیانهٔ فرانسه بیشتر شد و آلمان دراین مرحله پس ازانگلیس مقام اول را در عالم پیدا کرد و بحریهٔ تجارتی آن نیز که آلت بسط این تجارت بود بهمین مرتبه رسید.

این دو کیفیت یعنی زیاد شدن جمعیت آلمان و ترقی شگفت انگیز صنعت آن تمام سیاست آلمان را از اواخر قرن نوزدهم برقابت باانگلیس و فرانسه که بهترین و پر ثروت ترین اراضی قابل سکونت وزرخیز را بدست آورده بودند متوجه کرد چه آلمان با این کثرت روز افزون جمعیت و فراوانی کالای مصنوع در حقیقت دراروپا خود را محصور حس میکرد و برای ادامه حیات خویشتن را بباز کردن راه نفسی محتاج میدید و راهی که برای نجات ازاین حالت اندیشیده بود یکی بسط قدرت مستعمراتی بود درافریقا چنانکه بآن اشاره کردیم دیگر پیش راندن بسمت مشرق[1] یعنی شبه جزیرهٔ بالکان و سواحل شرقی مدیترانه بوسیلهٔ ضبط اروپای مرکزی[2] و یافتن آزادی از بحر شمال تا مدیترانه یعنی از هامبورك تاتریست.

راه اول بدون جنك با انگلیس وفرانسه وغلبه بر آن دودولت امکان نداشت لیکن راه دوم بعلت اتحاد آلمان با اطریش بظاهر آسان ترمی نمود بخصوص که آلمان و اطریش از چندی پیش از دول بالکان عثمانی و بلغارستان ورومانی را نیز تحت نفوذ سیاسی خود آورده وآنها را دراجرای این سیاست پیش آهنگ خویش قرارداده بودند لیکن دراینجا نیز روسیه وانگلیس سد وصول ایشان باین مقاصد دور ودراز بودند و باتمام قوی میکوشیدند که دست آلمان بمداخل داردانل و بسفور و ترعهٔ سویس که درحکم کلید های طبیعی آسیا و افریقاست نرسد و دراین نقاط پای چنین حریف خطرناکی باز نشود.

این مقدمات که ذکر شد و اکثر آنها نیز یا ناشی از حوائج حیاتی آلمان

Mittel Europa - ۲ Drang nach Osten - ۱

بود و یا نتیجه غرور و خود خواهی وجاه طلبی مردم آن‌در سالهای اول قرن بیستم اوضاع سیاست اروپا را که میدان رقابتهای دول اتحاد و اتفاق مثلث شده بود سخت پریشان کرد و اگر چه تا سال ۱۹۱٤ بین این دو گروه جنگ واضح در نگرفت لیکن هر چند وقت در گوشه ای از آن اتفاقی رخ میداد که در پس پردهٔ آن‌دست‌متحدین و متفقین‌برضد یکدیگر کار میکرد. اهم این اتفاقات که در ده‌دوازده سال اول قرن بیستم یعنی اندك زمانی پیش از جنگهای بین المللی حادث شده و در هرنوبت نیز نزدیک بوده است که دول‌معظمه‌را بجنگ و ادارد یکی‌حوادث‌مراکش است در ۱۹۰۵ و۱۹۱۱ دیگری حوادث‌بالکان است در ۱۹۰۸ و ۱۹۱۲-۱۹۱۳ که در اولی‌سیاست آلمان و فرانسه بایکدیگرمبارزه میکرده و دردومی سیاست‌اطریش باسیاست روسیه دست بگریبان بوده است.

دولت فرانسه‌از مدتها چشم بتصرف‌مراکش دوخته بود چه ازطرفی‌میخواست دامنهٔ‌متصرفات خود را در افریقای شمالی بسواحل‌اوقیانوس اطلس برساند وازطرفی دیگر بهانهٔ او برای دست اندازی بمراکش این بود که قبایل ساکن این ناحیه هیچ وقت نمیگذارندکه امنیت در الجزایر برقرارباشد وپیوسته بتحریك علمای مسلمان و رؤسای‌متعصب خود برالجزایر میتازند. بهمین‌نظرچنانکه پیش هم اشاره کردیم‌در ۱۹۰٤ پس از بستن اتفاق صمیمانه با انگلیس و صرف نظر کردن از حقوق خود در مصر از دولت‌مزبور اجازه یافت‌که بلا مانع بتصرف تدریجی‌مراکش مشغول شود.

بشرحیکه سابقاً گفتیم آلمان ازمدتهاقبل درتسخیر مراکش میکوشید. همینکه بر اومسلم شدکه فرانسه درکارضبط آنجاست ویلهلم‌دوم خود را حامی مولای‌مراکش اعلان کردودر ۱۹۰۵ غفلة ببندر طنجه آمد و براثراین امر بقدری روابط بین آلمان وفرانسه تیره‌شد که نزدیک‌بود بین دولتین‌جنگ‌در گیرد. عاقبت‌قرار بر آن‌شد که دول عمده برای‌رفع این‌بحران راه حلی پیدا کنند. در نتیجهٔ کنفرانسی که در سال

۱۹۰۶ در شهر **الجزیره** [1] از بلاد اسپانیا (در کنار باب جبل طارق) بین نمایندگان آن دول انعقاد یافت اصل استقلال مراکش از طرف همگی تصدیق گردید ولی در بسط نفوذ در آنجا حق اولویت بفرانسه داده شد و مقرر گشت که در بنادر آن کشور فرانسه واسپانیا حفظ نظم را بعهده بگیرند.

کنفرانس الجزیره در حقیقت بشکست سیاسی آلمان منتهی گردید چه علاوه بر آنکه ویلهلم دوم از حرکت خود بهره‌ای نبرد درمقابل انگلیس وفرانسه‌را بیش‌از پیش بیکدیگر نزدیك ساخت.

از این تاریخ تا سال ۱۹۱۱ فرانسویان ببهانهٔ قتل عده‌ای از اتباع خود بدست قبایل مراکش ومدددادن بمولای درمقابل شورشیان‌مراکش راباسم تحت الحمایگی تصرف کردند. این بار ویلهلم دوم یکی از کشتیهای جنگی آلمان را ببندر **اغادیر** از بنادرمراکش‌فرستاد باین بهانه که‌رعایای آلمان‌درمراکش‌درخطرند. عاقبت‌فرانسه با تسلیم مقداری از کنگوی خود درافریقاباآلمان‌آن‌دولت‌را ساکت‌کرد و آلمان حق تحت الحمایگی فرانسه را بر مراکش شناخت.

اما حوادث بالکان‌مبنی براین اصل بود که روسیه پس از شکست یافتن از ژاپن باردیگربسمت شبه جزیره بالکان و بوغازها توجه‌کرد واین حال مقارن ایامی بود که دولت اطریش هم بتحریك آلمان ببسط‌نفوذ درآن ناحیه اشتغال داشت.

در سال ۱۹۰۸ فرقهٔ جوانان ترك **سلطان‌عبدالحمیدخان ثانی** را از سلطنت انداختند و عثمانی رادر عداد ممالك مشروطه در آوردند. دولت اطریش بحران داخلی عثمانی رامغتنم‌شمرده‌بتصرف دو ولایت **بسنه** (بسنی) و **هرسك** (هرزه‌گوین) که از قدیم‌بتصرف آنها نظر داشت پرداخت. روسیه‌از این‌پیش‌آمدسخت‌درخشم‌شد ودولت‌سربستان‌که میخواست با ضمیمه‌کردن آن‌دو ولایت مملکتی بزرگ تشکیل

---

۱ - Algéciras - این‌الجزیره‌رانباید باالجزایر که‌نام مستعمرهٔ‌فرانسه درافریقای شمالی و نام پای تخت آن هردو است اشتباه کرد.

دهد از این بابت نا امید شد و بتحریك روسیه بمخالفت با اطریش برخاست ولی چون روسیه وسربستان دانستند که آلمان جداً در پشتیبانی ازاطریش ساعی است دست ازمخالفت برداشتندو بناچار درمقابل عمل اطریش سر تسلیم فرود آوردندلیکن هیچکدام این ضربت فاحش را فراموش نکردندو برای کشیدن انتقام بتهیه وتزیید قوی پرداختند ودول دیگرهم که هر کدام بیك جانب پیوسته بودند همین راه را پیش گرفتند و بالکان بعلت رقابت شدید سیاسی بین روسیه واطریش خطرناکترین مناطق اروپا گردید .

در نتیجهٔ توفیقی که نصیب اطریش گردید وانقلاب اوضاعی که در عثمانی پیش آمد آلمان بیش ازپیش ببسط نفوذ در بالکان مخصوصاً درعثمانی پرداخت ازآنجمله سیاست خارجی جوانان ترك را تحت اختیارخود آورد وبعجله بکشیدن خط آهنی بین استانبول وبغداد شروع کرد تابآن وسیله برلین را ببغداد وخلیج فارس متصل سازد اینمسئله روسیه وانگلیس راکه درآسیای غربی ومرکزی منافع بیشمار داشتندبوحشت بسیار انداخت واین دودولت راکه پس از عقد معاهدهٔ ۱۹۰۷ اختلافات سیاسی خود را دراین قطعه بطریق صلح حل کرده بودند برای جلوگیری ازتوسعهٔ دامنهٔ سلطهٔ آلمان بیکدیگر نزدیکتر ازسابق نمود .

نزدیکی عثمانی بآلمان باعث تحریك دشمنی انگلیس وروس نسبت باینکشور اخیر گردید وبرای آنکه متفقین بعثمانی وحامی سیاست آن یعنی آلمان لطمه‌ای وارد آوردند ابتدا در ۱۹۱۲ ایتالیارا که بظاهر ازمتحدین آلمان بود برآن داشتندکه بطرابلس غرب آخرین مستعمرهٔ افریقائی عثمانی حمله ببرد. هرچندآلمانهاسعی کردند که ایتالیارا ازتعقیب این قصد بازدارند موفق نشدند ولی چون ایتالیائی ها نتوانستند مقاومت ترکان ومسلمین طرابلس را درهم بشکنندروسیه وانگلیس عموم دول عیسوی بالکان را باستثنای رومانی که تاحدی تحت نفوذ سیاسی آلمان بود بحملهٔ بخاك اصلی عثمانی برانگیختند وعثمانی ازایشان شکست خوردودرنتیجهٔ صلحی که بوساطت دول معظمه برقرارگردید برای آن دولت بغیراز استانبول وحومهٔ آن چیز دیگر ازاروپا

بجا بماند .

دول معظمه در تقسیم اراضی عثمانی بین فاتحین بالکانی دچار کشمکش های سیاسی شدید گردیدند ، عاقبت قرار تقسیم بشکلی شد که بین بلغارستان از طرفی و یونان وسربستان وقرطاغ از طرفی دیگر جنگ درگرفت و رومانی هم بتحریک آلمان و اطریش ازجانب شمال ببلغارستان حمله برد و در نتیجهٔ این جنگ ثانوی بلغارستان سخت ضعیف شدبطوریکه عثمانی مغلوب‌هم شهر ادرنه ومقداری ازاراضی سابق خود را از آن دولت پس گرفت وبلغارستان که براثر تعقیب دستور های سیاسی روسیه دچار این صدمات گردیده بود ازمتفقین روگرداندو بمتحدین پیوست برخلاف رومانی که همه وقت بانتزاع ایالت ترانسیلوانیا مسکن چند ملیون اررومانی‌هاازدست اطریش وهنگری نظرداشت روزبروزبیشتر بمتفقین متمایل شدبخصوص که ازانتقام کشی بلغارستان یار جدید متحدین بیمناك بود ومتفقین هم بوعده های فریبنده آن دولت را بسمت خود می‌کشاندند .

دولتی که از همه بیشتر از جنگ های بالکان فایده برد دولت سربستان بود. هم نژادان سربهای مستقل که در بسنی وهرزه‌گوین و ایالات جنوبی اطریش ساکن بودند برای پیوستن بنزدیکان خویش بهیجان آمدند ودولت روسیهٔ هم که از لحاظ قرابت نژادی و نظر های سیاسی مایل بتشکیل دولت بزرگی از اسلاو های جنوبی در بالکان بود پیوسته ایشان را تحریک می‌کرد ومنظور آن‌دولت این بود که بجای عثمانی قدیم دولتی بزرك ازاسلاوهای جنوبی تشکیل دهد و باین ترتیب مانع نظارت مستقیم آلمان برخط برلین ببغداد گردد .

هنوز مدتی ازختم جنگهای بالکان نگذشته بودکه یکی از محصلین سربی در ۲۸ ژوئیه ۱۹۱٤ در شهر **سرایو**[1] پای تخت بسنه ولیعهد اطریش **آرشیدوك فرانز فردیناند**[2] را بقتل آورد . همین پیش آمد اطریش را بحملهٔ بسربستان وا داشت

Archiduc Franz Ferdinand - ۲ Serajevo -۱

روسیه بیاری سربستان و آلمان بحمایت اطریش شتافت وفرانسه وانگلیس هم برضد آلمان در جنگ مداخله کردند جنگهای بین‌المللی شروع شد و بتدریج دامنهٔ آن غالب نواحی اروپا راگرفت وبقطعات دیگر عالم نیز سرایت کرد .



فرانتز فردیناند ولیعهد اطریش

اگرچه بهانهٔ افروخته شدن نائرهٔ جنگ دراروپا قتل ولیعهد اطریش بود بدست جوانی سربی اما بامقدماتی که ذکر کردیم واضح شد که علل حقیقی جنگهای بین‌المللی امور مهمتر دیگری بود فهرست این علل اجمالاً چنین است :

۱ - غلبهٔ بیسمارک برفرانسه وگرفتن دوولایت آلزاس ولورن از آن مملکت وسعی فرانسه درکشیدن انتقام از آلمان وپس گرفتن آن دو ولایت .

٢ - تشکیل اتحادهای سیاسی و نظامی و تهیات عسکری و تزیید اسحله که نتیجهٔ آن اتحاد ها بود .

٣ - رقابتهای اقتصادی و مستعمراتی بین دول معظمه .

٤ - رقابت بحری انگلیس و آلمان

٥- منازعات نژادی در اطریش و بالکان .

٦ - بیدار شدن حس ملیت درمیان اقوامی که مطیع اقوامی قویتر ازغیر نژاد خود بودند .

٧ - خرابی وضع داخلی روسیه وعثمانی .

٨ - نبودن حکومتهای ملی مسؤل در بعضی از ممالك اروپا وقرار داشتن اختیار این ممالك بدست یك تن یاهیئتی مستبد برأی .

٩ - ضعف نفس و هوی و هوس شخصی و بی تدبیری و خبط عده ای از رجال سیاسی .

جنگهای بین المللی قریب پنجاه ودوماه ازدوم اوت١٩١٤ تایازدهم نوامبر ١٩١٨ طول کشید و در این مدت دول اروپای مرکزی یعنی آلمان و اطریش که بعدها عثمانی و بلغارستان نیز بایشان ملحق شدند با متفقین یعنی روسیه و انگلیس و فرانسه وبلژیك ودولی که بعد بایشان پیوستند (مثل ایتالیا و رومانی و پرتغال و یونان دراروپا وژاپن وچین درآسیا وممالك متحده وبرزیل درامریکا) می جنگیدند

اگرچه درطی این مدت دول اروپای مرکزی بعلت اتصال بیکدیگر وداشتن بهترین نظامهای بری و اتحادفرماندگی وسرعت عمل بفتوحاتی درخشان نائل آمدند وبعضی از متفقین مثل بلژیك وسربستان و رومانی وروسیه را بکلی ازپادر آوردند لیکن چون اختیار دریاها دردست متفقین بودومنابع ثروتی ونفراتی ایشان براثر داشتن آزادی عمل در دریاها ومستعمرات عظیم بی پایان بود بتدریج کارحمله وپایداری را برممالك مرکزی اروپا مشکل کرد ووقتی که در١٩١٧ ممالك متحدهٔ امریکا نیز با

داشتن جمعیت وثروت کثیر بایشان پیوست دیگر ادامهٔ جنگ برمتحدین محال شد و بلغارستان و عثمانی ومجارستان و آلمان بترتیب یکی پس از دیگری سر تسلیم پیش آوردند ومتفقین باهریك ازاین پنج مملکت معاهده‌ای جداگانه بستند واوضاع اروپا وعالم را بمیل‌خود بشرحیکه عنقریب بیاید تغییر دادند ومغلوبین بناچاراراده غالبین را تصدیق کردند .

معاهدات صلح در سالهای

۱۹۱۸ و ۱۹۱۹

در نتیجهٔ شکستهای سختی که در سال ۱۹۱۷ از طرف قوای متحدهٔ آلمان واطریش نصیب روسیه وورومانی گردید واشکالی که متفقین در رساندن کمك باین‌دو متحد خود داشتند روسیه ورومانی هر دو از کار افتادند بخصوص که در ماه نوامبر ۱۹۱۷ بشرحیکه عنقریب خواهیم گفت روسیه بدست انقلابیون بلشویك افتاد واین حزب که دشمن‌طرزحکومت تزاری‌قدیم ومخالف ادامهٔ جنگ باآلمان بودند ازاین دولت تقاضای صلح نمودند ودر دسامبراین‌سال بین ولیعهد باویرفرماندهٔ سپاه‌آلمان درروسیهٔ مجاوربالتیك وزمامداران بلشویك قرارمتارکهٔ جنك بامضارسیدومذاکرات صلح درشهر **برست‌لی‌توسك**[1] از بلاد شمالی‌لهستان بین‌نمایندگان شروع گردید .

بااینکه نمایندگان روسیه‌اظهارداشتند که شرط امضای‌صلح از طرف‌ایشان صرف‌نظرکردن طرفین ازغرامت‌وانتزاع اراضی یکدیگر است عاقبت براثرتهدیدات آلمان‌ها وصلح جداگانهٔ ایشان با نمایندگان اوکرانیا در ۹ فوریه۱۹۱۸ نمایندگان روس نیز بقبول شرایط غالبین تن دردادند و معاهدهٔ برست لیتوسك را در ۳ مارس ۱۹۱۸امضا کردند .

شرایط معاهدهٔ برست‌لیتوسك چنین بود :

۱ ـ طرفین حق هیچگونه تبلغ وتحریك درممالك یکدیگر ندارند .

۲ ـ روسیه از حکومت بربعضی ازنواحی که سابقاً جزء روسیهٔ قدیم بوده صرف نظر نماید .

---

۱ - Brest - Litovsk

۳ ـ آلمان یك قسمت از اراضی روسیه را که بتصرف خود گرفته تخلیه خواهد کرد .

٤ ـ روسیه قبول می کند که آن قسمت از خاك عثمانی راکه در آسیا مسخر نموده تخلیه نماید . بعلاوه ولایات باطوم و قارص و اردهان را در قفقازیه بعثمانی واگذارد واز ولایات استونیا و لیتوآنیا وفنلاند و جزایر آلاند درازوپا صرف نظر کند.

٥ ـ تمام قوای روسیه باید خلع سلاح شوند ودرداخلهٔ حدود آن بمانند .

٦ ـ روسیه معاهده ای را که آلمان با جمهوری اوکرانیا بسته است باید برسمیت بشناسد .

۷ ـ ایران و افغانستان ممالکی آزادو مستقلندوروسیه ملزم است که استقلال آن دوکشور را محترم بشمارد .

۸ ـ طرفین ازمطالبهٔ غرامت جنگ صرف نظر می کنند .

بعد ازامضای این معاهده چند معاهده وقرداد دیگر هم بین آلمان و روسیه راجع بمبادلهٔ اسرا و روابط تجارتی وکشتی رانی و سیاسی بامضا رسیدکه مهمترین آنهاقرارداد۲۷اوت ۱۹۱۸ بود وبموجب آن روسیه قبول کرد که معادل ٦،۰۰۰،۰۰۰،۰۰۰ مارك نقد وجنس درازاء ضبط اموال آلمانهای روسیه درحین جنك بآلمان بپردازد.

بعدازامضای این معاهده دولت آلمان رومانی را دعوت کرد که درظرف چهار روز بقبول شرایط غالبین تن دردهد ، رومانی نیز چون مغلوب شده و تنهامانده بود ناچار در ٥ مارس ۱۹۱۸ با متحدین در بخارست عهدنامهٔ صلحی بست و در حقیقت تسلیم شد .

معاهدات با روسیه واوکرانیا و رومانی چندان دوامی نکرد چه در نوامبر ۱۹۱۹ که آلمان مغلوب و بطلب متارکه جنك مجبور گردید متفقین در تحمیل شرایط متارکه تصدیق الغای این معاهدات را از آلمان خواستند وآن دولت باین تصدیق مجبور گردید .

اگر چه تسلیم روسیه و رومانی و صلح جداگانهٔ آن دو دولت با متحدین اروپای مرکزی ضربتی سخت بمتفقین بود لیکن داخل شدن ممالك متحدهٔ امریکای شمالی درجنك بیاری ایشان مقارن همان ایام نه تنها این شکست را تلافی کرد بلکه موجبات تفوق وفتح قطعی متفقین را مهیا ساخت .

ممالك متحده در ابتدای بروز جنگهای بین المللی بی طرفی اختیار نمود و رئیس جمهوری آن وودرو ویلسن [1] که شخصاً مردی آزادیخواه وصلح طلب وطرفدار ملل ضعیفه بود همواره سعی می کرد که زودتر آتش جنك اروپا خاموش شود وطرفین بشرایطی عادلانه که مانع ایجاد جنگی دیگر شود صلح کنند . بهمین نیت در ۱۸ نوامبر ۱۹۱۶ پس از آنکه بار دیگر بریاست جمهوری انتخاب گردید یادداشتی برای طرفین فرستاد وازهر دوطرف خواست که شرایط صلح ودرخواستهای خودرا برای او بفرستند تا پس از مطالعهٔ آنها اگر راهی برای سازش می بیند ایشان را بترك جنگ و عقد صلح بخواند. مخصوصاً ویلسن بطرفین پیشنهاد کرد که جامعه‌ای بین المللی از نمایندگان عموم ممالك دنیا تشکیل شود تا باختلاف و دعاوی سیاسی رسیدگی کند و از راه صلح اینگونه مناقشات راکه باعث ایجاد جنگ می‌شوند قطع و فصل نماید. متفقین پیشنهاد های ویلسن را پذیرفتند ولی آلمان که هنوز خود را غالب می پنداشت ازدادن جواب رسمی خودداری نمود بلکه برخلاف بحملهٔ بکشتیهای متفقین وهر کشتی دیگری که ببنادر ایشان رفت وآمد می کرد پرداخت و چون دراین حملات چند بار کشتیهای امریکائی غرق شد عاقبت ویلسن باعلان جنك بآلمان مجبور گردید وسربازان



ویلسن

1- Woodrow Wislon

امریکائی برای جنك با آلمان بفرانسه آمدند .

ازآنجاکه ویلسن همیشه میل داشت جنگ زودتر خاتمه یابد و شرایط آن نیز بشکلی باشدکه حتی‌المقدور عنوان غالب ومغلوب ازمیان بر خیزد و برای‌آینده در دل یك طرف نسبت بطرف دیگر کینه ای بجانماند در ۸ ژانویه ۱۹۱۸ پس از جلب نظرمتفقین دعاوی امریکا ویاران او را درطی چهارده ماده‌که آنها را **چهارده مادهٔ ویلسن** می خوانند علنی نمود بتفصیل ذیل :

۱ ـ مذاکرات وقرارنامه‌های صلح باید علنی باشد ومذاکرات سیاسی محرمانه موقوف شود .

۲ ـ تجارت وکشتی رانی چه درایام صلح چه در دوران جنگ باید در تمام دریاها آزاد باشد مگر درآبهای مجاور حدود ممالك متحاربه یا دردریاهائی که قبلا بموجب قرارهای بین المللی بر روی این کار بسته شده است .

۳ ـ حذف موانع گمرکی واقتصادی .

٤ ـ تعهد تقلیل اسلحه وقوای نظامی .

٥ ـ مطالعهٔ عادلانهٔ دعاوی مستعمراتی دول با ملاحظهٔ حقوق ساکنین آنها .

٦ ـ عموم اراضی روسیه باید تخلیه شود و دول معظمه بآن دولت در اصلاح خرابیها و ترمیم خسارات کمك کنند .

۷ ـ تخلیهٔ کامل بلژیك وضمانت‌استقلال و آزادی مطلق آن :

۸ ـ اراضی فرانسه که بتصرف آلمان در آمده باید مسترد و خرابی های آن ترمیم شود وحقوق فرانسه نسبت بقسمت آلزاس ولورن مورد رعایت قرار گیرد .

۹ـ حدود ایتالیا باید حدودنژادی باشد و ایتالیائیهائی که ازاین حدود خارج مانده اند درداخل آن دربیایند .

۱۰ ـ باید‌بملل تابعهٔ اطریش و مجارستان‌فرصت‌داد تادرمرحلهٔ‌استقلال داخلی وارد شوند .

۱۱ - اراضی رومانی وسربستان و قره طاغ باید تخلیه گردد وسربستان بدریا راه یابد وروابط بین‌دول بالکان باید بضمانت های بین‌المللی براساس مقتضیات نژادی نهاده شود .

۱۲ - استقلال داخلی ملل تابعهٔ دولت عثمانی باید تأمین شود و عبور مرور عموم کشیتها ازداردانل آزاد گردد .

۱۳ - لهستان باید مستقل شود و عموم مردمی کـه در لهستانی بودن آنها شبهه ای نیست بآن ضمیمه گردند وآن مملکت بدریا راه یابد .

۱٤ - مجمعی عمومی ازملل تحت اساسنامه هائی مخصوص تشکیل شود تاتمام ممالـك استقلال سیاسی و خاك کـلیهٔ کشور های جهان را اعم از بزرگ یاکوچك ضمانت کنند .

در ماه اکتبر ۱۹۱۸ چون آلمان شکست قوای خود را قطعی میدید با دول متحدهٔ امریکا داخل مذاکراتی شد شاید بعضی ازاین مواد راکه بضررخود ومتفقین خویش می دید تغییر دهدوباقبول بقیه بصلح راضی شودولی بالاخره فهمیدکه‌ویلسن پذیرفتن جمیع چهارده ماده‌را بدون هیچ گونه اصلاح و تغییر شرط ترك مخاصمه و اقدام بصلح قرارداده و اصرار دربرگرداندن رأی او نتیجه‌ای ندارد .

آلمانهاپس از یأس ازاین بابت چنین می پنداشتند که اگر هم بالاخره‌مغلوب کلی شوند ویلسن ومتفقین بهمان‌تحمیل چهارده مادهٔ مذکورکه تحمل آنها برآلمان چندان مشکل نبود حتی ازبعضی مواد آن نفع نیز می برد قناعت خواهند ورزید و ازآن حد تجاوز نخواهند کرد

ویلهلم دوم امپراطور آلمان بعد آنکه بتصدیق ارکان لشکری خود دانست که دیگرادامهٔ جنك برای‌آلمان امکان ندارد در سوم اکتبر۱۹۱۸شاهزاده **ماکزی میلیان**[۱] پسرعم امیر مملکت‌بادن راکه‌رئیس مجلس اعیان آنجابودبصدارت اختیار

Maxilian von Baden - ۱

نمود تا بویلسن چنین بنمایاند که حکومت آلمان جنبهٔ ملی پیدا کرده و دولت جدید تحت امر امپراطوری ورؤسای لشکری نیست .

صدر اعظم تازه در ٤ اکتبر یادداشتی بحضور ویلسن فرستاد و اظهار داشت که آلمان با رعایت چهارده مادهٔ ویلسن برای داخل شدن در مذاکرات صلح حاضر است واطریش هم درهمان روز عین همین مطلب را باطلاع ریاست جمهوری ممالك متحده رساند .

ویلسن درجواب گفت که برای داخل شدن درمذاکرات صلح باید که :

اولا : متحدین جمیع اراضی راکه تصرف کرده اند تخلیه نمایند .

ثانیاً ـ زیردریائی های آلمان از غرق کشتی های تجارتی خودداری کنند .

ثالثاً ـ آلمان ثابت کند که دولت آن همان دولت استبدادی سابق که بامتفقین نبرد می کرده نیست .

رابعاً ـ تعیین شرایط متارکه با خبرگان لشکری متفقین است .

آلمان دربیستم اکتبراین شرایط را پذیرفت وازویلسن تقاضاکرد که متفقین را ازتحمیل درخواستهائی که موجب لطمه بشرافت ملت آلمان است بازدارد .

ویلسن در۲۳ اکتبر درجواب آلمان پیغام داد که حکومت آلمان هنوز حکومتی ملی نیست وصدراعظم دست نشانده ومطیع اوامر امپراطور است و بیشتر این فشار برای آن بود که ویلهلم از امپراطوری کناره گیری کند و حکومت بدست نمایندگان ملت آلمان بیفتد تا او بتواند درمعاملات صلح از کینه وسخت گیریهای متفقین بکاهد. دولت آلمان این پیشنهاد ویلسن را هم در۲۷ اکتبر پذیرفت و قول داد که مذاکرات صلح بتوسط نمایندگان ملت انجام خواهد گرفت .

شرایطی که متفقین برای متارکه بآلمان پیشنهاد کردند بسیار سخت و کمرشکن بود ، ازآنجمله آنها باید تمام اراضی متصرفی خود را تخلیه نمایند وتاساحل رود رن عقب بنشینند ودرآن طرف رودخانه نیز منطقه ای را خالی وبی طرف بگذارند،

عموم إسرارا فوراً باوطان خود برگردانند، معاهدات برست لیتوسك و بخارست را ملغی سازند، کلیهٔ سپاه خود را ازروسیه و رومانی و عثمانی فرا بخوانند، چندین هزار توپ وهواپیما ولکوموتیو وقسمت اعظم بحریه و تمام زیردریائی های خود را بمتفقین تسلیم نمایند وآلزاس ولورن را بفرانسه واگذارند.

این شرایط در ۵ نوامبر معلوم آلمانها گردید وطولی نکشیدکه ویلهلم دوم باستعفا از امپراطوری آلمان بشرط حفظ سلطنت پروس جهت خود راضی شد و در نهم نوامبرازاین مقام کناره گیری کرد ویکی ازرؤسای حزب سوسیالیست یعنی **ابرت**[۱] (۱۸۷۱ - ۱۹۲۵) موقتاً رئیس دولت آلمان گردید.

حکومت جدید آلمان شرایط متارکه را پذیرفت وجنگ در ساعت پنج صبح یازدهم نوامبر ۱۹۱۸ بین آلمان و متفقین خاتمه یافت.

قبل از امضای متارکهٔ جنگ با آلمان متفقین براثر غلبهٔ برعثمانی در فلسطین و عراق وشام وشکست دادن بلغارستان بااین دو دولت دراواخر اکتبر و باطریش ومجارستان درسوم نوامبر بنا بدرخواست این‌ممالك جنگ را متارکه کرده بودند و چون آلمان هم جنگ‌را ترك گفت دورهٔ محاربات بین‌المللی در ۱۱نوامبر ۱۹۱۸ بپایان رسید و مذاکرات برای عقدصلح با پنج دولت آلمان و اطریش و مجارستان و عثمانی و بلغارستان شروع شد.

متفقین با دشمنان‌خود جدا جدا صلح کردند و با هر کدام معاهده ای علیحده بستند بقرار ذیل:

۱ - **معاهدهٔ ورسای** با آلمان که در ۲۹ ژون ۱۹۱۹ بامضا رسید ودر ۱۰ ژانویه ۱۹۲۰ نسخ مبادله شد.

۲ - **معاهدهٔسن ژرمن‌آن‌لی**[۲] ما بین متفقین و اطریش، تاریخ امضای آن دهم سپتامبر ۱۹۱۹ و تاریخ مبادلهٔ نسخ آن در پاریس در ۱۶ ژویه ۱۹۱۹،

---

۱ - Friedrich Ebert ۲ - Saint-Gemani-en Laye

۳ - **معاهدهٔ تریانن**[1] که در ٤ ژوئیه ۱۹۲۰ در قصر تریانن در ورسای میان متفقین ومجارستان بامضا رسیده است .

٤ - **معاهدهٔ نویی**[2] مابین بلغارستان ومتفقین که آنرا در ۲۷ نوامبر ۱۹۱۹ درقصبهٔ نویی درنزدیکی پاریس امضا ونسخ آنرا در۹ اکتبر ۱۹۲۰ درپاریس مبادله کرده اند.

۵ - **معاهدهٔ سور**[3] در دهم اکتبر ۱۹۲۰ مابین عثمانی و متفقین که بر اثر انقلابات عثمانی وقیام ترکان هیچوقت عملی نشده وبعدها بجای آن **معاهدهٔ لوزان**[4] در ٢٤ ژویه ۱۹۲۳ بین دولت ترکیهٔ جدید و متفقین برقرارشده است .

اینک ما باهمّ تغییراتی که از این معاهدات ناشی شده ذیلاً اشاره می کنیم :

١ ــ معاهدهٔ ورسای

بعد ازقطع محاربات متفین قرار گذاشتندکه در ژانویه ۱۹۱۹ برای تعیین شرایط صلح با متحدین در پاریس گردآیند. دراین تاریخ نزدیک بهزار تن نماینده از جانب عموم ممالکی که برضد آلمان و متحدین اوداخل جنگ شده بودند وعدد آنها ازسی تجاوز می کردبپاریس آمدند واولین جلسهٔ رسمی بدون شرکت نمایندگان آلمان در ۱۸ این ماه در پاریس منعقدگردید .

مشهور ترین رؤسای هیئت های نمایندگی متفقین چهار تن بودند : **ویلسن** رئیس جمهوری ممالک متحده **ژرژ کلمانسو**[5] **ولویدجورج**[6] و **ارلاندو**[7] نخست وزیران فرانسه وانگلیس و ایتالیا.

فاتحین، ابتدا ادارهٔ کار را در عهدهٔ ده نماینده (از هر یک از پنج مملکت انگلیس وامریکا وفرانسه وایتالیا وژاپن دوتن) قراردادند وچون ژاپن بعلت نداشتن

---

۱ - Trianon ۲ - Neuilly ۳ - Sèvres ٤ - Lauaune ۵ - Georges Elemenceau

٦ - Lloyd George ۷ - Orlando

منافعی در اروپا کناره کرد و ازهردولتی نیز بیك نماینده اکتفا شد زمام امور بدست ویلسن وکلمانسو ولوید جورج وارلاندو افتاد .

در معاهدهٔ محرمانه ای که در سال ۱۹۱۵ متفقین برای وارد کردن ایتالیا به جنگ بکمك خود با آن دولت بسته بودند چنین قرار شده بود که بندر **فیوم**[۱] از بنادر کنار آدریاتیك پس از مغلوبیت اطریش بدولت بزرگ صربستان واگذار شود . اما چون جنگ خاتمه یافت ایتالیائی ها آنجا را برای خود ادعا کردند و برسر همین موضوع ارلاندو از مجمع چهار نفری کناره گرفت وویلسن وکلمانسو ولوید جورج در گرفتن تصمیم وتقریر شرایط صلح با متحدین مستقل گردیدند .

ابتدا چنین تصور می رفت که صلح آینده براساس چهارده مادهٔ ویلسن مبتنی خواهد بود لیکن درعمل معلوم شد که اجرای آن مواد دیگر امکان ندارد چه از یك طرف براثر پاشیده شدن اساس دولتهای عظیمی مانند روسیه و اطریش و مجارستان و عثمانی چندین مملکت جدید بر روی کار آمدند وهر کدام می خواستند که وسعت خاك خود را بضرر همسایگان بیشتر کنند ، ازطرفی دیگر متفقین با ایتالیا ورومانی برای کشیدن ایشان در حلقهٔ اتحاد با خود قرارهای سری بسته و با آنها وعده های مهمی داده بودند ، بعلاوه فکر تنبیه رؤسای لشکری آلمان ودرهم شکستن قدرت نظامی واقتصادی اینکشور وحفظ تعادل قوی نمی گذاشت که فاتحین از کینه کشی و کوتاه نظری دست بردارند .

ویلسن هرقدر دست وپا کرد که صلح را برپایهٔ عدل وانصاف وحق استوار سازد نتوانست بر دوحریف مجرب دسیسه کار خود غالب آید و درحقیقت کلمانسو ولوید جورج هرچه را که میل داشتند بعنوان شرایط صلح برای تقسیم ممالك عثمانی و اطریش ومجارستان ومستعمرات آلمان وگرفتن غرامت وتامین آینده مدون ساختند وبدون آنکه بهیچگونه باعتراضات نمایندگان متحدین گوش فرادهند عین پیشنهادهای خود را بامضای ایشان رساندند .

Fiume - ۱

بموجب معاهدهٔ ورسای آلمان بواگذاری ایالت آلزاس و لورن بفرانسه و تسلیم قسمتی ازپروس شرقی وایالت پوزنان وقسمتی ازشلزین شرقی بلهستان‌مجبور گردید ، بعلاوه جزئی ازشلزین شرقی را بدولت جدید چکواسلواکی و بندر ممل[1] را بلیتوانیا وشلزویك را بدانمارك ودوناحیهٔ کوچك سرحدی‌را هم ببلژیك واگذاشت وقرارشدکه ناحیهٔ زغال خیز سار[2] هم پانزده‌ساله باختیار فرانسه گذاشته شودتامعادل آن را در مقابل خساراتی که درضمن جنگ بمعادن زغال شمال فرانسه واردآمده بنفع خوداستخراج نماید. ساررا هیئتی‌از طرف جامعهٔ ملل اداره میکردندودر۱۹۳۵ پس ازاخذ رأی ازمردم آن ناحیه بمیل اهالی بآلمان برگشت .

بندر معتبر دانتزیك را هم برای استفادهٔ لهستان آزادکردند و پروس شرقی بکلی از بقیهٔ آلمان از راه خشکی مجزاشد ومستعمرات آن دولت هم باسم‌قیمومت بفرانسه وژاپن ودول‌متحدهٔ افریقای‌جنوبی وزیلاند جدید واسترالیا وانگلیس وممالك متحده واگذاشتند .

علاوه برشرایط ارضی معاهدهٔ ورسای‌شامل مواد کثیری راجع بمسائل‌نظامی وبحری ومالی و مسؤلیت جنگ و قضیهٔ غرامات وغیره بود از آنجمله ساحل غربی شط رن‌درآلمان باپلهای عمدهٔ آن‌بمدت پانزده سال تحت تصرف‌نظامی متفقین‌درآمد وآلمان متعهد شدکه درفاصلهٔ پنجاه‌کیلومتر درمغرب رن نه استحکاماتی بسازد و نه در آن قسمت قوای نظامی‌نگاه دارد، سپاه آلمان به ۱۰۰،۰۰۰ ۱۰٪ محدود گردید.ساختن اسلحه و نگاهداشتن بحریهٔ جنگی نیز تحت قیودی مقید شد و حق ساخت کشتیهای زیردریائی‌وهواپیمای‌جنگی‌نیزبکلی‌از آن‌دولت‌مسلوب گردید.

چون آلمان بموجب عهدنامهٔ ورسای مجبور بقبول مسؤلیت جنگ گردید برای ترمیم خساراتی‌که بمتفقین وارد آمده بود پذیرفت‌که باین عنوان از نقد وجنس هر سال مبلغی بپردازد واین قسمت یعنی وصول غرامات ازآلمان یکی از بزرگترین

Saar - ۲ Memel ۱



کنفرانس ورسای

مشکلات سیاسی بعد ازجنگ شد چه ازطرفی آلمان ازپرداخت منظم اقساط‌سالیانه یك مقدار بعلت ناتوانی مالی یك مقدار هم بعمد خودداری مینمود و از طرفی دیگر فاتحین اروپائی هر کدام مبلغی‌کثیر بممالك متحده مقروض بودند ومیخواستند که بدهی خودرا بوسیله غرامات‌پرداختی آلمان‌مستهلك سازند ، چون‌آلمان نمی‌توانست یانمیخواست که‌تمام خساراتی‌راکه بگردن‌اوبارکرده بودندبپردازد مقروضین بممالك متحده نیزدراستهلاك دیون‌خودگرفتارزحمت شدند ومالیهٔ اکثراینکشورهادستخوش بحرانهای شدید گردید .

در نتیجهٔ چند کنفرانس که بتاریخ ماه آوریل ۱۹۲۰ در شهر **سان رمو**[۱] از بنادر ایتالیا وپس ازآن درماه ژوئیه همان سال در **اسپا**[۲] ازبلاد بلژیك وعاقبت در لندن درسال‌بعد تشکیل یافت بعد از مدتها مذاکره و پیشنهاد ها وتخمینها قرار شد که آلمان ۶۶۰۰ ملیون لیره باقساط سالیانهٔ صد ملیون لیره ای بعنوان غرامت

SPa -۲ San Remo - ۱

بپردازد بعلاوه هرسال برابر ربع قیمت مجموع صادرات خودرا تسلیم متفقین نماید اولین قسط غرامات را آلمانها درتاریخ سپتامبر ۱۹۲۱ پرداختند ولی پس از آن بین آن‌دولت و مأمورین وصول غرامات اشکالات عدیده پیش آمد وآلمان تقاضاکرد که برای تجدیدنظر درکلیهٔ مسائل راجع بخسارات وغرامات کنفرانسی بین‌الملل تشکیل گردد درنتیجهٔ این کنفرانس نماینده ممالك متحدهٔ سرتیپ داوس[1] طرح تازه‌ای برای پرداخت غرامات بتصویب طلب‌کاران رساند امااین‌طرح هم در عمل باشکالات تازه‌ای برخورد تادر۱۹۲۹ در نتیجهٔ کنفرانس دیگری یونگ[2] نمایندهٔ دیگر ممالك متحده طرح یونگ را بجای آن برقرار نمود ومقررشدکه آلمان بجای پرداخت صدملیون لیره قسط سالیانه هر سال فقط ۲۵٬۰۰۰٬۰۰۰ لیره بپردازد و متفقین هم در سال ۱۹۳۰ اراضی آلمان راکه بعنوان گرو تحت تصرف نظامی دارند تخلیه نمایند.

در اوایل سال ۱۹۳۲ موقعیکه متفقین نظامیان خود رابکلی از آلمان‌بیرون برده بودند صدراعظم آلمان دکتر برونینگ[3] صریحاً اظهارکردکه آلمان دیگراز عهدهٔ پرداخت غرامات برنخواهد آمد. عاقبت در نتیجهٔ کنفراسی که در لوزان بین نمایندگان آلمان وفرانسه وانگلیس وبلژیك و ایتالیا تشکیل گردید مسئلهٔ‌غرامات باین شکل حل‌شدکه آلمان بجای اقساط سالیانه مبلغ ۱۵۰٬۰۰۰٬۰۰۰ لیره ازتاریخ ابتدای سال ۱۹۳۵ خود را بمتفقین مقروض بداند وحواله های آنرا بضمانت بانك مخصوصی‌که برای اینکار در شهر بازل (بال) درسویس درست شد بدست طلبکاران بدهد و آنها را در مدت ۳۷ سال مستهلك سازد.

۲ ـ معاهدهٔ سن ژرمن

امضای این معاهده که در دهم سپتامبر ۱۹۱۹ در قریهٔ **سن‌ژرمن آن لی** درنزدیکی پاریس صورت‌گرفت درحکم خاتمهٔ امپراطوری عظیم‌اطریش‌ومجارستان

---

۱ General Dawes - ۲ Young - ۳ Dr. Brüning

یعنی قدیمترین امپراطوریهای اروپا بود چه بموجب آن علاوه بر سپردن جمیع ایالاتی که ساکنین آنها غیر اطریشی بودند بممالك دیگر متفقین مجارستان را هم ازاطریش جدا ساختند واطریش بمملکت بسیار کوچکی مبدل شد باجمعیتی اندکی بیش از شش ملیون که از آن نیز قریب ثلث در وینه پایتخت آن سکونت داشتند.

گذشته ازاین که فاتحین ازالحاق این مملکت کوچك آلمانی نژاد بآلمان[1] مانع آمدند مقدار بالنسبه کثیری از آلمانهای اطریش را هم در تجزیهٔ آن امپراطوری تحت حکومت ممالك دیگر گذاشتند مثل اطریشیهای ایالت تیرول وجنوب معبر برنر[2] که تحت استیلای ایتالیا رفتند وآلمانهای ناحیه سودتن[3] که درکشور جدیدالتأسیس چکوسلواکی ماندند اطریش نیزمانند آلمان بقبول پرداخت غرامات و تجدید اسلحه وسپاه و صرف نظر کردن از حقوق سیاسی خویش در پاره‌ای ممالك مثل مراکش و سیام وچین ومصر مجبور گردید.

۳ – معاهدهٔ تریانن

حالت جنگ بین متفقین ومجارستان پس از امضای عهدنامهٔ تریانن در چهارم ژوئیهٔ ۱۹۲۰ در ورسای انجام یافت و مجارستان بموجب آن مقدار زیادی ازاراضی اصلی خود را ازدست داد چنانکه قسمتی از شمال آن بچکوسلواکی و قسمتی از جنوب آن بیوگوسلاوی وناحیهٔ ترانسیلوانی برومانی واگذاشته شد ومجارستان استقلال چکوسلواکی ویوگوسلاوی را برسمیت شناخت وازهر گونه ادعائی نسبت بآن اراضی که سابقاً بامپراطوری اطریش و مجارستان تعلق داشته بودصرف نظر نمود.

٤ – معاهدهٔ نویی

بموجب این عهدنامه که در ۲۷ نوامبر ۱۹۱۹ بین بلغارستان و متفقین بامضا

Sudeten - ۳ Brenner - ۲ Anchluss - ۱

رسیده بلغارستان ناحیهٔ تراکیه(تراس) را بیونان واگذاشته واز دست داشتن بدریای اژه بکلی محروم شده‌است بعلاوه قسمت جنوبی ایالت دوبروجه راکه سرزمین غله خیزگران قیمتی است برومانی تسلیم کرده وقسمت کوچکی از حدود غربی خود را نیز بیوگوسلاوی واگذار نموده است .

۵و۶ــ معاهدات سور و لوزان

متفقین پس از تسلیم دولت عثمانی در دهم اوت ۱۹۲۰ در قریهٔ سور از قرای نزدیك پاریس معاهده‌ای با نمایندگان آن دولت بستند شامل شرایطی بسیار سخت باین معنی‌که باستثنای آناطولی وحومهٔ شهر استانبول تمام ممالك امپراطوری آل عثمان را ازآن مجزا ساختند و استانبول را نیز بندری آزاد و بین‌المللی اعلان کردند وبندر ازمیررا هم بیونان دادند واین‌دولت رادر مقابل عثمانی بقدری‌تقویت نمودندکه‌اگراوضاع بآن صورت پیش میرفت امید حیاتی برای‌عثمانی درمیان‌نبود .

در موقعیکه اولیای دولت‌عثمانی‌بامضای متارکهٔ جنگ بامتفقین مجبورشدند یکی‌ازفرماندهان لشکری‌ترك درآناطولی شرقی‌یعنی **مصطفی کمال**(۱۸۸۰ـ۱۹۳۸) از قبول فرمان دولت در خلع سلاح سپاهیان خود سرپیچید وعلناً گفت که تاکشور خویش را از حالت پریشانی‌که برای آن‌پیش‌آمده نجات‌ندهد سلاح خودرابرزمین نخواهد گذاشت و باین قصد از ملیون ترك کنفرانسی بتاریخ ۲۳ ژویه ۱۹۱۹ در ارزنةالروم وکنفرانسی دیگر در چهارم سپتامبر همان سال درسیواس تشکیل داد و شهر آنکارا (آنقوره) را بعنوان پای تخت دولت ملی جدیدی‌که در کار ظهور بود اختیار نمود واین دولت رسماً درژانویهٔ ۱۹۲۰ تشکیل یافت .

در این تاریخ لشکریان یونان بتحریك متفقین بربسیاری از جزایر و سواحل آناطولی دست یافته بودند و ازایتالیا و فرانسه نیز قوائی دربعضی ازبنادرآناطولی اقامت داشتند .

از آنجاکه نخست وزیر یونان **ونیزلوس**[1] خیال داشت که مانند ایام قدیم جمیع سواحل آسیای صغیر را بتصرف یونان درآورد و دولت بزرگی تشکیل دهد بتقویت دولت انگلیس بضبط سواحل مزبور برعایای ترك پرداخت و براثر این اعمال جنگ بین یونان وترکیه درگرفت. اگر چه در مرحلهٔ اول یونانیها پیشرفتهای مهمی کردند وتاداخله آناطولی پیش راندند لیکن از تاریخ ۲۹ ژویه۱۹۲۲ سربازان ملی ترکیهٔ جدید بسرداری مصطفی کمال یونانیان‌را پی‌درپی شکست دادند تاآنکه جمیع ایشان‌را از آناطولی بیرون راندند .

متفقین از تاریخ ۱۵ مه ۱۹۲۱ خود را در جنگهای بین ترکیه و یونان بیطرف قلمداد کرده بودند وبرای آنکه استانبول ودو طرف بوغازها ازتعرض مصون بماند بیطرفی آن‌نواحی رانیزاعلان داشته بودند بااینحال بعضی‌مثل انگلیس ازیونان حمایت میکردند وبعضی دیگرمانند فرانسه وایتالیا نسبت بدولت جدید ترکیه‌حسن نظر داشتند چنانکه فرانسه درنتیجهٔ معاهدهٔ جداگانه که باملیون ترك بست سپاهیان خودرا از جنوب آناطولی بیرون برود و ایتالیا نیز بندر ادالیه را خالی‌کرد .

پس از شکست قطعی یونان متفقین بنام آن‌دولت در یازدهم اکتبر ۱۹۲۲ تقاضای متارکهٔ جنگ کردند و این عمل در حکم لغو معاهدهٔ سور بود .

برای ختم جنگ بین ترکیه و یونان از یك طرف، و ختم جنگ بین ترکیه و متفقین از طرفی دیگر نمایندگان طرفین در ۲۰ نوامبر ۱۹۲۲ در شهر لوزان جمع آمدندوقریب هشت‌ماه مذاکرات دوطرف طول‌کشید. عاقبت متفقین بتاریخ ۲٤ژویه ۱۹۲۳درنتیجهٔ فتوحات ملیون ترك وپافشاری نمایندگان ایشان‌که بریاست‌وزیرامور خارجهٔ خود **عصمت پاشا**(رئیس جمهوری حالیهٔ ترکیه) از فاتحین جنگهای بایونان بودند[2] ایالت تراکیهٔ شرقی و شهر ادرنه و استانبول را تا حدود غربی‌کنونی ترکیهٔ

---

۱ ــ Verizelos ۲ ــ آقای‌عصمت‌پاشا که درطی‌جنگهای بایونان درجهٔ‌سرتیپی داشت بتاریخ مارس۱۹۲۱ در محل این اینونو In Eunu یونانیان را شکستی سخت داد. ملیون ترك ایشان را بهمین علت عصمت‌این‌اینو میخوانند .

اروپا بآن دولت برگرداندند ولی فلسطین وعراق تحت قیمومیت انگلیس وشام تحت قیمومت فرانسه گذاشته شد وعربستان بامرای عرب واگذار گردید.

جزایر دریای اژه باستثنای دوجزیره که بترکیه برگشت بقیه بایونان داده شد یا بایتالیا بعلاوه ترکیه ازجمیع حقوق خود برقبرس ومصر وسودان صرف نظر نمود و دوطرف بوغاز بسفر و دریای مرمره نیز بیطرف شد لیکن ترکیه در سال ۱۹۳٦ در نتیجهٔ کنفرانس منترو [۱] این موضوع را نیز بنفع خود حل نمود.

تاریخ امضای معاهدهٔ لوزان یعنی ۲٤ ژویه ۱۹۲۳ بمنزلهٔ تجدید حیات ترکیه و نجات آن از شر تحریکات اجانب و در حکم ابتدای استقلال حقیقی آن دولت است.

Montreux - ۱

مجمع اتفاق ملل و شعب آن

بعد از درهم شکسته شدن مقاومت آلمان وفتح متفقین واجتماع نمایندگان آنان در ورسای برای تنظیم شرایط معاهدهٔ صلح چند نفرازایشان که صمیمانه صلح طلب بودند و از تجدید اوضاعی نظیروقایع جنگ بین‌المللی وحشت کلی داشتند مثل ویلسن رئیس جمهوری ممالک‌متحده‌و **لرد رابرت سیل**[۱] نمایندهٔ انگلیس **واسموث**[۲] نمایندهٔ افریقای جنوبی تصمیم گرفتند که برای جلوگیری از پیش آمد جنگی تازه‌موادی ضمیمهٔ معاهدهٔ‌صلح نمایند وعموم ملل دنیارا بامضا ومحترم شمردن آنها دعوت نمایند و برای اینکار کمیسیونی که ریاست آن با ویلسن بود جهت مطالعهٔ در اینکار ترتیب دادند ویلسن چنانکه سابقاً گفتیم در آخرین مادهٔ از چهارده مادهٔ خود نیزعموم‌ملل جهان را بتشکیل چنین مجمعی خوانده بود .

اعضای این کمیسیون نتیجهٔ‌مطالعات خود را بهیئت نمایندگان‌دول‌فاتح‌در ورسای تقدیم کردند ونمایندگان مزبور قبل ازتنظیم‌معاهدهٔ صلح آن‌راپرت‌را بعنوان قرارنامهٔ مجمع اتفاق ملل[۳] در تاریخ ۲۸ آوریل ۱۹۱۹ تصویب نمودند و در موقع امضای معاهدهٔ ورسای آنرا درصدر آن‌قراردادند واین قرارنامه در۱۰ژانویه ۱۹۲۰ که معاهدهٔ ورسای‌بموردعمل گذاشته‌شد داخل درمرحلهٔ اجرا گردید . غرض ازانشاء مجمع اتفاق ملل از این‌جمله‌که درقرارنامهٔ آن‌مندرج است‌معلوم میشود :

« امضاکنندگان این قرارنامه برای بسط همکاری بین‌ملل و حکومت صلح وامن‌بین ایشان قبول بعضی تکالیف راکه مانع اقدام بجنگ شود برعهده میگیرندو

---

۱ - Lord Robert Cecil ۲ - General Smuth ۳ - Covenant

نیز تعهد میکنند که روابط بین المللی خود را که باید مبتنی بر اساس عدل و درستی باشد آشکار دارند و حقوق بین الملل را که ازاین تاریخ ببعد دستور حقیقی معاملات بین ملل است کاملا رعایت نمایند و در بسط عدل و اجرای دقیق جمیع شرایط معاهدات که بین ملل متمدنه منعقد شده جاهد باشند و این قرارنامه را که وجود مجمع اتفاق بستهٔ بآنست بپذیرند » .

ازاین قرار مجمع اتفاق ملل دو وظیفهٔ مهم برای خود معین کرده اول حفظ صلح وسعی دررفع اختلافات بین المللی دوم جلب همکاری ملل مختلفه بطرق عدیده برای خیر مادی و معنوی عموم .

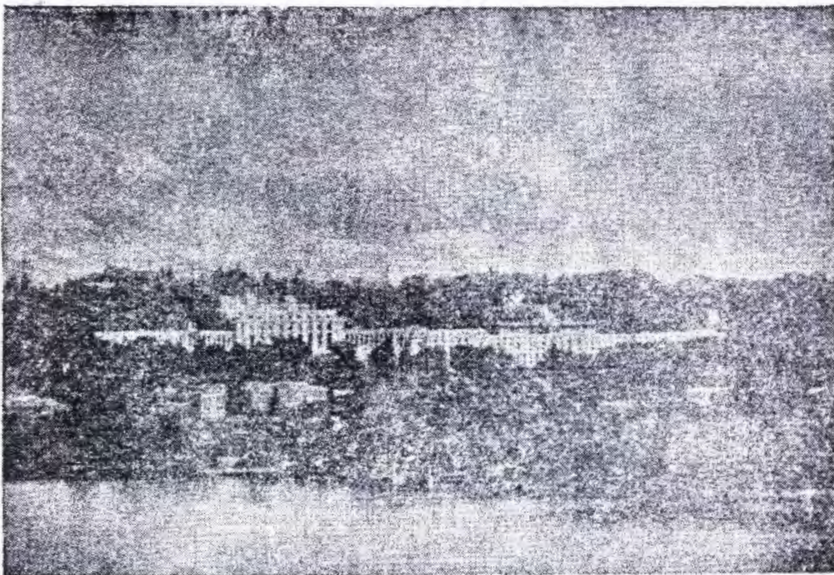
قرار نامهٔ مجمع اتفاق ملل شامل ۲۶ ماده است راجع بترتیب تشکیل وطرز اداره و مواد مربوط بحفظ صلح و تعهدات هریك از اعضا و ترتیب ادارهٔ بعضی از اراضی منتزعه از ممالك مغلوبه .

۱ - بموجب قرارنامه عموم ممالکی که آنرا در موقع امضای معاهدات صلح امضا کرده ویااینکه درضمن جنك های بین المللی بیطرف بوده اند (بشرط تقاضای عضویت درمدتی محدود) اعضای اصلی مجمع شناخته میشوند . سایر ممالك اعم از ممالك مستقله یادمی نیون های انگلیس یا مستعمرات نیمه مستقل نیز می توانند تقاضای قبولیت درمجمع اتفاق ملل را بنمایند ولی پذیرفته شدن آنها مقید بحسن نیت تقاضا کننده و تصویب دوثلث از اعضای مجمع است .

۲ - مرکز دائم مجمع اتفاق ملل شهر ژنو از بلاد سویس است و آن از پنج قسمت مرکبست :

اول مجمع مرکب ازجمیع نمایندگان ممالك عضو بشرط آنکه درموقع رأی هرمملکتی حق یك رأی بیشتر نداشته باشد .

دوم شوری مرکب از نه عضو ، پنج عضو دائمی یعنی نمایندگان پنج مملکت بزرگ (ممالك متحده ، انگلیس ، فرانسه ، ایتالیا وژاپون) وچهارعضوغیردائمی که



جامعهٔ ملل

در سر مدتی معین تجدید خواهند شد. (روسیه و آلمان هم هر وقت عضویت مجمع را بپذیرند درعداد ممالك معظمه جزء اعضای دائمی محسوب خواهند بود).

سوم دارالانشاء تحت ریاست یکنفر منشی دائمی.

چهارم دیوان دائمی داوری بین المللی.

پنجم یك عده ادارات بین المللی از قبیل مؤسسهٔ اقتصادی و مالی و مؤسسهٔ وسائط نقلیه و مؤسسهٔ بین المللی تعاون فکری واز همه مهمتر ادارهٔ بین المللی کار[1] که مرکز آن نیز در ژنو است.

۳ ـ مهمترین مواد قرار نامه مجمع اتفاق ملل راجع بحفظ صلح عمومی و تعهدات دول دررعایت حقوق دول دیگر وعدم اقدام بجنگ و قبول حکمیت مجمع در اختلافات بین المللی است.

۱- B. I. T. = Bureau International du travail

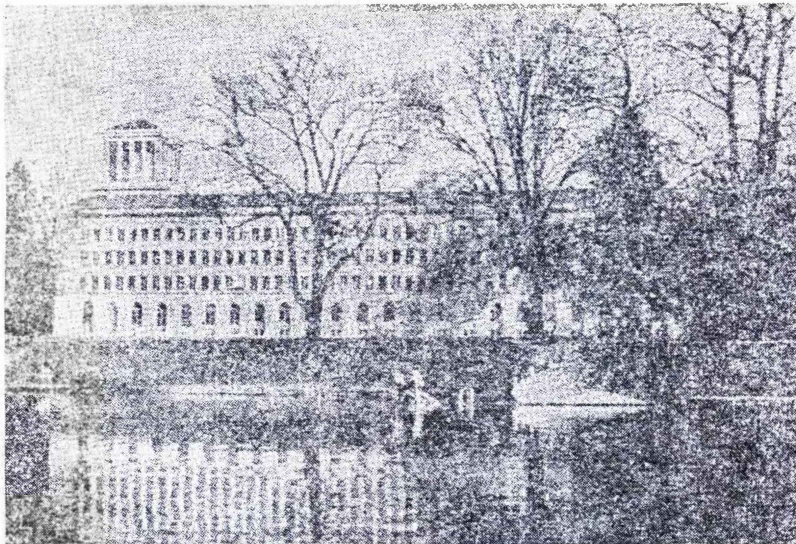
بموجب این مواد شورای مجمع ملل باید در تقلیل اسلحه و سپاه سعی نماید ومیزان آنرا در هر مملکت بدرجهٔ اقلی که برای احتیاجات تأمینی هریك کافی است محدود سازد. اعضای مجمع نیز بموجب مادهٔ دهم متعهد میشوند که درصورت تعرض یکی برخاك دیگری همگی درحفظ استقلال سیاسی ودفاع خاك مملکت مظلوم بکوشند و برای آنکه هیچیك قصد تعرض دیگری نکند درصورت بروز اختلاف بین دو مملکت عضو موضوع اختلاف را برای تصفیه بشورای مجمع احاله کنند وبهرحال بهیچوجه از وجوه قبل از آنکه سه ماه از اعلان رأی شوری یا محاکم تابعهٔ آن بگذرد طرفین بجنگ اقدام ننمایند واگر شوری درحل اختلافی باتفاق آراء رأیی داد ویکی از اعضا از قبول آن تن درزد وبجنگ اقدام کرد بموجب مادهٔ شانزدهم قیام او درحکم قیام برضد مجمع اتفاق ملل یعنی برضد جمیع ممالك اعضای آن است و سایرین بهمین علت باید جمیع روابط مالی واقتصادی خود را با اوقطع کنند وتاحدی که مجمع لازم بداند قوای نظامی برای حفظ احترام قرارنامهٔ جامعه ودفاع از آن باختیار آن بگذارند. تغییر مواد قرار نامه یامعاهدات صلح فقط بامجمع اتفاق ملل است و هرگاه صلاح دانست اعضا را ببحث در آن باب دعوت خواهد نمود ،

٤ ـ اعضای مجمع تعهد مینمایند که ازتاریخ قبول عضویت درمجمع اتفاق ملل هیچ قرار یامعاهده‌ای که مواد آن بامواد قرارنامهٔ جامعه تناقض پیدا کند نبندند حتی معاهدات وقرارداد هائی را هم که سابقاً بسته و باقرارنامه در حال تناقض است ملغی سازند (باستثنای فرمان مونروئه رئیس جمهور ممالك متحده مربوط بمعاملهٔ بین ممالك امریکا).

بموجب قرارنامهٔ مجمع اتفاق ملل بعضی از سرزمینهائی را که سابقاً جزء ممالك عثمانی و آلمان بود (مثل عراق و شام و فلسطین و افریقای آلمان و جزایر اوقیانوسیهٔ متعلق باو) باین بهانه که سکنهٔ آنها هنوز بحد رشد سیاسی نرسیده و نمیتوانند

خود عهده‌دار ادارهٔ خود باشند بعنوان ممالک امانتی[1] تحت قیمومت دول عظیمه یعنی انگلیس وفرانسه وژاپون قرارداد باین شرط که ممالک معظمه آنهارا بنام مجمع اتفاق ملل اداره کنند وسال بسال راپورت ادارهٔ خود را بمجمع تقدیم نمایند .

مجمع اتفاق ملل با اینکه درابتدا درقلوب صلاح خواهان حقیقی نسبت بآینده تولیدامید وآرزوهای فراوان کرده بود بعدازگذشتن چندسال ازعمر آن چون سیاست خود خواهانهٔ دول عظیمه واستبداد غالب سیاسیون درحفظ اصول دیپلوماسی زیرجلی قدیم هر آن بریشهٔ آن تیشه میزد کم کم ازاعتبار اخلاقی سابق افتاد بخصوص که ممالک متحده که رئیس جمهوری آن درحقیقت بانی مجمع بود ازتصویب قرارنامه وقبول عضویت آن استنکاف کرد وآلمان وروسیه هنوزعضویت آنرا نپذیرفته بودند ومسئلهٔ خلع سلاح اجباری نشد وباوجود مواد ۱۰و۱۶ قرارنامه بروز جنگ محال نبود چه باباب تعبیر وتفسیر سفسطه آمیزی امکان داشت که دولتی دولت دیگررا نسبت بخود متعرض وخود



ادارهٔ بین المللی کار

[1] Pays de mandats - ۱

را در حال دفاع شرعی اعلان نماید بهمین جهت عده ای از نویسندگان و فضلا بر ضد اساس آن قیام کردند و آنرا بباد انتقاد گرفتند و گفتند که مجمع اتفاق ملل درصورتیکه ممکن نیست درحکم دولتی قادر ومستقل و حاکم برجمیع اعضای خرد و کلان خود باشد عدمش به‌ازوجوداست ونبودن این «صندوق پست بین‌المللی» که فقط ازمجرای آن تبادل روابط بین ملل ممکن است بجائی صدمه نخواهد زد.

با تمام این احوال وجود مجمع اتفاق ملل دربسیاری موارد مفید واقع شده وبا وجود نواقص انشاء آن خودنشانهٔ این بود که فکر تولید انتظام درامور بین‌المللی بجائی رسیده است که درصورت اصلاح اخلاق سیاسی و قوت جماعت صلح خواه‌خیر اندیش ممکن است که در آینده بنتایج بهتری برسد وبدیهی است که استحکام بنیان هیچیك ازمؤسسات عالیهٔ اخلاقی‌وسیاسی درطی مدتی قلیل صورت پذیر نشده وسالیان دراز وقت لازم داشته است.

اقدامات مهم جامعهٔ ملل را بشرح ذیل خلاصه میکنیم:

۱ - رفع نزاع بین دولتین سوئد و فنلاند در ۲۰ اکتبر ۱۹۲۱ راجع بحق تصرف جزایر آلاند واقع در بالتیك و بیطرف ساختن آن جزایر (درهمین سال در نتیجهٔ اخذ آراء عمومی مردم این جزایرخود را مستقل اعلان کردند ولی‌عاقبت‌جزایر مزبور بتصرف فنلاند درآمد).

۲ - تحدید حدود سیلزی علیاکه بعد از معاهدهٔ ورسای پیوسته محل نزاع بین آلمان ولهستان بود ومجمع درنتیجهٔ دورشتهٔ مطالعه (در ۲۳ - ۲۹ نوامبر ۱۹۲۱ ودر ۱٤ فوریه — ۱۵ مه ۱۹۲۲) بحل آن اختلاف موفق آمد.

۳ - ادارهٔ حوضهٔ نهر سار[1] مابین فرانسه و آلمان از ۱۹۲۰ تا ۱۹۳۵ وجلوگیری از اصطكاك بين این دو دولت تا آنکه بعد از ۱۵ سال از تاریخ امضای معاهدهٔ ورسای معلوم شود که مردم آن ناحیه مایل بقبول تبعیت فرانسه اند یا آلمان.

Sarre ۱

در ژانویه ۱۹۳۵ تحت نظارت مجمع ملل اخذ آراء عمومی بعمل آمد و مردم سار باکثریت قریب باتفاق تبعیت آلمان را کمافی‌السابق قبول کردند.

٤ - ادارهٔ بندر آزاد دانتزیك که متنازع فیه بین لهستان و آلمان بود. دانتزیك قبل از جنگهای اخیر مملکتی بود بموجب معاهدهٔ ورسای مستقل تحت ادارهٔ یك مجلس سنا ولی تحت حمایت مجمع اتفاق ملل که یکنفر را بنام نمایندهٔ عالی بآنجا میفرستاد. تشکیل این مملکت ومجزا ساختن آن از آلمان ودوقطعه کردن این کشور فقط بعلت آن بوده است که ازاینطریق راهی بلهستان برای وصول بدریای بالتیك داده شود ودرحقیقت این کیفیت بکلی بنفع لهستان وبضرر آلمان بود بهمین نظر آلمان بتمام قوی سعی داشت که‌این ترتیب را برهم زند وباردیگر روابط مستقیم مابین پروس شمال شرقی وسایر قسمتهای آلمانرا ازطریق خشکی برقرار نماید بهمین نظر درتسخیر معنوی دانتزیك که‌مردم آن همه آلمانی ومایل بالحاق بوطن اصلی خود بودند کاملا توفیق یافته بود واکثریت اعضای سنای آن مملکت علناً نسبت بالحاق بآلمان اظهار میل میکردند ولی با وجودمجمع اتفاق ملل ومخالفت لهستان تسخیر نظامی آن برای آلمان مشکل می نمود تاآنکه بالاخره در سپتامبر ۱۹۳۹ آلمان بقوهٔ قهریه آنجا را بخود ملحق ساخت و جنگهای اخیر در نتیجهٔ این‌عمل شروع شد.

٥ - در ۱۹۲۲ ازبروز جنگ بین بلغار ویونان جلوگیری کرد.

٦ - در همین سال اختلافات سرحدی مابین اطریش ومجارستان را ازطرفی و مابین لهستان وچکواسلواکی را ازطرفی دیگر بمسالمت خاتمه داد.

۷ - در ۱۷ سپتامبر ۱۹۲۳ خصومت شدیدی را که بین یونان و ایتالیا بر سر جزیرهٔ **کرفو**[1] پیش آمده بود بصلح تمام کرد.

۸ - در ۱٦ دسامبر ۱۹۲۵ بمسئلهٔ اختلاف سرحدی بین عراق و ترکیه درسر قضیهٔ موصل رسیدگی نمود وچون دولت ترکیه از حضور درجلسهٔ رسیدگی خود..

Corfou - ۱

داری کرد قضیه بمذاکرات سیاسی بین انگلیس وترکیه منجر شد و طرفین درنتیجهٔ معاهدهٔ انقوره (آنکارا) در ٥ ژوئن۱۹۲٦ سرحد موصل رابرضای طرفین معین نمودند

اما برخلاف درچند مورد دیگرمجمع اتفاق‌ملل بحل اختلاف مابین‌اعضای‌خود قادر نماند یعنی یکی ازدوطرف دعوی ازقبول حکم آن سرپیچید و چون مجمع بر خلاف انتظاری که ازآن میرفت نتوانست ازتعرض یکی ازاعضای خود نسبت‌بدیگری جلوگیری کندودرنتیجه جنگ درگرفت باعتبار آن لطمهٔ کلی وارد آمدوبهانهٔدیگری بدست مخالفین و منتقدین آن افتاد ، اهمّ این موارد بقرار ذیل‌است :

۱ - در سر قضیهٔ شهر ویلنا[۱] که بموجب معاهده جزء خاك لیتوانیا قرار داده شده‌بود ولهستانیها بغلبهٔ‌نظامی آنرا تصرف کردند ومجمع باوجودمذاکرات ومباحثات طولانی در ۱۹۲۷ بپس گرفتن آن ازلهستان قادر نماند .

۲ - در سر قضیهٔ ناحیهٔ شاکو[۲] محل‌اختلاف بین دولتین بولیویا و پاراگوی‌که از ۱۹۲۸ تا ۱۹۳٤ طول‌کشید وباوجود کمیسیون تفتیشی‌که مجمع بمحل فرستاد و اقداماتی‌که کرد بحل اختلاف بین اثنین و جلوگیری از جنگ موفق نشد و عاقبت این دو دولت در۱۹۳٥ بعد از مدتی کشمکش بسیار صلح کردند .

۳ - درسرقضیهٔ منچوری و تعرض ژاپون بخاك چین درسال ۱۹۳۱ و مراجعهٔ چین بمجمع. مجمع کمیسیونی برای‌تحقیق بمنچوری فرستادوتا حدی حقانیت چین‌را تصدیق‌کرد ودر ۱۹۳۳راپرت کمیسیون مزبور را تصویب نمود ولی ژاپون ازعضویت مجمع استعفا دادوممکلت منچوری را ازچین مجزاکرده‌بنام منچوکوتحت‌حمایت‌خود آورد ومجمع برضد ژاپون موفق بهیچ اقدامی نشد .

٤ - قضیه‌ای‌که بیش ازهمه نام‌ونشان‌مجمع اتفاق ملل را درعالم خفیف‌کرده قصهٔ تعرض ایتالیا بود درسال ۱۹۳٥ بحبشه عضو دیگر مجمع اتفاق ملل برای رفع توهینی‌که دراواخر قرن نوزدهم درنتیجهٔ شکستی ازحبشیان بایتالیا وارد شده بود.

---

۱ - Vilna ۲ - Chaco

اگرچه مجمع اتفاق ملل بالاخره ایتالیا را متعرض شناخت و امر داد که جمیع اعضای آن روابط مالی و اقتصادی خود را با ایتالیا قطع کنند لیکن اولا بقدری در این کار مماطله و تسامح شد که کار از کار گذشت ثانیاً تمام اعضای مجمع در عمل به تعهدات خود صمیمیتی که لازم بود بخرج ندادند ثالثاً مجمع بعلت خارج بودن یکعده از ممالک معظمه از عضویت آن مثل ممالک متحده و ژاپون و آلمان[۱] نمی توانست تمام ممالک دنیا را بقطع روابط با ایتالیا وادارد و از همه مهمتر چون ایتالیا از ممالک معظمهٔ اروپا بود وسایر ممالک این قطعه یا از او ترس داشتند ویا اینکه بیاری او در مواقع احتیاج خود را نیازمند میدانستند و حبشه جهت ایشان محل بیم وامیدی نمی توانست شد منافع سیاسی را بر ملاحظات اخلاقی وانسانی ترجیح دادند و اگر بایتالیا درتعرض کمك نکردند لااقل ازجلوگیری وموجب زحمت اوشدن نیزخودداری نمودند و ایتالیا در ظرف یکسال سراسر خاك حبشه را بعد از جنك و کشتار های بی رحمانه بتصرف خود در آورد وحبشه باآنکه از اعضای قدیم مجمع اتفاق ملل بود درنتیجهٔ سستی اعضای دیگر طعمهٔ ایتالیاگردید .

درنتیجهٔ شکستهائی که نصیب مجمع اتفاق ملل شد وانتقاداتی که حتی ازطرف بعضی از ممالک معظمه از اعضای اصلی آن مثل ایتالیا ازقرار نامهٔ آن بعل می آمد[۲] روز بروز اعتبار مجمع درپیش انظار عالمیان کم شد و استنکاف ممالک متحدهٔامریکا از ابتدا ازعضویت آن و استعفای ژاپون و آلمان بتدریج عده ای از ممالک امریکای

---

۱ ـ آلمان در سال ۱۹۲٦ و روسیه در سال ۱۹۳٤ عضویت مجمع را بذیرفتند ولی آلمان در سال ۱۹۳۳ از عضویت استعفا کرد و روسیه در ۱۹۳۹ .

۲ ـ ایتالیااز مدتی قبل از آنکه بحبشه حمله نماید چون نفوذخودرا درمجمع اتفاق ملل درمقابل قدرت فرانسه و انگلیس ضعیف میدید خودراطرفدار تجدیدنظر درقرارنامهٔ جامعه معرفی میکرد و معاهدهٔ ورسای را که این قرارنامه جزء آن بود غیرعملی میشمرد و بعضی مواد آنرا قابل تغییر میدانست و بیشترنظر او این بود که شاید باین وسیله از قدرت انگلیس وفرانسه بکاهد و بگرفتن بعضی از سر زمین هائی که دولتین مزبور تحت قیمومت دارند موفق شود

جنوبی‌را نیز وادار بکناره گیری نمود وزمامداران مجمع وطرفداران آن فهمیدند که اگر دراساس آن تغییراتی ندهند وقرارنامهٔ آنرابشکلی که درآینده گرفتارشکست‌های سابق نشود اصلاح ننمایند بیم آن است که یکباره بساط مجمع برچیده شود واین مؤسسه که بنای آن برخیر ومطابق آمال وآرزوی جمعی مصلحت اندیش صلح دوست بوده است درهم بریزد این است که صحبت تجدید نظر در قرارنامه و اصلاح کلی مجمع درمیان بود تامگر آنرا ازحال بحرانی که بآن دچار شده بود بوضعی بیرون بیاورند وحیاتی نودرآن بدهند . تعرضات پی در پی آلمان باطریش وچکوسلواکی ولهستان وتصرف این ممالك مستقله وظهور جنگهای اخیر بکلی ارکان جامعهٔ ملل را که نه قدرتی نظامی برای جلوگیری از این تعرضات داشت و نه بین اعضای آن حال اتفاق وصفا وصمیمیت حکمفرما بودمتزلزل ساخت وامروز دیگر وجود آن در هیچ امری مؤثر نیست تاآنکه جنگهای امروزی خاتمه یابد و تکلیف آن نیز مثل تکلیف بسیاری از مسائل سیاسی واخلاقی بین المللی معین گردد.

مسئلهٔ قیمومت و اقلیت ها

پس ازختم جنگهای بین المللی وعقد معاهدات صلح فاتحین مستعمرات آلمان و بعضی از قسمتهای امپراطوری سابق عثمانی را تحت یك طرز ادارهٔ مخصوصی قراردادندکه تا آن تاریخ نظیرآن دیده نشده بود وآن براین اساس مبتنی بودکه این نواحی راکه مردم آنها را بعقیدهٔ فاتحین هنوز بحد رشد سیاسی نرسیده ولیاقت ادارهٔ مصالح خود را بالاستقلال نیافته اند تحت سرپرستی وقیمومت یکی از ممالك معظمه فاتح بگذارند باین شرط که مملکت قیم ناحیهٔ سپردهٔ باو را بنفع خودمورد استفاده قرار ندهد بلکه از طرف مجمع اتفاق ملل در تربیت و متمدن ساختن آنجا وبرشدآوردن اهالی آن سعی نماید وهرسال نتیجهٔ اعمال خود را بمجمع اطلاع دهد.

نواحی تحت قیمومت را ازلحاظ تمدن اهالی و اوضاع جغرافیائی و اقتصادی بسه طبقه تقسیم کرده بودند :

الف - ممالکی که سابقاً جزء امپراطوری عثمانی بودند و مردم آنها بعلت آشنائی بتمدن غربی ورشدسیاسی استعدادشان برای تحصیل استقلال ازسایرنواحی تحت قیمومت بیشتر بنظرمیرسید مثل شام وفلسطین وعراق که سرپرستی اولی بفرانسه وقیمومت دو ناحیهٔ دیگر بانگلیس واگذار شد.

ب - یعنی مستعمرات افریقائی آلمان (باستثنای افریقای غربی آن دولت) که اهالی آنها مانند مردم نواحی طبقه اول لیاقت ذاتی و اکتسابی نداشتند. در این نواحی مسؤلیت ادارهٔ داخلی و رعایت آزادی دین و عقیده وصلاح اخلاقی ساکنین وجلوگیری ازتجارت برده و تسهیل تجارت آزاد برای عموم کشور های عضو جامعهٔ

ملل را بعهدهٔ ممالك قیم گذاشتند .

ازاین طبقه است نواحی افریقای شرقی آلمان یا ارض تانگانیکا و کامرون و ارض توگو . ارض تانگانیکا بتمامی تحت قیمومت انگلیس و کامرون تحت سرپرستی فرانسه و بلژیك وارض توگو بقیمومت فرانسه و انگلیس گذاشته شد .

ج ـ طبقهٔ سوم از نواحی تحت قیمومت عبارت بود از افریقای غربی آلمان وجزایر متعلق بآن دولت دراوقیانوسیه که بعلت دوری یا تفرقهٔ آنها چنین مقرر گردید که دول قیم آنها را برطبق اصول اداری خود اداره کنند و آنها را درجزء خاك خود بشمار بیاورند . از این طبقهٔ ادارهٔ افریقای جنوب غربی آلمان بدول متحدهٔ افریقای جنوبی واگذار شد و از جزایر اوقیانوسیه آنها را که در جنوب خط استوا واقعند باستثنای دوجزیره نورو[1] و ساموآ[2] تحت قیمومت استرالیا قرار دادند و نورو را بانگلیس وساموآ را بزیلندجدید دادند . جزایر واقع درشمال خط استوارا که سابقاً آلمان در تصرف داشت ابتدا ژاپون بعنوان قیمومت گرفت و پس ازآنکه از مجمع اتفاق ملل استعفاکرد رسماً متصرف شد .

در میان نواحی تحت قیمومت تنها عراق درسال ۱۹۳۲ درنتیجهٔ معاهدهٔ اتفاقی که با انگلیس بست ازاین قید آزاد گردید وباداخل شدن بمجمع اتفاق ملل استقلال کامل آن برسمیت شناخته شد .

اما مسئلهٔ اقلیتهای نژادی ومذهبی که ازتاریخ انعقاد معاهدهٔ برلین یعنی ازسال ۱۸۷۸ مورد توجه قرارگرفته غرض از آن اساساً این بوده است که بیك مشت مردمی که درنتیجهٔ ایجاد ممالکی جدید مغلوب حکم مردمی دیگر میشدند که باایشان درزبان ونژادومذهب وآداب هیچگونه اشتراکی نداشتندونسبت بغالبین حکم اقلیت را پیدا می کردند آزادی اجرای آداب دینی وتعالیم وتعلم بزبان خود داده شود . در امضای عهدنامهٔ برلین ممالك معظمه حمایت چهارملت از ملل بالکان یعنی بلغار ها

Nauru- ۱ Samoa- ۲

وسربها ورومانی ها و یونانی‌های تحت ادارهٔ ترکان مسلمان‌را بعهده گرفتند وسلطان عثمانی‌هم متعهدشدکه متعرض زبان ومذهب و آداب ایشان نشودولی بعلت‌رقابتهای سیاسی ممالك بزرك اروپا دربالکان وسیاست سوء سلاطین عثمانی وتعصبهای دینی و نژادی هیچوقت اتفاق نیفتادکه اقلیتهای نژادی بالکان بحال آرامش باقی باشند بلکه پیوسته بهمین علل بین ترکان وملل بالکان‌نزاع درمیان بود تاآنکه درنتیجهٔ‌جنگهای ۱۹۱۲ـ ۱۹۱۳ تقریباً تمام ایشان ازتحت سلطهٔ عثمانی خارج شدند .

پس ازختم‌جنگهای بین‌المللی براثرایجاد ممالکی تازه یا بسط یافتن ممالکی دیگر مانند چکوسلواکی ولهستان و یوگوسلاوی ورومانی وایتالیا مسئلهٔ اقلیت‌های نژادی صورتی تازه پیداکرد باینمعنی که عدهٔ‌کثیری ازهمزبانان وهم نژادان ساکنین یك مملکت را امضا کنندگان معاهدات صلح یا برای خدمت ببسط مملکتی جدید۔ التأسیس یابعلت غرض نسبت بیکی ازممالك مغلوبه درخارج از حدود طبیعی مساکن برادران ایشان‌قراردادند مانند آلمانهای پروس شرقی ودانتزیك‌که یا درتحت‌ادارهٔ لهستان قرارگرفتند ویا ازوطن اصلی خود خارج ماندند واطریشیهای تیرول و مجار های ترانسیلوانی وآلمانهای چکواسلواکی وغیره .

اگرچه متفقین درمعاهداتی‌که با لهستان و اطریش و چکوسلواکی ویونان و مجارستان وترکیه وغیره بستند از ایشان امضاگرفتندکه مابین رعایای خود درحقوق سیاسی تفاوتی نگذارند ونظری باختلافات زبانی و نژادی و مذهبی نداشته باشند لیکن درعمل این‌قولها بهیچوجه رعایت نشد مخصوصاً ممالك غالب برای آنکه ازشر یکدسته مردمی‌که هیچگونه علاقه ومحبتی نسبت بغالبین نشان نمیدادند نجات‌یابند همواره‌میکوشیدندکه ایشان را ازتکلم وتعلیم وتعلم زبان قومی واجرای آداب‌ملی‌باز دارند وبزبان‌وآداب‌خودبارآورند واین‌کاری بودکه آلمانهانسبت بلهستانیهای‌پروس شرقی ولهستانی‌ها و چکها وایتالیائیها نسبت بآلمانهای رعیت خود و رومانی هانسبت بمجارهای ترانسیلوانی میکردند وپیوسته مابین‌ممالك اروپای‌مرکزی وشرقی برسر

حمایت اقلیتهای خود درممالك یکدیگر نزاع برقرار بود . تنها ازاین میان دودولت یونان وترکیه با مبادلهٔ رعایای غیرنژادی خود بایکدیگر ازشراین عائله خلاص شدند و باین وسیله بیك کشمکش سیاسی که مدتها طول کشیده بود بطرزی خوش خاتمه بخشیدند .

شدید ترین کشمکشها بر سر اقلیتهای نژادی کشمکشهای بین آلمان و چکوسلواکی ازطرفی وآلمان ولهستان ازطرفی دیگر بود و چنانکه میدانیم جنگهای اخیر اروپاهم که هنوز نتیجه و عاقبت آن معلوم نیست تاحدی ازهمین کیفیت ناشی شده است .

روسیهٔ جدید

درماههای اول سال ۱۹۱۷ بعلت کم شدن آذوقه درروسیه وخرابی وفساد اوضاع درباری آن وخشونت وظلم حکام نظامی بلاد نسبت بمردم درغالب شهرها آثار شورش وطغیان عامه ظاهر شد ودرچهاردهم مارس این سال انقلاب علنی گردید. نیکلای دوم از امپراطوری استعفا کرد و برادر او گراندوک میخائل بعنوان نیابت سلطنت بجای او برقرار شد. **دوما**[1] یعنی مجلس شورای روسیه میل داشت که یکی ازاعضای خود را بتشکیل حکومتی مرکب از نمایندگان احزاب دست راست وچپ مأمور نماید لیکن شورای کارگران وسربازان که آن را بروسی **ساویت**[2] میخواندند ببرقراری حکومت **جمهوری** مایل بود. عاقبت حکومتی موقتی بریاست **لووف**[3] تشکیل یافت وچون این حکومت بمیل اعضای شورای کارگران نبود ازهمان ابتدا بین دولت جدید واعضای ساویت مبارزه درگرفت چه حکومت جدید میخواست جنگ را همچنان بیاری متفقین ادامه دهد در صورتیکه نمایندگان در ترک آن بهر قیمت که تمام میشد میکوشیدند.

بعد ازانتشار عقاید کارل مارکس روسیه نیز از تأثیر آرای سوسیالیستی برکنار نماند و جمعی از روسان مایل باین مسلك در سال ۱۸۸٤ در سویس رسماً حزب سوسیال دمکرات روس را تأسیس نمودند. این حزب در سال ۱۹۰۷ بدو شعبه تقسیم گردید: یك شعبه سوسیالستهای تندرو یعنی **بلشویك ها**[4] که سردستهٔ ایشان **نیکلائی لنین**[5] (۱۸۷۰ - ۱۹۲٤) بود دیگر **منشویك ها**[6] که سوسیالیستهای اعتدالی باشند. غرض بلشویك ها که خود را دشمن اشراف وسرمایه داران وطبقهٔ اهل علم معرفی کرده

---

۱ - Douma ۲ - Soviet ۳ - Lvov ٤ - Bolcheviki
٥ - Nikolaï Lenin ٦ - Mencheviki

بودند انقلاب عمومی عالم ومبارزهٔ بین طبقات بود درصورتیکه منشویکها میخواستند که طبقهٔ کارگر را بحقوقی که باید دارا باشد برسانند ودراین راه منکرومزاحم حقوق طبقات دیگرمردم نبودند. منشویکها باجنگ باآلمان که نمایندهٔ قدرت نظامی در آن عصر بود مخالفت نداشتند درصورتیکه بلشویکها باهرجنگی غیرازجنگ بین طبقات جامعه مخالف بودند و بهرنحو بود می‌خواستند نزاع باآلمان خاتمه یابد بهمین نظر پیوسته نظامیان را بعدم اطاعت میخواندند.

لووف در ۲۰ ژویه از ریاست حکومت موقتی استعفا داد و **کرنسکی**[۱] از اعضای مجلس دوماجای اوراگرفت وسعی کرد که بیاری متفقین باوضاع آشفتهٔ روسیهٔ سروصورتی دهد لیکن باین کار توفیق نیافت زیراکه قدرت بلشویکها روز بروز رو بافزایش بود ورئیس ساویت پایتخت یعنی **تروتسکی**[۲] ازنویسندگان یهودنژاد روسیه در ۵ نوامبر رسماً شهر پطروگراد را تحت اختیار خود آورد و در هفتم این ماه لنین نیز بهمدستی آلمانها بپطروگراد واردشد وبلشویکها حکم عزل کرنسکی راصادر کردند. کرنسکی ازروسیه گریخت وبلشویکها بریاست لنین حکومتی شوروی تشکیل دادند وتروتسکی بمقام وزارت خارجه منسوب گردید وروسیه ازتاریخ نوامبر ۱۹۱۷ در مرحلهٔ جدیدی از زندگانی خود داخل شد.

بلشویکها چنانکه سابقاً گفتیم ابتدا بتاریخ سوم مارس ۱۹۱۸ در برست لیتوسك با آلمان واطریش وعثمانی وبلغارستان صلح کردند سپس برای آنکه مخالفین داخلی خودرا ازمیان بردارند بدستیاری سپاه سرخ که آنراتروتسکی ایجاد نموده بود بایك عده ازسرداران سابق روسی در سیبری وحدود بحرسیاه و بحرخزر بجنگ مشغول شدند و بالاخره پس از دوسال زد وخورد جمیع این سرداران راکه ازمتفقین کمك میگرفتند ازمیان برداشتند ودر نتیجه غیر از نقاطی راکه بموجب عهد نامهٔ برست لیتوسك از دست داده بودند بقیهٔ روسیه را تحت یك حکومت و اداره در آوردند

Trotzky - ۲ Kerensky - ۱

از بعد از تشکیل دولت جدید روسیه دول دیگر بعلت تنفر از مسلك بلشویکی دیگر بآن امید که این اوضاع صورتی دیگر پیدا کند و بوضع قدیم برگردد نسبت بآن نظری خوش نداشتند بلکه مدتی بجمیع وسایل در دشمنی و برانداختن آن میکوشیدند تنها از دول خارجی دولت ایران پیش از همه دولت جدید روسیه را برسمیت شناخت و در نتیجهٔ معاهده‌ای که در تاریخ ۲۶ فوریه ۱۹۲۱ در طی بیست و شش فصل بین طرفین در مسکو منعقد گردید روابط عادی بین دو مملکت برقرار گردید و دولت بلشویکی از جمیع قروض و حقوق جابرانه‌ای که دولت تزاری در عهد قاجاریه بجور وظلم تحصیل نموده بود صرف نظر کرد.



لنین در حال ایراد نطق

دومین معاهده‌ای که دولت بلشویکی با دولتی خارجی منعقد ساخت در تاریخ ۱۸ مارس ۱۹۲۱ بود با کشور لهستان که بموجب آن دولتین جنگ بین اثنین را خاتمه بخشیدند وحدود ارضی خودرا مشخص ساختند. بموجب معاهدهٔ دیگری که دولت بلشویکی با چین در ۱۹۲٤ بست حق سیادت این دولت را بر مغولستان خارجی شناخت و بتوسط معاهدهٔ ژانویهٔ ۱۹۲۵ باژاپن روابط سیاسی خود را با آن دولت

نیز روشن نمود و ژاپن بندر ولادیوستك را که بتصرف نظامی خود گرفته بود خالی کرد

در سمت مغرب بعد از لهستان دولت آلمان در ۲۱ ژانویه ۱۹۲۴ معاهده‌ای با روسیهٔ جدید منعقد نمود و طرفین از پرداخت قروضی که بیکدیگر داشتند صرفنظر نمودند ومتفقین هم چون دیدندکه دولت جدید روسیه برخلاف انتظار ایشان قوام گرفته ودوام پیدا کرده ناچار بشناختن آن برسمیت شروع نمودندچنانکه دراول فوریه ۱۹۲۴ دولت انگلیس این حکومت‌را بسمت رسمی شناخت وپس از آن ایتالیا ونروژ و اطریش و یونان وفرانسه نیز همین راه را پیش گرفتند. تنها ممالك متحدهٔ امریکا تا سال ۱۹۳۵ روسیهٔ جدیدرا با وجود تبادل معاملات تجارتی برسمیت نشناخته بود.

پس از فوت لنین در ۲۱ ژانویه ۱۹۲۴ ادارهٔ امور روسیهٔ جدید در دست سه تن افتادکه یکی از ایشان سمت منشیگری کل حزب بلشویك را داشت واین منشی کل که از بلشویکهای قدیم گرجستان بود وذوگاشویلی[۱] نام داشت و او را بعلت استحکام اراده ومتانت طبیعت وخونسردی **استالین**[۲] یعنی مرد فولادین لقب داده بودند بتدریج تاآنجا قدرت یافت که زمام اختیار تمام امور حزبی و دولتی‌را در دست خودگرفت ودر نزاعی که بین طرفداران او وپیروان تروتسکی رخ داد بالاخره‌غلبه با یاران استالین شدودرنتیجه درژانویه ۱۹۲۸ تروتسکی از روسیه تبعید گردید و کلیهٔ اختیارات دردست استالین افتاد همچنانکه هنوز نیز باقیست.

استالین برخلاف تروتسکی که مانند لنین طرفدار انتشار انقلاب بلشویکی در عالم بود عقیده داشت که ابتدا باید بنیان مذهب اشتراکی را در روسیه محکم کرد سپس بتصرف دراوضاع عالم پرداخت بهمین‌نظر پس از آنکه زمام اموررا بدست آورد بترقی زراعت وبسط صنعت وتقویت قوای نظامی روسیه پرداخت وبرای اینکار ابتدا دراکتبر ۱۹۲۸ باجرای **یك نقشهٔ پنج ساله** مشغول شد و پس از آنکه این نقشه در سال ۱۹۳۲ بانجام رسید برای تکمیل آن **نقشه‌پنج سالهٔ دوم** را که از

Stalin – ۲ Dzhugashvili ۱

۱۹۳۳ تا ۱۹۳۷ انجام آن طول کشیده بمورد اجرا گذشت .

غرض ازنقشهٔ پنج سالهٔ اول این بود که بوسیلهٔ بسط صنعت و اصلاح زراعت و اموراقتصادی اوضاع زندگانی مادی مردم روسیه حال بهبود حاصل کند ومنابع ثروت طبیعی کشور بکار افتدوروسیه صورت یکی ازممالك صنعتی عالم را پیدا نماید . درنتیجهٔ اجرای آن (که بادعای زمامداران بلشویك درمدت چهار سال وربع ۹٦ درصدازمنظور آن نقشه عملی شده بود) زراعت روسیهٔ اشتراکی شد، بی کاری و بیسوادی ازمیان رفت، شهرهای جدید انشاء، معادن تازه استخراج گردید ، عدهٔ زیادی راههای نو و کارخانجات بزرگ بوجود آمد مخصوصا روسیه بوسیلهٔ قرض گرفتن ازخارجه واستخدام خبرگان فنی آلمانی و امریکائی و انگلیسی صنایع الکتریکی و ماشین



استالین

سازی و آهن کاری رافوق العاده ترقی بخشید وازجملهٔ این انشاآت جدیداست کارخانجات فولادسازی شهر **ماگنی توگورسك**[1] در ناحیهٔ جبال اورال و کارخانجات ساخت ماشینهای فلاحتی در **استالین گراد**[2] (ازشهرهای درهٔ سفلای ولگا درجنوب غربی ساراتف) وسد مشهور شط دنی پیر بنام **دنی پیرستروی**[3] برای استفاده ازقوهٔ سقوط آب وتولید برق که یکی ازعظیمترین مراکز تولید الکتریك عالم است .

نقشهٔ پنج سالهٔ دوم برای تکمیل نقشهٔ اول وتوسعهٔ صنایع درروسیه بموردعمل گذاشته شد وپس ازآنکه ازآن نیز نتایجی مطلوب در این مرحله بدست آمد و

Dnieprostroy -۳ Stalingrad -۲ Magnitogorsk -۱

انقلاب بلشویکی از لحاظ مادی در روسیه ریشه دواند وپاپپای آن قوای زمینی و هوائی‌روسیهٔ جدید هم ترقیات کلی حاصل کرد استالین از سال ۱۹۳٦ ببعد بسیاری از عقاید اولی مذهب اشتراکی راکه بیشتر بخیال بافی وآرزوهای شاعرانه شباهت داشت و نمیتوانست دردنیا عملی‌شود ترك گفت و بموجب قانون اساسی جدیدی‌که در همین سال برای روسیه تهیه دید یك عده از اصول معمول درممالك دموکراسی و سرمایه داری‌مغرب‌ازجمله‌اصل ملکیت‌محدود وتوارث وآزادی بمردم‌غیر‌بلشویك وغیره راپذیرفت و با اختیار سیاست خارجی‌تازه‌ای روسیه مثل سابق درامورراجع باروپا بمداخله پرداخت چنانکه در۱۹۳۵ بافرانسه معاهدهٔ تعاون مشترك بست ودر کنفرانس‌های بین‌المللی‌شرکت‌جست وعضویت مجمع اتفاق ملل‌را قبول‌کرد ومقامی راکه قبل از جنگهای بین‌المللی در سیاست‌اروپا داشت بتدریج بدست آورد .

از سال ۱۹۲۲ ببعد اسم رسمی مملکت‌جدید روسیه **اتحادجماهیرشوروی سوسیالیستی** شده که معمولا آنرا با چهار حرف اول این کلمات یعنی U . S . S . R می‌نمایانند وباین‌ترتیب نام روسیه ازمیان رفته‌است‌ومقصود از اتحادجماهیرشوروی سوسیالیستی روسیه‌اصلی اروپاست بانضمام جمهوری های اوکرانیا و روسیهٔ سفید و ماوراء قفقاز واوزبکستان (خیوه‌وبخارا) وترکمنستان (مرووعشق‌آبادوتازه شهر) و تاجیکستان(دوشنبهٔ قدیم بااستالین‌آباد وترمذ ونواحی شمالی هندوکش) و غیره .

پایتخت روسیه تا بروزانقلاب بلشویکی‌شهرپطروگراد بود بلشویکها نام این شهر را بلنین‌گراد تبدیل کردند و بجای آن شهر مسکو پایتخت قدیم روسیه را بعنوان پایتختی اختیار نمودند و مسکو براثر اقدامات بلشویکها از جهت آبادی و وسعت در مدت بیست سال اخیر ترقیات فوق العاده کرده چنانکه حالیه شماره سکنهٔ آن‌ازدوملیون تجاوز میکند .

بحران سیاسی و اقتصادی دنیا

بعد از ختم جنگهای بین المللی

بعد از مسلم شدن شکست دول اروپای مرکزی وانتشار چهارده مادهٔ ویلسن و اصراری که اودرباب ملی‌شدن صورت‌حکومت درممالك متحدین داشت انقلاباتی دربلغارستان وعثمانی واطریش ومجارستان واندکی‌بعد در آلمان بروزکرد . عموم این انقلابات که از طرف مردم این ممالك شروع‌شد نشانهٔ راضی نبودن ایشان از حکومتهای سابق‌خود بود وعنوان‌قیام برضدکسانی راداشت که موجب ازدست‌دادن جنگ وسرشکستگی قوم خودشده بودندبهمین‌علت‌حکومتهائی که دراین ممالك بجای اوضاع پیش برروی‌کار آمد همه براصل دموکراسی وملی‌متکی بود وبیشترملت در تهیهٔ اسباب مقدماتی‌آن دخالت داشتند وگاهی نیز براثر تبلیغات کمونیستهای‌روسیه جنبهٔ اشتراکی نیز درآنها غلبه پیدامیکرد .

۱ ــ انقلاب بلغارستان

از این نوع انقلابات اولین آن انقلابی است که دربلغارستان روی‌کرد، باین معنی‌که **فردینان** پادشاه‌آن‌کشورکه دوش بدوش متحدین جنگیده بود پس‌ازتسلیم بلغارستان در اکتبر ۱۹۱۸ از پادشاهی‌کناره جست و پسر جوانش **بوریس سوم**[۱] بجای او بتخت سلطنت نشست وفردینان بمجارستان مهاجرت نمود .

درسال۱۹۲۰ زمام حکومت بلغارسان در دست حزب‌دهقانان و سوسیالیستها افتاد و یکی‌ازرؤسای ایشان‌که **استامبولینسکی**[۲] نام داشت بریاست حکومت برقرار

۱-Boris III   ۲-Stambulinsky

گردید واین شخص اگرچه خود کمونیست نبود لیکن محرمانه باکمونیستهای داخلی وحکومت شوروی دست یکی کرد وتاژوئن ۱۹۲۳ باوجود سلطنت بوریس باقتدار یك نفر دیکتاتور در بلغارستان حکومت مینمود .

در این تاریخ اخیر در نتیجهٔ توطئه‌ای استامبولینسکی بقتل رسید و وزرای دولت او بحبس افتادند وحکومتی دیگر بدست تسانکوف[1] برروی کار آمد که حکومتی ضد کمونیستی بود لیکن این حکومت تازه نتوانست ریشهٔ طرفداران این حزب را ازجا برکند وتا سال ۱۹۲۶ با وجود سعی بسیار دراین راه ازحبس وقتل متهمین دائماً بلغارستان در انقلاب داخلی بود حتی در ۱۹۲۵ سوء قصدی نیز نسبت ببوریس سوم بعمل آمد وافکندن بمب وکشتن دشمنان سیاسی ازطرف مخالفین پیوسته در سراسر این کشور رواج داشت وباوجود تغییر حکومت دراینحال بهبودی حاصل نمیشد بخصوص که اوضاع مالی بلغارستان ووضع اقتصادی آن بعلت ازدست رفتن ایالت دوبروجه وقطع ارتباط آن کشور بادریای مدیترانه بسیاروخیم بود تاآنکه درسال ۱۹۳۴ بوریس ازیك طرف برای گرفتن قرضی بجامعهٔ ملل متوسل شدواز طرفی دیگر باروی کار آوردن حکومتی نیمهٔ نظامی تاحدی اوضاع پریشان داخلی را روبراه کردواز هرج ومرج ناشی ازجنگ و دورهٔ حکومت احزاب دست چپ اندکی جلوگیری نمود .

درسیاست خارجی چون بلغارستان از جمیع همسایگان خود در شبه جزیرهٔ بالکان ناراضی بودو نسبت بهمه مخصوصاً نسبت برومانی (درخصوص ایالت دوبروجه) ونسبت بیونان (درباب دسترسی بدریای اژه) دعاوی ارضی داشت متوجه دوستی بادول چکوسلواکی و یوگوسلاوی گردید و دول دیگر بالکان یعنی ترکیه ویونان ورومانی هرقدر سعی کردندکه بلغارستان را دراتحادیهٔ ممالك بالکانی داخل کنند مؤثر نیفتاد نظر بهمین اصراری که بلغارستان در لغو معاهدهٔ نویی و برگرداندن اراضی ازدست رفته خود داشت از وقتیکه دولت ایتالیای فاشیست نیز موضوع تجدید نظر

Tsankov - ۱

در معاهدات راپیش کشید بلغارستان هم بآن دولت نزدیك شد و بر اثر تبلیغات آلمانها که همواره یادگارهای ایام جنگهای بین المللی واتحاد آن دوره رابیاد بلغارها میآوردند بالاخره بلغارستان درموقع بروزجنگهای اخیرعلی رغم رومانی ویونان که حفظ استقلال خودرا بانگلیس وفرانسه سپرده بودند برای وصول بمقاصد خودبایتالیاو آلمان تمایل پیدانمود وبراثرفشاری که ازجانب ایشان برومانی واردشدعاقبت بپس گرفتن دوبروجه نایل آمد .

٢ــ انقلاب ترکیه

در ترکیه سلطان محمد خامس اندکی قبل از تسلیم عثمانی یعنی در تاریخ ژویهٔ ۱۹۱۸ وفات کرد و برادرش **سلطان محمد سادس** بجای او نشست ودر ایام این سلطان جدید بود که شرایط متارکه ومعاهدهٔ سور انعقاد یافت و امپراطوری عثمانی متلاشی گردید .

ملیون ترك بشرحیکه سابقاً اشاره نمودیم در آناطولی تحت قیادت **مصطفی کمال پاشا وعصمت پاشا** در آنکارا درسال ۱۹۱۹ برضد معاهدهٔ سور و سلطنت سلطان محمد سادس قیام کردند و در ۱۹۲۳ رسماً سلطنت را ملغی و جمهوری ترکیه را اعلان نمودند وباین ترتیب خاندان آل‌عثمان که سلاطین آن قرنها بود بر آناطولی وقسمتی از بالکان وتاختم جنگهای بین‌المللی برعراق وعربستان وقطعه‌ای از افریقا سلطنت میکردند انقراض یافت .

برافتادن خاندان آل عثمان ازسلطنت علاوه براثرسیاسی که درزندگانی ترکیه داشت در احوال مسلمین دنیا (بغیر از شیعه) ایجاد انقلابی دینی وروحانی کرد باین معنی که عموم اهل سنت چنانکه میدانیم از سال ۱۵۱۷ میلادی (۹۲۳ هجری) که سلطان سلیم اول مصر را فتح نمود وآخرین بازماندهٔ خاندان بنی‌عباس راکه بسیرهٔ اجدادی ادعای امیرالمؤمنینی داشت واهل‌سنت از او در امور دینی اطاعت میکردند

برافکند سلطان عثمانی را امیرالمؤمنین میشناختند وعیناً برسم ایام خلفای اموی وعباسی اورا جانشین پیغمبر اسلام و نسبت بخود اولوالامر میدانستند .

ملیون ترك پس از اعلان جمهوری امور دینی را از امور سیاسی تفکیك نمودند واز اختیار عنوان خلیفه که عنوان رسمی سلاطین عثمانی بود برای رؤسای جمهوری ترکیه صرف نظر کردند و براثر این عمل مقام سیادت روحانی که سابقاً دولت عثمانی در میان مسلمین اهل سنت داشت ازمیان رفت .

نمایندگان مجمع ملی آنکارا پس از الغای سلطنت ابتدا چنین مقرر کردند که عنوان خلیفه درخاندان آل عثمان بماند ویکی از ایشان باین سمت منتخب گردد وعیناً مثل پاپ عیسویان که مقام او فقط مقام روحانی است باین ترتیب در استانبول مقیم باشد اما در سال ١٩٢٤ از این رأی نیز برگشتند و باتبعید بازماندگان خاندان آل عثمان بکلی ازحق خلافت برای ترکیه وترکان چشم پوشیدند .

پس از بیرون کردن شاهزادگان عثمانی از خاك ترکیه از طرف ملیون ترك و چشم پوشی از حق خلافت **امیر حسین** شریف مکه که بدستیاری انگلیسها از سال ١٩١٦ بر مخدومین ترك خود قیام نموده و عنوان سلطانی بخود داده بود و ادعا داشت که مانند عصر خلفای قدیم امپراطوری عظیمی ازمجموع ممالك عرب تشکیل دهد درسال ١٩٢٤ خود را خلیفه نیز خواند اما چون او درهمین سال از دست **ابن سعود** امیر نجد شکستی فاحش خورد و از سلطنت استعفا نمود این دعوی او نیز باطل شد .

٣ ــ انقلابات اطریش و مجارستان

عاقبت دولت متحد اطریش ومجارستان پس از شکست از جمیع ممالك دیگر اروپای مرکزی وخیمتر بود چه در این مملکت وسیع که چندین قوم و نژاد مختلف مطیع خاندان سلطنتی هابسبورگ شده بودند هیچوقت از جان و دل راضی نبودند وهریك ازایشان پیوسته برای تحصیل استقلال ولو استقلالی داخلی باشد سر بشورش

برمیداشتند بخصوص که اکثر مردم اطریش و هنگری باوجود اختلاف تیره از نژاد اسلاو بودند واقلیت بالنسبه جدیدی ازژرمنها (اطریشیها) ومجارها برتیره های کثیر-العدد اسلاو حکومت میکردند وزمام امور کار های کشوری و لشکری تنها بدست همین ژرمنها ومجارها بود و برای رعایت احوال همین اسلاوها (چکها، اسلواکها، کرواتها، اسلوونها، لهستانیها، اوکرانیها)ولاتنها(رومانیها وایتالیائیها)که در اطریش ومجارستان سکونت داشتند بود که ویلسن مادهٔ دهم ازچهارده مادهٔ معروف خود را برای تأمین صلح آیندهٔ اروپا پیشنهادکرد .

تاجنگ باقی بود ملل غیر ژرمنی و مجاری این کشور سعی میکردند که با تحصیل استقلال داخلی تاحدی خودرا از زیربار حکومت مستقیم اطریشیها ومجارها رهائی بخشندوهمین عدم صفائی که بین دوقوم زمامدار وسایرملل اطریش ومجارستان وجود داشت بیش از هرچیز لطمه بهستی اینکشور میزد تا آنجاکه میتوان گفت که اینمسئله بیشتر موجب انحلال امپراطوری اطریش و مجارستان را فراهم آورد تا شکست آن مملکت در جنگهای بین المللی .

همینکه شکست متحدین محرز شد ملل رعیت اطریش وهنگری برای جدا شدن ازاین مملکت وتشکیل ممالکی علیحده باپیوستن بممالك هم نژادان خود قیام نمودند و این ملل که حتی در طی جنگهای بین المللی نیز ازدشمنی خود با ژرمنها و مجار ها دست برنداشته و بادشمنان پادشاه و دولت خود ساخته و جماعتی هم بلشکریان مخالف پیوسته بودند بعد از تسلیم اطریش و هنگری در شهر های بزرك اینکشور ازیك طرف براثر احساسات قومی وتبلیغات روحانیون و قائدین قومی و از طرفی دیگر بتحریك متفقین وحکومتهای موقتی که مهاجرین ایشان درضمن جنگ های بین المللی درشهرهای لندن وپاریس ورم وواشنگتن برضد اطریش وبهواخواهی متفقین تشکیل داده بودند علناً سربعصیان برداشتند ودر نتیجهٔ آن جنگهای داخلی وانقلابات سراسر اطریش ومجارستان راگرفت .

در ماه ژوئیهٔ ۱۹۱۷ سران اقوام **اسلاوهای جنوبی**[۱] یعنی کرواتها و اسلوونها و سربهای رعیت اطریش و مجارستان با رئیس دولت سربستان **پاشیچ**[۲] در جزیرهٔ **کرفو**[۳] عهدنامه ای بستند که پس از ختم جنگ و فتح متفقین هم نژادان ایشان که هفت ملیونند باپنج ملیون مردم سربستان و قره‌طاغ دولتی واحد تشکیل دهند و **پطر اول** پادشاه سربستان را همگی پادشاه واحدخود بدانند.

عهدنامهٔ کرفو نه تنها بنیان دولت جدید یوگوسلاوی را ریخت بلکه سرمشقی شد برای اتحاد دوقوم اسلاونژاد دیگر اطریش ومجارستان یعنی اسلواکها و چکها برای تشکیل دولتی بهمان شکل وسرکشی رومانیها ولهستانیهای رعیت این کشور برای جداشدن از اطریش ومجارستان.

در ماه آوریل ۱۹۱۸ بتحریك و دعوت ایتالیا مجمعی در رم بنـام (انجمن ملتهای مظلوم اطریش و مجارستان) از نمایندگان این ملل انعقاد یافت و پس از مذاکراتی تصمیمات ذیل گرفته شد:

۱ ـ هریك از اقوام ساکن اطریش ومجارستان حق دارندکه در حفظ اتحاد ملی و استقلال کامل خود مختار وجاهد باشند.

۲ ـ عموم این ملل تصدیق میکنندکه دولت اطریش و مجارستان آلتی است برای بسط نفوذ نژاد آلمانی ومانعی است برای ترقی آزادانهٔ ملل دیگر این کشور واستقلال ایشان.

۳ ـ این اقوام لزوم جنگ بر ضد چنین دولت ظالمی را که بر همگی آنان ستم روا میدارد تصدیق مینمایند.

تسلیم سپاه اطریش و مجـارستان در پائیز سال ۱۹۱۸ بسرعت مقدمـات انحلال این دولت را پیش آورد وهنوز عهدنامهٔ متارکهٔ جنگ بامضا نرسیده بودکه اختیار ادارهٔ کارها از دست زمامداران وینه بیرون رفت وتجزیهٔ اطریش ومجارستان

Corfou -۳ Paschitch -۲ Yugoslaves - ۱

بممالك جزء مستقل شروع گردید .

استقلال چکوسلوواکی —استقلال مملکت جدید التأسیس چکوسلوواکی مرکب از ایالات **مراویا**[۱] و **شلزین (شلزیا)**[۲] و **اسلوواکیا**[۳] در تاریخ ۱۸ اکتبر ۱۹۱۸ در پاریس از طرف فاتحین اعلان شد و ده روز بعد از آن چکهای شهر **پراها(پراگ)**[٤] برمخدومین اطریشی خود شوریدند و ایشان را از آنجا راندند و **کرامارچ**[٥] قائد شورشیان چکی زمام کار ها را بدست گرفت و استقلال سه ایالت مذکور و خلع **کارل فرانتز جوزف** یعنی **شارل اول** نوادهٔ فرانتز یوزف (فرانسوا ژرف دوم) راکه در تاریخ ۲۱ نوامبر ۱۹۱٦ بجـای جـد خود بتخت امپراطوری اطریش وسلطنت مجارستان نشسته بود اعلان نمود .

در آخر ماه اکتبر دو هیئت یکی ازجانب چکوسلوواکهای مقیم پراگ و دیگری از طرف همشهریان ایشان مقیم پاریس درشهر ژنو همدیگر را ملاقات نمودند ودرآنجاقانونی اساسی بتقلید قانون اساسی ممالك متحده برای جمهوری نوزادخود تدوین کردند و **توماس ماساریك**[٦] استاد سابق فلسفه دردانشگاه پراگ که از بدو طلوع جنگ بایتالیاگریخته وپیوسته برای تحصیل استقلال وطن خود بتبلیغات کتبی وشفاهی مشغول بود موقتاً بریاست جمهوری چکوسلوواکی برگزیدند تصمیمات این جلسه را درماه نوامبر مجمع ملی چکهاواسلواکها که در پراگ تشکیل یافت تصویب نمود واستاد ما ساریك رارسماً رئیس جمهوری چکوسلواکی خواند وماساریك که باردیگر بهمین مقام انتخاب شد تا دسامبر۱۹۳٥ که بعلت کبرسن ازکارکناره‌جست باین‌سمت باقی‌بود هیئت دولت‌چکوسلواکی را ابتداکرامارچ‌تشکیل‌داد **وادوارد بنش**[۷] مدیر سابق دانشگاه چکی‌پراگ که مانند ماساریك در ظهورجنگ ازآن شهر

۱- Moravia ۲- Schlesien=Silesia ۳- Slovakia

٤- Praha = Prague ٥- Kramarcz ٦- Thomas Masaryk

۷- Eduard Benes

فرار نموده وبا ما ساریك وسرتیپ **استفانیك**[1] انجمن ملی چکواسلواکی رادرپاریس درست کرده بود به وزارت خارجه منصوب شدوبنش که ازتاریخ تأسیس چکواسلواکی همواره زمام سیاست مملکت خود را دردست داشت ودرغالب انجمنهای بین المللی و جلسات جامعهٔ ملل شرکت ومؤثرانه دخالت میکرد پس از کناره گیری ماساریك بریاست جمهوری چك اسلواکی اختیار گردید . پس از تشکیل این دولت تازه اسلاو های اوکرانی نژاد **روتنیا**[2] مقیم دامنه های جنوب شرقی سلسلهٔ کارپات اظهار میل کردند که باحفظ استقلال داخلی ضمیمهٔ چکوسلواکی کردند .فاتحین باین مسئله رضادادند وروتینا هم باین مملکت جدید منظم شد .

دکتر بنش بنا برصوابدید متفقین فاتح درماه اکتبرسال ۱۹۲۰ با دولت تازه بوجود آمدهٔ یوگوسلاوی ورومانی معاهدات دوستی بست و این سه دولت تشکیل اتحادی دادند که **اتفاق صغیر**[3] خوانده میشود و بیشتر غرض از ایجاد این اتفاق که در ۱۹۲۲و۱۹۲۳ تجدید و تکمیل شد یکی جلوگیری از رجعت خاندان هابسبورك بود بسلطنت مجارستان دیگر دفاع این کشور از تعرضات خارجی و منع پیشرفت کمونیسم ومخالفت باهر نوع تغییر حدود اراضی دردرهٔ دانوب وماعنقریب بعموم این مسائل اشاره خواهیم کرد .

ایجاد دولت یوگوسلاوی - یوگوسلاو ها یعنی اسلاو های جنوبی رعیت اطریش ومجارستان که شرح معاهدهٔ ایشان را در جزیرهٔ کرفوبا پاشیچ نخست وزیر سربستان سابقاً گفتیم پس ازختم جنگ درشهر **زاگرب (آگرام)**[4] انجمنی انقلابی تشکیل دادند واین انجمن ادارهٔ عموم اسلوونها وکراواتها و سربهای اطریش جنوبی وبسنه وهرزه گوین را دراختیار خود گرفت سپس در۲۹ اکتبر ۱۹۱۸ انجمن دیگری از کراواتها شارل اول را از امپراطوری خلع نمود وجدا شدن مساکن هم نژادان

Petite - Entente -۳ Rutenia -۲ Stefanik-۱

Agram = zagreb ٤

خود را از دولت اطریش ومجارستان اعلام کرد و در اعلامیه که اعضای آن انتشار دادند گفتند که ساکنین نواحی کرواتیا واسلوونیا وسربستان از این تاریخ خود را بکلی ازاطریش ومجارستان جدا میشمارند و آرزوی ایشان اینست که عموم اسلاو های جنوبی ازنهر **ایسونزو**[۱] (در ایتالیای شمالی) تا **واردار**[۲] (دربلغارستان) تحت یك اتحاد درآیند ومطیع یك دولت باشند.

نمایندگان انجمن انقلابی زاگرب وانجمن کرواتها وفرستادگان دولت سربستان درماه نوامبر درسویس یکدیگر را ملاقات کردند.

درقدم اول بین کرواتها واسلونها از طرفی ومیان کرواتها و سربها از طرفی دیگر بعلت تفاوت مذهب وعادات اختلافاتی بروزکرد بخصوص که اسلوونها با وجود عهدنامهٔ کرفو طرفدار حکومت جمهوری بودند. عاقبت براثرفشار متفقین ونفوذکلمه واحترام پطر اول پادشاه سربستان و پاشیچ نخست وزیر پیر این کشور که مردانه در مقابل متحدین جنگیده و تا تحصیل فیروزی انواع مصائب تحمل نموده بودند در ۲۴ نوامبر ۱۹۱۸ در زاگرب اساسنامهٔ تأسیس دولت متحدهٔ جدیدی بنام «دولت سلطنتی متحدهٔ سربها وکرواتها واسلوونها» بامضا رسید و پطر اول بسلطنت وآلکساندر اول پسر او بولیعهدی و پاشیچ بصدارت اختیار شدند.

کسی که با تشکیل این اتحاد جداً مخالفت کرد **نیکلا** پادشاه مملکت کوچك قره طاغ بود که ضمیمه شدن کشور خود را با وجود اسلاو بودن باین مملکت تازه نمی پذیرفت لشکریان سربی قره طاغ را بسرعت فراگرفتند ومجلس شورای قره‌طاغ نیکلارا معزول کرد وقره‌طاغ هم باین کشور تازه که ازتاریخ سوم اکتبر ۱۹۲۹ بنام **یوگوسلاوی** خوانده شدملحق گردید وآرزوی انقلابیون آشوب طلب سرب درتشکیل سربستان کبیر بالاخره صورت‌عمل یافت.

از مسائل قابل توجه در باب یوگوسلاوی اینکه از دوملیون جمعیت ایالت

Vardar - ۲ Isonzo - ۱

بسنه اکثر ایشان مسلمانند و باوجود اینکه خط وزبان رسمی ایشان ازخطوط والسنه اسلاوی است براثر مدتها مطیع بودن نسبت بدولت عثمانی بسیاری از علایق دینی و زبانی واخلاقی خود را نسبت بایام سلطهٔ ترکان حفظ نموده‌اند وهنوز فضلای ایشان در تحصیل زبانهای ترکی وعربی وفارسی جهدی دارند و ادبیات قومی ایشان تقلیدی است از ادبیات ترکی و فارسی حتی پاره ای ازشعرا ونویسندگان این طایفه مانند مسلمین آلبانی بتقلید از شعر او منشیان زبان فارسی شعر هائی بهمین زبان گفته وکتابهائی نوشته اند.

رومانی بعد ازجنك - درنتیجهٔ انحلال دولت اطریش ومجارستان ملیون دو ایالت **ترانسیلوانیا**[۱] و **بوکووینا**[۲] که اولی جزء خاك مجارستان و دومی ضمیمهٔ اطریش بود الحاق خود را بخاك رومانی اعلان نمودند و بعد ازساکنین این دوناحیه نوبت بمردم **بانات**[۳] و **گالیسیا**[٤] ازایالات شمال وشمال شرقی اطریش رسید. بانات مدتها بین رومانی وگوسلاوی متنازع فیه بود تا بالاخره برومانی واگذار گردید وگالیسیا که محل سکنای لهستانیها و اوکرانیها بود وهر دو تجزیه و ادارهٔ آنرا بدست خود ادعا داشتند عاقبت بخاك لهستان منضم گشت.

علاوه بر ایالات ترانسیلوانیا وبوکووینا و بانات که از اطریش ومجارستان و **دو بروجه** که از بلغارستان جدا وبخاك رومانی افزوده شددرسال ۱۹۱۸ موقعی که روسیه گرفتارانقلاب داخلی بود درنتیجهٔ یك نوع مراجعهٔ ساختگی بآراء عمومی مردم ولایت **بسارابیا**[٥] از ایالات روسیه که جمعی از اهالی آن ازنژاد رومانی هستند الحاق مسکن خود را برومانی خواستار شدند و متفقین فاتح هم آنجا را در ۱۹۱۹ برومانی واگذاشتند ودرنتیجه وسعت خاك این کشورقریب بیك برابرازوسعت سابق آن بیشترشد.

Galicia- ٤ Banat -۳ Bukovina- ۲ Transylvania - ۱

Bessarabia - ٥

رومانی جدید از بدو تأسیس درسیاست خارجی درروابط خود باهمسایگان خویش دچار مشکلاتی عظیم شد چه نه دولت بلشویکی روسیه حاضر شدکه تصرف اراضی غله خیز بسارابیارا ازطرف رومانی برسمیت بشناسد نه مجارستان از ادعای خودنسبت بترانسیلوانیا صرف نظرنمود بعلاوه بلغارستان هم چنانکه گفتیم پیوسته بر گشتن دوبروجه‌را بتصرف خود خواستار بود . رومانی از بابت این‌مخاطرات‌خارجی مادام که متفقین یعنی فرانسه وانگلیس زمام سیاست اروپارا بتنهائی دردست‌داشتند ودراجرای شرایط معاهدات صلح پافشاری میکردند زیاد نگران نبود مخصوصاً اتحاد آن دولت با چکوسلواکی ویوگوسلاوی یعنی اتفاق صغیر تا حدی استقلال آن را ضمانت میکردحتی دراین مدت‌رومانی نسبت ببعضی ازهمسایگان‌مغلوب خودسیاست تعرض‌نیزپیش میگرفت چنانکه درچهارم‌اوت۱۹۱۹موقعیکه مجارستان تحت‌حکومت کمونیستها بود لشکریان رومانی بشهر بوداپست وارد شدند ودرکشتار و آزار به مردم آنجاحرکات ناپسندی‌کردندکه مورد سرزنش متفقین‌نیز قرارگرفت‌وکینهٔ‌مجار ها را نسبت بررومانیها پیش از پیش شدت داد .

دولت رومانی از ترس‌دولت‌بلشویکی‌روسیه که ازشرّ انقلابات داخلی‌نجات‌یافته ودارای قدرت سیاسی ونظامی مهم‌شده وهیچگاه‌نیز ازخیال بازگرداندن‌ترانسیلوانیا بدر نرفته بود با دولت لهستان اتحادی نظامـی بست سپس با تـرکیه و یونان و یوگوسلاوی اتحاد ممالك بالکانی را تشکیل داد و در بـدو جنگهای کنونی حفظ استقلال خودرا بانگلیس و فرانسه سپرد اماهمینکه فرانسه مغلوب گردید وانگلیس نیز بعلت‌گرفتاریهای خود در اروپای غربی ودخالت ایتالیا برضد او درجنك ازتوجه ببالکان تا حدی‌بازماند دولت روسیه بوسیلهٔ تهدید بدون خونریزی در اوایل‌تابستان ۱۹٤۰بسارابیا وقسمتی ازبوکووینا را ازرومانی مجزا نمود و در آخر تابستان‌نوبت به مجارستان و بلغارستان رسید . رومانی براثر فشارآلمان و ایتالیا ازترانسیلوانیاو دو بروجه نیز صرف نظر نمود و تقریباً بهمان حدود قبل ازجنگهای ۱۹۱٤ - ۱۹۱۸

برگشت وازجهت وضع سیاسی واقتصادی بروزگار پریشانی افتادکه هنوز دنبالۀآن قطع نشده .

احیای لهستان -اززمانی که‌لهستان بین‌سه‌دولت‌اطریش و پروس‌وروسیه‌تقسیم شد یعنی ازتاریخ ۱۷۹۵ اهالی اینکشور ستمدیده همواره در زنده نگاهداشتن زبان وتمدن واخلاق و آداب خودازهیچگونه فداکاری وبذل وهمت‌خودداری نمی‌نمودند وهروقت‌که فرصتی بدست می آمد برای تحصیل آزادی و احیای استقلال از دست رفتۀ خود کوشش می کردند اما اشکال کار ایشان در آن بودکه غاصبین حقوق لهستانی‌ها هرسه قدرتی فوق‌العاده داشتند ودرآن‌واحد اسباب نجات اززیربارتسلط ایشان بسهولت فراهم نمی‌آمد .

ناپلئون‌کبیر پس ازغلبه برپروس وروسیه بخیال احیای لهستان در اوایل‌قرن نوزدهم‌قسمتی‌ازاین‌سرزمین رابنام**دوك نشین بزرك ورشو** بصورت‌علیحده درآورد ولی‌پس ازسقوط ناپلئون بار دیگر سیاسیون اروپائی درکنگرۀ وین در۱۸۱۵ خاك لهستان را بین همسایگان‌مقتدرآن تقسیم‌کردند باین شکل که ولایات پوزنانی‌و قسمت پروس و شلزین علیا را بدولت پروس وگالیسیا را باطریش و بقیه را بروسیه واگذاشتند .

چون مهمترین وپرجمعیت ترین قسمتهای لهستان سهم روسیه شده بود شورش های آزادیخواهان لهستانی‌هم‌اکثراوقات برضدآن دولت‌صورت‌میگرفت چنانکه در ۱۸۳۰ و ۱۸۶۳ انقلاباتی درآن سرزمین برای تحصیل استقلال روی داد ولی روس ها بسختی وباکمال بی رحمی انقلابیون لهستانی را سرکوبی‌کردند وجز خونریزی نتیجۀ دیگری بدست نیامد .

شروع جنگهای بین‌المللی دورۀ بدبختی دیگری را برای لهستان پیش آورد چه علاوه‌برآنکه‌سراسر این کشورمیدان‌بزرگترین محاربات‌جبهۀ شرق گردیدلهستانی های رعیت آلمان واطریش بجنگ با هموطنان خودکه در زیر حکم روسیه بودند

مجبور گردیدند .

بهمان شکل که لهستانیها بر اثر پیش آمد های سیاسی بعضی طرفدار متحدین اروپای مرکزی وبعضی دیگر پیرو سیاست متفقین گردیده بودند رؤسای آزادیخواه ایشان هم دراحیای لهستان هردسته الحاق بیکی از دوطرف متخاصم را بصلاح مقرون تر میپنداشتند چنانکه **پادروسکی**[1] سازندهٔ معروف لهستانی همه‌وقت همشهریان خود را بیاری متفقین دعوت وتوصیه مینمود درصورتیکه **پیلسودسکی**[2] ازرؤسای لشکری که نجات لهستان را درمغلوبیت روسیه می دانست ازلهستانیها لشکری ترتیب داده وآنرا برای جنگ با روسیه تحت اختیار اطریش قرارداد .

خیال پیلسودسکی درضمن جنگ بانجام نزدیکتر شد چه پس از آنکه آلمانها واطریشهاروسهارا ازلهستان راندند دراواخرسال ١٩١٦ امپراطوران اطریش و آلمان لهستانیها را بوعدهٔ اعطای استقلال وتشکیل دولتی مشروطه با خاندانی سلطنتی دلگرم کردند و نایب السلطنه ای نیز برای اجرای انتخابات وتدوین قانونی اساسی درورشو ازطرف خود نشاندند .

اماکمی بعد معلوم شدکه غرض آلمان واطریش از ایجاد دولت لهستانی که باید متحدآن دودولت باشد درحقیقت دولتی آزاد ومستقل نیست وتأسیس آنمنظور ملیون لهستانی را بهیچوجه تأمین نمی نماید چه نه دولت آلمان حاضر است که قسمت لهستان ضمیمهٔ خاك خود را آزاد کند نه اطریش فقط این صورت سازی شامل لهستان روسیه است .

دولت بلشویکی روسیه درمارس ١٩١٨ بامضای عهدنامهٔ برست لیتوسك از از جمیع حقوق ودعاوی خود برلهستان صرفنظر نمود واین مسئله امید احیای استقلال آن کشو را در دل آزادیخواهان لهستانی بار دیگر زنده میکرد و چون پای روسیه ازمیان رفت ملیون لهستانی تمام هم خودرا متوجه دشمنی با آلمان و اطریش

Pilsudsky - ٢ Paderewsky ١

نمودند ودراین مرحله حتی پیلسودسکی هم از ۱۹۱۸ ببعد علم خصومت با متحدین را برافراشت لیکن بزودی بدست آلمانها گرفتارشد وبحبس ایشان افتاد .

از تاریخ علنی شدن دشمنی لهستانیها بامتحدین اروپای مرکزی داوطلبان این این قوم دسته دسته بخدمت متفقین رو کردند وپادروسکی وجمعی دیگر ازهمشهریان خود درپاریس انجمنی ملی برای تشویق لهستانیها بخدمتگزاری نسبت بمتفقین وتهیهٔ مقدمات استقلال لهستان تشکیل دادند .

تسلیم سپاهیان اطریش ومجارستان راه برای احیای لهستان بازنمود باین شکل که ایالت گالیسیا الحاق خود را بلهستان اعلان کرد و چون آلمان نیز شکست یافت مردم لهستانی پوزنانی وپروس و شلزین علیا هم متفقاً ازلهستانیهای ساکن گالیسیا پیروی نمودند وبرای تشکیل دولتی واحد زمام اختیار مقدرات خودرا بپیلسودسکی که اززندان آلمانها نجات یافته بود وسران دیگر لهستان سپردند .

پیلسودسکی در تاریخ ۱٤ نوامبر ۱۹۱۸ در ورشو حکمران آلمانی لهستان را بتسلیم اختیارات خود مجبور کردوخویشتن سرپرست ملت لهستانی شد سپس در ژانویهٔ ۱۹۱۹ با انجمن ملی لهستانیهای مقیم پاریس که ادارهٔ آن باپادروسکی بود قراری بست وپادروسکی بورشو برگشت و بمقام نخست وزیری برگزیده شد .

لهستانیها صورتی را که برای حکومت تازهٔ خود اختیار کردند جمهوری بود لیکن بعلت اختلافات شدید داخلی ورقابتهای نژادی وسیاسی وتحریکات همسایگان لهستان ازهمان اوان تشکیل با مشکلاتی اعظیم دست بگریبان گردید وسران نظامی کشورکه بزرگتر ایشان سرلشکر پیلسودسکی بود فهمیدندکه بدون داشتن دولتی مقتدر وقدرتی لشگری حفظ نظم ودفاع از استقلال مملکتی تازه که هنوز ارکان آن قوام وقراری استوار نیافته ممکن نیست بهمین جهت ازسال ۱۹۲۲ حزب نظامی حکومت لهستان را در دست خود گرفتند و پیلسودسکی همهٔ کارهٔ مملکت گردید وتا او زنده بود یعنی تا ۱۲ مه ۱۹۳۵ امورلهستان از تحت نفوذ او با وجود اینکه در قسمت اخیر

عمر بظاهر ازکارها برکنار میزیست خارج نبودوزمامداران وقت بعلت احترام وجود پیلسودسکی وخدماتی که او درراه تجدید حیات لهستان کرده بود پیروی ازرأی اورا لازم میشمردند .

مشکلات خارجی لهستان پس از تشکیل سه امر مهم بود :

اول - کشمکش با روسیهٔ بلشویکی برسر حدودکه بالاخره در سال ۱۹۲۰ منجر بجنگ گردید . درمرحلهٔ اول لهستانیها بتحریك متفقین که ازهمه طرف بدشمنی با بلشویك ها برخاسته بودند براوکرانیا حمله بردند و در ۸ مه ۱۹۲۰ شهر کیف را تسخیر کردند لیکن اندکی بعد روسها لهستانیهارا شکستی سخت دادند وتاپشت ورشو جلو آمدند . متفقین بیاری لهستان سپاهی بورشوفرستادند وپیلسودسکی وسرداران فرانسوی وانگلیسی بدفع روسها قادر آمدند ودر نتیجهٔ مصالحه نامه ای که درریگا بتاریخ ۱۲ اکتبر ۱۹۲۰ بین روسیه ولهستان بامضارسید روسهاحدود واستقلال لهستان را برسمیت شناخت ونزاع بین دودولت بنفع لهستان خاتمه پذیرفت .

دوم - اختلافات بین لهستان و لیتوانیا بر سرشهر ویلنا که آن را متفقین به لیتوانیا واگذاشته بودند ولی لهستانیها ادعای تصرف آنرا داشتند . عاقبت در تاریخ نهم اکتبر ۱۹۲۰ یکی ازسرداران شورشی لهستان آنجا را از لیتوانیا مجزا ساخت و با اینکه حکومت لهستان بظاهر این حرکت آن سرداررا تقبیح نمود لیکن درباطن آنرا تصدیق داشت . دولت لیتوانیا هرقدر درپس گرفتن ویلنا سعی نمود بعلت قدرت لهستان بنتیجه ای نرسیدوخواهی نخواهی در۲۲ مارس ۱۹۲۲ رسماً ازآنجاصرفنظر نمود

سوم - مسئلهٔ بسیار مشکل ومهم درتاریخ روابط خارجی لهستان موضوع اختلافات این کشور بوده است باشهر آزاد **دانتزیك** ومسئلهٔ **دالان لهستان** یعنی دوقسمتی که فاتحین برای راه آزاد دادن بلهستان بدریا آنها را از آلمان جدا ساخته و بوسیلهٔ این عمل رابطهٔ بین پروس شرقی و غربی را ازطریق خشکی قطع نموده بودند .

فاتحین جنگهای بین المللی شهر دانتزیك وحومهٔ آنرا باوجود آن که ۹۶

در صد از ساکنین آن آلمانی هستند بصورت بندری آزاد تحت ادارهٔ جامعهٔ ملل در آوردند و برای آنکه لهستان بابالتیك مرتبط شود قسمتی از خاك پروس را بعنوان **دالان لهستان** جهت عبور ومرور باختیار این مملکت گذاشتند .

این کار که بیشتر بدشمنی با آلمان و جلب رضای خاطر لهستان صورت گرفت بیش ازهرچیز آلمانها راآزرد و کینهٔ سختی بین ایشان وهمسایگان لهستانیشان بوجود آورد مخصوصاً مردم آلمانی نژاد دانتزیک که بهیچوجه بجدا شدن از آلمان راضی نبودند وهر آن خودرا در فشار وتعدیات دولت لهستان میدیدند مکرر باعث زحمت ایندولت می‌شدند و آلمان هم بحمایت آنان برمیخاست ودائماً لهستان راتهدید میکرد فقط قدرت متفقین وطرفداری ایشان از این دولت اجازه نمیداد که آلمان بعقیدهٔ خود در رفع بیعدالتی که دراین قسمت نسبت باو بعمل آمده بود بکوشد و دانتزیک و قسمت دالانی لهستان رابخود ملحق نماید .

در اوایل سال ۱۹۳۴ زمامداران آلمان جدید برای آنکه سیاست خودرا بیشتر متوجه مغرب کنند وتاحدی ازجانب مشرق یعنی لهستان که دردشمنی باروسیهٔ بلشویکی همان درجه پافشاری داشت که آلمان آسوده باشند بلهستان پیشنهاد عقد معاهدهٔ عدم تعرض کردند ودرنتیجهٔ عهدنامه‌ای بین‌دودولت بامضارسید وطرفین قرارگذاشتند که بمدت ده‌سال ازجنگ وخصومت نسبت بیکدیگردست بردارند و اختلافات خود را بطریق صلح و مذاکرات سیاسی حل نمایند عقد این معاهده اگر چه تاحدی اوضاع آشفتهٔ شرق اروپا را قرین آرامش ساخت لیکن در واقع آن استمهالی بود برای آنکه آلمان درطرف مغرب وحدود شط رن خودرادرمقابل انگلیس وفرانسه قوی وقابل دفاع نماید و پس از آنکه از اینجانب آسایش خاطر یافت توجه خویش را بجانب شرق برگرداند چنانکه پس ازحصول این اطمینان درسپتامبر ۱۹۳۹ بردانتزیک حمله برد وجنگهای اخیر ببهانهٔ همین پیش‌آمد درگرفت .

جمهوری اطریش — بعد از آنکه قسمتهای مهم امپراطوری اطریش و

مجارستان بترتیبی که دیدیم یکی یکی از آن جدا شدند انقلاب باطریش اصلی نیز سرایت کرد باین معنی که آلمانی نژاد های اطریش هم در صدد برآمدند که باراندن خاندان هابسبورگ مملکتی جمهوری بنام **اطریش آلمانی**[1] تشکیل دهند .

انقلاب اول دفعه در وین از طرف محصلین و کارگران در سی‌ام اکتبر ۱۹۱۸ شروع شدو کارل فرانتزیوزف یعنی شارل اول پسر ولیعهد مقتول اطریش ومجارستان که جوانی خوش‌نیت و محبوب بود ودرحقیقت هیچگونه مسؤلیتی در شکست مملکت خود نداشت دریازدهم نوامبر بمیل شخصی ازسلطنت دست کشید وملت را درتعیین سرنوشت آیندهٔ خود آزادگذاشت .

روز بعد انجمن ملی وین اطریش آلمانی راکشوری جمهوری اعلان نمود و ملت را برای انتخاب نمایندگان جهت تدوین قانون اساسی دعوت کرد و این قانون اساسی که اول بار در ۱۰ نوامبر ۱۹۲۰ بمورد عمل گذاشته شد اطریش را بصورت مملکتی جمهوری درآورد بادو مجلس مقنن ورئیس جمهوری وهیئت دولتی مسئول از آنجاکه انقلاب ملی اطریش هم مانند آلمان بدست سوسیالستیها انجام یافته بود رؤسای انقلابی اطریش خیال آنرا داشتندکه مملکت خودرا بجمهوری آلمان اصلی ملحق سازند . اختیار عنوان « اطریش آلمانی » و تصریح اینکه « اطریش آلمانی جزء لاینفك جمهوری آلمان است » در مادهٔ دوم قانون اساسی جمهوری اطریش همه باین نظر بود .

اجرای نیت سوسیالیستها یعنی مسئلهٔ الحاق اطریش بآلمان[2] از همان قدم اول بموانع بزرك داخلی و خارجی برخورد ازخارج متفقین فاتح باتمام قوای با این عمل مخالفت میورزیدند بخصوص که مادهٔ ۸۳ از معاهده سن‌ژرمن جلوگیری از این کیفیت راپیش بینی کرده واطریش رابصورت دولت مستقل متحدی مرکب از ممالك کوچکتری درآورده بود ومادام که متفقین دراجرای مواد معاهدات صلح مراقبت واصرار بخرج

Anchluss - ۲ Deutsch - œsterreich - ۱

می‌دادند الحاق اطریش بآلمان امکان نداشت .

در داخله از یك طرف دهقانان وملاکین ولایت تیرول زیر بارطرز حکومت سوسیالیستها نمیرفتند وبرای آنکه‌ازاین‌قید خلاص‌شوندبعضی بتشکیل‌دولتی‌علیحده و مجزا وبعضی بالحاق بسویس رأی دادند از طرفی دیگر حزب اجتماعیون عیسوی مرکب ازروحانیون‌کاتولیك واعیان مالك از حدود سال ۱۹۲۲ گرد یکی از رؤسای خودکه‌زیپل نام‌داشت جمع آمدند ودرمقابل سوسیالیستها حزبی مقتدرتشکیل‌دادند و پس از آنکه عدد ایشان رو بفزونی نهاد علناً باطرز حکومت و عقاید آن فرقه بدشمنی پرداختند .

اولین صدر اعظم جمهوری اطریش یعنی دکتررنر[۱] از رؤسای سوسیالیست بسیار سعی‌کردکه میان همسلکان خود و اجتماعیون عیسوی اصحاب‌زیپل[۲] بموافقتی نایل آید لیکن‌تاسال۱۹۲۷ دائماً بین این‌دوحزب رقیب منازعات سیاسی بروزمیکرد و بااینکه سوسیالیستها اکثریت‌داشتند باز تحریکات عیسویان‌اجتماعی و سرمایه‌داران نمیگذاشت که‌کاری از ایشان پیشرفت‌کند تاآنکه در ۱۹۲۷ دشمنی بین دو حزب بجنگ داخلی‌مبدل گردید وزیپل‌بصدارت رسید وسوسیالیستها ازکار حکومت برکنار شدند لیکن هنوز در شهرها قدرت‌کلی دردست ایشان بود ودر بلاد عمده مخصوصاً در وین طرفداران زیاد داشتند .

بعلت بستگی نژادی و علایق تمدنی مردم اطریش چنانکه گوشزد کردیم از همان بدو تأسیس‌اطریش جدید متوجه آلمان شدند وامری‌که بیش از هرچیزایشان رابالحاق‌بآن‌مملکت برمی‌انگیخت‌یکی‌هم‌دردی‌نسبت‌بآلمانهای تیرول‌جنوبی‌وتریست بودکه فاتحین‌آنها رابایتالیاواگذاشته وایتالیا نسبت بایشان تعدیات بسیار میکرد و اطریشیها میدانستندکه‌بدون‌کمك‌آلمان‌ازعهدهٔ نجات‌آنها وبرابری باایتالیابرنمیآیند دیگر حال بحران اقتصادی وفقر مالی اطریش بودچه این مملکت صنعتی متمدن‌که

Dr . Karl Renner - ۲ Seipel - ۱

سابقاً از دول معظمهٔعالم محسوب‌می‌شدبعلت‌محروم ماندن ازدسترسی‌بدریا ومحصور شدن درمیان چندمملکت صنعتی‌دیگر که مانع‌ارتباط‌تجارتی آزادآن‌بخارج‌می‌شدند نمی‌توانست زندگانی اقتصادی خودرا اداره نماید ونجات خودرا از این‌حال نکبت درالحاق بآلمان می‌دانست .

مجمع اتفاق ملل درسال۱۹۲۲ اطریش راتحت حمایت مالی خودگرفت برای آنکه تا اندازه‌ای از فکر الحاق اطریش بآلمان جلوگیری نماید لیکن اطریشیها از این خیال دست برنداشتند ودر۱۹مارس۱۹۳۱ آلمان واطریش محرمانه قرار دادی بایکدیگر بستند ودومملکت را ازلحاظ اقتصادی ملحق بیکدیگر اعلان نمودند اما متفقین بمخالفت برخاستند وقرار مزبور را در۵سپتامبر ۱۹۳۱ بتوسط دیوان داوری لاهه لغو کردند .

درباب تیرل جنوبی وآلمانهای مقیم ایتالیا مابین اطریش وحکومت فاشیست چندین بار اختلافات سیاسی شدید بروزکرد وکار رفع اختلاف بجامعهٔ ملل‌کشید و چون در این‌راه آلمان نیز پشتیبان اطریش بود حکومت فاشیست برای جلوگیری از بسط نفوس ژرمنها خود آرائی‌کرد ودفاع ازمعبر برنر[۱] یعنی‌حد فاصل‌بین‌اطریش آلمانی نژاد و ایتالیا را در جبال آلپ از وظایف خود اعلان نمود .

روی‌کار آمدن نازیها درآلمان‌بکلی‌اوضاع داخلی‌اطریش رادگرگون‌ساخت چه این حزب‌که هم بر ضد روحانیون بودند و هم مخالف سرمایه داران بهیچوجه نمیتوانستند باعیسویان اجتماعی‌اصحاب زیپل وجانشینان اوکه بمذهب‌وسرمایه‌تکیه داشتند بسازند بهمین علت مقام سیاسی حزب عیسویان اجتماعی در اطریش دچار تزلزل گردید بخصوص‌که اینجماعت متعصب بیرحم علاوه برحذف عموم آزادیهائی‌که مردم‌باقانون‌اساسی‌جدید گرفته و ازمیان‌بردن اصول‌جمهوری‌بقدری درکشتن‌مخالفین خود قساوت بخرج داده بودندکه حتی سوسیالیستها هم علی رغم ایشان با دشمنان

۱- Brenner

دیرینهٔ خودیعنی نازیهاهمدست گردیده و در زوال دورهٔحکومت روحانیون اطریشی میکوشیدند .زیپل در۱۹۲۹ ازکارکناره گرفت و کشیش دیگری که**دکتر دلفوس**[1] نام داشت بجای او نشست .

صدر اعظم‌جدید چاره‌ای ندیده جزآنکه بپاپ وحکومت فاشیست پناه ببردو حکومت فاشسیت نیزبرای آنکه‌مانع استیلای‌نازیهای آلمان بر اطریش‌شودکاتولیك های اطریش را تحت حمایت‌خود گرفت نازیها در ۲۵ ژوبه ۱۹۳٤ دروین انقلاب کردند ودلفوس را در دفتر او بقتل رساندندولی بعلت تجهیزات‌ایتالیا درمعبر برنرو مخالفتهای‌جدی‌متفقین‌نتوانستند زمام‌امور رابدست بگیرند وروحانی دیگری ازهمان حزب عیسویان اجتماعی‌باسم **دکترشوش نیگ**[2] صدر اعظم اطریش شد و شوش نیگ که‌درعهد اونازیها بالاخره‌اطریش رابآلمان‌ملحق‌ساختندآخرین‌صدراعظم‌اطریش‌است

استقلال مجارستان ـ در همان ایامی که درعموم قسمت های امپراطوری اطریش و مجارستان انقلابات در کار پیشرفت بود رؤسای مجار هم در ۲۸ اکتبر ۱۹۱۸ تحت ریاست **کارولی**[3] از اشراف استقلال طلب گرد آمدند و بخیال مجزا شدن از اطریش افتادند . کارولی در دوم‌نوامبر اعلان کرد که امپراطور شارل‌اول رعایای مجار خود را از قسم وفاداری که نسبت باو خورده بودند آزاد ساخته و ایشان را در طرز تعیین‌حکومت مختار نموده است .

دو هفته بعد از این تاریخ مجارستان نیز بصورت مملکتی جمهوری درآمد و کارولی رئیس حکومت جدید شد .

کمونیستهای مجارستان‌که از این وضع راضی نبودند در ماه مارس۱۹۱۹ در بودا پست انقلاب‌کردند و رئیس‌ایشان **بلاکون**[4] که ازبلشویکهای‌روسیه مددگرفته بود بتأسیس‌حکومتی انقلابی در مجارستان توفیق یافت .

این پیش آمد جدید همسایگان طمع ورز مجارستان یعنی رومانیها و چکهاو

Bela Kun - ٤ Karolyi - ٣ Dr. Schuschnigg - ٢ Dr. Dolfuss -١

یوگوسلاو ها را بتجربهٔ آن کشور و تقسیم آنها برانگیخت حتی بعضی نیز مانند رومانیها ببوداپست لشکرکشیدند ومرتکب فجایع و تعدیات بسیار شدند وباراندن کمونیستها در حقیقت مجارستان را تحت حکومت خود آوردند.

درسال ۱۹۲۰ وطن پرستان مجار تحت امر دریاسالار **هورتی**[۱] باره دیگر سلطنترا درمجارستان برقرارنمودندوهورتی‌را تاتعیین پادشاه‌بنیابت سلطنت برداشتند شارل اول که درسویس میزیست دوبار سعی کرد که خود را بمجارستان‌رساند وبپادشاهی بنشیند. هردوبار بااینکه مردم مجارستان باآمدن اومخالف نبودندبعلت عدم موافقت متفقین و خصومت شدید رومانی ویوگوسلاوی و چکوسلواکی شارل بنتیجه نرسید. عاقبت متفقین در سال۱۹۲۱ امپراطور را گرفتند و بیکی از جزایر مادر تبعید نمودند واوکمی بعد درآنجا مرد.

دریاسالار هورتی از بدو جلوس همچنان عنوان نیابت سلطنت مجارستان را دارد وآرزوی مجارها این‌است که بازروزی یکی از افرادخاندان هابسبورگ را برخود پادشاه اختیار نمایند.

٤ - انقلاب آلمان

دردوسال اول جنگ براثرفتوحات درخشانی که درشرق و غرب اروپانصیب سپاهیان آلمان شد مردم‌این مملکت باوجود اختلافات سیاسی همه‌ازسیاست کشوری ولشکری امپراطور ویلهلم دوم وصدراعظم او **بتمان‌هلوگ**[۲] طرفداری مینمودندتنها عدهٔ قلیلی ازسوسیالیستهای تندرو بودندکه همه وقت از طرز حکومت ویلهلم دوم انتقاد میکردند وجداً با جنگ مخالفت میورزیدند.

چون جنگ بطول انجامید و روز بروز ایمان مردم بفتح تزلزل یافت جمع کثیری از آلمانها باظهار تنفر از سیاست امپراطور و صدر اعظم او شروع کردند

Betmann - Hollweg - ۲ Horthy - ۱

و مقدمات ایجاد انقلاب داخلی در آلمان فراهم گردید و این حال وقتی بمنتهای شدت خود رسید که امریکا نیز در جنگ داخل شد و انقلاب بلشویکی درروسیه بروز کرد وخطری که سیاستمداران آلمانی آنرا « خطر اسلاو » می نامیدند وغرض از آن استیلای دولت تزاری روس بر آلمان بود از میان رفت .

در میان احزاب سیاسی چند فرقه بر حسب مرام یا بمقتضای حال سیاست جهانگیرانهٔ امپراطور و یاران او بهیچوجه موافقت نداشتند از این جماعت بودند لهستانی های مقیم آلمان و سوسیالیستها و کاتولیکها یعنی پیروان حزب مرکزی .

درسال ۱۹۱۷ کاتولیکها بر اثر تبلیغات صلح طلبانه پاپ رئیس روحانی خود ولهستانیها در نتیجهٔ دعوتهای ویلسن در برانگیختن ملت آلمان برضد حکومت مستبدانهٔ ایشان و سوسیالیستها بدعوت سوسیالیستهای سایر ممالک و شرکت در انجمن بین المللی استکهلم در ژوئن ۱۹۱۷ همه باین نتیجه رسیدند که با بر انداختن بتمان هالوگ و وارد ساختن اصلاحاتی در طرز حکومت از استبداد امپراطور بکاهند .

درژویهٔ ۱۹۱۷ یکی از رؤسای حزب کاتولیك علناً بر ضد سیاست صدر اعظم نطقی غرا کرد و طرز جنگ آلمان مخصوصاً جنگهای با زیر دریائی را بشدت مورد حمله قرار داد و بدولت پیشنهاد نمود که بلافاصله جنگ را بدون تصرف اراضی غیر یا مطالبهٔ غرامت خاتمه دهند متعاقب این پیش آمد احزاب ضد سیاست بتمان هلوگ هم در رایشتاك بایکدیگر در مخالفت باصدراعظم اتحاد کردند و بتمان هلوگ مجبور شد که در ۱۴ ژویهٔ از کار کناره نماید .

ویلهلم دوم پس از استعفای بتمان هلوگ با اینکه اکثریت نمایندگان رایشتاگ طرفدار صلح بودند مقام صدارت را بیکی از رؤسای محافظه کاران آلمانی یعنی **میخائلیس**[۱] سپرد این صدر اعظم جدید که تا اکتبر ۱۹۱۷ بروی کار بود چون نمیتوانست مابین میل اکثریت نمایندگان و نظریات شخصی خود و امپراطور راه توفیقی بیابد دائماً

Michaëlis - ۱

دچار مشکلات داخلی بود تا آنکه از کار بر کنار شد و **هر تلینگ** [1] از رؤسای حزب کاتولیك بر جای او بر قرار گردید .

هر تلینگ با اینکه بکار چند فقره اصلاحات داخلی دست زد تمام همّ خودرا معطوف با نجام فاتحانهٔ جنگ نمود و از قضا انقلاب روسیه و از میان رفتن رومانی و عقد معاهدات بخارست و برست لیتوسك نیز تا حدی موجب پیشرفت سیاست و دوام مقام او گردیدو امری که بیشتر باعث ثبات اوشد بهم خوردن اتحادی بود که سال قبل بین نمایندگان احزاب مختلف رایشتاگ بر ضد بتمان هلوگ بوجود آمده بود .

در پائیز ۱۹۱۸ بر اثر تسلیم سپاه بلغارستان و شکستهای پی در پی عثمانی و عقب نشینی آلمانها از فرانسه وفشارهای ویلسن برای تغییر حکومت آلمان هر تلینگ بالاخره در سپتامبر این سال مستعفی شد و بشرحیکه سابقاً گفتیم امپراطور ویلهلم دوم ماکزیمیلیان ازشاهزادگان ولایت بادن را بصدرات برداشت و در عهد زمامداری او بود که شرایط متارکه بامضا رسید و ویلهلم دوم بهلند پناه برد .

پس از فرار ویلهلم دوم ماکزیمیلیان هم از صدارت بر کنار شد و **فریدریش ابرت** از رؤسای سوسیالیستها زمام امور را دردست گرفت و انقلاب بسرعت درسراسر آلمان برای بر قرار کردن اساس جمهوری پیشرفت نمودو عموم پادشاهان جزء این مملکت هم مانند ویلهلم دوم بترك تاج و تخت مجبور گردیدند .

بر روی کار آمدن سوسیالیستها و برچیده شدن اساس امپراطوری مصادف با دو نهضت مخالف در آلمان گردید که هر دو با وجود تباین کلی بایکدیگر بشدت بااساس جدید دشمنی میورزیدند یکی نهضت نظامیان ومحافظه کاران آلمانی که سوسیالیستها را خائن وموجب شکست ونکبت آلمان میشمردند و طرفدار بر گرداندن خاندان هوهن زلرن بودند و میترسیدند که اگراین اوضاع دوام یابد عموم حقوق اشرافی و امتیازات اعیانی ایشان از دست برود دیگر نهضت سوسیالیستهای تندرو و کمونیستهای

---

۱ - Hertling

آلمان که این اندازه پیشرفت اجتماعی را برای کشور خود کافی نمیدانستند و میل داشتند که مانند روسیه تمام اختیارات در دست کارگران و رنجبران بیفتد وسرمایه داران و ملاکین یکسره ازمیان برداشته شوند .

فریدریش ابرت و سوسیالیست‌های همعقیدهٔ او بقدرت تمام از یکطرف از نهضت نظامیان وارتجاعیون جلوگیری نمودند وازطرفی دیگر ازتحریکات وانقلابات کمونیست‌ها وافراطیونی که بابلشویکهای روسی همدست بودندودراین‌راه کاتولیکهای آلمان وحزب عامهٔدموکرات[1] نیز با ابرت کمال همراهی‌راداشتند تاآنکه‌دولت‌جدید، درتاریخ ژانویه۱۹۱۹ ازعموم آلمانها چه مرد چه‌زن‌برای‌انتخاب‌نمایندگی‌جهت‌تدوین قانون اساسی وتعیین طرز حکومت تازهٔ آلمان دعوت نمود .کمونیست‌ها بامحصور کردن مرکز حکومت ابرت و ایجاد انقلاباتی خواستند ازاین‌کار جلوگیری نمایند .

اما حکومت ابرت بسرعت جلو خیالات سوء ایشان راگرفت وبیشتررؤسای انقلابی دراین کشمکش بقتل‌رسیدند ودر۱۹ ژانویه انتخاب‌نمایندگان‌مجلس مؤسسان بانتها رسید وایشان مرکب بودند از١٦٤ سوسیالیست هواخواه ابرت و ۹۱ کاتولیك و ۷۷ دموکرات یعنی ۳۳۲ نماینده طرفدار دولت در مقابل ٢٤ محافظه کار و ٢٤ کمونیست‌و۷ مستقل . درمیان این نمایندگان ۲۸ زن نیزبوکالت منتخب شده بودند نمایندگان‌موافق و مخالف دولت در ٦ فوریه ۱۹۱۸ درشهروایمار[2] از بلاد آلمان غربی اجتماع کردند و دریازدهم همان ماه قانونی اساسی برای جمهوری‌آلمان‌که قانون اساسی و ایمار خوانده میشود تدوین نمودند و فریدریش ابرت را بریاست جمهوری‌اختیار کردند ویکی‌دیگرازرؤسای‌سوسیالیست که‌شیدمان[3] نام‌داشت‌حکومتی مرکب ازسوسیالیستها وکاتولیکها ودموکراتها تشکیل داد و باین ترتیب آلمان نیز درعداد ممالك جمهوری درآمد و دورهٔ امپراطوری آن خاتمه یافت .

Scheidman - ٣ Weimar - ٢ Popuristes-١

٥ ـ مشکلات بعد از جنگ

جنگهای بین المللی ازجهت وسعت دامنه وعدهٔ ممالکیکه در آن شرکت جسته بودند وتلفات وخساراتی که ازآن حاصل شد و نتایج وعواقبی که از آن بروز کرد در تاریخ دنیانظیری نداشته است چه شانزده مملکت ازممالك قدیم (آلمان، اطریش ومجارستان روسیه ، فرانسه ، امپراطوری بریتانیا ، ممالك متحده ، ژاپن ، بلژیك ، امپراطوری عثمانی ، سربستان ، قره طاغ ، بلغارستان ، رومانی ، یونان ، پرتغال) وسه کشوریکه درضمن جنگ تأسیس یافتند (لهستان ، چکوسلواکی وحجاز) اتباع خودرا دراین کارزار شرکت دادند باین شکل که پانزده مملکت دریکطرف بودند وچهار مملکت درطرفی دیگر ازاین عده گذشته یازده دولت دیگر نیزبیاری متفقین پانزده گانه برخاستند ولی دخالت ایشان بعلت دوری ازمیدان‌های بزرگ نبردچندان زیادنبود و این یازده دولت عبارت بودند ازبرزیل وکستاریکاوچین وکوبا وگواتمالاو هائی‌تی وهندوراس ولیبریا ونیکاراگو آوپاناماو سیام ـ ازکلیهٔ ممالك دنیا فقط نوزده کشور بحال بیطرفی باقی ماندآنهاهم که اکثر کوچك یاکم اهمیت بودند کم وبیش ازجنگ صدمه دیدندوآثار شوم این بلا دامنگیر آنها شد. شمارهٔ کسانی که تحت سلاح رفتند بر ٦٠،٠٠٠،٠٠٠ نفر بالغ می شد ٤٠،٠٠٠،٠٠٠ در ممالك متفقین و ٢٠،٠٠٠،٠٠٠ درکشور های متحدین ازین عده پس ازخاتمهٔ جنگ نزدیك به ١٠،٠٠٠،٠٠٠ کشته شدندوقریب به ٢٠،٠٠٠،٠٠٠ مجروح وشکسته اندام . کسانی که در طی این محاربات جان سپردند غالباً از طبقهٔ جوانان یعنی ازتواناترین مردم این ممالك و از بهترین امید های آینده آنها بودند واز ایشان گذشته جمع کثیری نیزاززنان واطفال بر اثر قحط وناخوشیها وتجاوزات لشکری وآفات دیگر جنگ از میان رفتند . این جمله در دورهٔ محاربات

و سالهای بعد از آن باعث تقلیل عدهٔ نفوس و کمی توالد و تناسل گردید و غالب ممالکی راکه ازجنگ صدمه دیده و برای ترمیم خرابی‌ها و جبران کسرهای گذشته بکارگر احتیاج شدید داشتند گرفتار بحرانی سخت کرد. علاوه بر خسارات جانی هریك از ممالك محارب برای تهیهٔ اسلحه و دایرنگاهداشتن چرخهای جنگی بصرف پولی فراوان محتاج بود و چون خزانهٔ هیچیك از کشورها بتنهائی قدرت پرداخت این مخارج هنگفت را نداشت بوسیلهٔ وام گرفتن از اتباع خویش و ازممالك بیگانه حاجت خود را ازاین بابت رفع مینمود و همین مسئله مقدار بدهی ممالك را بشکلی عجیب بالا برد چنانکه متحدین درعرض چهارسال جنگ ۴۵٬۰۰۰٬۰۰۰٬۰۰۰ دلار ومتفقین در اینمدت ۹۰٬۰۰۰٬۰۰۰٬۰۰۰ دلار مقروض شدند. درمیان متفقین قرض انگلیس ازهمه بیشتر بود و بر ۳۳٬۰۰۰،۰۰۰،۰۰۰ دلار بالغ میشد ازاین مبلغ انگلیس قریب ده میلیارد دلار آنرا بدولت‌های همدست خود بقرض داده بود. ممالك متحده برخلاف قریب به ۱۰٬۰۴۰٬۰۰۰٬۰۰۰ دلار بانگلیس و فرانسه وایتالیا ومتفقین دیگر بعنوان وام کمك کرد وتنها این کشور بود که درطی جنگ های بین‌المللی زیر بارقرض که نرفت سهل است ازیاران دیگرخود نیز طلبکار شد.

غیرازمبالغی که ازطریق وام دول برای راه بردن جنگ بدست می آوردند بانواع مختلف ازدست اتباع خود پول بیرون می کشیدند یعنی یا روز بروز مالیاتهای سابق را بالا می بردند و یا مالیاتهای تازه وضع می کردند و ازاهم این مالیاتها یکی مالیات برثروت کسانی بود که ازجنگ گردکم بودند دیگر مالیات بر اشیاء تفننی و در بعضی ممالك مالیات بر مردمی که بعلتی در جنگ شرکت نجسته بودند.

درنتیجهٔ این کیفیت درتمام این ممالك روزبروز برمقدارپول های کاغذی افزوده میشد و از میزان و ارزش زر و سیم بانك های دولتی کاسته می گردید بعلاوه

بعلت اشتغال جمع کثیری از کارگران کارخانجات صنعتی و زارعین بجنگ یا بساخت اسلحه در مدت چهار سال قدرت ایجاد ثروت در ممالك محارب بوضعی وخیم تنزل یافت واین البته غیر از ثروتهای مادی و معنوی بود که بر اثر اعمال جنگی و تاخت و تاز ها وخرابی‌ها نابود گردید . پس ازختم جنگ میزان خساراتی که از بابت‌ویران شدن کارخانجات ومنازل و راهها وپلها وجنگلها تنها بشمال فرانسه وارد آمده بود به ۰۰۰ر۰۰۰ر۰۰۰ر۱۳ دلار بر آورد شد اگرخساراتی راکه از همین نوع ببلژیك و لهستان و ایتالیا وروسیه وروماني واطریش وسربستان و عثمانی وارد آمده در نظر بیاوریم بارقامی میرسیم که فهم آن حتی ازدرجهٔ تصورانسان نیز خارج‌است .

این خسارت مادی راجع باشیائی است‌که دیر یا زود تلافی و تهیهٔ نظایر آنها امکان پذیر بوده امالطماتی راکه جنگ بثروتهای معنوی ملل زده ازنوع‌خراب کردن ابنیهٔ بیمانندتاریخی وسوختن‌کتابهای خطی و تلف ساختن مجسمه ها وپرده های نقاشی از اموری است که تلافی آنها دیگر ممکن نیست و خساراتی است که بهیچ وسیله در تدارك آن نمیتوان سعی پیوست . اگـر چه جنگهای‌بین المللی در پائیز سال ۱۹۱۸ خاتمه پذیرفت وکشتار موقوف شد اما بحرانی که از تلفات عظیم جانی و مالی بممالك جنگ آور وارد آمده بود بشدت باقی ماند و مشکلات سیاسی و اجتماعی دیگری نیز که ناشی از رقابتهای فاتحین و کینه کشی های مغلوبین و زد و خورد های ملل تازه بدوران رسیدهٔ اروپای شرقی و انقلاب باشویکی روسیه و بی عدالتی های معاهدات صلح بود بر آنها ضمیمه شد و دنیا را عموماً واروپا را خصوصاً درحال نکبت وتشنج دائمی‌انداخت. ومسئلهٔ رفع این‌حالت درداخلهٔ ممالك ودرسراسر قطعهٔ اروپا مهمترین گرفتاریها را برای سیاسیون بعد از جنگ پیش آورد .اولین امرمهم در کشورهای‌اروپائی‌چه ممالك‌غالب‌چه‌مغلوب‌تهیهٔ‌پول

بود برای تأمین مخارج روزانه وپرداخت قروض وترمیم خرابیها و این امر بشرحی که گذشت باوجود کم شدن عدهٔ کارگروزارع وخرابی منابع تولیدثروت ووسایل نقایه و از دست رفتن بیشتر بازار های مشتری بسهولت امکان نداشت . بعضی ممالك چاره را دروضع مالیاتهای تازه وافزودن مالیاتهای قدیم یعنی دوشیدن ملت خودتشخیص دادند وروزبروز بارسنگین عنصر مالیات بده را سنگین ترکردند .

پاره ای دیگر مثل آلمان وروسیه واطریش ولهستان باچاپ کردن پول کاغذی و افزودن مقدار اسکناس بودجه های خود را تعدیل وقروض خود را باتباع داخلی میپرداختند. این عمل که حدی نیز درمقابل آن نبود بسرعت قیمت اشیاء و میزان معیشت را بالا برد وفقر عمومی را شدت داد ودولت های مزبور را بلب پرتگاه بی اعتبای و ورشکستگی رساند - اهم اموری که مانع اصلاح اقتصاد اروپا و برگشتن آن بوضع قبل از جنگ شد غیراز بهم خوردن حال سیاسی و جغرافیائی آن بقرار ذیل بود .

۱ - کناره گیری کشور پهناورروسیه ازشرکت درتشکیلات اقتصادی سیاسیون اروپا که هرچند صباح طرح تازه ای ازآنرا بمورد آزمایش میگذاشتند چه روسیه بس از قبول اصول اشتراکی روابط سیاسی واقتصادی خود را با سایر ممالك سرمایه داری اروپا قطع نمودودرهای حدود خویش را بروی خارج بست و بآزمایش طرح های اجتماعی واقتصادی مخصوصی درداخلهٔ کشورمشغول شد . سایردول هم روسیه را درمحاصرهٔ اقصادی گرفتند ومعاملات خود را بآن بریدند .

۲ - کناره گیری ممالك متحده ازامور اروپا و صلح جداگانهٔ آن با متحدین و داخل نشدن درمجمع اتفاق ملل وتشکیلات اقتصادی جدید سیاسیون اروپائی .

۳ - تعرفه های جدید گمرکی که هریك ازممالك قدیم وجدید اروپا برای حمایت کالاهای داخلی وجلوگیری ازسیل امتعهٔ خارجی وضع نمودند . اگرچه این تعرفه ها برای بهبود اوضاع اقتصادی داخلی تاحدی مفید بود لیکن از جریان سهل وسریع تجارت بین المللی جلوگیری میکرد وبالنتیجه مانع بسط صنعت واستخراج منابع ثروتی

ممالکیکه از این دوراه زندگی مینمودند میشد .

٤ ـ امر مهم دیگری که نمیگذاشت اقتصاد اروپا بحال طبیعی و عادی برگردد مسئلهٔ غرامات جنگی بود که سابقاً بآن اشاره کرده ایم - درسال ۱۹۲۲ پس از آنکه متفقین میزانی را که آلمان باید بعنوان غرامات بپردازد معین ننمودند آلمانها گفتند که چون پول ایشان بی اعتبار شده و صنعتشان براثر تعرفه‌های گمرکی جدید ممالک از کار افتاده و تجارتشان با ازمیان رفتن بحریهٔ تجارتی آلمان نابود گردیده و وجود سپاه فرانسه در اراضی ساحل چپ رن اختیار ادارهٔ اقتصاد آلمان را از دست ایشان بدر برده پرداخت غرامات برای ایشان مقدور نیست ضمناً متفقین را تهدید کردند که اگر این حال فشار و تعدی که آلمان بدست فاتحین بآن دچار شده دوام یابد خواهی نخواهی یاسراسر کشور میدان استیلای کمونیستها قرار خواهد گرفت یا حزب نظامی و ارتجاعیون قدیم با احیای دولتی دیکتاتوری باعث زحمت متفقین را فراهم خواهند ساخت - با وجود اینکه دراین دعاوی آلمانها فی الجمله حقیقتی نیزموجود بود فرانسویهای مغرور بهیچوجه حاضر نشدند که بشکلی با ایشان راه بیایند چه این قوم علاوه بر آنکه میخواستند خسارات مادی خود را تا دینار آخر از دشمن دیرینه بگیرند سعی داشتند که آلمان را ازلحاظ سیاسی واقتصادی چنان در حال نکبت و ناتوانی نگاه‌دارند که هیچوقت قدرت تلافی وانتقام کشی بدست نیاورد .

بهمین جهت موقعیکه دیدند آلمانها از پرداخت غرامت خود داری دارند و انگلیس وممالک متحده چندان بفشار آوردن بآلمان حاضر نیستند از شط رن گذشتند و با سپاهیان خود درهٔ روهر[1] ومعادن ذیقیمت زغال آلمان یعنی مرکز حیات اقتصادی این کشور را تحت نظارت گرفتند ودر صدد برآمدند که زغالهای این ناحیه را بیش ازپیش استخراج وبعنوان غرامت ضبط کنند . مردم آلمانی ناحیهٔ روهر بتشویق حکومت جمهوری آلمان درمقابل فرانسویان باتخاذ سیاستی که آنرا مقاومت آرام[2] خوانده‌اند

Résistance Passive -۲ Ruhr - ۱

پرداختند یعنی حتی المقدور نه با فرانسویان متکلم میشدند و نه معامله میکردند و بدون سر و صدا برای آن جماعت تولید مشکلاتی عظیم مینمودند و در بین غالبین و مغلوبین هر روز دشمنی شدت می یافت و احساسات ضد فرانسوی نه در آلمان تقویت شد بلکه درانگلیس و امریکا نیز مردم علناً بتقبیح حرکات فرانسویان پرداختند و کم کم واضح گردید که تصرف روهر از جانب سپاه فرانسه بجای آنکه قدرت آلمانها را در تأدیهٔ غرامات و اصلاح حال ناگوار اقتصاد اروپا زیاد ترکند کمتر نمود .

درحالیکه فرانسه اصلاح حال اقتصاد پریشان خود را درفشار بآلمان برای وصول غرامات تشخیص داده بود ودراین راه پافشاری میکرد انگلیس که بزرگترین ممالك صنعتی دنیا و حیات آن بسته بتجارت با خارج بود بزودی دریافت که اصلاح وضع اقتصادی آن منوط ببرقرار کردن دادوستد باعموم ممالك دنیاست و چون قبل ازجنك های بین المللی مهمترین مشتریان انگلیس دوقوم آلمانی وروسی بودندوایشان نیز بعلت بحرانهای داخلی قادر بخرید نقدی یا تهیهٔ جنسی برای مبادله با کالا های انگلیسی نیستند سیاست خود را متوجه بهبود اوضاع اقتصادی این دوکشور نمود و برای عملی ساختن این طرح باوجود اعتراضات فرانسه وامریکا ازمحاصرهٔ روسیه دست برداشت و بادولت بلشویك معاهده ای تجارتی بست و علی رغم فرانسه در تخفیف میزان غرامات تحمیلی برآلمان و بازخواندن سپاه فرانسوی ازناحیهٔ روهر اصرارورزید وبا اینکه ممالك متحده راضی نبود موضوع تعدیل قروض جنگی را پیش کشید .

ممالك متحده بحث درمسئلهٔ تعدیل قروض جنگی راموکول بوقتی کرده بود که اروپاسرو صورت ثابتی بخود بگیرد و اقتصاد آن بحال عادی برگردداما این امرباآینکه پنج شش سال از خاتمهٔ جنگ میگذشت هنوزدرخطی که اطمینان بخش باشد نیفتاده بودو بآیندهٔ آن نیز امیدی نمیرفت چه روسیه همچنان منزوی و دور ازسایر ممالك میزیست و

انگلیس گرفتار قریب دومیلیون کارگر بیکار بود و آلمان وفرانسه هم برسر موضوع غرامات بکشمکش سخت اشتغال ودشمنی بین ایشان به مراتب از ایام قبل از جنك بیشتر بود . در نتیجهٔ این کیفیات فرانسه و انگلیس که در ۱۹۰۴ با هم اتفاق صمیمانه بسته و مدت چهار سال دوش بدوش بر ضد دشمنانی مشترك جنگیده بودند شش سال بعد از انجام جنگ دریکدیگر بچشم سوء ظن و بیمهری میدیدند و روسیه بر اثر قبول خط مشی جدید هر دورا دشمن میداشت وایتالیا ودول کوچك شرق و جنوب شرقی اروپا هم هر کدام سیاست اقتصادی علیحده و تابع منافع شخصی خود اختیار نموده بودند وچون هیچ دولتی از دولت دیگر اطمینان نداشت باوجودتمام صحبت هائی که ازخلع سلاح بعمل آمد و انجمنهائی که در این خصوص شد روز بروز تسلیحات ممالك فزونی میگرفت تا آنجاکه درسال ۱۹۲۳ در اروپا مردمی که در زیرسلاح بودند مبلغها ازعدهٔ تحت السلاح در ۱۹۱۳ بیشتر بود و روز بروز هم اوضاع وخیم تر بنظر میرسید ومردم هروقت ازایام جنگ یاد می کردند آه تحسر و تاسف از نهاد برمی آوردند چنانکه گفتی سوء سیرت ایشان را ازبهشت جاوید بدرانداخته و بچنین فرجامی ناپسندگرفتار ساخته است .

از ۱۹۱۸ تا ۱۹۳۸ یعنی درظرف بیست سال هرقدر سیاسیون خودخواه کوتاه نظر ازطرفی وعقلای خیراندیش ازطرف دیگر کوشیدند که از شر وبالی که جنگهای بین‌المللی بر گردن همه بارکرده بود نجات یابند میسر نگردید و عموم آزمایشها واصلاحات اجتماعی واقتصادی که بموردعمل گذاشته شد هیچکدام نتیجهٔ مطلوب نداد بلکه باردیگر مشکلاتی که جنگهای بین‌المللی را در ۱۹۱۴ ایجاد نموده بود بشدت زیادتر از آن ایام جلوه گر شد وچون مقدمات کم و بیش عین همان مقدمات بودعاقبت نیز بهمان طریق بجنگ منتهی گردید ودورهٔ بدبختی ونکبت دیگری برای اروپا خصوصاً ودنیا عموماً پیش آمد و امری که این بار مشکل کار را بیشتر کرد تأسیس

یافتن دولت هائی بود که هر کدام علمدار یکنوع قیام حزبی شدند ودرست مانندایام جنگهای صلیبی و مذهبی که هر دولتی برای قلع مادهٔ مخـالفین دین رسمی خود با دشمنان خود می‌جنگید عده‌ای ازدول جدید اروپاهم با اختیارمذهب سیاسی‌خاصی[۱] قدم درراه مجاهده گذاشته ودورهٔ احتجاجات حزبی و جنگ ما بین اصول دموکراسی یعنی اساسی که از انقلاب ممالك متحده و فرانسه تبعیت شده بود با مذاهب جدید سیاسی در اروپاشروع شد ودرد دیگری بردردهای مردم این قطعه افزوده گردید.

Idèologie - ۱

انقلاب فاشیستی در ایتالیا

براثر مصائبی که ازجنگهای بین‌المللی نصیب طبقهٔ کارگر وزارع شده بود پس از خاتمهٔ محاربات در اکثر ممالك اروپا نهضت مذهب سوسیالیستی باشکال مختلف شدت یافت و درغالب کشورها پیروان این طریقه اگر مستقیماً زمام امور رادر دست نداشتند لااقل درحکومت وسیاست شرکت یافته بودند .

بشرحی که دیدیم انقلاب نوامبر۱۹۱۷ درروسیه بدست سوسیالیستهای‌افراطی یعنی بلشویکها انجام‌گرفت و درآلمان و اطریش و مجارستان سوسیالیستهای پیرو بین‌الملل دوم محرك انقلاب بودند و در فرانسه‌وانگلیس‌وایتالیا هم در راندن امور شرکت کلی یافتند .

سوسیالیستهای بین‌الملل دوم یعنی سوسیالیستهای معتدل که در ممالك اروپای مرکزی و غربی اکثریت داشتند چون خدمت بطبقه‌کارگر و زارع را در اصلاحاتی میدانستندکه باید بنفع ایشان باآرامش و بمقتضای سیرزمان پیش آید درهمه جابا حکومتهائی که‌احزاب دیگر تشکیل میدادندهمکاری‌مینمودنددرصورتیکه‌سوسیالیست های تند رو یعنی بلشویکها وکمونیستها این روش سوسیالیستهای معمولی را بشدت انتقاد میکردندومیگفتند تازمام اختیارات دردست طبقهٔ رنجبر نیفتد وطبقات دیگر ازمیان نروند منافع رنجبران تأمین نخواهدشد بهمین جهت بعداز انقلابی‌که‌بدست ایشان‌درروسیه صورت‌گرفت علائق خود راباسوسیالیستهای تابع بین‌الملل دوم‌بکلی قطع‌کردند و باصول وتشکیلات نوینی گرویدندکه بین‌الملل سوم خوانده شد وبین پیروان این‌بین‌الملل وسوسیالیستهای قدیم دشمنی ورقابت بصورتی سخت‌بروزکرد .

انتشارافکار سوسیالیستی‌وکمونیستی درممالك اروپای‌مرکزی وغربی‌بامخالفت

شدید نظامیان و ارتجاعیون و اصحاب سرمایه و بانك مواجه شد و هریك از این دو طبقهٔ متخاصم بر اثر تبلیغات خارجی دشمن خونی یکدیگر شدند و در نتیجه اوضاع داخلی این کشورها دستخوش بی ثباتی و آشوب دائمی گردید وضعف در ارکان حکومتها راه یافت .

این اوضاع ناگوار وضعف دولت و آرزو هائی که بعضی از اقوام اروپائی داشتند و معاهدات صلح یا راهی خلاف آن رفته و یا بقدرکافی بانجام آنها توجهی نکرده بود درپاره‌ای ممالك جماعتی را بخیال آن انداخت که بر خلاف تعهداتی که دولت ایشان درمقابل دول‌دیگر کرده ومقررات وقوانینی که در داخله‌معمول ومرعی بود قیام کنند وبقوهٔ قهریه وعنف اوضاع را بوفق آمال خود تغییر دهند مخصوصاً چون این قبیل قیامها اکثر از طرف نظامیان یا ملیون اقدام میشد همهٔ آنها بر ضد نهضت سوسیالیستها وکمونیستها بود و بر اصل وطن پرستی و دشمنی با پیروان بین‌المللها تکیه داشت .

مهمترین این نوع‌قیامهای قهری در اروپا پنج قیام بود بشرح ذیل :

۱ — قیام سلطنت طلبان آلمانی در ماه مارس ۱۹۲۰ برضد فریدریش ابرت رئیس جمهوری و دولت‌سوسیالیستی آلمان که بقبول شرایط سخت صلح تن‌در داده بودند . این قیام بهدایت **دکتر کاپ**[۱] و سرتیپ **لوت‌ویتز**[۲] اقدام شد و شورشیان بر برلین تسلط یافتندوفریدریش‌ابرت وحکومت آلمان بپناه‌بردن بشهراشتوتگارت‌ناچار گردیدند دکترکاپ یکهفته در برلین بخود عنوان صدر اعظمی داد ولی چون شهر های‌دیگر آلمان زیر بارحکم اونرفتند وکارگران برلین هم برضد اواعتصاب کردند دکترکاپ گریخت و ابرت و هیئت دولت ببرلین برگشتند قیام‌کنندگان چون ازاین راه بپیشرفتی نایل نیامدند دست بکار قتل رؤسای جمهوریخواه زدند و چند تن از بزرگان ایشان مثل **ارتزبرگر**[۳] از خطبای معروف حزب مرکزی کاتولیکها را

---

۱ - Dr. Kapp ۲ General Luttwitz ۳ - Matthias Erzberger

در اوت ۱۹۲۱ و والتر راتناو[1] وزیرامور خارجه از افراد حزب دموکرات را درژوئیهٔ ۱۹۲۲ کشتند ولی بااین حال قیام ایشان دوامی پیدانکرد .

۲ — بعد از آنکه قیام طرفداران دکترکاپ در برلن بنتیجه‌ای نرسید پیروان مسلك او وارتجاعیون دیگر آلمانی بولایت باواریا (باویر) پناه بردند و براثراجتماع ایشان درمونیخ پای‌تخت باواریاتبلیغات شدید برضد سوسیالیستها و کمونیستهابتدریج زمام حکومت باواریا ازدست سوسیالیستهابدر رفت‌واز تاریخ ۱۹۲۳ ببعد حکومتی نظامی بجای‌آن برقرارگردید وازاینزمان‌مابین حکومت باواریا ودولت سوسیالیستی آلمان اختلافاتی شدید بروز نمود .

درمقابل نظامیانی که‌زمام حکومت باواریا را بدست گرفته بودندحزب‌دیگری که بتوسط هیتلر[2] ولودندرف[3] ازسرداران مشهور جنگهای بین‌المللی وزوجهٔ او در باواریا تشکیل یافته‌بود روزبروزاهمیت میبافت و غرض هر دو دسته‌که بدشمنی سوسیالیستها قیام نموده بودند حمله ببرلین و پاك‌کردن آلمان بود ازوجود پیروان عقاید متمایل باحزاب‌افراطی دست چپ .

درهمین سال ۱۹۲۳ هیتلر ولودندرف حکومت نظامی باواریا را با اینکه در موضوع‌سلطنت طلبی باایشان اختلاف مسلك داشت باخود همدست‌کردند ودرصدد قیام علنی‌برضد دولت آلمان برآمدند لیکن‌نقشهٔ آنان درآن تاریخ نقش برآب شد وهیتلر بزندان افتاد ودولت آلمان باردیگر ببرقرارکردن نظم درباواریا موفق‌آمد .

۳ — قیام سوم از این نوع قیامها انقلاب فاشیستی است در ایتالیاکه عنقریب بذکر آن خواهیم پرداخت .

٤ — قیام عدهٔ از رؤسای نظامی در بلغارستان برضد حکومت استامبولینسکی و تشکیل حکومت دیکتاتوری‌که سابقاً بآن اشاره نمودیم .

٥ — دراسپانیا که بعلت نهضت استقلال طلبان ایالت کاتالونیا و شکستهائی‌که

Luddendorf .۳ Adolphe Hitler - ۲ walter Rathenau ۱

دولت درمراکش ازدست ملیون مسلمان خورده بود اوضاع حکومت بسیار ناپایدار و وخیم بودو آلفونس سوم پادشاه بیکفایت وعیاش آن‌هم چنین میپنداشت که با عوض کردن پی‌درپی هیئت دولت اصلاح این احوال ممکن است .

درسیزدهم سپتامبر ۱۹۲۳ هیئتی از نظامیان تحت ریاست سرتیپ **پریمو دوریورا**[1] برضد حکومت وقت شورش کردند و آلفونس براثر فشار سپاهیان حکومتی نظامی به ریاست پریمودوریورا تشکیل داد و مشروطه را باین ترتیب ملغی نمود. دیکتاتوری پریمو دوریورا تا سال ۱۹۳۰ دوام یافت و چون در این مدت انقلاب کاتالونیا نخوابید وشکستهای لشکری اسپانیا نیز در مراکش متعدد شد ودر داخله هم مردم ازسیاست استبدادی پریمو دوریورا بجان آمدند پادشاه بالاخره در ۱۹۳۰ اورا معزول کرد و باردیگر مشروطه را برقرار ساخت .



اما در ایتالیا پس‌از ختم جنگ ازآنجاکه باین کشور بیش از نیم ملیون تلفات جانی ومبلغ کثیری خسارت مالی ومادی وارد آمده وبعلت ضعف منابع ثروت ازهمکاران دیگرخود درجنگهای بین‌المللی ناتوان‌ترشده بود اوضاع مالی وداخلی آن صورت خوشی نداشت بخصوص که جمعی ازملیون ووطن‌پرستان ایتالیائی هم‌از شرایط معاهدات صلح وسهم بالنسبه بیقدری که ازتقسیم ممالك اطریش ومجارستان ومستعمرات آلمان وعثمانی بایتالیاداده بودند سخت شکایت داشتند چه‌یکی از آرزو های ایتالیائیها دست یافتن بسواحل آناطولی وشام وتمام کناره‌های دریای آدریاتیك بود گذشته ازاینکه متفقین بسبب قدرت یافتن ترکان عثمانی واصرار فرانسه در بسط سلطهٔ خود برشام وجانب گیری از دولت نوزاد یوگسلاوی هیچیك از این آرزوهای ایتالیائیها را برنیاوردند حتی از واگذاشتن بندر فیوم[2] هم بایتالیا که اکثریت جمعیت آن از نژاد ایتالیائی بودند باین عنوان که آنجا رابیوگوسلاوها وعده داده‌اند خود داری نمودند وهرقدر

---

۱ - General Primo de Rivera

۲ - رجوع کنید بصفحهٔ ۲۱۴

ارلاندو نخست وزیر ایتالیا در کنفرانس ورسای دراین باب اصرار ورزید و باکناره گیری ازشورای چهارگانهٔ نمایندگان انگلیس وفرانسه وممالک متحده وایتالیا نارضامندی خود را اظهار داشت کسی گوش بادعای آن در این باب نداد اما ایتالیائیها هیچوقت ازخیال تصرف بندرفیوم بیرون نرفتند تا آنکه شاعر مشهور ایشان **گابریل دانونزیو**[1] عده‌ای را دور خود جمع نمود و در ۱۲ سپتامبر ۱۹۱۹ غفلة فیوم را بتصرف درآورد وبراثر این قضیه روابط بین ایتالیا و یوگسلاوی سخت تیره شد.

غیر ازمسئلهٔ فیوم ایتالیا چنانکه گوشزد کردیم ادعا داشت که قسمت عمدهٔ ساحل شرقی آدریاتیك یعنی ناحیهٔ **دالماسیا**[2] را هم که متفقین بیوگسلاوی واگذاشته بودند در ضبط خود بیاورد پیوسته بر سر این موضوع اسباب تهدید یوگوسلاوی را فراهم ساخت.

عاقبت متفقین در ۲۱ نوامبر ۱۹۲۰ در محل **راپالو**[3] از بنادر کوچك نزدیك شهر جنوآ (ژن) ایتالیا را بامضای قراری بایوگوسلاوی برای حل اختلافات بین اثنین واداشتند وبموجب این قرارنامه ایتالیا قبول کرد که بندرفیوم تحت سیادت آن کشور بصورت شهری آزاد در آید و بنادر تریست و **زارا**[4] و شبه جزیرهٔ **ایستریا**[5] و عده‌ای از جزایر ساحلی این قسمت بایتالیا داده شود ودالماسیا سراسر باستثنای زارا بتصرف یوگوسلاوی بماند.

حکومت ایتالیا پس از انجام جنگهای بین‌المللی مثل غالب ممالك اروپای مرکزی وغربی تحت نفوذ سوسیالیستها قرار گرفت و سعی این فرقه درایتالیا هم مانند رفقای هم مسلك خود در سایر کشور ها این بود که بوسیلهٔ انقلابی اجتماعی بنیان سرمایه‌داری و قدرت اشراف را برافکنند لیکن در مقابل ایشان ملیونی نیز بودند که باین امر رضا نمیدادند بلکه میکوشیدند که باحفظ اوضاع وقت اگر بتوانند دست

Rapallo - ۳ Dalmatia - ۲ Gabriel d'Annunzio - ۱

Istria - ۵ Zara - ٤

سوسیالیستها را ازکارها کوتاه کنند و حکومت ایتالیا را براساس و پایهٔ دیگری که بر تقویت حس ملیت و وطن پرستی متکی باشد بنانهند.

از این جماعت عده‌ای که کمی پس از ختم جنگ یعنی درسال ۱۹۱۹ حزبی بنام دستهٔ جنگ کردگان[۱] تشکیل داده بودندروزبروز بر تبلیغات ودعوت مردم بسمت خود افزودند وچون نشانی که برای هریك ازپیروان این مسلك اختیار نموده بودند همان تبر ودسته‌ای ازتیربهم بسته بود که کنسولهای رومی درطی حرکت آنرا بتوسط مأمورین باخود می بردند و بااین حرکت بهمه میفهماندند که کنسول حق کشتن وزدن همه کس را دارد این حزب جدیدرا **فاشیستی**[۲] خواندند که ازهمان لغت **فاشی**[۳] نام رومی هیئت تبر وتیربهم بستهٔ کنسولهای قدیم مأخوذ است. ازکسانی که در تقریر مرام فاشیستی وپیشرفت دامنهٔ آن سعی بسیار داشت روزنامه نویسی بوداز سوسیالیستهای قدیم ایتالیا بنام **بنیتو موسولینی**[٤] که تازمان شروع محاربات بین المللی مثل سایر سوسیالیستها باجنگ مخالف وچندبارهم بهمین علت از اطریش و سویس تبعید شده و یا بحبس افتاده بود ولی همینکه جنگ شروع شد بطرفداری از متفقین برخاست وبهمین جهت سوسیالیستهای ایتالیا اورا از میان خود خارج ساختند وموسولینی داوطلبانه بجنگ رفت ودر ۱۹۱۸ بسختی مجروح گردید.

بعدازعقد صلح موسولینی باردیگر دست بکار روزنامه نویسی گذاشت ولی این دفعه برخلاف سابق علناً باعقاید سوسیالستها و صلح طلبی ایشان بمخالفت پرداخت و حزب فاشیستی را بهمین **خیال** یعنی بر انداختن نفوذ این فرقه بد ستیاری چند تن از سرداران نظامی و رفقای دیگر تشکیل داد و اهمیت این حزب بتدریج بآنجا رسید که در ۱۹۲۱ سی تن از پیروان آن بنمایندگی مجلس ایتالیا انتخاب شدند و از این زمان بین افراد حزب فاشیست و دولت وقت کشمکشهای سیاسی بسختی بروز کرد.

Fasci - ۳ Fascismo - ۲ Fasci di Combattimenti- ۱

Benito Mussolini - ٤



موسولینی در حال سان سپاه

در ٦ فوریه ۱۹۲۱ درنطقی که موسولینی درتریست ایراد کرد رؤس دعاوی حزب فاشیست ومرام پیروان آنرا در مواد ذیل خلاصه نمود :

۱— تجدید نظر در معاهدات صلح در باب موادی که بقای آنها ممکنست مسبب ایجادجنگهای جدیدی شود .

۲ الحاق بندر فیوم بایتالیا از لحاظ اقتصادی .

۳— رها کردن ایتالیا از قیدتسلط اقتصادی بیگانگان بوسیلهٔ توسعهٔثروت و افزایش قدرت ملی آن .

٤— تجدید روابط حسنه بادشمنان سابق ایتالیا بشرط دست نخوردن مرز های شمالی و شرقی این کشور .

۵ ـ اقناع توقعات ایتالیا در باب مستعمراتی جدید .

در نطق دیگری که موسولینی در ۲۹ سپتامبر ۱۹۲۲ کرد علاقهٔ خود و حزب فاشیست را بحفظ اصول سلطنت ظاهر نمود و در ۳۰ اکتبر همین سال پنجاه هزار تن از پیروان او از اطراف بسمت رم حرکت نمودند . حکومت ایتالیا در صدد دفع ایشان بود لیکن ویکتور امانوئل سوم پادشاه ازاین خیال جلوگیری کرد ورئیس دولت را باستعفاء مجبور ساخت و موسولینی را ازمیلان برای تشکیل دولتی تازه بپای ـ تخت دعوت نمود واز این تاریخ زمام امور ایتالیا در دست حزب فاشیست وقائدایشان یعنی موسولینی افتاد چنانکه حالیه نیز همچنان است .

در امور داخلی فاشیستها پس از قتل یا تبعید رؤسای سوسیالیست وآزادی ـ خواهان دیگر و برقرارکردن حکومتی دیکتاتوری سرمایه وکار هردو راتحت ادارهٔ دولت درآوردند وبا اصلاح خطوط بری وبحری وایجاد شهرها وکارخانجات ومزارع تازه وخشکاندن مردابها و بنای بنادر جدید وسعی در صحت مردم وتشویق ازدواج و بسط علوم و فنون بایتالیا روحی تازه دادند و اقتصاد و صنعت کشور خود را که پس ازجنگ بحال وخیمی افتاده بودقابل اعتنا وموردتوجه عالم کردند ـ درحکومتی که تحت ادارهٔ فاشیستی است فرد نباید ازخود شخصیت و رأی داشته باشد . دولت عالی ترین ومقتدرترین نمایندهٔ رای وشخصیت افراد ومظهر معنوی آنست باین شکل آزادی بیان وتحریر وتربیت دراین شکل حکومت موردی ندارد واختیار جمیع این مسائل بدست دولت است .

موسولینی درظاهر مجلس را ازمیان نبرد ولی قدرت حقیقی را منحصر بشخص رئیس دولت و انجمن بزرگان حزب فاشیسی نمود . ادارهٔ امور داخلی شهر ها در دست مجامع اصنافی بود وشورای ملی هیئتهای اصنافی بتدریج جای مجلس ملی راگرفت .

در سیاست خارجی ایتالیای فاشیست که بر اثر بیدار کردن حس ملی شدید مردم به اتخاذ سیاستی جهانگیرانه پرداخت در طی پانزده شانزده سال تاریخ اخیر خود پیوسته با همسایگان یا با سایر ممالک ساحلی مدیترانه کشمکش داشته و عمدهٔ اختلافات او بغیر از اختلاف با آلمان و اطریش برسر تریست و تیرول که سابقاً بآن اشاره کردیم با چهار کشور یوگوسلاوی و یونان و فرانسه و ترکیه بوده است بشرح ذیل :

۱ - با وجود قرارنامهٔ راپالو وتصدیق آزادی بندرفیوم ازطرف ایتالیا این دولت همه وقت بتصرف آن نقطه‌چشم داشت وهمیشه ازاین جهت باعث زحمت یوگوسلاوی بود و حل قضیه باین شکل شدکه درژانویه ۱۹۲٤ دولتین دررم قرار تازه‌ای بستند و بندر فیوم قطعاً بایتالیا واگذار گردید .

۲ - در ۲۷ اکتبر ۱۹۲۳ یکی ازسرتیپان ایتالیائی که جزء هیئتی برای تعیین خط سرحدی بین آلبانی ویونان رفته بودند در خاك یونان بقتل رسید . موسولینی بانتقام این عمل چندکشتی جنگی بجزیرهٔ کرفو متعلق بیونان فرستاد و قلاع آنجارا گلوله ریز کرد و باین بهانه خیال ضبط آن جزیره را داشت لیکن مجمع اتفاق ملل ایتالیا را برها نمودن کرفو در تاریخ سپتامبر ۱۹۲۳ واداشت و ایتالیا در ۲۳ این ماه مستقیماً بایونان اختلافات خود را حل کرد .

۳ - ایتالیا پس از ختم جنگ وتصرف عده ای ازجزایر ساحلی آناطولی چشم طمع بتملك قسمتی از بنادر آناطولی سپاه هم پیاده کرده بود .

پس ازقیام ملیون ترك ایتالیا وفرانسه علی رغم انگلیس ویونان باترکیهٔ جدید از درخوشی درآمدند و ایتالیائیها نقاطی راکه ضبط کرده بودند تخلیه نمودند لیکن بعدها که موسولینی بادعای احیای دولت قدیم روم و تصرف جمیع سواحل مدیترانه برخاست باردیگر تهدیدسواحل آناطولی موردتوجه قرار گرفت واین حال بهمین وضع باقی

بود تا آنکه در ژوئن سال ۱۹۲۸ دولت ترکیه وایتالیا معاهده‌ای با یکدیگر بستند و تا حدی از این‌جانب خیال ترکها فارغ گردید .

٤ ـ ایتالیا چنانکه سابقاً نیزاشاره گردیم[۱] درنیمهٔ دوم قرن نوزدهم برای‌تصرف ولایت تونس در افریقا بسیار کوشید ولی بعلت قدرت فرانسه و دست اندازی دولت مزبور بر آن ناحیه باین منظور توفیق نیافت واز این بابت نسبت بفرانسه‌همه وقت کینهٔ خاصی می ورزید .

پس ازپیش آمدن انقلاب فاشیستی باردیگر ادعای ایتالیا بر تونس بنام‌حمایت از سیصد هزار تن مهاجر ایتالیائی‌که در آنجا ساکن هستند شدت یافت و مکرر بر سر این موضوع روابط بین فرانسه و ایتالیا تیره گردید .

عاقبت در تاریخ سوم دسامبر۱۹۲۷ درنتیجهٔ قراری‌که بین موسولینی و دولت فرانسه دررم بسته شد فرانسه باواگذاشتن امتیازاتی‌بایتالیا تا اندازه ای آن‌دولت‌را ساکت‌کرد . درتاریخ ۲۲ نوامبر ۱۹۲۷ موسولینی معاهده اتحادی با دولت کوچك آلبانی بست وبا این عمل‌درحقیقت آن‌سرزمین راکه هم دارای پاره‌ای معادن‌بالنسبه گرانبها مثل‌نفت و هم موقع آن درکنارهٔ شرقی‌آدریاتیك مهم‌است‌تحت سیادت خود آورد واین اتحاد مقدمهٔ استیلای ایتالیا بر آلبانی گردید چنانکه بالاخره هم آن مملکت را درسال ۱۹۳۵ ببهانه ای متصرف شد و باستقلال آن خاتمه داد .

در سال ۱۹۳۵ دولت فاشیستی ایتالیا در مستعمرات افریقائی خود در ساحل بحر احمر واوقیانوس هند یعنی در دوطرف مملکت مستقل حبشه بتهیاتی پرداخت و واضح شد که غرض‌آن تعرض باین‌کشور است .

سابقهٔ روابط ایتالیا با حبشه‌آن بودکه این دو دولت درسال ۱۸۸۹ معاهده‌ای

---

۱ ـ رجوع شود بصفحه ۱۸٦

با یکدیگر بسته بودند و بموجب آن ایتالیا ادعای تحت الحمایگی حبشه را داشت لیکن حبشها هیچ وقت زیر این بار نرفتند و در ۱۸۹۵ منلیك[۱] امپراطورایشان بر ایتالیائیها شورید واستقلال حبشه را اعلان نمود ودراول مارس ۱۸۹۶ در شهر آدوا[۲] از بلاد شمال شرقی کشور خودشکستی بزرك بایتالیا داد ایتالیا بالاخره درسال۱۹۰۶ استقلال حبشه را برسمیت شناخت وبعد ها سه دولت فرانسه وانگلیس وایتالیا یعنی همسایگان حبشه استقلال آنرا ضمانت کردند وحبشه بتشویق آن سه دولت درمجمع اتفاق ملل داخل گردید .

درسال۱۹۲۸ دولت ایتالیا معاهده‌ای‌دوستانه بمدت بیست‌سال با حبشه بست‌و قرار شدکه درطی این مدت هرگونه اختلافی راکه بین آن دو پیش آید دوستانه حل کنند وهردو تعهداتی راکه درمقابل جامعهٔ ملل نموده اند محترم بشمارند .

در ماه اکتبر ۱۹۳۵ ایتالیابدون اعلان‌جنك بحبشه حمله‌آورد و اعضای‌مجمع اتفاق ملل در نتیجهٔ مراجعه حبشه‌ایتالیا را متعرض شناختند و قرار شدکه تمام‌دول عضو جامعه روابط مالی واقتصادی خود را با ایتالیا قطع کنند لیکن این اقدام بعللی که سابقاً گفتیم[۳] فایده ای بحال حبشه بیچاره نبخشید و ایتالیا سراسر آن‌کشور را بمستعمرات افریقائی خود ضمیمه نمود .

دولتی‌که‌بیش ازهمه دراجرای تعهدات بین المللی خود برضد ایتالیا مسامحه کرد و راضی بفشار آوردن باین مملکت نشد فرانسه بود بتصور اینکه اینگونه مساعدات دولت فاشیستی را نسبت بفرانسه برسر مهر می آورد و در مقابل آلمان هیتلری‌که ازیك‌طرف عازم‌الحاق اطریش‌بخاك خود و تعرض بچکوسلواکی ولهستان متحدین فرانسه بود وازطرفی دیگر در الغای معاهدهٔ ورسای می‌کوشید با سیاست فرانسه هم پیمان میشود اما برخلاف این تصور ایتالیاکه فرانسه را که رقیب مدیترانه وافریقای شمالی‌رقیب خود می دانست‌اعتنائی باین نظر آن دولت نکرد بلکه برخلاف

---

۱ - Menelik ۲ - Adoua ۳- رجوع شود بصفحهٔ ۲۳۰

چون ازجمیع اعضای جامعهٔ مللبخصوص انگلیس وفرانسه برسر قضیهٔ حبشه رنجیده و مانند آلمان طرفدار جدی تغییر معاهدات صلح بود با این دولت اخیر دست اتحاد داد وازاین تاریخ اروپا میدان تحریکات و تعرضات سیاسی و نظامی آلمان و ایتالیا قرارگرفت .

تصرف اطریش و چکوسلواکی از طرف آلمان و ضبط آلبانی از جانب ایتالیا اولین قدمهائی بود که این دودولت در راه اجرای نقشه های سیاسی مشترک خود برداشتند .

نهضت پیروان هیتلر

سابقاً گفتیم که در ۱۹۲۳ موقعیکه سپاهیان فرانسه وبلژیك برای مجبورساختن آلمان بپرداخت غرامات بساحل یمین رن آمدند وناحیهٔ روهر راتحت تصرف خود گرفتند ساکنین آلمانی نقاط مزبورا برای اینکه غالبین را در زحمت بیندازند ازتکلم ومعامله با ایشان خودداری نمودند وباین وضع آرام بمقاومت پرداختند . دراین ایام ریاست جمهوری آلمان کماکان بافریدریش ابرت وصدارت آن با ویلهلم کونو[1] بود .

در این مدت اوضاع اقتصادی آلمان صورتی وخیم پیدا کرد ومارك بعلت زیاد شدن پول کاغذی دردست مردم بکلی ازارزش افتاد تاآنجاکه برای فرستادن مراسله‌ای از شهری بشهری گاهی برابر با یك ملیون مارك تمبر بآن می چسباندند و در نتیجه قسمت عمدهٔ جمعیت طبقه متوسط دراین کشور بروز بی نوائی افتادند .

درماه اوت ۱۹۲۳ ویلهلم کونو ازصدارت کناره جست ومقام او بیکی ازرؤسای حزب دمکرات آلمانی بنام گوستاو اشترزمان[2] سپرده شد . اشترزمان که بلا شبهه یکی ازبزرگترین رجال سیاسی آلمان درایام اخیراست برای اصلاح احوال اقتصادی کشور خود وروشن کردن سیاست آن دامن همت بکمرزد ودرقدم اول درماه سپتامبر مردم آلمان را بترك مقاومت آرام درمقابل فرانسویان ودشمنی علنی با ایشان بازداشت و از این بابت تا حدی نقاری را که روز بروز ما بین فرانسویان و همشهریان او شدت می یافت تسکین داد اما دراین راه اکثر مردم باواریا با اومخالفت کردند چه بعد از نهضت های ارتجاعی که دراین ولایت بروز نموده وباعدم موفقیت مواجه شده

Gustav Stresmann -۲ Wilhelm Cuno -۱

بود باز هنوز ارتجاعیون سلطنت و پیروان هیتلر ولودندرف یعنی دشمنان حکومت جمهوری و سازش با فرانسه غلبه داشتند .

اشتر زمان پس ازیك بار استعفا و برگشتن بصدارت موفق شد که از رایشتاك یعنی مجلس ملی آلمان اختیارات شخصی بگیرد وبمدد همان ها پول ناپایدار آلمان را بشکلی تثبیت نماید بهمین جهت آلمان از این زمان ببعد در خارج صاحب اعتبار گردید و خارجیان برای حمایت صنعت این کشور بفرستادن سرمایه های خود بآلمان و قرض دادن بدولت آن پرداختند و چرخ اقتصادیات آلمان دوباره براه افتاد . اگرچه در نوامبر ۱۹۲٤ اشتر زمان از صدارت استعفا کرد لیکن در هیئت دولت بعد که بدست یکی ازرؤسای حزب کاتولیك تشکیل یافت بسمت وزارت خارجه باقی ماند و در این دوره بود که طرح سرتیپ داوس امریکائی درباب میزان وطرز پرداخت غرامات بتصویب رسید و تخلیهٔ ناحیه روهر از سپاهیان فرانسه و بلژیك بعمل آمد و باین شکل موانع بزرگ دیگری ازسر راه ترقی و تجدید عظمت آلمان برداشته شد

درسال ۱۹۲٤ که زمام سیاست درفرانسه وانگلیس بدست احزاب دست چپ بود سیاسیون این دو کشور احساس کردند که تا دو مملکت بزرگ آلمان و روسیه را از حال انفراد وانزوا بیرون نیاورند و در سیاست عمومی اروپا دخالت ندهند خاطرها چنانکه باید فارغ نخواهد بود بهمین نظر سعی کردند که بادادن بعضی امتیازات سیاسی و گذشتن از سرپاره ای توقعات روسیه و آلمان را دربستن قراردادهای بین المللی شرکت دهند .

مهمترین اقدامی که دراین راه بعمل آمد امضای یکرشته معاهداتی بود که درسال ۱۹۲۵ درشهر کوچك لوکارنو[1] ازبلاد سویس بین آلمان وفرانسه وانگلیس وایتالیا و بلژیك و لهستان و چکوسلواکی بامضاء رسید .

Locarno - ۱

در لوکارنو فرانسه‌وانگلیس‌وآلمان وایتالیا وبلژیك هر کدام‌بیکدیگرضمانتهائی دادند وبین آلمان باهریك ازدول فرانسه وبلژیك ولهستان وچکوسلواکی‌معاهداتی بسته شدکه آلمان اختلافات خود را با این دول بعد ها بوسیلهٔ حکمیت و از راه مذاکرات حل نماید و بجنگ متوسل نشود .

درمذاکراتی که منتهی‌بعقد معاهدهٔلوکارنوشد اصرارفرانسه دراین‌بودکه آلمان همانطور که حاضر شده است درباب محترم شمردن خطوط سرحدی مغرب خود به فرانسه وبلژیك تضميناتی بدهد عین تعهد را هم درباب مرز شرقی و قسمت دالانی لهستان بگردن بگیرد لیکن آلمانها زیر این بار نرفتند و بالاخره اختلاف باینشکل شدکه درصورت تجاوز بحدود لهستان فرانسه حق مساعدت لشکری به این کشوررا داشه‌باشد . یکی‌ازموادمهم قرارنامه‌لوکارنواین‌بودکه هیچیك‌ازامضاکنندگان مادام‌که ممکنست بامذاکرات اختلافات را برطرف نمود وتا وقتیکه از این راه یأس حاصل نشده دست بکار جنگ نزنند مگر در صورتی‌که یك طرف بتعدی و تعرض نسبت بهمسایهٔ خود بپردازد یاآنکه آلمان یا فرانسه در منطقهٔ غیر نظامی ساحل رن‌سپاه جمع آورند .

عیب عمدهٔ معاهدات لوکارنو وانتقادهائی‌که ازآن شد بیشتر نسبت بدو جنبهٔ نقص آن بود یکی متضمن نبودن‌آن برماده ای‌که آلمان را بمحترم شمردن حدود خود با لهستان ملزم نماید دیگر واضح نبودن تکلیف انگلیس در صورتی که آلمان بلهستان حمله ببرد .

اگرچه معاهدات لوکارنو تاحدی در مغرب اروپا موجب آسایش‌خاطرها شد لیکن‌همینکه‌صحبت‌خلع‌سلاح عمومی‌پیش‌آمد وآلمانها برای تقلیل میزان‌قوای مسلح فرانسه یاتکثیرقدرت‌نظامی خود اصراربخرج دادند فرانسویان با وجودموافق‌بودن انگلیس زیر این بار نرفتند و بار دیگر از یك طرف رقابت بین آلمان و

فرانسه شدت یافت و ازطرفی دیگر اختلافات سیاسی فرانسه وانگلیس بیش از پیش زیاد شد .

از آنجا که آلمانها در ضمن امضای قرار های لوکارنو تعهدکرده بودند که عضویت جامعهٔ ملل را بپذیرید در سپتامبر ۱۹۲۶ رسماً دراین اساس‌شرکت جستند وآلمان چنانکه درمعاهدهٔ ورسای و اساسنامهٔ جامعه‌ملل پیش بینی شده بود بعنوان یکی از اعضای دائمی شورای مجمع پذیرفته گردید .

درعقد معاهدات‌لوکارنو کسی که‌سیاست خارجی آلمان را اداره میکرد همواره گوستاو اشترزمان بود اما در این ایام مقام ریاست جمهوری را **هیندنبورك**[۱] بزرك ترین سرداران آلمان درجنگهای بین المللی داشت چه فریدریش ابرت در تاریخ ۲۸ فوریه ۱۹۲۵ مرد وملت آلمان که بموجب قانون اساسی و ایمار بایستی رئیس جمهوری را مستقیماً برأی مخفی انتخاب کنند هیندنبورگ را باکثریت باین مقام برگزیدند.

هیندنبورگ که موردستایش عموم آلمانها بود با وجود اینکه غالب مردم‌تصور میکردند که ازمقام جدید خود برای برگرداندن سلطنت بخاندان هوهنزلرن‌استفاده کند چون مردی راست و دررعایت قول وفاداری که بحفظ جمهوری داده بود جاهد بود تمام هم خود را صرف اصلاح بین جمهوری خواهان وسلطنت طلبان کردوتاسال ۱۹۳۴ که در حیات بود بهمین وضع برآلمان ریاست نمود .

در زمان ریاست جمهوری هیندنبورگ آدلف هیتلر که در قیام ۱۹۲۳ در باواریا بهمراهی‌لودندرف بپیشرفتی نایل‌نیامده وپس از هشت ماه حبس آزاد شده‌بود پیوسته بیاری‌اصحابی که‌دوراورا گرفته بودند برضدمعاهدات‌صلح واحزاب کمونیستی و سوسیالیستی مردم را بخود میخواند و چون اربابان کارخانجات صنعتی ومتمولین آلمان هم‌ازاستیلای کمونیستها وسوسیالیستها وحشت داشتند همه قسم باو کمك‌مادی

---

۱ - Hindenburg

و معنوی میدادند .

آدلف هیتلر که بسال ۱۸۸۹ دریکی از قرای اطریش علیا تولد شده و ابتدا تحصیل معماری میکرده ودرجنگهای بین‌المللی باسمت سرجوقگی دخالت داشته‌پس ازختم محاربات بشغل نقاشی درودیوار پرداخته ودر۱۹۱۹ درمونیخ پای‌تخت باواریا درحزب کارگران آلمان قبول عضویت نموده بود .



هیتلر درحال ایراد نطق

هیتلر براثرقدرت بیان‌بزودی دراین‌حزب‌طرفدارانی زیاد پیداکرد وچون‌خیال عمدهٔ او قیام برضد معاهدات صلح وعنصرکلیمی وتقویت قدرت مرکزی دولت بود با وجودآنکه‌درباب‌اصلاحات‌اجتماعی‌همان‌عقاید سوسیالیست‌ها را داشت‌خود رادشمن احزاب تابع‌بین‌المللها نشان میدادیعنی از آن حزب سوسیالیستی طرفداری میکرد که براساس ملیت مبتنی باشد بهمین علت مذهب سیاسی خود را مذهب سوسیالیسم ملی[1] نامیدوبرای مبارزهٔ بامخالفین مخصوصاً کمونیست ها عده ای مجاهد وفدائی گرد

Nazioral- Sozialismus - ۱

خود جمع کرد و بمدد ایشان بود که در ۱۹۲۳ در باواریا قیام نمود ودستگیرشد .

در مدت هشت ماهی که آدلف هیتلر در زندان بسر میبرد اوقات خویش را صرف نوشتن کتابی کرددرشرح احوال خود وتقریر اصول سیاست ومرام‌وروش‌خویش در خصوص اصلاحاتی که باید درآینده بدست او واصحابش انجام‌گیرد و این‌کتاب را **جهاد من**[1] نامید .

هیتلرکه تا حدی تحت نفوذ افکار فاشیستی واقع شده علاوه بر تبلیغ دشمنی با یهود و طرفداران آراء کارل مارکس غلوی فوق‌العاده درباب مزایا و فضائل نژاد آریائی‌که بعقیدهٔ او آلمانها نخبه وزبدهٔ آنند داشت وتمدن وآداب آلمانی‌مخصوصاً آنچه راکه بژرمنهای قدیمی متعلق واز تأثیر آداب وتمدن های لاتینی وسامی خالی است فوق همه چیز می پنداشت و دشمن اقسام حکومتهای دمکراسی معتقد بود که ملت بایدمانند سرباز مطیع انضباطات نظامی ودولت پیرو ارادهٔ یك شخص‌باشد .

مقارن انتخابات هندنبورگ عدهٔ پیروان هیتلر از ۲۰۰۰ تن تجاوز نمی‌کرد در صورتیکه درانتخابات عمومی سال ۱۹۳۰ شمارهٔ ایشان بشش‌ملیون و نیم رسیدو قریب یکصد نفر از ایشان بنمایندگی رایشتاگ منتخب شدند .

چون روز بروز قدرت پیروان هیتلر رو بافزایش میرفت هیندنبورگ‌بالاخره در ژانویهٔ ۱۹۳۳ هیتلر را بقبول مقام صدارت دعوت نمود و ازاین تاریخ در حقیقت اختیار آلمان دردست این‌حزب پرشوروشرافتاد مخصوصاً بعد از آنکه‌هیندنبورگ در دوم اوت ۱۹۳٤ وفات‌کردهیتلربجای اوخودرا پیشوای آلمان[2] خواند وجمهوری وایمار با مرك هندنبورك بآخر رسید .

پس از مستقل شدن پیروان هیتلر درآلمان در سیاست داخلی بقلع ریشهٔ سوسیالیست‌ها و کمونیستها وضبط دارائی وزجروآزار و تبعید یهود وبرانداختن‌کتب و آثاری‌که باعقاید ایشان نمیساخت پرداختند ودرسیاست‌خارجی سعی‌کردند‌که در

Führer - ۲ Mein kampf - ۱

پاره کردن رشتهٔ معاهدهٔ ورسای و محو عموم آثاری که بوسیلهٔ آنها فاتحین موجب اهانت وسرشکستگی آلمان را فراهم نموده بودند با تمام قوی بکوشند.

اولین کامیابی مهمی که درسیاست خارجی نصیب هیتلرواصحاب اوشدبرگشتن ناحیهٔ سار بود درژانویهٔ ۱۹۳۵ بآلمان در نتیجهٔ مراجعهٔ بآراء عمومی وموافقت ۹۰ در ۱۰۰ جمعیت آنجا برای پیوستن بوطن اصلی خود.

دوسال قبل از این تاریخ یعنی کمی پس از آنکه هیتلر روی کار آمد باین بهانه که آلمان برای دفاع خود در مقابل روسیهٔ شوروی بقدرکافی مسلح نیست نظام اجباری را برخلاف شرایط معاهدهٔ ورسای برقرار نمود وبکار تقویت روح سلحشوری درقوم آلمانی و تهیهٔ اسلحه برای ایشان مشغول شد.

انگلیس وفرانسه هم که چندان بایکدیگر درسیاست خارجی توافق نظر نداشتند وهر دو نیز از روسیه بلشویکی بیمناك بودند در مقابل این نقض معاهده حرکتی از خود نشان ندادند.

درسال ۱۹۳۵ انگلیس برخلاف میل فرانسه با آلمان در باب بحریهٔ جنگی معاهده ای بست و بآلمان اجازه داد که تا حد ۳۳ درصد مجموع ظرفیت کشتیهای جنگی انگلیس کشتی جنگی بسازد. این امرنیز ضربهٔ دیگری بود باساس معاهدهٔ ورسای.

درسال ۱۹۳۶ پس از آنکه دولت فرانسه معاهده‌ای نظامی با روسیهٔ شوروی بست هیتلر باین بهانه که عقد این قرار داد وجود آلمان را از دو طرف در معرض خطر می اندازد و امضای آن بر خلاف تعهدات پیمان لوکارنو است هم آلمان را از زیربار این پیمان بیرون کشید و هم تمام ناحیهٔ غیر نظامی ساحل چپ شطرن را که آلمان بایستی بموجب معاهدهٔ ورسای بآنجا قوای نظامی نفرستد تصرف لشکری کرد و این بزرگترین لطمه‌ای بود که بفرانسه میخورد چه مصادر نظامی این کشور باگنجاندن این شرط در معاهدهٔ ورسای آلمان را از استفاده ازمراکز مهم خطوط آهن خود که متوجه سرحدات فرانسه است محروم کرده بودندتااگرروزگاری آلمان بدشمنی بافرانسه

قیام نماید قوای فرانسه بسهولت بتوانند ساحل چپ رن را بتصرف خود بگیرند و میدان جنگ خاك آلمان باشد نه خاك فرانسه .

آلمانها بلافاصله پس از ضبط نظامی ساحل چپ رن برای جلوگیری از تعرضات آیندهٔ دشمن بساختن خطی از سنگر و موانع غیر قابل عبور در طول مرز خود در مقابل فرانسه مشغول شدند وسراسر آنرا باین تدبیر مستحکم نمودند . بقیهٔ مطالب راجع بدورهٔ استیلای هیتلر رابر آلمان درضمن احوال لهستان و اطریش وغیره سابقاً گفته ایم و بتکرار حاجت نیست .

علم و حکمت جدید

علم جدید که اصول آن در قرن شانزدهم و هفدهم ریخته شده وسابقاً بآن اشاره کردیم درقرون بعد از جهت روش تغییری فاحش نیافته بلکه حکمت جدید بر همان اساسی مبتنی است که بیکن ودکارت و لیب نتیز وکانت بنا کرده اند و علوم طبیعی وریاضی دنبالهٔ همان کارهای امثال گالیله وکپلر وهوی گنس ولاپلاس ونیوتن و توریچلی و ولتا ومعاصرین و پیروان ایشان است .

اختلافات عمده ای که در نیمهٔ دوم قرن نوزدهم ونیمهٔ اول قرن بیستم دراین مرحله مشاهده میشود و همانها نیز (حیث) امتیازعلم جدید دراین یك قرن اخیر بشمار میروند بسط دامنه و تعمیم کلی آن و توسعه یافتن مواردعملی آنست بشرح ذیل :

۱ ـ علوم تجربی که درقرن هجدهم شروع بنضج کرده و عدهٔ معدودی از دانشمندان در طی طریق آن قدمهائی چند برداشته بودند درقرن نوزدهم و بیستم براثر اشتغال جمع کثیری ازفضلای دقیق و بصیر بدقت در مظاهر مختلفهٔ عالم مادی وآثاری که انسان درمیان آنها زیست میکند و تجارب علمی در آزمایشگاهها دائرهٔ بینش انسانی را و سعتی بسزا داده ودامنهٔ معارف وعلوم بشری در شناخت طبیعت و اشیاء بطرزی شگفت انگیز پیش رفته است .

خبرگان علوم فیزیکی وشیمیائی بوسیلهٔ تحقیق در خواص حرارت و نور و منتقل ساختن آنها بوسیلهٔ امواج درمیان کرهٔ اثیر باستفاده از خواص قوهٔ برق در نقل اصوات وصور وتجزیهٔ اجزاءماده پی بردند و ازآن چهار مبحث مهم ترمودینامیك[۱] و ترموشیمی[۲] وتلگراف بی‌سیم وتلویزیون[۳] را استنباط نمودند.

Télévision- ۳ Thermo-Chimie - ۲ Thermo-dynamique - ۱

جمعی دیگر که میدان تحقیقات خودرا بعلوم فلکی وریاضی منحصر ساخته بودند در تعقیب کارهای نیوتن در خصوص تجزیهٔ طیف آفتاب و تقریر ارتباط ریاضی کرات منظومهٔ شمسی بایکدیگر بتحقیق سابقهٔ تاریخی کرات سماوی وطرز تشکیل و حال حالیهٔ آنها مشغول شدند و درنتیجه بکشف عناصر مرکبه کننده و درجهٔ حرارت و سیر هریك از آنها در طریق ارتقاء پی بردند .

علمای علم الحیاة یعنی کسانی که درباب موجودات زندهٔ روی زمین کار میکردند هم خودرا بتحقیق در احوال سلولها وطریق رشد و نمو آنها معروف ساختند و در نتیجه علم باکتریولوژی یعنی معرفت نطفه‌های زندهٔ حیوانی و نباتی بسط کامل یافت ومسلم شدکه علت اصلی کلیهٔ امراض جسمی راه یافتن یکی یاچند جنس از این نطفه های زندهٔ غیرمرئی است دربدن و راه برگشت بحال سلامت منحصر بناپدید کردن این مهمانان ناخوانده وطفیلیهای موذی است .

بهمین طریق در هر رشته از علوم اعم از علوم طبیعی (زمین شناسی ، حیوان شناسی ، نبات شناسی) یا علوم اجتماعی (علم السنه ، علم آثار تاریخی ، معرفت نژاد ها ، علم الادیان ، تاریخ و جغرافیا وغیره) عمر یك عدهٔ مخصوصی از فضلاکه بذوق شخصی هرطبقه دریك شعبه از معارف بشری خبرت و تخصص پیداکرده بودندسراسر صرف مشاهده وتجربه وطبقه بندی اشیاء ومشهودات خود وکشف قوانین کلی راجع بآنها میشد وچون غالب اوقات ایشان دراین راه مستغرق بود دیگرمجالی جهت آنان برای پرداختن بامور دینی نمی ماند و جماعت مزبور چندان توجهی باینکه تحقیقات ایشان با معتقدات مذهبی ومندرجات توراة و انجیل توافق دارد یانه ابراز نمیداشتند

۲ - در یك قرن اخیر برخلاف قرون قبل قسمت عمدهٔ ترقی انسان درمرحلهٔ استفاده ازموارد عملی علوم بوده باین معنی که در این مدت بیشتر توجه متمدنین باستفاده از اختراعات واکتشافات سابقین معطوف شد تابآن وسیله زندگانی مادی را راحت تر وتمتع وتعیش را مکمل ترسازند .

تعداد ترقیاتی که دراین راه حاصل شده واستفاداتی که مردم دراین زمینه برده اند در این مختصر کتاب ممکن نیست همینقدر برسم نمونه اشاره میکنیم که بهره برداری از قدرت محرکه و قوهٔ نور و برق و بخار آب یعنی ساخت چراغهای الکتریکی و اتومبیل و هوا پیما و تلگراف و تلفون و تلگراف بی سیم و عکاسی و گرامافون و سینما و کشف علل غالب امراض و طرز جلوگیری از انتشار آنها بمدد وسایل ضدعفونی وصالح ساختن آب مشروب وزراعت علمی واستفاداز کائوچوو مشتقات زغال ونفت وصدها اکتشافات دیگرازاین قبیل مهمترین استفاده هائی است که متمدنین قرن اخیر از اختراعات و کشفیات علمی فضلای ماقبل یا معاصر خود نموده اند

شوق عجیبی که براثر این اکتشافات و توفیقهای عظیم نصیب انسان شد کم کم خاطر اکثر مردم را متوجه این کرد که دامنهٔ استفادات عملی از علوم را میتوان تا هرحدی که خواست بسط داد تا آنجا که عالم ماده ومحیط طبیعی را بکلی تحت اراده واختیار انسان درآورد و باین طریق در ادوار آینده احوال عمومی نوع بشر را قرین سعادت وبهروزی نمود .

در نتیجهٔ این نوع تصور سطحی عامیانه اکثر معتقدات اخلاقی و دینی قدیم ازقبیل فداکاری و گذشت ازخود درراه مصلحت عام یا فرد ودستگیری ازضعفاوبینوایان واقدام بامور خیریه ورعایت جانب عدل و انصاف ومسائل راجع بمرك و عالم عقبی مورد بی اعتنائی بلکه استهزاء عمومی قرار گرفت و کسانی که بتصور خود مردمی روشن فکر ومتجدد بشمار میرفتند اعتقاد باینگونه امور را نامتناسب با عصر ترقی و دورهٔ طلائی میپنداشتند وهر کس راکه گرد این نوع افکار میگشت کهنه پرست و از قافلهٔ تمدن عقب مانده میشمردند .

علمای این دوره اکثر جز با ماده و عالم ظاهر کاری نداشتند بهمین جهت حتی جمعی ازایشان درصدد برآمدند که مشکلات موضوع علم ماوراء طبیعت واخلاق رانیز بوسیلهٔ معرفتی که درشناخت اشیاء مادی حاصل شده بود حل کنند مثلا بگویند که حیات

چیزی دیگر جز قوه‌ای مانند نور وحرارت و برق نیست و جنایات و خطاهای اخلاقی را میتوان با اعمال یك رشته تدابیر علمی و صحی ازمیان برد وامثال‌این گونه‌خیالات.

در نتیجهٔ این گونه فکر های علمی مبتنی بر معارف مادی و فارغ‌ازهر گونه علایق دینی بتدریج هر فکر اخلاقی یا دینی که بکار راه بردن امور زندگانی مادی نمیخورد و نمیتوانست‌مورد‌استفادهٔ عملی‌قرار گیر دمتروك‌ماندو یك نوع‌فلسفهٔ‌مخصوصی از چهل سال باین طرف در امریکا بنام **پراگماتیسم**[1] طرف اقبال عمومی قرار گرفت و پراگماتیسم که بمعنی فلسفهٔ عملی است از حقایق اخلاقی و ماوراء الطبیعی فقط آنها را باین عنوان قبول دارد که بتوان آنها را باحقایق معلوم زندگانی تطبیق و اثبات نمود . ارزش‌این‌قبیل معتقدات بعقیدهٔ این‌طبقه ازحکما فقط بجنبهٔ‌عملی‌و آثاری است که از آنها در زندگانی مشهود میشود .

۳ ـ اساس عقاید دینی و اخلاقی دنیا در نیمهٔ آخر قرن‌نوزدهم وسنین‌اولی از قرن بیستم اگر چه از طرف علمای مشتغل بتحقیق در امور مادی‌متزلزل گردیداما اثر ایشان در این قضیه بکلی غیر مستقیم بودچه‌بشرحیکه‌دیدیم‌توجه‌عمدهٔ‌این‌سلسله از فضلا بیشتر معطوف باستفادهٔ عملی ازاکتشافات‌واختراعات‌علمی بودو‌تسهیل‌وسایل زندگانی مادی انسان منظور اصلی ایشان محسوب میشد .

درمقابل این‌طبقه جمع‌دیگری‌ازفضلا بودند که‌تمام‌اوقات‌خودرافقط مصروف بکشف قضایای علمی‌درباب سابقهٔ موجودات‌زندهٔ روی زمین وتاریخ کرهٔ‌ارض‌ومسائل مربوط بحیات و امور نفسانی و اجتماعی کردند و بیك رشته حقایق مسلمی در این باب پی‌بردند که بکلی بامعتقدات‌مذهبی‌مقبول‌عامه تباین داشت‌وتیشهٔ‌بریشه معلوماتی میزد که روحانیون از قرنهای پیش آنهارا بنام حقایق در اذهان مردم فرومیکردند .

ظهور این طبقه ازحکما ازیك طرف بنیان ماوراء الطبیعه‌واخلاق‌وحکمت طبیعی و سیاست مدن‌قدیم را در هم فرو ریخت و از طرفی دیگر آن جزئی‌علاقه‌ای

---

۱ - Pragmatisme

را هم که مابین علم و مذهب باقیمانده بود از هم گسیخت وحکمای طبیعی و اجتماعی جدید که این آراء و عقاید تازه را پذیرفتند با طبقهٔ روحانیون یعنی علمداران معتقدات و علوم رسمی مقبول کلیسا در نزاع افتادند و کار بآنجا کشید که جمعی از این فضلای تازه در صحت مندرجات توراة و انجیل نیز شبهه کردند و از لحاظ تاریخی و زبان شناسی بانتقاد آن پرداختند.

بدبختانه بعلت ضیق مجال شمردن اسامی مخترعین و مکتشفین قرن اخیر و ذکر کار های ایشان در اینجا برای مامیسر نیست بهمین علت از تفصیل این موضوع صرف نظر می کنیم فقط با جمال بذکر چند تن از فضلائی که حکمت و علم جدید مدیون تحقیقات ایشانست و بیش از هرکس در هدایت فکر و تغییر مجرای خیال مردم و ترقی از صد سال باین طرف دخالت داشته اند میپردازیم :

آلکساندر فن هومبولت

(۱۷۶۹ - ۱۸۵۹)

ازحیث قدمت زمانی و اهمیت رتبه اولین دانشمندی که در پیش بردن دامنهٔ حکمت علمی جدید و تغییر مجرای فکر معاصرین خویش صاحب مقامی جلیل است **آلکساندر فن هومبولت**[۱] عالم آلمانی است که بغالب علوم زمان خود آشنا بوده در نتیجهٔ مسافرتهای طولانی درامریکا و سیبری و اروپا مواد بسیارزیاد برای تحقیق در مسائل موضوع علوم طبیعی مخصوصاً جغرافیا و علم کائنات جو گرد آورده و نتیجهٔ استنباطات خویش را در شاهکار تألیفی خود که آنرا **جهان**[۲] نامیده منتشر ساخت.

آلکساندر فن هومبولت واضع اساس علمی جغرافیای طبیعی و کائنات جو (اقلیم شناسی) است و کتاب جهان او که در ۱۸٤۵ یعنی موقعیکه از سن هومبولت قریب هفتاد وشش گذشته بوده جلد اول آن انتشار یافته دریائی است از کلیهٔ معلوماتی

Cosmos - ۲ Alexander Von Humboldt - ۱

که بشر تا عصر هومبولت از علوم طبیعی داشته .

هومبولت در این کتاب علاوه بر جمع آوری این معلومات متفرقه و تقریر آنها با بیانی شاعرانه ونمایاندن جنبهٔ زیبائی وشگفتی آنها آثار مختلفی راکه در طبیعت مشهود است وتا عصر او هیچکس بپیوستگی آنها پی نبرده بوده باروشی علمی طبقه بندی کرده و بهمه وحدتی را که در طبیعت خارج و معلوم موجود است فهمانده وقوانین کلی حاکم بر این عالم را مکشوف ساخته است .

اگر چه هومبولت در تألیف خود هیچ جا باحتجاج مذهبی با پیروان عقاید قدیمه نپرداخته لیکن بهمان سبب که قضایای موضوع تحقیق خود را بدون دخالت دادن قدرتی فوق طبیعت یا حاکم بر امور طبیعی تحت نظر آورده و علل بسیاری از مسائلی را که سابقین منوط بمشیت الهی و قوای غیر مرئی میدانستند بروش علمی جدید در یافته انتشار کتاب او در میان طبقهٔ باسواد بتقویت طبقه ای که قضایای طبیعی را فقط با نظر مادی تعلیل میکردند کمك بسیار نموده است .

۲ ـ چارلز لایل
(۱۷۹۷ ـ ۱۸۷۵)

چارلز لایل[۱] عالم انگلیسی کسی است که اصول علمی زمین شناسی را یافته و معلومات بشری را درباب سابقهٔ زمین و آثاری که درسطح آن بروز میکند بر بنیانی نو نهاده است .

لایل از مشاهدهٔ آثاری که هم حالیه در روی زمین در کار بروز وظهورند مثل آتش فشانی و زلزله و تبخیر بخار آب و تبدیل آن بباران وتغییر صورت نباتات مرده بزغال و غیره باین نتیجه رسید که هیئت خارجی زمین و آثار طبیعی که در سطح آن دیده می‌شود نیز بهمین طریق بوجود آمده با این تفاوت که در این

Charles Lyell - ۱

مرحله هزاران هزار سال سیر زمان دخیل بوده است .

چارلز لایل برای بیان علل تغییراتی که سابقاً در سطح زمین رخ داده ازروی اسبابی که امروز باعث تغییر صورت آن هستند کتابی در سه جلد از سال ۱۸۳۰ تا ۱۸۳۳ بنام **اصول علم زمین شناسی**[۱] انتشار داد . اگر چه این کتاب لایل و حقایقی را که او بآنها پی برده بود ابتدا مردم ببی اعتنائی و نظر عیبجوئی تلقی کردند لیکن طولی نکشید که اکثر خبرگان فن و علمای اهل انصاف باهمیت اکتشافات لایل پی بردند و تحقیق در احوال سطح زمین و تغییرات گذشته و حالیهٔ آن بنا برروشی که لایل معین نموده بود طرف توجه کلی قرار گرفت .

لایل درسال ۱۸۶۳ کتاب دیگری بنام **دلایل معرفة الارضی قدمت انسان**[۲] منتشر ساخت . در این کتاب عالم انگلیسی ازروی آلات و ادوات متعلق بانسان و آثار مستقیم وجود او که در طبقات زیر زمینی ودرغار های مدفون درزیر مرسوبات بدست آمده بود چون بوسیلهٔ حقایق معرفة الارضی تعیین عمر تخمینی آن طبقات وابتدای آن مرسوبات را میتوانست معین کند گفت که ظهور انسان در روی کرهٔ زمین از آنچه تا کنون پنداشته اند بسیار قدیمتر و دست کم از پنج شش هزارسال متجاوزاست.

عقاید لایل در باب قدمت انسان بیش از هر چیز عوام مردم ومعتقدین بآراء مذهبی را بهیجان آورد چه گفته های لایل بامعتقدات مقبول کلیسا جداً مخالفت داشت کشیشان انگلیسی پس ازمباحثات بسیار بالاخره درقرن هفدهم باین نتیجه رسیده بودند که عالم راخداوند درطی شش روز خلق کرده و انسان اولی یعنی حضرت آدم رادرروز جمعه ای از ماه اکتبر سال ٤۰۰٤ قبل از میلاد بوجود آورده است .

Principles of Geology - ۱

The Geological Evidences of the Antiquity of Man - ۲

۳ ـ چارلز داروین

(۱۸۰۹ ـ ۱۸۸۲)

رابرت چارلز داروین انگلیسی که ابتدا درشهر ادین بورگ تحصیل طب کرده و بعد بکیمبریج فرستاده شده بود تا بمقام کشیشی برسد از آنجاکه از بدو جوانی شوقی فوق العاده بعلوم طبیعی داشت و آرزو میکرد که دراین رشته استادی کامل شود در بیست و سه سالگی بر خلاف میل اقوام خویش از حوزهٔ روحانیت خودرا بکنار کشید و بعنوان پزشك در یکی از کشتیهای تجارتی که بدریا های جنوب سفر مینمود قبول خدمت کرد و پنج سال در این شغل غالب جزایر و دریا ها و ممالك ساحلی اوقیانوس های اطلس و کبیر جنوبی را گردید و درهر نقطه که میرسید بپای تحقیق پیش میرفت و با دیدهٔ بصیرت درمحیط اطراف خود میدید و برای تحقیقات بعد خود از اجناس نباتی و حیوانی چه از آنها که در حال حیات بودند چه از آنها که راه زوال پیموده وفقط آثاری از آنها بشکل نقش بر حجر بجا مانده بود مواد لازم فراهم می آورد.

پس از آنکه داروین این دوره از سفر های سودمند را بانجام رساند بطبقه بندی ارمغانهای نفیسی که همراه آورده بود و مقایسهٔ آنها از یك طرف با حیوانات و نباتات قارهٔ اروپا و ازطرفی دیگر با حیوانات و نباتاتی که ازمیان رفته واز آنها فقط یادگارهائی بشکل آثار متحجره با قیست مشغول شد و پس ازمدتها مطالعهٔ دقیق وامعان نظر عمیق در مواد مزبور باین نتیجه رسید که انواع نباتات وحیوانات دستخوش یك سلسله تغییرات تدریجی و دائمی است واموری که این تغییرات تدریجی ودائمی معلول آنهاست یکی تغییریافتن محیط طبیعی رشد وزیست نباتات وحیوانات است دیگر برگشتن حال و نوع حوائج طبیعی آنها.

کمی قبل ازآنکه داروین از مطالعات خود نتایج علمی مثبت بگیرد و آنهارا

بشکل قوانین کلی در آورد یك سلسله تحقیقات و کتبی علمی از جانب پیشقدمان یا معاصرین دانشمند انگلیسی در انگلستان یا در ممالك دیگر اروپای غربی راجع بشعب مختلفهٔ علوم طبیعی انتشار یافته بود که هر کدام بشکلی خاص مؤید داروین در استخراج کلیاتی که بآنها پی برده بود گردید و شواهد و دلیلی ازراههای دیگر بدست او داد .

این مطالعات و کتب که قوانین و تحقیقات داروین درحقیقت صورت تکمیل شده و منقح آنهاست وداروین را باید بی اندازه مرهون آنها شمرد بشرح ذیل است:

۱ ـ در سال ۱۸۰۹ یکی از دانشمندان فرانسوی بنام **لامارك**[۱] (۱۷٤٤-۱۸۲۹) از نتیجهٔ تحقیقات خود کتابی منتشر کرد بعنوان **حکمت علم حیوان شناسی**[۲] و پس از آن در فاصلهٔ سنوات ۱۸۱۵ و ۱۸۲۲ هفت مجلد از کتابی دیگر را که **تاریخ حیوانات بی فقار**[۳] نام گذاشته بود انتشار داد .

لامارك بر اثر مطالعهٔ دقیق در احوال حیوانات متوجه این نکته شده بود که ساختمان بدنی ووضع زندگانی وعادات موجودات زنده بر اثر تأثیر محیط طبیعی متدرجاً تغییر می یابد . بکار انداختن دائمی یك عضو از اعضای بدن باعث تقویت ورشد آن و مهمل گذاشتن تدریجی آن برخلاف سبب از میان رفتن آن میگردد و آثاری که باین شکل در وجود موجودی بروز میکند بارث باخلاف آن منتقل میشود تاآنجا که چون چند نسل گذشت براثر همین تأثیرات دائمی محیط طبیعی وانتقال آنها بارث از نسلی بنسل دیگر هر نوع از جانوران در سیر بطرف ارتقاء[٤] دستخوش یك قسم تحول[٥] میشوند.

لامارك عقیده داشت که محرك وعامل تغییراتی که درجسم موجودات حیه بروز میکند انساج سلولی است واعمال ارادی موجود محکوم حکم سلسلهٔ اعصاب است

لامارك بر خلاف چارلز داروین و پیروان او بر این عقیده بود که خلقت

Philosophie zoologique - ۲ Lamarck - ۱

Evolution - ٤ Histoire des animaux sans vertèbres - ۳

Transformation - ٥

هر نوع مفروزی از حیوانات علیحده صورت گرفته وهر نوعی نیز تحولی بخصوص دارد که بتحول انواع دیگر مرتبط نیست .

۲ ـ عالم فرانسوی دیگری از معاصرین لامارك بنام **ژوفرواسنت هیلر**[۱] (۱۷۷۲ ـ ۱۸٤٤) در سال ۱۸۱۸ کتاب مشهور خود **حکمت علم تشریح**[۲] را منتشر ساخت و در آن کتاب و تألیفات دیگرخویش جداً ازاین عقیده طرفداری کرد که عموم موجودات زنده درابتدا یك اصل و منشأ داشته واساس ترکیب وجود همگی آنها یکی است .[۳]

ژوفرواسنت هیلر در اظهار این رأی دچار مخالفت اکثر دانشمندان همعصر خود شد مخصوصاً کسی که بیش ازهمه در این راه عنادو تعصب بخرج داد **کوویه**[٤] (۱۷٦۹ ـ ۱۸۳۲) عالم بزرك فرانسوی بود .

این مرد جلیل القدر که خود درپیش بردن دامنهٔ قسمتی ازعلوم طبیعی مخصوصاً زمین شناسی و معرفت گذشتهٔ انسان وحیوانات مصدر خدمات مهم شده چون ذاتاً با آراء حکیمانه و عقاید تازه مخالفت داشت با عموم پیروان فلسفهٔ ارتقاء و تحول خصومت میورزید و از آنجا که هم در فرانسه درپیش مقامات دولتی متنفذ بودو ازاعیان ذیجاه بشمار میرفت و هم خطیب و فصیح و بلیغ بود در انجمنی که ژوفرواسنت هیلر با او در آنجا ازرأی خوددفاع مینمود اورا بقدرت بلاغت ازمیدان در کردو ژوفرواسنت هیلر با بغض و تأثر تمام از انجمن خارج شد و گفت چکنم که فصاحت کوویه راندارم تا برهمه مسلم کنم که حق با من است .

باری عقاید ژوفرواسنت هیلر براثر مخالفت کوویه ونفوذ اودرفرانسه متروك ماند تا وقتیکه چارلز داروین ظاهر شد و ثابت نمود که کوویه در رد آراء همشهری خود سخت حق کشی کرده بوده است .

---

۱ - Geoffroy - Sainte – Hillaire   ۲ - Philsophie anatomique

۳ - Unité de Composition organique   ٤ - Cuvier

٣ - کتاب دیگری که قرائت آن در چارلز داروین تأثیر فوق العاده بخشیده و اورا در تقریر فلسفهٔ خود راجع بارتقاء و تحول حیوانات مؤید شده کتاب اصول زمین شناسی تألیف چارلز لایل عالم سابق الذکر است. در حقیقت همان آرائی را که بعدها داروین در باب سیر ارتقائی جانوران بیان کرده لایل بشرحیکه دیدیم سابقاً در باب آثار طبیعی غیر زندهٔ سطح زمین ایراد نموده بود.

٤ - در سال ۱۷۹۸ یکی از علمای اقتصادی انگلیس بنام **رابرت مالتوس**[1] (۱۷٦٦ - ۱۸۳٤) رسالهٔ در باب جمعیت[2] انتشار داده و در آن کتاب اظهار نظر کرده بود که کثرت جمعیت در دنیا طبیعةً مردم را جهت بقاء بتنازع[3] وامیدارد و اگر این تنازع نباشد و جمعیت همچنان افزایش یابد کثرت جمعیت برای آیندهٔ دنیا خطری عظیم خواهد بود و راه جلوگیری از آن محدود کردن تولید مثل است.

قرائت رسالهٔ مالتوس چارلز داروین را باین فکر انداخت که مسئلهٔ تنازع بقاء مالتوس را که او فقط در باب انسان صادق دانسته بود براحوال عموم موجودات زنده تطبیق نماید و بوسیلهٔ آن سبب منقرض شدن بعضی از انواع حیوانات و نباتات و باقی ماندن بعضی انواع دیگر را تحت عنوان «انتخاب طبیعی[4]» و «بقای انسب[5]» بیابد.

٥ - در موقعیکه چارلز داروین مشغول پختن آراء خود در باب ارتقاء و تحول و تکمیل تحقیقات در این زمینه بود مراسله ای باو رسید از طرف یکی از جوانان انگلیسی مقیم جزایر هند شرقی که او را تامدتی دچار اضطراب فکری و اعجاب نمود.

این جوان دانشمند که تا این تاریخ هیچگونه نام و نشانی نداشت بنام **آلفرد والیس**[6] (۱۷۲۳ - ۱۹۱۳) اوان عمر خود را در برزیل و جزایر هند شرقی بتحقیقات در علوم طبیعی گذرانده بود و چون در ماه فوریه ۱۸۵۸ در یکی از جزایر ملوك براثر

---

۱ - Robert Malthus ۲ - Essay on population ۳ - Struggle for life
٤ - Natural Selection ٥ - Preservation of favored races
٦ - Alfred Wallace

عارضهٔ تبی بربستر بیماری افتادمجالی‌جهت تدبر وتأمل یافت و چون او نیزچند سال قبل رسالهٔ مالتوس‌را درباب جمعیت خوانده بودناگهان از فکر تنازع بقاءکه مالتوس آنرا تقریرکرده بود تقریباً عین همان نتایجی را گرفت‌که داروین از مطالعهٔ کتاب مزبور درباب انتخاب‌طبیعی وبقای انسب راجع بعالم نباتی و حیوانی استنباط نموده بود. سپس خلاصهٔ استنباطات خود را از هند شرقی بداروین‌که درلندن بود نوشت.

پس از آنکه درژوئن ۱۸۵۸ مراسلهٔ والیس بداروین رسید دانشمند بزرك انگلیسی درحیرت فرو رفت وتصور اولی او آن‌شدکه نسخهٔ خطی یاد داشتهای اوکه در۱۸۴۲ انشاء شده بود بدست والیس افتاده است ودر این باب شرحی بچارلزلایل دوست خودنوشت‌کمی بعد ثابت شدکه والیس بهیچوجه ازیادداشتهای داروین‌اطلاعی نداشته و هریك از دو دانشمند انگلیسی بدون خبر داشتن ازکار یکدیگر جدا جدا از مطالعهٔ کتاب مالتوس استنباطاتی کرده‌اندکه تقریباً عین یکدیگر است .

داروین با انصاف وجوانمردی علمی در اول ژوئیه ۱۸۵۸ یاداشت های سابق خود و مراسلهٔ والیس هردو را درمقابل جمعیتی از دانشمندان قرائت نمود و ازاین زمان عالم ازمجموع آراء و افکار داروین در باب اصل انواع نباتی وحیوانی و سیر ارتقائی موجودات‌زنده وقوانین‌تحول‌یعنی ازکلیهٔ آرائی که آنها را مذهب‌داروین[1] میگویندا‌طلاع یافت ودورهٔ‌کوتاه رقابت علمی‌که ابتدابین داروین ووالیس پیش‌آمده بود بدوستی‌وهمکاری‌علمی پایداری‌مبدل گردید .

سال بعد از قرائت یاد داشتهای خود یعنی در۱۸۵۹ داروین‌کتاب بسیار مهم خویش راکه عنوان آن **راجع باصل انواع**[2] است انتشار داد و در آن سه جزء مهم‌ازعقاید خود راکه **انتخاب طبیعی و بقاء انسب وتنازع برای بقاء** است‌باادلهٔ بسیار متین تقریر نمود و در ۱۸۷۱ کتاب‌دیگری درخصوص **اجداد انسان وانتخاب**

---

۱) Darwinisme ۲ - On the origin of Species

جنسی[1] بطبع رسانید.

باییانی ساده اصول مذهب داروین را چنین میتوان خلاصه کرد که حیات نباتی و حیوانی اگرچه امروز از آن اشکال و مظاهر گوناگون و مختلفی در روی زمین نمایانست دراصل یعنی درچندین ملیون سال قبل یك اصل و منشأ عمومی وساده‌ای بیش نداشته متفرعات این نطفهٔ اولی براثر یك رشته‌مؤثرات وعوامل خارجی هریك صورتی مخصوص بخود یافته وهرکدام درسیر ارتقائی راهی بخصوص رفته اند.

بعقیدهٔ داروین چون در طی مرحلهٔ حیات افراد همجنس یك نوع همه برای بقا و حفظ زندگانی محتاج بمبارزهٔ با طبیعت محیط ودرمقابل ناسازگاریهای خارجی وتعرض همجنسان خودناچار بدفاع از خود هستند خواهی نخواهی حال تنازع جهت بقاء بروز میکند ودراین‌مبارزه ظفر افرادی را نصیب میشودکه برای متناسب شدن بامقتضیات تازهٔ محیط وزندگانی[2] استعداد وقدرت کافی داشته باشند. آنها که‌ازاین نصیبه محروم ویا بتعبیری دیگر عاجزوضعیفند ازمیان میروند ومیدان زندگی بدست افرادی می افتدکه مستعدتروتواناترند. باین ترتیب طبیعت درسیر ارتقاء آرام‌آرام افراد یا انواع بی‌لیاقت وناتوان رانابود میسازد وافراد وانواعی راکه برای‌بقاءانسب بشمار میروند نگاه میدارد.

انواعی‌که باین شکل باقی میماند خود نیز بر طبق ناموس طبیعی مذکور دستخوش‌تغییر میگردند ودرمیان آنهاهم‌افرادی‌که بهترلیاقت زیست وبقا ازخودنشان دهند بجا میمانند.

نتیجهٔ این کیفیت یعنی انتخاب طبیعی و بقای انسب در طول قرنهای متمادی آن‌میشودکه از انواع اصلی انواع نباتی وحیوانی‌دیگری بوجود میآیندکه اختلاف آنها با انواع اصلی بقدری زیاد وفاحش‌است‌که حالت‌انواع خاصی پیدا میکنندفقط

Desecent of Man and Selection in relation to Tex - ١

Adaptation - ٢

پس ازیافتن انواع بین بین یعنی وسایط بین نوع اصلی و نوع جدید مرتب ساختن آنها در سلسله مراتب پس ازدیگری است که میتوان تغییرات تدریجی وارده رادریافت و تحول انواع را در مرحلهٔ ارتقا دانست .

اگرچه پیش از داروین ووالیس جمعی ازعلماچنانکه بنام بعضی از ایشان هم اشاره کردیم بیکی بودن منشأ حیات درروی زمین و باشکالی از قوانین تحول وارتقاء پی برده بودند لیکن هیچکس قبل از این دو دانشمند انگلیسی هم عصر چنانکه باید راه بیان علمی آنها را نیافته و با دلایل متقنی که داروین و والیس باثبات آنها قیام نموده نپرداخته بودند مخصوصاً قوانین وآراء داروین در باب انتخاب طبیعی و آثار ونتایج آن بیش از هرچیز باین مذهب جدید طبیعی جنبهٔ علمیت داده است .

اگرچه کتاب «اصل انواع» داروین یکی از مهمترین کتبی است که در سیر تمدن معارف دنیا مؤثر شده ودر این مرحله مقام آن کمتر از مقام تألیفات ارسطو یا بیکن و دکارت و نیوتن وکانت نیست لیکن در تقریر مذهب داروین کتابی که بیش ازهمه دردنیا اثر بخشیده وآراء این طریقهٔ جدید را بشکلی ساده وروشن بهمه فهمانده است کتابی است که آنرا در سال ۱۸۷۱ والیس بنام کمك بفهم طریقهٔ انتخاب طبیعی[۱] انتشار داده است.

پس از نشراین کتاب هنگامهٔ عجیبی بین طرف داران آراء داروین ومخالفین آن که بیشتر از اصحاب کلیسا و پیرو عقاید دینی درباب خلقت واصل انواع بودند در گرفت بخصوص که جمعی ازتازه گرویدگان بمذهب داروین سعی کردند که آراء استاد خود را بجمیع مسائل راجع بزندگانی انسان درامورسیاسی واجتماعی ودینی وادبی تعمیم دهند ودر این راه بعضی ازایشان باندازه‌ای در افراط وبیباکی غلو کردند که حتی ازخط مشی علمی داروین نیز منحرف گردیدند .

در سال ۱۸۶۰ یعنی یك سال بعد از انتشار کتاب اصل انواع داروین یکی

Contributions to the Theory of Natural Selection - ۱

از حکمای انگلیسی بنام **هربرت اسپن‌سر**[1] (۱۸۲۰-۱۹۰۳) بنشر کتاب عظیمی در فلسفه[2] در ده جلد شروع نمود و در این کتاب که هربرت اسپن‌سر سی و شش سال ازعمرخود راوقف انجام آن نموده حکیم مزبور حقایق راجع بحکمت واخلاق وعلوم اجتماعی را بر طبق اصول مذهب جدید داروین مورد بحث قرار داده و باین وسیله بکشف بسیاری از علل ترقی و تنزل امم پی برده‌است. اصطلاح «بقای انسب» راا گرچه داروین و والیس بحقیقت آن پی برده بودند اول بار اسپن‌سر استعمال کرده است.

از پیروان عقاید داروین کسی که بیش از همه در انگلیس بمبارزه با آراء اهل کلیسا پرداخته وبراساس معتقدات دینی واخلاقی این جماعت تاخته‌است **تماس هکسلی**[3] (۱۸۲۵-۱۸۹۵) عالم طبیعی و نویسندهٔ دانشمند است که در تمام مدت زندگانی علاوه بر تحقیقات علمی عمیق وقت خود را مصروف بعوام فهم کردن عقاید داروین وریختن اساس جدیدی برای مذهب و اخلاقی مبتنی بر اصول علمی نموده است.

عقاید داروین در آلمان نیز درمیان علمای علوم طبیعی ناشرینی زیاد پیداکرد و این جماعت هم که مشهور ترین ایشان یکی **بوکنر**[4] (۱۸۲۴-۱۸۹۹) و دیگری **هکل**[5] (۱۸۳٤ ۱۹۱۹) است مانند هکسلی معتقدات دینی را بباد انتقاد گرفتند حتی برای آنکه بیشتر خاطرخوانندگان را بخود جلب کنند بسیاری از حقایق را هم که حل آنها بمددعلوم طبیعی ممکن نمیشد منکر گردیدند و باعث تقویت عناد و لجاج مخالفین بیش از پیش گردیدند. هکل برای انسان بخیال خود شجره‌ای نژادی درست کرد و گفت که انسان از ساده‌ترین صورت حیوانی یك سلولی تاصورت امروزی بیست و شش حالت حیوانی پیداکرده است و آخرین حالت در این سلسلهٔ مراتب جنس شمپانزه از اجناس عالیهٔ میمون بوده وبین شمپانزه وپست‌ترین نژاد های انسانی جنس خاص دیگری وجودداشته است که ازجهت صفات ظاهری بدن و ممیزات دماغی باعالیترین

Thomas Huxley - ۳ Synthetic philosohy - ۲ Herpert Spencer - ۱
Haeckel ٥ Büchner - ٤

اجناس میمون و پست ترین نژادهای انسانی زیاد متفاوت نبوده . همین بیان هکل در باب اصل انسان است که بهانه ای بدست یك عده نویسندگان مخالف مغلطه کار داده و داروین و پیروان اورا باین رأی که انسان بعقیدهٔ ایشان زادهٔ میمون است متهم ساخته اند .

٤ ـ ارنست رنان

دانشمند دیگری که وجودش در تعمیم علم و حکمت جدید و خراب کردن بنیان قسمت مهمی از آراء علمی و دینی بی اساس قدیم مؤثر شده **ارنست رنان**[۱] (۱۸۲۳-۱۸۹۲) حکیم و مورخ و نویسندهٔ شهیر فرانسوی است که ابتدا در مدارس دینی کاتولیکها تحصیل میکرد و با اینکه قرار بود عالمی مذهبی و کشیشی معتقد باصول آراء کلیسای کاتولیك بار آید ناگهان در سال ۱۸٤٥ از این راه برگشت وچون مفتون علوم طبیعی جدید شده بود بیش از این نتوانست کور کورانه آراء مذهبی را پیروی کند بلکه برخلاف درصدد بر آمد که روش انتقاد علمی و تاریخی را در تحقیق مسائل راجع بالسنه و ادیان و تواریخ قدیم بکار برد و هرچه را که باین اصل نمیسازد منکر شود بهمین نیت بتحقیق در توراة پرداخت و ثابت کرد که تمام اجزاء این کتاب متعلق بیك دوره نیست و از لحاظ زبان و لغت پاره ای قسمت های آن جدیدتر از بعضی قسمت های دیگر است و بعضی از اجزاء آن نیز بکلی مجعول است مثلاً در کتاب اشعیای پیغمبر قسمت اخیر آن با قسمت اول از لحاظ زبان و زمان بکلی متفاوت است و زمان تألیف اسفار خمسه که آنرا از حضرت موسی میدانند مدتها جدیدتر از عصری است که برای مؤسس دین بنی اسرائیل معین نموده اند و کتاب دانیال مجعول است .

پس از سفری که ارنست رنان بشام کرد و در آنجا معلومات خود را در السنهٔ سامی و جمع آوری اطلاعات راجع بادیان و آداب قدیم تکمیل نمود باین نتیجه رسید که بسیاری از فروع دین و کتب مذهبی و معتقدات شرعی عیسویان همان افسانه ها و اساطیر ساکنین اولی فلسطین و شام است .

---

۱ - Ernest Renan

ارنست رنان در سال ۱۸۶۲ بسمت تدریس زبان عبری در عالیترین مدارس پاریس برگزیده شد ودردرس اول چون صحبت از حضرت عیسی بمیان آمدگفت که عیسی « مردی بیمانند »[۱] بود . این اشاره میفهماندکه رنان برای عیسی بمقام پیغمبری قائل نیست بلکه فقط اورا مردی بیمانند میداندکه از راه تعالیم حکمتی واخلاقی بدعوت مردم پرداخته .

سال بعد ارنست رنان کتاب کوچکی درشرح حال حضرت عیسی[۲] منتشرساخت در این کتاب رنان مورخی است که بانظر انتقاد جزئیات زندگانی مسیح و کیفیت ایجاد مذهب او ونشر آن را تحت مطالعه آورده والبته چون مانند عیسویان معتقد دراین راه قدم بر نداشته جمیع مقامات فوق‌العاده ای که روحانیون مسیحی بپیغمبر خود نسبت میداده اند منکر است .

از آنجاکه ارنست رنان در انشاء زبان فرانسه نیز نهایت مهارت واستادی را داشت این کتاب او که ببلاغت وسلامت تمام نوشته شده بود بزودی مقبول طباع افتاد وکاتولیکها برای جلوگیری از نشرآن سعی بسیار نمودند . ارنست رنان تکفیر وازدرس دادن محروم گردید وقرائت کتاب زندگانی مسیح او برای هرکاتولیك متدینی ممنوع شد .

اندکی قبل از ارنست رنان درآلمان نیزحکیمی بنام **فریدریش اشتراوس**[۳] کتابی بنام زندگانی مسیح انتشار داده وجنبهٔ آسمانی بودن انجیل ومعجزاتی راکه روحانیون بحضرت عیسی منسوب میدادند منکر شده بود . اشتراوس که مذهب علمی داروین را پذیرفت بتدریج بمدد همراهان وشاگردان خود درکشور ورتمبرگ در آلمان جمعیتی برای انتقاد انجیل و توراة از لحاظ تاریخی وعلمی درست کرد وباین ترتیب شعبهٔ جدیدی از علم ادیان بوجود آمد .

La vie de Jésus - ۲ Un homme incomparable - ۱

Friedrich Strauss-۳

☆
☆☆

انتشار نوشته‌های همبولت ولایل وداروین ورنان و پیروان ایشان مذهب مسیح و آراء و عقاید اصحاب کلیسا را در دنیا دچار تزلزل بزرگی کرد و چون در نتیجهٔ تحقیقات این سلسله از علما بی‌پابودن بسیاری ازمعتقدات دینی سابق ثابت شدجماعتی از نویسندگان آزادفکر و بی‌علاقه بدین ومذهب افراط را بآن حد رساندندکه‌وجود ادیان را مانع ترقی جامعهٔ بشری دانستند و گفتندکه برای خیر بشر باید بساط‌جمیع مذاهب را برچید.

اصحاب کلیسا وروحانیون دومذهب پرتستان وکاتولیك برای دفاع دستگاه دینی خودبفکر چاره اندیشی‌افتادند ودراین راه علاوه بر اصلاحاتی‌که دردین قدیم پیش آوردند چاره ای ندیدند جز آنکه بین علوم و حکمت جدید ومذهب مسیح راه توفیقی بیابند.

پروتستانها زودتر از کاتولیکها دست باین کار زدند چنانکه یا بعضی تصرفات عقاید علمای طبیعی را درباب قدمت انسان وعالم وانتقاد درکتب دینی و اخلاقی را پذیرفتند و بسیاری از موهومات مذهبی را رها نمودند.

در میان کاتولیکها بعد از آنکه مقام پاپی بلئون سیزدهم (از۱۸۷۸ تا۱۹۰۳) رسید این شخص‌که مردی زیرك و ادیب و تعلیم یافته ودنیا دار بود در صددبرآمد که مذهب‌کاتولیك را ازطرفی بر اصولی‌که با اوضاع سیاسی و علمی جدید تناسب داشته باشد بنا نماید و ازطرفی دیگر صورت سادهٔ قدیم آنرا از نو احیاکند بهمین علت‌امرداد‌که تألیفات‌آباء قدیم‌کلیسا را باردیگر در مدارس مذهبی تدریس نمایند وازمذهب داروین آنچه راکه بمعرفت عجایب خلقت‌کمك میکند بپذیرند و برای شناساندن تاریخ کلیسا وگذشتهٔ مذهب مسیح اسناد وکتب خطی ذیقیمتی راکه در کتابخانهٔ واتیکان‌گرد آمده است مورد استفاده قراردهند و ثابت کنندکه دین‌عیسی با تمدن مخالفت نداشته بلکه نسبت بآن مصدر خدمات بزرگی نیز شده است.

امردیگری که‌لئون سیزدهم مشوق‌آن‌گردیده سعی دربسط ونشر علوم تجربی

جدید بود باین معنی که پاپ تدریس وتوسعهٔ این علوم را درمدارس دینی مقرر نمود وخود نیز در واتیکان رصد خانه ای بطرز جدید بنا کرد .

اثر این اقدام پاپ وسایر مصلحین دین مسیح چنین شدکه از میان معتقدین عیسوی استادان دانشگاههای دینی چند تن از بزرگترین علمای عصر جدید بظهور رسیدندکه‌مشهورترین ایشان **پاستور**[1] و **برانلی**[2] فرانسوی‌و**مندل** اطریشی است[3]

پس ازذکر این مقدمات چون شرح ترقیات‌کثیری‌که در طی قرون اخیر در علوم وحکمت جدید پیش آمده و یادنام و اعمال بزرگانی که در این خط قدم بر داشته‌اند دراین مختصر کتاب میسر نیست ناچار ازداخل شدن در تفصیل اینموضوع میگذریم‌تنها تحت چند عنوان اجمالی بروٴس مسائل مربوط بمبحث فوق واشاره بنام فضلای معتبر در هر رشته میپردازیم :

الف - علوم شیمیائی وفیزیکی

متمدنین قدیم مصری و فنیقی و یونانی و رومی هم عده ای از فلزات مفید و قیمتی را میشناخته وهم طریقهٔ استخراج آنها را از معدن وطرز ساختن مفرغ و برنج و غیره را از اختلاط دوفلز بایکدیگر میدانستند بعلاوه بدون آنکه ازحکمت تخمیر وتقطیر و اقسام املاح و جوهر های شیمیائی اطلاعی داشته باشند بساختن صابون و شیشه وشراب وآبجو وبعضی دیگر از ترکیبات دوائی وغیره آشنا بودند

کیمیاگران یا باصطلاح زمان اهل صنعت مسلمین در طلب « اکسیراعظم » و « گوگرد احمر » یا « کیمیا » تصادفاً بکشف بسیاری ازجوهر ها و املاح شیمیائی‌و ترکیبات دوائی مثل زرنیخ وبوره وزاج و جوهر گوگرد و جوهر شوره وجوهرسرکه وکات‌کبود وسفیداب وغیرها توفیق یافتند وآلات وادواتی نیز برای حل‌وترکیبات‌و تصعید و تقطیر درست نمودند وکتابها نیز در این باب نوشتند اما چون غرض اصلی

۱- Louis Pasteur ۲- Branly ۳- Georg Mendel

ایشان یعنی تحصیل طلا از فلزات پست باطل بود و بهرزه طالب کیمیا بودند اعمال ایشان صورت علمی نداشت بهمین جهت عده‌ای از حکما و فضلای اسلامی نیز در باب پوچ بودن «صنعت» و «علم کیمیا» کتابها نوشته و مشتغلین بآن را تخطئه نموده بودند

کیمیا و عموم اطلاعاتی که مسلمین در این باب داشتند با ترجمهٔ بسیاری از کتب و اصطلاحات و آلات و ادوات کار ایشان در آخر قرن وسطی باروپائیان متمدن منتقل گردید و عین همان منظور و روش کیمیا گران اسلامی تا قرن **هجدهم** میلادی درقارهٔ اروپانیز رایج و معمول بود .

واضع حقیقی شیمی جدید **رابرت بویل**[1] (۱۶۲۷-۱۶۹۱) از فضلای انگلیس است که در کتاب معروف خود بنام **کیمیا گر متشکك**[2] ثابت کرد که یك عده از املاح وجوهر هائی که کیمیاگران آنهارا عنصر مفرد می پنداشته‌اند مفرد نیستند و بویل اول کسی است که بوضعی علمی عناصر شیمیائی را تعریف کرده و قانون راجع بحجم و فشار گاز ها راکشف نموده‌است

از زمان بویل تا نیمهٔ قرن هجدهم شیمی جدید بر اثر تحقیقات عدهٔ کثیری از علمای ممالك مختلفه بسرعت رو بترقی گذاشت و بتدریج بنیان علمی آن نهاده شد تا آنکه عالم بزرگ فرانسوی **لاووازیه**[3] (۱۷۴۳-۱۷۹۴) از نتیجهٔ تحقیقات علمای ماقبل و معاصر خود مانند **بلاك**[4] اسکاتلندی (۱۷۲۸-۱۷۹۹) و **کاوندیش**[5] (۱۷۳۱-۱۸۱۰) و **پریستلی**[6] (۱۷۳۳-۱۸۰۴ هر دو از علمای انگلیس تعریف تازه‌ای جهت ماده یافت و هوا و آب و اسید کاربونیك را تجزیه نمود و اهمیت اکسیژن را در تنفس و عمل احتراق واضح ساخت و عناصر مفرد و مرکب معروف را اسم گذاری نمود وبا این کشفیات از بزرگترین ترقی دهندگان علم شیمی جدید شد .

در زمان لاووازیه یکی از علمای شیمی آلمان بنام ریشتر[7] (۱۷۶۲-۱۸۰۷)

Black- ٤ Lavoisier - ٣ Sceptical Chymist - ٢ Robert Boyle - ١
Richter - ٧ Priestley - ٦ Cavenaish - ٥

بنسبت های ثابتی که مابین عناصر مفردهٔ شیمی درموقع ترکیب موجود است پی برد و براثر این کشف قانون دیگری که شیمی جدید را ازلحاظ علمیت استوارتر میساخت بدست آمد .

درنیمهٔ اول قرن نوزدهم علم شیمی در فرانسه و انگلیس براثر ظهور یکعده از دانشمندان عالیقدر قدمهای بزرگ دیگری بسمت ترقی برداشت درفرانسه نمایندگان بزرگ این علم یکی **برتوله**[1](۱۷٤۸ - ۱۸۲۲) است که قوانین او راجع بمیل ترکیبی اجسام درشیمی معروفست بیشتر هم برتوله مصروف بشیمی صنعتی و موارد علمی این علم بوده واواول کسی است که ترکیب جدیدی جهت باروت یافته واستعمال کلر را برای ازالهٔ رنگ یاچرکی از پارچه معمول کرده .

عالم دیگر فرانسوی در رشتهٔ شیمی **گی لوساك**[2](۱۷۷۸ - ۱۸۵۰) است که بکشف چند عنصر مفرد مثل کلر و برم موفق شده و قوانین راجع بانبساط گاز ها را بیان نموده وخواص پتاس وسود را شناسانده است .

اماعلمای شیمی انگلیسی از همه مشهورتر سه نفرند :

اول **دیوی**[3](۱۷۷۸ - ۱۸۲۹)که پتاسیوم و سدیوم وباریوم و استرونسیوم وید راکشف کرده اما در باب پی بردن بوجود این عنصر چون گی لوساك هم درهمان ایام این شبه فلز را یافته بوده است اولویت و حق تقدم این دو دانشمند درست مشخص نیست .

خدمت مهم دیوی اختراع چراغ مخصوصی است برای بکار بردن در معادن زغال بوسیلهٔ منفرد ساختن چراغ از راه کار گذاشتن ورقه های فلزی در آن تا باین ترتیب از رسیدن بخار های سریع الاحتراق معادن بآن جلوگیری شود و آتش در معدن در نگیرد این خدمت دیوی جان هزاران کارگر را که تا این تاریخ در معرض هلاك بودند نجات بخشید .

Davy -۳ Gay - Lussac ۲ Berthollet -۱

دوم ولاستن [۱] (۱۷۶۷ - ۱۸۲۹) کاشف پالادیوم وردیوم که در فیزیك نیز بکشفیاتی نائل آمده .

سوم **دالتن** [۲] (۱۷۶۶ - ۱۸۴۴) که بزرگترین جمیع ایشانست وقوانین او درشیمی معروفست واوست که در ۱۸۰۱ فرض مرکب بودن اجسام را از اجزاء لایتجزا (اتوم) منتشر ساخت و گفت که هر جسمی مرکب از یکعده اجزاء لا یتجزاست و جزء لایتجزای هرجسم نیز شکل و وزن مخصوص بخود دارد . همین فکر دالتن را درسال ۱۸۱۴ عالم طبیعی فرانسوی **آمپر** [۳] بشکلی دیگر بیان نمود و او بجای جزء لایتجزا (اتوم) اصطلاح ذره (**مولکول** [۴]) را اختیار کرد بعد ها علمای فیزیك و شیمی باحترام دالتن وآمپر قرار گذاشتند که هردو اصطلاح را نگاه دارند باینمعنی که کوچکترین جزء غیر مرئی ازهرجسمی را ذره بخوانند و هر ذره را مرکب ازیك عده اجزاء لا یتجزا بدانند .

دالتن وزن اتومی هر یك از عناصر شیمیائی را نیز معین کرد و در این کار هیدرژن را واحد گرفت . قوانین دالتن شیمی جدید را در خط علمی مستقیم تری انداخت وراه برای تحقیقات علمای بعد از او ازپیش هموار تر شد .

گذشته ازعلمای شیمی فرانسه وانگلیس درنیمهٔ اول قرن نوزدهم نام **برزلیوس** [۵] (۱۷۷۹ - ۱۸۴۸) عالم بزرك سوئدی را نیز باید بخاطر سپرد چه برزلیوس علاوه برکشف عده‌ای ازعناصر شیمیائی وتقریرروش علمی صحیح این علم اول کسی است که حروف و اعداد را درنوشتن دستورهای شیمیائی بکار برده واز این جهت کارنوشتن و یادگرفتن دستورهای مزبور را بسیار آسان کرده است .

از اواخر نیمهٔ اول قرن نوزدهم بر اثر پیدا شدن شعبهٔ دیگری از شیمی که شیمی **مواد آلیه** باشد این علم وسعت دامنهٔ عجیبی پیدا کرد وغرض از شیمی مواد

---

۱ Wollaston - ۲ Dalton - ۳ Ampère - ٤ Molécule

۵ - Berzélinis

آلیه آن شعبه ازاین علم است که در آن ازترکیبات شیمیائی که مستقیماً یابوجهی غیر مستقیم از وجود موجودات حیه بدست آمده اند بحث میشود وامروز بیشترموضوع این شعبه ازعلم شیمی ترکیباتی است که یك جزء از آن عنصرکاربن باشد .اهمیت این ترکیبات امروز تاآنجا رسیده است که زندگانی متمدنین بی وجود آنها میسر نیست.

ازترکیبات موضوع بحث درشیمی مواد آلیه که تحقیق درشناختن یا بدست آوردن آنها حالیه از اهم اشتغالات شیمی وکارخانجات صنعتی دنیاست چند دسته مواد ذیل را نام می بریم تا بیشتر اهمیت این قسمت از شیمی را روشن سازیم :

از مواد زهرآگین : استریك نین واسید پروسیك .

ازداروهای شیمیائی : آسپرین ، سالوارسان ، مرفین ، کلرال ،گنه گنه .

ازمواد مخدره : کلروفرم ، اتر ، کوکائین ، تریاك و مشتقات دیگر آن

ازموادمحترقه : دینامیت ، نیتروگلی سرین ،

ازعطریات : کافور ، و آنیلین وعده ای از ترکیبات ازتی .

ازمواد مولدحرارت : زغال ، نفت وگازهای نفتی ، مازوت وپارافین

از مواد غذائی : قند ، اقسام ویتامین ها وروغنهای نباتی وحیوانی .

از حوائج دیگر : الکل ، سرکه ، سقز ، صمغ ، صابون ، کاغذ ، کائوچو و دواهای عکاسی ورنگهای جوهری وغیره .

تعداد این موادکه جزئی از موضوع شیمی مواد آلیه است برای رساندن اهمیتی است که شیمی جدید درزندگانی متمدنین کنونی پیدا کرده مخصوصاً پس از آنکه علمای این فن بوسیلهٔ تحقیق عمیق باجزاء مرکب کنندهٔ مواد آلیهٔ موجوددرطبیعت ونسبت مابین آنها پی برده اند امروز بوسایل مصنوعی بخوبی ساختن عین آن مواد در لابراتوارها وکارخانجات ممکن شده است .

از ممالك اقتصادی آنهاکه یا بواسطهٔ نداشتن مستعمرات جهت تهیهٔ مواداولیه (بخصوص نفت و کائوچو و الیاف و روغنهای نباتی) یا برای آنکه در مواقع

جنگ ومحاصرهٔ اقتصادی از این بابت درمضیقه نیفتند ازاین تحقیقات علمای خود استفاده کرده بانشاء کارخانجات بزرگی برای ساختن اینگونه مواداولیه بوسیلهٔ ترکیب قیام نموده اند مخصوصاً آلمان که هم علم شیمی در آن ازجمیع کشور های دیگر عالم بیشتر بسط دارد وهم بعلت نداشتن مستعمرات درخارج ومحصور بودن درمیان ممالك اقتصادی پرثروت رقیب بیش از همه بمواد اولیه محتاج است از چندی قبل در راه این تدبیر قدم زده و بساختن یك سلسله ازاین مواد مخصوصاً نفت وکائوچو و پشم و الیاف دیگر نباتی بمقدار بالنسبه زیاد موفق آمده است اما این کار یعنی تهیهٔ مواد اولیهٔ مصنوعی که آنها را **مواد ترکیبی**[1] یا **مواد بدل**[2] میگویند اگرچه نمایندهٔ کمال ترقی علم ومهارت وقدرت دانشمندان کشوری است لکن درعمل ثابت شده است که نمی تواند جای مواد اولیهٔ طبیعی را پر کند چه هم زیاد گران تمام میشود وهم بسیاری ازخواص باطنی مواد طبیعی را فاقد است و بهرحال تهیهٔ آنها نیز محتاج بانواعی از از مواد اولیهٔ طبیعی است که دردسترس نبودن آنها توفیق در عمل را مشکل میسازد.

کسی که اول قدم را درراه وضع شعبهٔ شیمی موادآلیه برداشته **وهلر**[3] (۱۸۰۰-۱۸۸۲) آلمانی است وپس ازاو عدهٔ بیشماری ازفضلای انگلیسی وفرانسوی وآلمانی دنبال کارهای او راگرفته اند و ازاین جماعت از همه مشهور تر **برتلو**[4] (۱۸۲۷-۱۹۰۷) عالم و حکیم فرانسوی است که درباب اقسام الکل و قند و تحقیق در باب کیمیای قدیم و حکمت شیمی جدید مطالعات دقیقی کرده و با انشاء بلیغی تحقیقات خود را برشتهٔ تحریر آورده است.

بمناسبت نام برتلو سخنی چند نیز در باب ترموشیمی می گوئیم:

غرض از این شعبه ازعلم جدید آن قسمت است که از مقدار حرارتی که در اعمال شیمیائی درحین فعل وانفعالات جذب یا دفع میشود بحث می شود. ترموشیمی

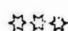
Wöhler -۳ Ersatz - ۲ Produits de synthése - ۱

Berthelot - ٤

ازسال ۱۸٤۰ که یکی ازعلمای روسی بنام **هس**[1] اولین قانون راجع بآنرا یافت مورد توجه شد و یك قسمت ازترقیات آن مرهون زحمات برتلو است .

برتلو اول کسی است که بوسیلهٔ اختراع اسبابی مخصوص مقدارحرارتی راکه از هرگرم ازمواد مولدحرارت بدست می آید اندازه گرفت وثابت کرد که نفت ازاین حیث برزغال سنك و الکل وچوب برتری دارد و حرارتی که از یك گرم آن حاصل میشود سه برابر وکسری بیشتر ازحرارت یك گرم چوب و دوبرابر زیاد تر از حرارت یك گرم الکل و یك دهم بیشتر از حرارت یك گرم زغال سنك است .

درنتیجهٔ پیشرفت ترموشیمی ومعین شدن قوانین آن موضوع استفاده ازحرارت حاصله از فعل و انفعالات شیمیائی مخصوصاً حرارتی که در این راه از مواد قابل احتراق بدست می آید درصنعت و احتیاجات دیگر زندگانی مورد توجه شد.اساس بسیاری از محرکهای ماشینهای جدید و چراغها و مطبخهای گازی همه بر روی همین اصول ترموشیمی مبتنی است و در حقیقت این جمله استفادات عملی از علم ترموشیمی است .



راجع بفیزیك و شعب مختلفهٔ آن بقدری در نیمهٔ دوم قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم تحقیقات علمی بعمل آمده وازاصول علمی آن استفادات عملی شده که حتی اشارهٔ مختصر برؤس آنها نیز مستلزم چندین ورق شرح و بسط است و چون بدون داشتن مقدماتی کافی از این علم درك آنها میسر نیست تنها بچند نکتهٔ مهم که جنبهٔ تاریخی آنها بیشتر است قناعت میورزیم .

اما قسمتی از علم فیزیك که بخصوص آنرا **فیزیك جدید** میخوانند واز اقسام اشعه وامواجی که تا این اواخر مجهول بوده وازساختمان ساده و ذره وجزء لایتجزا و خواص فلز رادیوم ونظایر آن و احوال طیفها و زمان ومکان و قوانین نسبت

---

۱ - Hess

گفتگو می کند نتیجۀ زحمات و تتبعات جمعی از دانشمندان هوشیار وتیزبین اواخر قرن نوزدهم واوایل قرن بیستم است که بعضی از ایشان ازجهت بلندی قدر و وسعت دامنۀ تحقیقات در ردیف بزرگترین علمای عالمند وما در اینجا فقط بنام تنی چند از آنان اشاره می کنیم :

از علمای آلمان **هرتز**[۱] (۱۸۵۷ ـ۱۸۹٤) که امواج الکتریکی راکه بنام او به امواج هرتزی معروف واساس تلگراف بی سیم ورادیوبر آن نهاده شده در سال۱۸۸۷ کشف نموده است ، **رونتگن**[۲] (۱۸٤٥ ـ ۱۹۲۳) که در سال ۱۸۹٥ اشعه ای راکه بعلت معلوم نبودن حقیقت آنها را اشعۀ مجهوله نامیده یافته است ، **پلانک**[۳] (متولد ۱۸۵۸) که در باب حرارت وقوای دیگرطبیعی تحقیقات عمیقه دارد و از همه‌جلیل‌القدر تر **آلبرت آینشتاین**[٤] (متولد ۱۸۷۹) واضع قوانین نسبت[۵] که‌فسبب‌تغییرات عظیمی در ریاضی وفیزیك ومکانیك فلکی گردیده وقانون جاذبۀ عمومی نیوتن راکه تا این اواخرثابت ترین قوانین طبیعی می‌دانستند از صورت اول بر گردانده وبشکلی علمی تر در آورده است .

از علمای انگلیس **ماکسول**[٦] (۱۸۳۱ ـ ۱۸۷۹) اسکاتلندی صاحب تحقیقاتی درباب امواج نور واتحاد آنها با امواج الکتریکی ومغناطیسی ، **کروکس**[۷] (۱۸۳۲ـ ۱۹۱۹) صاحب اکتشافاتی درشیمی که‌لولۀ کروکس را ساخته ، **جوزف‌جان‌تمسن**[۸] (۱۸۵٦ ـ ۱۹۳٥) شاگرد ماکسول دارای تحقیقاتی درباب ماده و الکتریسیته و خواص برق و **ویلیام تمسن**[۹] (۱۸۲٤ ـ ۱۹۰۷) یا لرد **کلوین**[۱۰] که فشار را برای ذوب جامدات بکار برده ودرباب قدرت مکانیکی آفتاب تحقیقاتی نموده است .

از فضلای فرانسه یکی **ادوارد برانلی**[۱۱] (۱۸٤٤ ـ ۱۹٤۰) سابق الذکر

۱ـ H.rz ۲ـ Roentgen ۳ـ Planck ٤ـ Albert Einstein

٥ Rieativité ٦ـ Maxwell ۷ـ Crookes ۸ـ John Thomson - Joseph

۹ـ William Th. ۱۰ـ Lord Kelvin ۱۱ـ Edouard Branly

است ازاستادان دانشگاه کاتولیکی پاریس که تحقیقات او بپیشرفت کشف تلگراف بی سیم کمك بلیغ نموده دیگر **هانری پوانکاره**[۱] (۱۸۵٤ - ۱۹۱۲) از علمای بزرگ ریاضی و مکانیك واز حکماء دیگر **هانری بکرل**[۲] (۱۸۵۲ - ۱۹۰۸) که در ۱۸۹٦ فهمید که از فلز اورانیوم اشعهٔ قابل عبور از اجسام جدا میشود و سال بعداز او **ماری کوری**[۳] (۱۸٦۷ - ۱۹۳٤) خانم لهستانی درپاریس ثابت کرد که فلز توریوم نیزهمین خاصیت را دارد و همین خانم است که بدستیاری شوهر فرانسوی خود فلز رادیوم رایافته است و **ژان پرن**[٤] (متولد ۱۸۷۰) و **پل لانژون**[۵] (متولد ۱۸۷۲) هردو از بزرگان علمای معاصر فرانسه .

غیر از دانشمندان معتبر این سه کشور که نام بردیم اسم **لورنتز**[٦] (۱۸۵۳ — ۱۹۲۸) هلندی و **میلیکان**[۷] (متولد ۱۸٦۸) امریکائی را نیز باید بخاطر داشت، اولی صاحب تحقیقاتی است در باب الکتریسیته دومی در باب ترکیب ماده .

چنانکه مکرر یادآورشده‌ایم بیشتر اهمیت علم فیزیك درقرن اخیر ودخالتی که از آن در ترقی دامنهٔ تمدن مادی مشهود شده باستفادات عظیم عملی است که متمدنین غربی از آن کرده‌اند این قسمت نیز خود داستان مفصلی دارد که دراینجا فقط باجمالی از آن اشاره میشود .

از اهم استفادات عملی که از اصول علمی فیزیك در نیمهٔ دوم قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم حاصل شده موضوع بهره‌برداری از مقدار حرارت یابرودتی است که درعین فعل و انفعالات شیمیائی اجسام بدست می‌آید .

درقرن هجدهم لاووازیه دانشمند بزرگ فرانسوی فهمیده بود که هر یك از اجسام بیجان موجود درطبیعت را خواه بحال میعان باشد خواه بحال جمادی یابخاری میتوان بدوحالت دیگر درآورد و تغییر یافتن این حالات فیزیکی برای اجسام امری

۱- Henri Poincaré ۲- Henri Becquerel ۳- Marie Curie

٤- Jean Perrin ۵- Paul Langevin ٦- Lorentz ۷- Millikan

طبیعی است .

در قرن نوزدهم سعی جمعی ازعلمای فیزیك باثبات این قانون یعنی مایع کردن بخارات و گازهای معروف ومایع ساختن فلزات وجامدات دیگر موفوف شد تا آنجا که امروز دیگر بخاریاگازی نیست که آنرا باحرارت یا فشار کم یا زیاد مایع نکرده و جامدی نیست که بذوب کردن آن توفیق نیافته باشند .

بهرهٔ مهمی که از این کیفیت در عمل بر داشته شد یکی سهولت حمل و نقل گازها بود که دروزن واحد بعلت حجم زیاد بحالت بخاری انتقال آنها از جائی بجائی دیگر بسیار مشکل است و بحال میعان بسیار آسان ، دیگر استعمال گاز های مایع شده بعنوان مادهٔ مبرد چنانکه اگر مقداری از این مایع را که براثر فشار واعمال دیگر از حرارت اولی آن کاسته گشته تابصورت مایع درآمده است درمحلی بپاشند یابرروی مایعی بریزند اثری که ازبرگشتن گاز مایع شده بحالت طبیعی اول آن درمجاورت هوای جو بروز می کند وحرارتی راکه آن برای اینکار ازمحیط اطراف خودمیگیرد بقدری درسرد کردن آن محیط مؤثر وشدید است که گاهی تا۸۰ درجه زیرصفرمیرسد وهمین عمل ساخت یخ مصنوعی را ممکن نموده است .

استفادهٔ دیگری که از تحصیل درجات پست یا عالی حرارت با وسایل مصنوعی در زندگانی امروزی شده ساختن اسبابهائیست برای خنثی ساختن میکربها وکشتیها وواگونها و یخچالهای خاصی جهت حفظ گوشت ومیوجات وسایر محصولات حیوانی ونباتی که پس از جدا شدن ازبدن حیوان یانبات بر اثر حرارت یا رطوبت خارج کم و بیش فاسد میشوند .

علت عمدهٔ فساد این محصولات عموماً راه یافتن حیوانات یا نباتات ذره بینی است درآنها . این وجود های نامرئی را باحرارت بسیار یاسرمای زیاد میتوان کشت یا از اثربازداشت مخصوصاً امروزسرمای زیاد رابرای حفظ مواد غذائی ازتباهی بکار می برند . چه سرما نههیئت خارجی محصولات نباتی وحیوانی را تغییر میدهدنهطعم

و ترکیب مواد آنها را .

استفادات عملی که از این قسمت از علم فیزیك شده حالیه بصورت صنعتی در آمده است که آنرا صنعت سرد نگاهداشتن غذائیات[1] میخوانندو کسی که آنرا رواج کامل داده وامکان آنرا باثبات رسانده است **شارل تلیه**[2] (۱۸۲۸-۱۹۱۳) فرانسوی است که درسال ۱۸۷٦ بایك کشتی که انبار آنرا بهمین ترتیب با وسایل مصنوعی سرد کرده بود پراز گوشت تازه از فرانسه بآرژانتین رفت وباحمول دیگری ازهمین قبیل از آنجا بفرانسه برگشت و بار دیگر سفری بمدت هشت ماه دردریا ها نمودو عملا ثابت کرد که گوشت یا سایر غذائیات تباهی پذیر را می‌توان مدتها با طریقهٔ عملی جدید ازفساد محفوظ داشت .

بزرگترین استفادات عملی انسان از فیزیك تمتعاتی است که اورا ازقوای فعالهٔ قرص خورشید نصیب شده باین معنی که سرچشمهٔ فیض و برکت که حیات ما وعموم موجودات زندهٔ دیگر طفیل وجود آن است با نور و حرارتی که بزمین می‌فرستد و اثری که درتولید باد وباران وآب جاری و جزر ومد دارد وحرارتی راکه درطی قرون متمادیه دربعضی از اجزاء طبقات زمین (زغال سنگ وچوب و اجسام مرکبه) بودیعت گذاشته منبع جمیع قوائی است که امروز انسان از آنها درراه بردن چرخ زندگانی خود استمداد مینماید . ترقی علوم طبیعی و فیزیکی انسان را باسرار این قوای مستولی برطبیعت یعنی نور و حرارت و برق ومغناطیس و حرکت وبخاروطرز تبدیل یکی ازآنها رابدیگری آشنا کردواورا قادر ساخت که این قوای افسار گسیخته فرار را تحت قید واختیار خود بیاورد و با تغییر صورت وانتقال آنها از محلی بمحلی دیگر بهرشکل که بخواهد از آنها فایده بردارد .

استفاده ازحرارت آفتاب ازخیلی قدیم مورد توجه بوده . از بادنیز که حرکت هوای جو است بر اثر وجود آفتاب برای کشتی رانی وحرکت چرخ آسیاهای بادی

Cha les Tellier - ۲ Lindust:ie frigorif.que - ۱

استفاده میشده ، اختراع ماشین بخار وبهره برداری ازقدرت حرارت مخزون در مواد مولد حرارت(چوب وزغال ونفت)وتبدیل آن بحرکت موضوع استفاده ازقدرت محرکه را طرف التفات کلی قرار داده مخصوصاً اهمیت وجود زغال را برای این کار واضح ساخته تا آنجاکه بعد ها انواع دیگری ازقدرتهای محرکه را هم که از منابع دیگر بدست آمد بهمان علت که زغال اولین این گونه منابع بوده همه را زغال نامیده اند با اضافهٔ قیدی که مشخص رنگ یا منشاء آنها باشد مثلاً قدرت حاصله ازسقوط آبها را زغال سفید وقدرت آب دریا را زغال آبی و قدرت آبهای جاری را زغال سبز و قدرت بادها را زغال بی رنگ وقدرت آفتاب را زغال زرین می خوانند .

غیر از استفاده ای که از منابع تولید قدرت برای تحصیل حرکت و حرارت شده مسئلهٔ تبدیل حرارت یاحرکت یا قدرت سقوط آبها بروشنائی نیز در تمدن جدید مورد توجه کلی است.

در سال ١٧٨٦ **فلیپ لبن**[١] (١٧٦٩-١٨٠٤) مهندس فرانسوی گاز روشنائی را بدست آوردواول بار آنرا درانگلیس سال ١٨٠٥ بکار بردند کاملترین چراغهای گازرا **ولسباخ**[٢] (١٨٥٨-١٩٢٩ اطریشی)ساخته است .

اولین نمونهٔ چراغ الکتریك را در ١٨٨٠ **ادیسن**[٣] (١٨٤٧ - ١٩٣١) مخترع بسیار مشهور امریکائی درست کرده و بعد از او دیگران آنرا تکمیل ساخته اند . اقسام چراغهای دیگرمثل چراغ آستیان (اختراع برتلو) وچراغ بخار جیوه وغیره نیز مکشوف ومعمول شده است .

از مبحث نور استفادهٔ عملی عمده اختراع عکاسی و سینماست . عکاسی عملی را اول بار **نیپس**[٤] (١٧٦٥ - ١٨٣٣) فرانسوی و رفیق همشهری او **داگر**[٥] (١٧٨٩ - ١٨٥١) یافتند . بعد ها براثر ترقی ساخت ذره بین های دقیق و علم شیمی

Niepce - ٤ Edison - ٣ Wellsbach - ٢ Philippe Lebon - ١
Daguerre - ٥

عکاسی فوق‌العاده پیشرفت کرد حتی برداشتن عکسهای رنگین نیز ممکن گردید .

اساس علمی سینما ازیك نفر استاد بلژیکی‌است بنام **ژزف پلاتو**[1] (۱۸۰۱-۱۸۸۳) بعد ازاودو برادرفرانسوی **لویی لومیر**[2] (متولد ۱۸٦٤) **واگوست لومیر**[3] (متولد ۱۸٦۲) درسال ۱۸۹۵ اسباب عملی این کار را ساختند . ازسال ۱۹۱۰ ببعد ساخت فیلمهای گویا درفرانسه معمول شد وامروز ترقی این‌فن که تابع عکاسی‌است تا آنجا رسیده است که‌بیش ازتفریح‌وتفنن‌درموارد علمی‌ازآن‌استمداد میشودمخصوصاً در ثبت حرکات سریع مثل سیر گلوله یا بال زدن طیور وحشرات هیچ وسیله‌بهتراز سینما نمی‌تواند سیرمنظم آنها رادرروی کاغذ بیاورد . دوربینهای دقیق‌عکاسی‌سینمای امروزی می‌توانند تا $\frac{1}{1000000}$ ثانیه عکس بردارند .

استفادهٔ عملی دیگری‌که انسان از فیزیك جدید کرده است نقل اصوات و علامات است ازمحلی بمحلی بعید بوسیلهٔ سیم یا بدون مددآن ، تلفون و تلگراف و رادیو درنتیجهٔ زحماتی‌که در این راه برده شده بوجود آمده است .

تلفون یعنی وسیله ای که بمدد آن میتوان صوت را بنقطهٔ بعیدی رساند در سال۱۸۷٦بتوسط **گراهام بل**[4] (۱۸٤۷- ۱۹۲۲) اسکاتلندی کشف شد ولی‌اصطلاح تلفون از یك نفر آلمانی است بنام **رایس**[5] که درسال ۱۸٦۱ بوسیلهٔ آلتی موفق بانتقال‌آواز ازنقطه ای بنقطهٔ دیگر گردیده وآن‌آلت را تلفون نامیده بود .

اختراع تلگراف مدیون زحمات چندین نفـر است اماکسی‌کـه اول بار آلات فرستنده وگیرندهٔ معمول امروزی را ساخته و الفبای تلگرافی درست کرده **مرس**[6] (۱۷۹۱ -۱۸۷۲) امریکائی است کـه در ۱۸٤۳ اولین دستگاه تلگراف الکتریکی جدید را ترتیب داده . عموم دستگاههای تلگرافی امروزی مبنی بـر همان اختراع

Auguste Lumière - ۳ Louis Lumière - ۲ Josephe Plateau - ۱

Morse - ٦ Reis - ٥ Graham Bell - ٤

مرس است .

اما تلگراف بی سیم از لحاظ مبانی علمی مرهون اکتشافات دو تن از بزرگان علمای فیزیك دورهٔ جدید است :

اول **فارادی**[۱] (۱۷۹۱ ـ ۱۸٦٧) انگلیسی است که مبحث مغناطیس الکتریکی را کشف نمود و کشف اوساختن محرکهای بزرگ الکتریکی را برای حرکت و تولید برق واستفادهٔ ازقوهٔ سقوط آبشارها و اختراع تلگراف وتلفون را ممکن ساخته است . دوم **هرتز** آلمانی.

پس ازکشف فارادی بعضی ازدانشمندان انگلیسی مثل **ماکسول** و **لردکلوین** باین نتیجه رسیدند که یك دینامو ی الکتریکی دارای امواجی است که در فضا پراکنده می‌شود هرتزعملا بتولیداین امواج وطرز انتقال آنها توفیق یافت وباین ترتیب اساس علمی تلگراف بی سیم ریخته شد .

بعد از هرتز **برانلی** فرانسوی و **الیور لاج**[۲] انگلیسی درراه‌عملی کردن تلگراف بی سیم و ساختن آلاتی برای اینکار رنجها بردند تا آنکه در ۱۸۹۸ **مارکنی**[۳] (۱۸۷٤ـ۱۹٤۱) ایتالیائی اول بار موفق شدکه در ۱۹۰۱ ازفاصلهٔ ۳۰۰ کیلومتر بدون سیم علامات تلگرافی را منتقل سازد واول خطاب تلگرافی اونیز ازانگلیس ببرانلی بود .

پس ازاختراع وتکمیل تلگراف بی‌سیم مسئلهٔ نقل صوت وصورت نیز بهمین وسیله موردتوجه قرارگرفت. رادیومرحلهٔ اول وتلویزیون مرحلهٔ ثانی این‌عمل است. رادیو یعنی نقل صوت ساز و آواز ونطق امروز بحد کمال رسیده ولی تلویزیون هنوز در مرحلهٔ آزمایش است.

ب ـــ علوم راجع بحقیقت و کیفیت حیات

موضوع علوم‌شیمیائی وفیزیکی‌چنانکه همه میدانیم موجودات غیر زندهٔ سطح

---

۱ Faraday ، ۲ Oliver Lodge ، ۳ Marconi

زمین و آثاری است که آناً یا دائماً در احوال آنها بروز میکند . در مقابل این دو علم یك رشته علوم دیگر نیز هست که موجودات حیهٔ سطح کره موضوع آنهاست ، علوم طبی و گیاه شناسی و حیوان شناسی و علوم راجع بحقیقت حیات همه در این ردیفند .

امری که بیش از همه در یك قرن اخیر علوم حیاتی را ترقی شایان داده استخدام ذره بین است ، هرقدر ذره بینها دقیق تر و تحقیقات ذره بین عمیق تر گردیده حقایق مربوط باین علوم واضحتر شده است .

بر اثر استخدام ذره بین دو تن از علمای آلمان یکی **شلایدن**[1] (۱۸۰۴-۱۸۸۱) دیگری **شوان**[2] (۱۸۱۰-۱۸۸۲) ثابت کردند که بدن عموم موجودات زندهٔ نباتی و حیوانی مرکب از اجزاء ذره بینی زنده ایست و همین اجزاء است که سلّول میخوانند .

این کشف بسیار مهم مقدمهٔ بروز دو علم جدید شد یکی علم معرفت سلولهای بدنی موجودات زنده[3] دیگر علم انساج . پیشرفت عمدهٔ علم اول نتیجهٔ تحقیقات **ویسمان**[4] (۱۸۳۴-۱۸۱۴) آلمانی و **مندل**[5] (۱۸۲۲ - ۱۸۸۴) اطریشی است . ویسمان بتقسیم سلّول و تشخیص اجزاء آن و کیفیت تغییراتی که در آن حاصل میشود توفیق یافت و بتدریج مسلّم شد که انتقال خواص ذاتی موجودات زنده بیکدیگر بطریق ارث بتوسط هستهٔ مرکزی سلولها انجام میگیرد و مندل از روی همین نظریه پس از سالها مطالعه در بیش از ۱۰۰۰۰ نبات که خود کاشته و مواظب رستن و رشد آنها بود **قوانین** وراثت و کیفیت نقل و انتقال صفات ظاهری و باطنی را در موجودات حیه باین طریق بدست آورد .

غیر از دو رشته علم راجع بمعرفت سلولها و انساج علم دیگری که پس از کشفیات شلایدن و شوان مورد توجه شد علم الجنین بود باین معنی که جمعی از علما هم

---

۱ - Schleiden ۲ - Schwann ۳ - Cythologie ۴ - Weissmann

۵ - Mendel

خود را صرف توجه درنموّ تدریجی حیوانات و نباتات از آن زمان که بصورت یك سلولند تا وقتیکه بحد رشد میرسند نمودند و بالنتیجه اسرار دیگری راجع بحقیقت حیات بدست آمد.

پیشرفت علم تشریح وحیوان شناسی بیشتر مدیون زحمات **کوویه** عالم سابق الذکر فرانسوی و **اوون**[۱] (۱۸۰۰ - ۱۸۹۲) انگلیسی است. تحقیقات امثال لامارك وژوفروا سنت‌هیلرو داروین وهکسلی وهکل که سابقاً بآنها اشاره نمودیم این‌علم‌را ترقی کلی داد.

در باب وظایف‌الاعضای علمی قدم‌اول‌را **لاووازیه** شیمی‌دان معروف فرانسوی برداشته چه شرحی‌که او اول مرتبه درباب تنفس و کیفیت عمل‌آن انتشارداد راه‌را برای علمای دیگر درتحقیق وتجربه راجع بوظایف اعضای موجودات زنده باز کرد و بعد از او **بیشا**[۲] (۱۷۷۲ - ۱۸۰۲) دانشمند دیگر فرانسوی ثابت نمود که‌عموم انساج بدنی دارای حیاتند وحیات خاصیت عمومی تمام انساج است.

بزرگترین‌علمای این‌فن که یکی از اجلهٔ دانشمندان جهان است **کلد برنار**[۳] (۱۸۱۳ - ۱۸۷۸) فرانسوی‌است که علاوه بر تحقیقاتی که در باب اعصاب وترشحات غدد معده واثرکارکبد دربدن حیوانات کرده درکتابی‌که بنام «مقدمه درتحقیق‌طب تجربی» نوشته روش صحیح این علم را بدست داده است.

پس ازانتشارکتاب کلدبرنارکه علاوه بر مقامات علمی‌مردی‌نویسنده وحکیم نیز بودوجدوجهدی که‌اووشاگردانش دربکاربردن روش‌علمی طب بخرج‌دادندشعب‌مختلفهٔ این علم‌درخطی درست‌افتاد وبسرعت‌روبترقی‌رفت‌تا آنجاکه میتوان‌ظهور کلدبرنار را درتاریخ طب‌مانندظهوردکارت‌درتاریخ‌فلسفه‌یاظهورداروین‌درتاریخ‌علوم‌طبیعی شمرد.
کلد برنار قسمتی از اواخر عمر خود را صرف درك علت تخمیر و انقلابات

Claude Bernard.۳ Bichat ۲ Owen - ۱

خمری نمود لیکن بعلت پیری وتحلیل قوای جسمانی نتوانست دنبال کار خود را در این زمینه بگیرد .

کار کلد برنار را در این راه هموطن او **لویی پاستر**[۱] (۱۸۲۲-۱۸۹۵) بنتیجه رساند . این دانشمند کبیر که یکی از بزرگترین خادمین نوع بشر است پس از تحقیقاتی که در کارخانه های الکل سازی شهر لیل بعمل آورد فهمید که علت تخمیر و انقلابات خمری برخلاف تصور عموم تغییرات شیمیائی نیست بلکه این عمل اثر وجود پیدا کردن نباتات ذره بینی خرد یست که ازمواد غیر زنده تغذیه و در میان آنها رشد می کنند ، پاستر این نباتات را **باکتری** نامید .

البته علمای معاصر پاستر ابتدا این نظر او را نپذیرفتند و با اواز در خلاف در آمدند لیکن تحقیقات بعدی پاستر مطلب را کاملا باثبات رساند و علم باکتریولوژی یعنی تحقیق دراحوال اقسام باکتریها درست شد .

بعد از توفیقی که در این مرحله نصیب پاستر گردید این دانشمند جلیل بخیال افتاد که برطبق همین نظریه امراض را هم مورد مطالعه قرار دهد و ببیند که آیا علت پیدا شدن بعضی ازناخوشی ها درنباتات وحیوانات و انسان نیز راه یافتن همین گونه موجودات زندهٔ خرد طفیلی دربدن آنها هست یا نه ؟

پاستر ابتدا مرضی را که درآن ایام درکرمهای ابریشم پیدا شده و موجب خسران کلی مردم گردیده بود تحت نظر آورد و ثابت کرد که علت آن نفوذ یك قسم باکتری است درجسم کرم و عملا راه برطرف کردن و جلوگیری از سرایت آن را نشان داد وسپس بناخوشی سیاه زخم که بلای جان اغنام و احشام بود وحتی انسان را نیز مبتلا می کرد عطف توجه نمود ودانست که موجب بروز آن هم جسم ذره بینی زنده ایست (میکرب).پاستر نوع این میکرب را شناخت ، بعد چند قطره از خون حیوان مبتلی بسیاه زخم را در ظرفی مشتمل بر ماده ای مغذی (آب جوجه) ریخت

Bactéries - ۲ Louis Pasteur - ۱

وچند روز بعد از این‌ظرف قطره ای را در ظرف محتوی بر همان مادهٔ مغذی داخل نموده و بهمین‌ترتیب ازظرفی بظرفی‌دیگراین عمل‌را ادامه دادودیدکه هرقدرجلوتر میرود از حدت‌اولی میکربهاکاسته میشودبطوریکه‌میکربهای ظرف آخر بسیارمعتدل وکم‌حدتند . پاستر از مایعی که باین صورت درآمده بود مقداری ببدن‌حیوانی‌سالم تزریق نمود ودیدکه‌این‌حیوان‌سیاه زخم بسیارخفیفی میگیردکه هم بی‌خطراست و هم‌کم دوام وهمینکه از مایع درخون اوداخل کرد دیگر سیاه زخم ببدن اوکارگر نمیشود. ازاین‌رو پاستر باین‌کشف بزرگ رسیدکه‌اگرازحدت‌میکربی عملاچنانکه اوکرده بودبکاهند وآن‌رابحال اعتدال در آورند تزریق‌آن دربدن برای‌جلوگیری ازناخوشی همان اندازه مؤثر است که تزریق‌مایهٔ آبله برای‌جلوگیری از این‌مرض .

امری‌که بیش از همه پاستر را درعالم‌مشهور کرد کشف مادهٔ معالج مرض هاری‌بود . پاستر بهمان روشی‌که یافته بود سگهای هار را بی‌آزار نمود و بتدریج موفق شدکه اشخاصی را هم‌که سگ‌هارگزیده بودباهمین ماده معالجه کند .

دولت فرانسه چنانکه بعد خواهیم‌گفت در سال ۱۸۸۸ مؤسسهٔ پاستر رابرای تحقیق یك سلسله‌امراضی‌که باعث بروز آنها انواع باکتریها ومیکربها بود و کشف پاستر علما رابحقیقت آنها آگاه کرده بوده تأسیس نمود و شاگردان‌پاستر بتحقیق احوال این‌گونه ناخوشی ها ومیکربها وراه دفع‌آنها پرداختند وطب عملی‌درمرحلهٔ جدیدی افتاد .

عده ای از شاگردان‌پاستر در صدد برآمدند که برای جلوگیری از ابتلای بدنهای سالم بامراض میکربی موادی محافظ (سرم) تهیه نمایند ودرنتیجهٔ تحقیقات ایشان‌معلوم شدکه‌می توان ازخون و مایعات بدن پاره‌ای حیوانات که میکرب‌مرضی را بآنها تزریق کرده باشند اینگونه مواد معالج را بدست آورد وچنانکه دکتر رو[۱] (۱۸۴۳ - ۱۹۳۳)بدستیاری یرسن[۲] سویسی مادهٔ معالج دیفتری و دیگران

Yersin - ۲ Roux - ۱

تریاقهائی جهت بعضی ازسموم بدست آوردند . میکربهای سل وحصبه ومطبقه وتب زرد و وبا وطاعون و کوفت وسوزاك وغیرها بزودی بتوسط پیروان طریقهٔ پاستر مکشوف و وسیلهٔ معالجه یا جلوگیری ازابتلای بآنها کم وبیش بدست آمد .

پس از آنکه وجودمیکرب بتوسط پاستر مسلم شد یکی از اطبای اسکاتلندی بنام **لیستر** [1] (۱۸۲۷ — ۱۹۱۲) دانست که علت تولید یك عده ازامراض نیز میکرب هائی است که از راه جراحات و خراشهای بدن داخل آن میشوند و جراحان درطی اعمال جراحی ندانسته بادست واسباب آلودهٔ خود موجب وارد ساختن این میکربها بابدان سالم میشوند و چرکها و عفونتهائی که در بدنهای عمل شده بروز میکند نتیجهٔ این امراست . برای جلوگیری ازاین حال لیستر از آسید کاربن ماده ای ضدعفونی ساخت که باپاك کردن دست وآلات وشستن زخمها با آن از تولید این قبیل بلا ها جلوگیری بعمل می آید وبعد از لیستر دیگران هم موادضدعفونی دیگر یافتند و باین طریق خطر سرایت میکرب بکالبد های درست وسالم بکلی دفع گردید .

براثر تحقیقات شاگردان پاستر جماعتی از دانشمندان فهمیدند که ناقل یك عده از امراض حشرات و پرنده های کوچك اند چنانکه ناقل مالاریا وتب زرد یك قسم پشه وناقل مرض خواب مگس تسه تسه و ناقل طاعون کیك است بهمین نظردر برانداختن آنها ازنقاطی که این حیوانات درآنها زیست می کنند سعی کردندمثلادر غالب اراضی مردابی با خشك کردن مردابها پشه های مالاریارا معدوم ساخته و با کشتن موشهائی که حامل کیکهای طاعون دارند ازسرایت این مرض جلوگیری نمودند. منطقه ای که ترعهٔ پانامادرآنجاساخته شده سابقاًازنواحی تب خیز خطرناك بودلیکن امروز دیگر اثری از این مرض درآنجا دیده نمیشود .

Liste - ۱

ج ـ حکمت جدید

علوم حکمتی پس از آنکه روش علمی صحیح آن بتوسط فرنسیس بیکن و دکارت بدست آمد وازقید تعبد وقبول کورکورانه آراء حکمای قدیم رست درمرحلهٔ ترقی سریع افتاد وجمع کثیری از فضلا بانتقاد عقاید فلسفی گذشتگان وتقریر آراء جدیدی پرداختند وسرآمد ایشان که بزرگترین حکمای جدید بشمار میرود وشاید هم بعدازفلاسفهٔ یونان بزرگترین حکمای عالم باشد **ایمانوئل کانت**[۱] (۱۷۲٤ ـ ۱۸۰٤) آلمانی است که پس ازانتقادآراء حکمای قبل راه رسیدن بیقین رادرعلم واخلاق و هنر بدست داده است کانت ازآنطبقهٔ حکماست که میگویند اشیاء بخودی خود دارای هیچ حقیقت ونمود یقینی نیستند بلکه خیال ومثالی که ازآن اشیاء درضمیر مانقش می بندد بآنها حقیت و نمودی میدهد از پیشقدمان این طبقه که ایشان را حکمای مثلی یاتصوری[۲] میگویند وافلاطون سرسلسلهٔ ایشان بودهموطن کانت **لیب نیتز**[۳] (۱٦٤٦ — ۱۷۱٦) است که از بزرگترین حکمای قرن هفدهم بشمار میرود وکانت مدتی تحت تأثیر افکار او میزیسته .

ظهورکانت وانتشار فلسفهٔ اوباعث بوجود آمدن یك طبقه ازحکمای جلیل القدر در این مملکت گردید که هرکدام کم وبیش از سرچشمهٔ فلسفهٔ دکارت سیرآب شده بودند ولی هریك بنشر یك سلسله افکار حکمتی مخصوص پرداخته وبآن وسیله دامنهٔ معلومات ومعارف انسانی راپیشرفت کلی داده اند و آلمان بعدازکانت تایك قرن بعد بزرگترین مراکز حکمتی دنیای جدید شده و یك عده از اعاظم حکمای عالم دراین مدت از زمان در آن کشور میزیسته اند . مشاهیر حکمای آلمان در قرن نوزدهم عبارتند از :

فیخته[٤] (۱۷٦۲ ـ ۱۸۱٤) از استادان دانشگاه برلین و از وطن پرستانی

Fichte - ٤ Leibnitz ۳ Idéalistes – ۲ Immanuel Kant - ۱

که مردم پروس را بوسیلهٔ خطابه برضد ناپلئون برمی‌انگیخته ، **شلینگ**[۱] (۱۷۷۵ — ۱۸۵٤) و بزرگتر از این دو تن **هگل**[۲] (۱۷۷۰ — ۱۸۳۱) وپس از او **شوپن‌هاور**[۳] (۱۷۸۷ — ۱۸٦۰) و **کارل مارکس** (۱۸۱۷ — ۱۸۸۳) که شمه‌ای از افکار و عقاید اورا راجع بفلسفهٔ تاریخ و اجتماع سابقاً ذکر کرده‌ایم و باردیگر نیز از این مقوله گفتگو خواهیم نمود .

آخرین حکیم بزرگ آلمانی در قرن نوزدهم **نیچه** (۱۸٤٤ — ۱۹۰۰) است که پیشتر از این باو اشاره کردیم و گفتیم که عقاید او در آلمان مسبب چه نتایج سیاسی و نظامی شده است .

در همین ایام که در آلمان هر طبقه از حکما سعی میکردند که در فلسفه و معرفت کلیات رأی مخصوصی اظهار دارند در فرانسه حکمای جدید با اینکه دیگر مثل قرون وسطی معتقد بصحت جمیع آراء حکمای قدیم ولزوم پیروی کورکورانه‌از آنها نبودند بازجسارت آنکه رأیی خاص اظهار کنند در خود نمیدیدند بلکه تمام سعی ایشان معطوف باین شد که بمطالعهٔ کلیه آراء وعقاید حکمتی قدیم وجدید بپردازند و ازمیان آنها آرائی راکه بمعرفت وجود خدای یگانه وفنا ناپذیری روح کمك میکند برگزینند این نوع فلسفه راکه غرض از آن مقایسه آراء حکمتی بایکدیگر و یافتن جهات توفیق بین آنها و اختیار احسن وارجح آنهاست فلسفهٔ انتخابی[٤] میگفتند .

بزرگترین نمایندهٔ این فکر درفرانسه **ویکتر کوزن**[٥] (۱۷۹۲ — ۱۸٦۷) است که خودبترجمهٔ یك عده ازکتب حکمای قدیم وانتقاد آراء فلاسفهٔ جدید آلمان مانند لیب نیتز و کانت و شلینگ و هگل و حکمای انگلیس پرداخته و شاگردان و زیردستان اونیز بهمین شیوه عمل کرده‌اند وویکتر کوزن که‌درفرانسه بمقامات سیاسی مهمی نیز رسیده بود تامدتی تعلیم حکمت را در سراسر این کشور مطابق سلیقه و روش خود تحت اختیار ونظارت داشته است .

---

۱ — Schelling - ۲ - Hegel - ۳ Schopenhauer - ٤ Eclectisme

٥ — Victor Cousin

از آنجاکه ویکتور کوزن مردی ادیب بود و از علوم طبیعی که در این ایام بیش از اکثر علوم دیگری ترقی یافته نصیبی نداشت او و پیروان طریقهٔ او در تحقیقات حکمتی بکشفیات جدیدی که راجع بتاریخ طبیعی انسان و وظائف الاعضاء و معرفت اعصاب و غیره بعمل آمده بود چندان توجهی نداشتند و انسان را تنها وجودی صاحب فکر و محکوم بیك رشته احکام اخلاقی می‌پنداشتند و از این نکتهٔ بزرگ که فکر و ارادهٔ انسان بیش از هرچیز تابع مخیله و سلسلهٔ اعصاب اوست غافل بودند و نمیخواستند بدانند که حکیمی که بطریق علمی از احوال دماغ و اعصاب انسانی اطلاع کافی نداشته باشد نمیتواند بدرستی در باب قواعد فکر و احکام اخلاق حکم دهد و در این راه استنباط احکام کلی کند.

فاحش‌ترین تغییری که درحکمت در قرن نوزدهم راه یافته مبتنی شدن آنست بر پایه‌ای علمی باین معنی که تا این قرن چون هنوز علوم طبیعی و علوم راجع بحقیقت وکیفیت حیات و علوم اجتماعی بسط کافی نیافته بود فلسفه موضوع و روش محدودی داشت و حکما سعی میکردند که کلیات راجع بحقیقت عالم و انسان و معرفت خدا و نفس واحکام اخلاقی را بیشتر با فکر و خیال حل کنند. اما همینکه علوم فوق بر اثر کشفیات امثال داروین وکلد برنار و هومبولت و پاستر وصد ها امثال ایشان ترقیات عظیم کرد و حقایقی جدید بدست آمد شالودهٔ بسیاری از آراء خیالی حکما درهم ریخت ولازم شد که پس از تحقیق کافی در نتیجهٔ کشفیات علمای علوم طبیعی وفیزیکی و شیمیائی و طبی و تحقیقاتی که راجع باحوال اجتماعی انسان صورت گرفته بود در کلیهٔ آراء و عقاید فلسفی تجدید نظر عمیق بعمل آید و از این پس بین حقایق این رشته از علوم و حکمت حال توافق کامل بر قرار شود.

نتیجهٔ این نظر آن شد که درحکمت جدید گذشته از بعضی مسائل (مثل معرفت خدا و فنا ناپذیری روح و احکام آخرت) که رسیدن بحقیقت آنها بوسیلهٔ علوم امروزی ممکن نیست و بیا تجربه و مشاهده پی بکنه آنها نمیتوان برد برای حل مشکل

بقیهٔ امور موضوع آن همچنانکه در علوم طبیعی و طبی و اجتماعی وسیلهٔ تجربه و مشاهدهٔ مستقیم یاغیرمستقیم رابکارمی بندند بهمین وسیلهٔمتشبث شوند حتی درپاره‌ای قسمتها ازرجوع بآزمایشگاه های مخصوصی نیز بی‌نیاز نباشند.

اگوست کنت[1] (۱۷۹۸–۱۸۵۷) فیلسوف نامی فرانسه از سال ۱۸۲٦ شروع بنشر عقایدی تازه در باب حکمتی جدید کرد کـه چون مبتنی بر حقـایق علوم مثبته یعنی علومیکه موضوعات آنها تحت ادراك عقل وحسیات انسانی درمی‌آید بود آنرا فلسفه‌مثبته[2] نامید.

این حکیم دانشمند میگفت که چون قوهٔ ادراك انسانی هیچگاه قادر نخواهد شد که مسائلی مثل وجود وحقیقت ذات خدا واحوال روح‌را دریابد پس بهتر آنست که‌سعی این‌قوه فقط بدرك حقیقت مدرکات ومحسوسات مقصور شود وازآنها حقایقی مثبته بدست آورد.

از کار های برجستهٔ اگوست کنت طبقه بندی مشهور اوست از کلیهٔ معلومات بشری که بعنوان علم تاعهداو معروف بود حکیم مزبور علوم را ازجهت موضوع بدو رشته طبقه بندی کرده است: یك رشته علومی که موضوع آنها مادهٔ بیجان و خواص آنست شامل ریاضیات وهیئت و فیزیك و شیمی، رشتهٔ دیگر علوم مربوط بحیات و موجودات جاندار.

بزرگترین فخراگوست کنت در آنست که در این طبقه بندی علوم یك رشته از مسائلی‌راکه تاآن تاریخ آنهارا تابع و معلول قواعدی علمی نمیشمردند ووجود آنها را نتیجهٔ هوی و هوس افراد و ارادهٔ قـانون‌گذاران و حکام میپنداشتند تحت مطالعهٔ دقیق در آورده ووجود وتغییرات وتبدلات عارضهٔ برآنها رانیز معلول‌احکام علمی دانسته است.

کنت گفت که این رشته از مسائل مربوط باجتماعات انسانی از قبیل مسئلهٔ

۱- Auguste Comte ۲- PhilosoPhie positive

مالکیت، خانواده، قدرت حاکمه واقسام حکومتها، مذهب واخلاق، قوانین وغیره خود قابل آن هست که موضوع علم مثبتی جداگانه قرار گیرد وقواعد وقوانین آن مدون گردد غرض از این علم جدید که کنت آنرا علم اجتماع [1] نامید تحقیق در علل اساسی و کیفیات ترقی وتنزل اجتماعات انسانی است ودر آن از این نکته که چگونه حوزه‌های اجتماعی انسانی تحت تأثیر عوامل طبیعی وفکری قرار میگیرند وترقی وتنزل خودرا تابع آنها میکنند بحث میشود اگرچه مسائل موضوع علم اجتماع ازمدتها قبل از آنکه اگوست کنت آنرا بصورت علمی علیحده وشعبه‌ای مجزا ازحکمت درآورد مورد مطالعه بسیاری از فلاسفه قرار گرفته وحکمای انگلیس وآلمان در آن باب بحثها کرده بودند لیکن اگوست کنت اول کسی است که بآن بنیان علمی صحیح داده واین نام را برای آن اختیار نموده است.

پس از اگوست کنت کسانی که درباب مسائل موضوع علم اجتماع کار کرده وآراء کنت راتکمیل یا انتقاد واصلاح کرده اند عبارتند ازهربرت اسپنسر (۱۸۲۰ ۱۹۰۳) حکیم سابق الذکر انگلیسی و وو ندت [2] (۱۸۳۲ - ۱۹۲۰) آلـمانی و دور کیم [3] (۱۸۵۸-۱۹۱۷) فرانسوی.

یکی دیگر ازشعب حکمت که براثر علوم طبیعی وطبّی درقرن نوزدهم صورتی خاص پیدا کرده علم روان شناسی است. سابقاً علمای معرفة النفس تنها بوسیلهٔ فکر قضایای خیالی احوال نفس انسانی را ازلحاظ اینکه روان چیست وآیا ماده است یانه وعلائقی باجسم دارد وفناپذیراست یا جاوید تحت تحقیق می آوردند. از اواسط قرن نوزدهم پس ازترقیاتی که درعلوم طبیعی وطبی پیش آمد جماعتی ازحکما باین نتیجه رسیدند که اعمال نفسانی انسان مثل اعمال طبیعی دیگر است وبخوبی میتوان آنهارا تحت مشاهده وتجربه درآورد ودر آزمایشگاهها تحولات وکیفیات آنهارا بمعرض آزمایش ونمایش آورد بزرگان روان شناسی جدید که ابتدا ازفرانسه شروع شددراین مملکت عبارتند

Durkheim-۳ Wundt-۲ Sociologie-۱

از **تئو دول ریبو**[1] (۱۸۴۹ـ۱۹۱۶) و **پیر ژانه**[2] **ژرژ دوما**[3] و **لوی بروهل**[4] در روسیه **ایوان پاولف**[5] (۱۸۴۹ـ۱۹۳۶) که از بزرگان علمای وظایف الاعضا نیز هست ، در امریکا دکتر **واتسن**[6] و **ویلیام جیمس**[7] و در انگلیس **مرگان**[8] .

ازاواخرقرن نوزدهم ببعدبراثر کشفیات یکی از بزرگان این علم یعنی **فروید**[9] (۱۸۵۶ـ۱۹۳۹) در وینه پایتخت اطریش طبقهٔ دیگری از علمای روان‌شناسی بظهور رسیدند که علاوه بر تحقیقات‌تازه‌ای در این زمنیه بکشف علت یك عده از امراض عصبی و فکری و معالجهٔ آنها نیز قادر آمدند و اساس علم جدیدی را ریختند که آنرا **پسیکانالیز**[10] میگویند

بعقیدهٔفروید آنچه از خواهشهای نفسانی انسان‌که‌اقناع آنها بعلت موانعی از قبیل‌جلوگیری‌قوانین اجتماعی یا احکام اخلاق و ادب یاترس و احتیاط صورت نگیرد وقوهٔ عاقله بهمین‌علل مانع‌انجام آنهاگردد هیچوقت از میان‌نمیرود و میل انجام آنها در انسان کشته‌نمیشود،بلکه این خواهشها در ناحیه ای از دماغ که‌ماوراء منطقهٔقوهٔ عاقله است‌بحال خفتگی جا میگیرندو هر وقت‌که قوهٔ عاقله از توجه بموانعیکه‌ذکر کردیم غافل‌گردد بیدار میشوند و حال‌میلی راکه شخص حتی از عهدکودکی‌داشته وانجام نیافته است ظاهرمینمایند . نسیان‌واشتباهات لفظی‌وقلمی و رؤیاهاهمه رافروید آثاری‌ازهمین‌خواهشهای نفسانی انجام‌نشدهٔانسان‌میداند وهریك رابشکلی‌تعبیر میکند

بعقیدهٔ فروید یك قسمت از امراض عصبانی و فکری‌نتیجهٔ فشار همین گونه خواهشهای‌نفسانی انجام نشدهٔ انسانی بر اعصاب دماغ است و او وپیروانش جمعی‌از مبتلایان باین گونه ناخوشیها ازجمله مبتلایان بصرع را بوسیلهٔ خواب مغناطیسی‌یعنی خاموش‌کردن عملی قوهٔ عاقله وپرسیدن خواهشهای‌نفسانی انجام نشدهٔ ایشان آنان‌را

---

۱ – Thèodule Rib.t - ۲ Pierre Janet - ۳ Georges Dumas

۴ – Lévy - Brühl - ۵ Ivan Pavlov - ٦ Dr - Watson - ۷ William James

۸ - Morgan - ۹ Freud - ۱۰ Psychanalyse

از این اندیشه خلاص بخشیده و معالجه کرده اند و غرض از پسیکانالیز هم همین گونه اعمال و معالجات است .

یکی دیگر از جمله آراء فرید اثبات این نکته است که حس شهوت نیز از حواسی است که برخلاف تصور عموم با طفل میزاید وهمواره بروجود اواستیلادارد . ابتلاآت شهوانی انسان در تمام ادوار زندگانی تابع خواهشهائی است که اودر این زمینه درطی این دوره ها داشته وانجام نیافته است فروید میگوید که قسمتی از آثار ذوقی وهنری انسان زادهٔ دماغ کسانی است که این گونه خواهشهای نفسانی انجام نشده داشته‌اند و راهی برای اظهار آنها نمی‌یافته‌اند جز آنکه بآنها لباس زیبائی ازاستعاره ومجاز و رمز بپوشانند و باین تدبیر عالی درد درونی خود را آشکار سازند .

باری فروید و پیروان اطریشی اومانند **یونگ**[1] و **آدلر**[2] با وجود مخالفت‌های شدیدی که ابتدا در تمام دنیا نسبت بآراء تازه و جسورانهٔ ایشان ظاهر شد بتدریج سخنان خودرا بکرسی قبول نشاندند وباین وسیله درکشف بسیاری از اسرار روحی و علل امراض نفسانی و راه چاره آنها مصدر خدماتی بزرگ شدند .



غیراز حکمائی که اسامی ایشان را درضمن تقریر آراء داروین وعلم اجتماع وروان شناسی و حکمت مثلی وانتخابی ذکرکردیم درختم این مبحث نام سه تن دیگر از این طبقه را نیز باید بیاد بسپاریم : اول **جان استوارت میل**[3] (۱۸۰۶ ـ ۱۸۷۳) از بزرگان حکمای انگلیس که بیشتر درکشف منطق علوم مثبته رنج برده دوم **ویلیام جیمز** (۱۸۴۲ ـ ۱۹۳۰) امریکائی صاحب فلسفهٔ عملی که سابقاً ذکر اوگذشت وبزرگتر از این دو **برگسن**[4] (۱۸۵۹ ـ ۱۹۴۰) فرانسوی از اجلهٔ حکمای معاصر که آراء او در حکمت موجب بروز انقلابی بزرگ گردیده .

Bergson ٤ John Stuart Mill - ٣ Adler – ٢ Yung - ١

انجمنها و مجلات علمی و ادبی

و کتابخانه های عمومی

از مشخصات مهم تمدن جدید کوششی است که از طرف دولتها یا مردمان ثروتمند در نشر و تعمیم علوم و ادبیات و آماده کردن راه دسترسی عامه بآنها شده و میشود و در این راه تأسیس انجمنهای علمی و ادبی و نشر مجلات مخصوص بهر رشته و فن و بنای کتابخانه های عمومی از وسایل عمده است.

امروز در هریك از ممالك متمدنه عدهٔ کثیری انجمن علمی و ادبی وجود دارد که اعضای آنها از میان فاضلترین و کار آمدترین مردم آنکشور برگزیده میشوند و هریك حاصل تحقیقات و کار های تخصصی خود را باطلاع همکاران خویش میرسانند سپس آنهارا در مجلاتی که خصوصاً برای این منظور ایجاد شده منتشر میسازند و با مبادلهٔ آنها بامجلات مخصوص انجمنهای علمی و ادبی سایر ممالك پیوسته رشتهٔ ارتباط خویش را باایشان محفوظ میدارند بطوریکه کلیهٔ علماء و فضلای عالم باین ترتیب از تحقیقات و اکتشافاتی که در سایر نقاط جهان بعمل می آید اطلاع حاصل میکنند و در پیشرفت دامنهٔ معارف و حقایق مؤید کار یکدیگر میشوند نتیجهٔ این وضع پسندیده آن شده است که دیگر وقت و فعالیت فکری چندتن بیهوده صرف یك موضوع واحد نمیشود بلکه هرکس یك گوشهٔ کار رامیگیرد و بالنتیجه هم حق تقدم دیگران محفوظ میماند وهم ترقی سرعت می یابد و سیر بطرف کمال تندتر و مطمئن تر صورت میپذیرد.

انجمنها و مجامع در ممالك متمدنه بر حسب موضوع کار و وسعت داشتن یا محدود بودن دامنهٔ انواع مختلفه دارد بعضی فقط مربوط بمسائل علمی و ادبی داخلی است مانند انجمنهائی که برای تحقیق در زبان و ادبیات و تاریخ و جغرافیا و

نژاد واخلاق و آداب اهل همان کشور تأسیس شده وبااینکه توسعه یافتن دامنهٔ تحقیق درهمین مسائل هم بالمآل کمکی بپیشرفت معارف عمومی بشری است باز جنبهٔ خصوصی آن غلبه دارد، بعضی دیگر برخلاف بمنظوری کلی تر توجه مینمایند وموضوع مطالعات وتحقیقات خودرا مسائل مربوط بحقایق عمومی یاجنبه‌ای از جنبه های زندگانی تمام ملل و اقوام یادسته‌ای از ایشان قرار میدهند مثل انجمنهای علوم یا انجمنهای تاریخ وجغرافیای عمومی و انجمنهائی که کلیهٔ امور راجع بزندگانی دسته‌ای از ملل مانند اقوام لاتینی یایونانی یاآسیائی یابنی سام یامسلمین وغیره راتحت بحث میآورند.

از مشهورترین این قبیل انجمنها یکی **آکادمی فرانسه** است که درپاریس بسال ۱۴۳۵ تأسیس یافته مرکب از پنج شعبه که کار آنها تهیهٔ فرهنگ زبان فرانسه و تحقیق در ادبیات و علوم سیاسی واخلاقی و علوم ریاضی و طبیعی و صنایع مستظرفه است وهرسال برای تشویق ادبا وفضلاوارباب صنایع ظریفه جوایزچندتوزیع مینماید دیگر **انجمن بریتانیا**[۱] در **لندن** که در ۱۸۳۱ برای کمك بپیشرفت کلیهٔ رشته‌های علم وادب افتتاح شده و ازهفت شعبه مرکب است. این انجمن که هرسال یك جلسهٔ عمومی در یکی از بلاد امپراطوری بریتانیا تشکیل میدهد بیش از ۷۰۰۰ عضو دارد.

نظیر این دو انجمن باکمی تفاوت درکلیهٔ ممالك متمدنه موجود است و غیر ازآنها درهر کشوری بقدری انجمن ومجمع علمی وادبی وتربیتی تأسیس شده که شمارهٔ آنها ازحساب بیرون است ودر آن میان بیادداشتن انجمنهای معروف بانجمنهای آسیائی یاشرقی برای ما بنظری مهم است چه قسمتی ازتحقیقات اعضاء ومقالات مجلات آنها راجع بتاریخ وجغرافیا وزبان وادبیات ماست وازاین انجمنها مشهورتر ازهمه انجمن همایونی آسیائی لندن و انجمن آسیائی پاریس و انجمن آلمانی راجع بشرق ومؤسسهٔ شرقی لنین گراد و مسکواست. این انجمنها هرکدام کتابخانه‌ای ازنسخ خطی نفیس راجع

British Association - ۱

بخاورزمین و مجلاتی مخصوص بمباحث شرقی دارند.

در پای تختها و مراکز علمی دیگر کشورهای متمدن تحت ادارهٔ دولت یا دانشگاهها و انجمنهای علمی و ادبی کتابخانه های عمومی کثیری موجود است که مطالعه و استنساخ و عکس برداری از کتب چاپی وخطی و نقشه ها و اسناد تاریخی و مسکوکات آنها برای عموم مردم آزاداست حتی درمواقع عادی کتابخانه های عمومی نسخ خطی خودرا برای استفادهٔ طالبان بامانت از محلی بمحل دیگر نیزمیفرستند و باین ترتیب هم استفادهٔ ازکتب و اسناد که سابقاً یادر دست افراد محفوظ و محبوس بوده ویابعلت گرانی ونایابی دسترسی بآنها برای تمام مردم میسر نیست آسان وارزان شده است وهم از وجود بسیاری ازنسخه‌هائی که تصور میرفت از دست رفته و نابود گردیده است اطلاع بدست آمده و ارباب همت بطبع ونشر آنهاقیام کرده‌ومیکنند، بزرگترین ومشهورترین کتابخانه‌های عمومی دنیا بشرح ذیل است :

۱ -درفرانسه بزرگترین آنها کتابخانهٔ ملی پاریس است که نزدیك به ٤٫۵۰۰٫۰۰۰ مجلد کتاب دارد و از این عده قریب ۸۰٫۰۰۰ آن خطی است ودر میان آنها مبلغی نسخهٔ خطی نفیس فارسی وعربی وجود دارد، شمارهٔ نقشه‌ها وجراید ومجلات ونوتهای موسیقی این کتابخانه به ۵۰۰٫۰۰۰ بالغ است .

پس ازکتابخانهٔ ملی پاریس کتابخانه های مازارین[۱] و آرسنال[۲] وکتابخانهٔ دو دانشگاه پاریس واستراسبورگ نیز شایان توجهند .

۲ - درانگلیس بزرگترین کتابخانه‌ها کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیا (بریتیش میوزیم) است که قریب ۳۰۰۰۰۰۰ مجلد کتاب چاپی وخطی در آنجاست واز جمله آنها عده‌ای از نفایس خطی فارسی وعربی است تنها دراطاق قرائت کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیا ۲۰۰۰۰ جلد کتاب است که هر کس آزادانه وبدون درخواست میتواند از آنها استفاده نماید . شعبهٔ تاریخ طبیعی ضمیمهٔ موزهٔ بریتانیا خود کتابخانه ای علیحده وگنجینه های نفیسی از

Arsenal - ۲ Bibliothéque Mazarine - ۱

نباتات خشك شده و استخوان بندی حیوانات و مجموعه‌هائی از احجار وغیره دارد

غیر از این کتابخانه ها در لندن کتابخانهٔ معروف دیگر کتابخانهٔ دیوان هند[١] است که قسمت عمدهٔ نسخ خطی آن فارسی وعربی است ودربلاد دیگر انگلیس هم مانند ادینبورگ ومنچستر وکیمبریج واکسفرد کتابخانه‌های عمومی فراوان است و از این جمله ازهمه مشهورتر کتابخانهٔ بدلیان[٢] است در اکسفرد که درسال ١٦٠٢ تأسیس شده ونسخ نایاب عربی نفیس درآن نسبهٔ زیاد است .

٣ ـ درآلمان بزرگترین کتابخانه های عمومی کتابخانهٔ سلطنتی است که آنرا در سال ١٦٦١ فریدریش ویلهلم تأسیس کرده وآن مشتمل بر ١،٥٠٠،٠٠٠ کتاب چاپی و قریب به ٣٠،٠٠٠ نسخهٔ خطی است و در میان آنها نسخ نفیس فارسی و عربی زیاد دیده میشود . شهر های دیگر آلمان هم چون همه دارای دارالفنونهای قدیمی و از مراکز علم و ادب و حکمتند هر کدام کتابخانه های عمومی مهم دارند و از آنجمله مونشن(مونیخ) ولیپزیش (لیپزیك) و درسدن و اشتوتگارت وگوتا ازهمه مهمترند .

٤ ـ در اطریش کتابخانهٔ عمومی امپراطوری در وینه که قریب ١،٠٠٠،٠٠٠ کتاب چاپی و ٣٠،٠٠٠ کتاب خطی دارد .

٥ ـ درایتالیا مشهورترین کتابخانه‌های عمومی کتابخانهٔ دربارپاپ یعنی کتابخانه واتیکان است که اگر چه شمارهٔ کتب چاپی آن از ٤٠٠،٠٠٠ جلد وعدهٔ نسخ خطی آن از ٤٠٠٠٠ تجاوز نمیکند اما بعلت قدمت نسخ و اسناد تاریخی و نفایسی که در آنجاست در عالم کمتر نظیر دارد .

٦ ـ در روسیه کتابخانه عمومی لنین گراد شامل ٢،٠٠٠،٠٠٠ مجلد کتاب و کتابخانه های شرقی موزهٔ آسیائی این شهر و مسکو وکیف و تاشکند حاوی یکعده از بهترین نسخ خطی فارسی .

٧ ـ در اسپانیا کتابخانهٔ ملی مادرید دارای ٦٠٠،٠٠٠ جلد چاپی و

Bodleian L . - ٢ India office - ١

۳۰۰۰۰ خطی و کتابخانهٔ کلیسای اسکوریال حاوی عده‌ای از نسخ نفیس عربی ،

۸ ـ در هلند کتابخانهٔ مشهور شهر لیدن که در ۱۵۷۵ تأسیس یافته و یکی از قدیمترین کتابخانه های موجود دنیاست و نسخه های گرانبهائی از عربی و فارسی در آنجا دیده میشود .

۹ـ در امریکا قریب ۸۱۰ کتابخانهٔ عمومی است که ۸۱،۰۰۰،۰۰۰ مجلد کتاب در آنها وجود دارد و بیشتر آنها در پنج مرکز نیویورك و واشینگتن و چیکاگو و بستن و سان فرانسیسکو است، از آنجمله کتابخانهٔ کنگرهٔ واشینگتن است که شمارهٔ کتب آن به ۳،۰۰۰،۰۰۰ میرسد و واشینگتن غیر از این کتابخانه هشت کتابخانهٔ عمومی دیگر دارد که حد متوسط شمارهٔ کتابهای هریك از آنها با ۲۵'۰۰۰۰ جلد برابر است نیویورك سه کتابخانه عمومی دارد هر یك تا ۹۰۰،۰۰۰ مجلد کتاب دارند شمارهٔ کتابهای کتابخانهٔ عمومی چیکاگو و بستن هر یك به ۱،۵۰۰،۰۰۰ میرسد . نصف تمام کتابهائی که در امریکای شمالی موجود است در نیویورك است از یکی از آخرین احصائیه هائیکه قبل از جنگهای اخیر منتشر شده بود چنین برمی‌آید که شمارهٔ کتابخانه‌های عمومی یعنی آنهاکه اهمیت بخصوصی‌دارند برابر با ۲۳۰۰ است و در این کتابخانه‌ها مجموعاً ۲۲۵'۲۱۲،۰۰۰ جلد کتاب چاپی است و این شمار نسخ خطی و اسناد تاریخی و کتب قصه و نشریات کم اهمیت را شامل نیست .

در ممالك اسلامی نیز یك عده کتابخانهٔ عمومی در قرن اخیر ایجاد شده که اگر چه هیچکدام از جهت شمارهٔ کتاب بپایهٔ کتابخانه های عمومی ممالك اروپا و امریکا نمیرسند لیکن ازلحاظ اشتمال آنها بر نسخ خطی نفیس عربی و فارسی و ترکی اهمیتی بسزا دارند و از این جمله است دارالکتب المصریه در قاهره که مهمترین کتابخانه های اسلامی است و کتابخانه های مساجد و مدارس استانبول مانند کتابخانهٔ ایاصوفیه و ینی جامع و نوری عثمانیه و کتابخانهٔ ظاهریهٔ دمشق و کتابخانه های هندوستان و غیره .

سعی در پیشرفت امور مربوط

بخیر و سعادت بشر

از نیمهٔ اول قرن نوزدهم شروع رقابتهای دول معظمه و تهیات هر یك برای جنگ از یك طرف و افزایش یافتن مصائب اجتماعی براثر تکثیر جمعیت درشهرهای صنعتی از طرفی دیگر جماعتی از خیرخواهان نوع بشر را بخیال انداخت که درمنع جنگ و جلوگیری از بروز امراض مسری و کمك بمعالجهٔ آنها سعی کنند، طبقهٔ اول یعنی صلح خواهان باتشکیل انجمنهای ملی دراروپا و امریکا ونوشتن مقالات وکتب و ایراد نطقهای عمومی مردم را بمضار ومصائب جنگ آشنا میکردند ودول‌را دعوت مینمودند که ازراه گفتگو وقانع ساختن یکدیگر اختلافات میان خودراحل کنند ودر این کار از جنگ حتی‌المقدور احتراز جویند لیکن بدبختانه چون زمام‌امور کشورها در دست ایشان نبود و درمقابل سیاسیون مغرض جاه‌طلب واصحاب سرمایه وبانك‌ها و تجار اسلحه قدرت و قوتی نداشتند پیشرفتی نصیب آنان‌نمیگردید ودرهمهٔ موارد تیرایشان بسنگ میخورد، اماطبقهٔ ثانی‌یعنی کسانیکه برای رفع آلام جسمی وجلو-گیری ومعالجهٔ امراض سعی‌مینمودند برخلاف بیپشرفتهای بزرگ درراه انجام نیات خیر خواهانهٔ خود توفیق یافتند و مصدر خدمات بسیار بزرگی نسبت بجامعهٔ‌انسانی گردیدند اینك خلاصه‌ای از اقدامات این دوطبقه :

اولین مجمع صلح در سال ۱۸۱۶در انگلیس و مجمع دیگری از همین نوع درسال۱۸۲۸ در امریکا تأسیس یافت درهمین تاریخ درقارهٔ اروپا درشهر ژنو و در ۱۸۴۱ در شهر پاریس جمعی از صلح طلبان گردیکدیگرجمع آمدند و بتدریج عدد

این گونه مجامع تا آنجا افزایش گرفت که شمارهٔ آنها مقارن شروع جنگهای بین المللی به ۱۶۰ میرسید و از همهٔ آنها مهمتر انجمن بین المللی صلح بود که از ۱۸۸۹ ببعد مرتباً هرسال ازمجموع نمایندگان جمیع ملل تشکیل می‌یافت واز ۱۸۹۱ ببعد مرکز دائمی آن را در شهر برن پایتخت سویس قرار دادند.

مشهورترین اقدامی که از طرف مقامات رسمی دول در تشکیل انجمنهای صلح شده دو اجتماع نمایندگان دول معتبر دنیاست در شهر لاهه یکی درسال ۱۸۹۸ بدعوت نیکلای دوم امپراطور روسیه مرکب از فرستادگان ۲۶ مملکت دیگری در سال ۱۹۰۸ باشارهٔ روزولت رئیس جمهوری ایالات متحدهٔ امریکا و دعوت رسمی نیکلای دوم این بار ۴۴ کشور بآن انجمن نماینده فرستاده بودند و قرار بود که اجتماع دیگری نیز از نمایندگان همان دول تشکیل یابد لیکن موانعی که روز بروز درکار بزرگ شدن بود نگذاشت که نیات صالحهٔ اقدام کنندگان باین گونه اجتماعات بنتایج نیکو برسد و عمدهٔ آن موانع چنین بود:

۱ - اشتداد یافتن حس ملت‌پرستی درمیان مردم جهان وسعی درتصرف مساکن کلیهٔ مردمی که بزبان ایشان تکلم میکردند یا از نژاد آنان بودند.

۲ - اختلافات موجود بین اکثر ممالك برسر قطعاتی از اراضی مانند اختلاف آلمان و فرانسه برسر آلزاس ولورن وکشمکشهای چکها ولهستانیها وسربها ورعایای غیرترك دولت عثمانی که همه میخواستند آزاد شوند ونزاع دائمی مجارها بااطریشیها برای جدا شدن از ایشان.

۳ - فشار سرمایه داران و اصحاب کارخانجات بدولتهای خود برای حمایت تجارت خارجی و امتیازات و سرمایه‌ها و منافع ایشان درکشور های بیگانه ومجبور بودن دولتها بقبول تکالیف آنان بعلت قروضی که بایشان داشتند. متنفذ ترین افراد این طبقه صاحبان کارخانجات اسلحه سازی بودند که ازهمه بیشتر سعی میکردند تادولتهای ایشان برای ترساندن و زور گفتن بدیگران قوی تر و مسلح تر باشند.

کارخانهٔ **کروپ**[1] درآلمان و **آرمسترونگ**[2] درانگلیس **وشنیدر**[3] درفرانسه درحقیقت زمام امور وخط‌مشی سیاست خارجی ممالك‌خود را در اختیار داشتند.

۴ - سعی ممالك در تقویت قوای بری و بحری برای تعرض بدیگران یادفاع از خاك خود. این امرمخصوصاً بعدازفتوحاتی که در۱۸۶۲و۱۸۷۱ نصیب‌پروس گردید و حسن ترتیب‌و تأثیر نظام پروسی مشهور آفاق‌شد دیگران را هم‌بفکر تهیهٔ نظامی بآن سیاق انداخت و خدمت نظام وظیفه که در پروس اجباری گردیده بود طرف تقلید اطریش‌و فرانسه و ژاپن و روسیه و ایتالیاقرارگرفت ، تنهادر این‌میان‌انگلیس چنانکه باید توجهی بنظام بری نشان نداد و تمام هم خود را بتقویت قوای بحری خود مصروف نمود.

۵ - مانع دیگر در راه پیشرفت مقاصد صلح جویان یك طبقه از مورخین و نویسندگان‌و روزنامه نویسان جاهل متعصب‌بودندکه جنگ رابرای ترقی بشر امری لازم و وظیفه‌ای‌محترم‌میشمردندو ندانسته‌از تحقیقات‌امثال‌داروین‌وهکسلی‌و اسپنسر و موضوع‌تنازع بقاء چنین نتیجه میگرفتندکه‌اگر ملتی قوی و جنگجو بارنیاید طعمهٔ دیگران‌خواهد شدو چون این طبقه در میان عوام‌اکثر ممالك نفوذی فوق العاده‌پیدا کرده بودندو هر دسته هم ملت خود رابابن راه میخواندندروز بروز کینهٔ ملل‌نسبت بیکدیگرافزایش‌میافت و مردم‌برای دست بگریبان شدن‌با همسایگان خودمستعدتر میگردیدند .طبقهٔ‌مورخین و نظامیان پروس از قبیل ترایچکه و سرتیپ برنهاردی‌که سابقاً باحوال و افکار ایشان اشاره کردیم سر سلسلهٔ‌کسانی هستند که بخیال خود لزوم جنگ را بوجه علمی باثبات میرساندند.

بر خلاف‌این طبقه جماعتی‌دیگرازحکما ونویسندگان اجتماعی بودندکه‌برضد هواخواهان جنگ وافکارجنگجویانه‌ازهیچگونه‌اقدامی‌خودداری‌نداشتند وبانوشتن کتب‌و مقالات وایراد نطق اذهان‌عامه‌را روشن‌میکردند. مشهورترین اینجماعت یکی

Schneider - ۳ Armstrong - ۲ Krupp- ۱

لئون تولستوی[۱] (۱۸۲۸-۱۹۱۰) نویسندهٔ بسیار مشهور روسی است که مانند جمیع سوسیالیستهای هم‌عقیدهٔ خود جنگ را نشانهٔ وحشیگری و خلاف دیانت و اخلاق میشمرد دیگر نویسندهٔ معاصر انگلیسی **نرمان انجل**[۲] (متولد سال ۱۸۷٤) که در سال ۱۹۱۰ کتابی بنام **وهم عظیم**[۳] نوشت و در آن ثابت کرد که جنگ برای هر دو طرف غالب و مغلوب مضر و مستلزم خسارت اقتصادی و ضررهای سیاسی است و در حال حاضر تصور خیر و منفعت از جنگ حتی برای دولت غالب وهمی عظیم است. جنگهای بین المللی کاملا حق را بنرمان انجل داد و این نویسنده بادلایل دیگری که از وقایع جنگهای بین المللی بدست آمده بود در سال ۱۹۳۳ در کتاب خود تجدید نظر کرد .

یکی دیگر از قائدین این قوم **ژان ژورس** (۱۸۵۹-۱۹۱٤) نویسندهٔ مشهور وقائد حزب سوسیالیست فرانسه است که قبل از افروخته شدن جنگهای بین المللی سعی بسیار در جلوگیری از شروع آن کرد و تصمیم داشت که اگر فرانسه اقدام بجنگ نماید بادادن فرمان اعتصاب بکارگران فرانسه اقدام دولت را دچار فلج و وقفه کند لیکن یك روز قبل از اعلان جنگ یکی از دشمنان حزب سوسیالیست اورا در پاریس بقتل رساند .



اما طبقهٔ خیر خواهان که در جلوگیری و معالجهٔ امراض یا بسط حفظ الصحه و نشر علم و ادب سعی میکردند و دولت نیز بادادن کمکهای مالی غالباً معین و یاور ایشان میشد چنانکه یاد آور شدیم در طی مرحلهٔ خیر و خدمت بنوع پیشرفتهای بزرگ یافتند و بسیاری از دردهای فردی و اجتماعی را با مرهمهائی سودمند علاج نمودند

بشرحیکه پیشتر گفتیم در سال ۱۸۸۸ دولت فرانسه پس از کشفیات بسیار مفیدی که بدست عالم بزرگ پاستر انجام یافته بود بنیان بنائی را ریخت بنام **مؤسسهٔ پاستر**[٤] و با کمکهای مالی که از مردم فرانسه و کشورهای دیگر بدست آمد بنائی در پاریس

---

۱ - Léon Tolstoï ۲ - Sir Norman Angell ۳ - Jearn Jaurès
٤ - Linstiut Pasteur

درست شدکه بعدها پاستر را در آنجا بخاك سپردندکار این مؤسسهٔ مفید وبزرگ تحقیق درکلیهٔ امراض میکروبی و تهیهٔ مواد مدافع (سرم) و معالج (واکسن) برای ناخوشیهائیست که تاکنون احوال میکروب آنها تحقیق و طرز مدافعه‌ومعالجهٔ آنها مکشوف شده است .

قسمتهای مختلف این مؤسسه را شاگردان پاستر که اسامی بعضی از ایشان‌را سابقاً بردیم اداره میکردند حتی جمعی ازدانشمندان خارجی نیز درآنجا بتحقیقات مهمی نایل آمدند مانند **مچ نیکف**[۱] (۱۸٤۵ - ۱۹۱٦) روسی‌که در باب کار مفید اجزاء سفید موجود در خون وعلل‌پیری تحقیقات چندی کرد و **یرسن**[۲] سویسی‌که میکروب طاعون را یافته است .

دولت فرانسه‌بعدها برای بسط دامنهٔ تحقیق‌راجع بامراض‌میکروبی‌و جلوگیری ازسرایت‌آنها شعب چندی ازمؤسسهٔ پاستر دربلاد عمدهٔ داخلی و مراکز مستعمرات خود حتی درممالك بیگانه ازجمله درایران تأسیس نمود وفائدهٔ این مؤسسه را باین طریق عام‌ترکرد .

تاحدی شبیه بمؤسسهٔ پاستر درفرانسه مؤسسهٔ‌امراض میکروبی برلین‌است که پس ازتحقیقات‌وکشفیات بسیار مهم **ربرت کوخ**[۳] (۱۸٤۳-۱۹۱۰) عالم‌کبیر آلمانی درآن شهر تأسیس یافته وازسال ۱۸۹۱ ریاست آنراکوخ داشته‌است . مؤسسهٔ کوخ دربرلین‌بهمان نوع کارهائی‌اشتغال داردکه مؤسسهٔ‌پاستر درپاریس‌وعده‌ای‌ازشاگردان و همکاران‌کوخ دراین مؤسسه بتحقیق احوال‌امراض میکربی مشغول بوده و هستند و تاکنون ازنتیجهٔ تحقیقات ایشان فواید بسیار عاید نوع بشر شده ومشهورترین این جماعت بعدازکوخ **ارلیش**[٤] (۱۸۵٤ - ۱۹۱۵) است کـه درباب تریاق عده ای از سموم بکشفیاتی نایل آمده و از همهٔ خدمات اوجلیل ترکشف علاج ناخوشی کوفت (سیفلیس) است .

Paul Ehrlich - ٤ Robert Koch - ۳ Yresin - ۲ MetchniKoff - ۱

غیر از مؤسسات نظیر مؤسسهٔ پاستر و کوخ که درتأسیس و ادارهٔ آنها دولتها دخالت عظیمی داشته اند دراروپا و امریکا یك عده ازکسانی هم که ثروتی بی‌پایان از راه صنعت و ادارهٔ کارخانه های بزرگ بدست آورده بودند قسمتی از آن دارائی را وقف امور خیریه وخدمت بپیشرفت علوم وادبیات نمودند وباین ترتیب از پولهائیکه ایشان باین منظور در اختیار دول یامجامع وانجمنهای علمی وادبی گذاشته اند تا کنون کتابخانه ها ومریضخانه ها وآزمایشگاهها ومدارس بسیار تأسیس یافته و بعلما و نویسندگان کمکهای مادی ومعنوی فراوان شده است .

ازمشهورترین این ثروتمندان خدمت گزار نوع بشریکی **آندریو کارنجی**[۱] (۱۸۳۵ ـ ۱۹۱۹) امریکائیست که ابتدا شاگرد نساج وتلگرافچی وکارگر راه‌آهن بود وپس ازترقی دراین کار اخیرخود وجمع مبلغی ثروت بتحصیل امتیازاتی درمراکز نفت خیز امریکا توفیق یافته‌سپس بتأسیس کارخانه های عظیمی برای استخراج آهن وتهیهٔ فولاد دست زده وازاین راه نیز ثروتی فراوان بچنگ آورده است . کارنجی درسال ۱۹۰۱ کارخانجات فولادوآهن خود را بتوانگردیگری بنام **پیرپونت مرگان**[۲] (۱۸۳۷ ـ ۱۹۱۳) واگذاشت و خود انزوا اختیار کرد .

سرمایه ای را که پیرپونت مرگان برای تأسیس شرکت فولاد امریکا بکاربرد برابر بود با ۱٬۴۰۰٬۰۰۰٬۰۰۰ دولار .

کارنجی ازثروت بی پایانیکه بدست آورده بود قسمتی را صرف تأسیس انجمن هائی کرد برای پیشرفت علوم ومعارف درامریکا و اسکاتلند وانگلیس ومبالغ هنگفتی از دارائی خودرا باین منظور باختیار آن انجمنها گذاشت ومهمترین مؤسسات کارنجی در این راه بشرح ذیل است :

انجمن نیویورك کارنجی برای اشاعهٔ معارف درممالك متحده از قبیل کمك بمدارس ومؤسسات علمی وفنی وکتابخانه‌ها وآزمایشگاه‌ها وانجمن های ورزش ونشر

---

۱ - Andrew Carnegie ۲ - Pierpont Morgan

کتب مفیده .کارنجی مبلغ ۲۵۰۰۰۰۰٫۰۰ دولار باین انجمن داده‌است .

۲ ـ مؤسسهٔ کارنجی برای پیشرفت تعلیم و تربیت که کار آن کمك رساندن بمعلمین و شاگردان دانشگاه ها و مدارس فنی ممالك متحده وکاناداست .کارنجی ۳۰٬۰۰۰٬۰۰۰ دولار باختیار این مؤسسه گذاشته ،

۳ ـ مؤسسهٔ کارنجی درواشینگتن ، مرکب از شعبی جهت تحقیق درعلم‌الحیات و تاریخ ونجوم وزمین شناسی وغیره . رصدخانهٔ معروف **مونت ویلسن**[1] ازضمایم این مؤسسه است .

٤ ـ اوقاف کارنجی برای دانشگاههای اسکاتلند که مبلغ واگذاشتهٔ بآن ازطرف کارنجی ۱۰٬۰۰۰٬۰۰۰ دولار است .

٥ ـ اوقاف کارنجی برای بریتانیای کبیر که منظور از آن کمك بسعادت وترقی مردم بریتانیای کبیر و ایرلند است و ادارهٔ این اوقاف برای حوایج محصلین کتابخانهٔ بزرگی ایجاد نموده است .

پیرپونت مورگان سابق الذکر که علاوه بر ادارهٔ شرکت فولاد بمقام نظارت کل راه آهنها وخطوط تجارتی ماوراء بحارامریکا نیزرسید قسمتی ازدارائی خود را بخریدن کتابهای خطی نفیس ازجمله نسخ گرانبهای فارسی صرف نمود وچون او در ۱۹۱۳ مرد پسرش که بهمین اسم پیرپونت‌مورگان موسوم‌است وازبانکداران‌وصرافان بسیار مشهور دنیاست کتابخانهٔ خود وپدرخویش را بصورت مؤسسهٔای جهت‌تحقیقات علمی وقف عام نمود .

ازمشاهیر توانگران دنیاکه بامورخیریه معاونت بسیارنموده **راکفلر**[2] مشهور است که ابتدا ازشرکای شرکت استخراج نفت درامریکا بوده سپس بریاست شرکت نفت استاندارد که امتیاز ۹۰ در ۱۰۰ استخراج نفتهای امریکا در دست داشت رسید و از این راه ثروتی هنگفت جمع کرد ، در ۱۹۱۱ اختیار کار های خود را بپسرش

John Davidson Rockfeller – ۲ Mount wilson – ۱

رکفلر واگذاشت و ازکار کناره جست.

ثروتیکه در طی مدتی قلیل دردست رکفلر جمع آمد باندازه‌ای زیاد بود که تا آن تاریخ هیچ فردی بتحصیل مانند آن توفیق نیافته بود رکفلر ازاین پول مبلغ ۵۰۰،۰۰۰،۰۰۰ دلار آن را صرف تأسیس مؤسسه ای کرد بنام **مؤسسهٔ رکفلر**[۱] برای کمك بخیر و سعادت بشر. معروفترین شعب این مؤسسه قسمتی ازآن است که بکار تحقیقات راجع بعلوم طبی وصحی مشغول‌است و دراین قسمت عدهٔ کثیری از محصلین و محققین ملل مختلفه سرگرم کارند. یکی دیگراز این جماعت توانگر نوع پرست نوبل سوئدی‌است که ذیلا تحت عنوان مخصوصی باقدام اودراین راه اشاره میکنیم:

Rockfeller Foundation - ۱

جایزهٔ نوبل

یکی از مهندسین وعلمای شیمی سوئد بنام **آلفرد برنهارد نوبل**[۱] (۱۸۳۳ — ۱۸۹۶) که‌قسمت اخیرعمر خود را درتحقیق مواد محترقهٔ‌شیمیائی مخصوصاً ترکیبات نیتروگلیسیرین صرف کرده‌بود وبالاخره در سال۱۸۶۷ بکشف دینامیت موفق گردید نوبل از فروش‌حق‌انحصاری‌این اختراع واکتشافات دیگرخود مخصوصاً باروت‌بیدود وشرکت دراستخراج معادن‌نفت باکوثروتی‌هنگفت‌بدست آوردوچون‌دید که‌برخلاف نیت او اختراع دینامیت که ابتدا برای کار های ساختمانی وکندن کوهها بکار میرفته بتدریج در جنگ بمورد استعمال گذاشته شده و صدمات آنرابیش ازپیش کرده‌است نوبل قسمت مهمی از ثروت خود را بعنوان سرمایه وقف کرد تاهر سال از سود آن پنج جایزه بپنج نفر که‌درراه پیشرفت علوم فیزیك وشیمی‌وطب یا ادبیات یاصلح کاری برجسته وشایان کرده باشند بدون ملاحظهٔ زبان یانژاد یا ملیت بایشان داده شود .

جوایز سالیانهٔ نوبل پنج جایزه است بشرح ذیل :

۱ ـ جـایزهٔ فیزیك .

۲ ـ **جـایزهٔ شیمی**، تشخیص استحقاق علمای این دوفن برای‌نیل باین افتخار وگرفتن جایزه باانجمن علوم سوئد درشهر استکهلم است .

۳ ـ جایزهٔ طب یا**فیزیولژی** که اعطای آن در عهدهٔ دانشکدهٔ طبی استکهلم نهاده شده .

۴ ـ **جایزهٔ ادبیات** که آنرا دانشکدهٔ ادبیات استکهلم عطامیکند .

۵ ـ **جایزهٔ صلح** که‌اعطای‌آن‌بااعضای‌انجمنی‌است‌که ایشانرامجلس‌قانونگذار

۱- Alfred Bernhard Nobel

نروژ تعیین مینماید .

ادارهٔ موقوفهٔ نوبل بایك عدهٔ مدیرانی است که ایشان را انجمن علوم سوئد و دانشکده های علوم و ادبیات استکهلم و انجمن نروژ برگزیده‌اند وریاست آنان با شخصی است که اورا دولت سوئد انتخاب مینماید .

جوایز نوبل تاکنون باهالی اکثر ممالك اروپا وچندتن از مردم ممالك متحده داده شده واز آسیائیان فقط بژاپون وهندوستان این جوایز اصابت کرده است وامر عجیب اینکه تا بحال هیچیك از مردم ممالك اسلامی بگرفتن یکی از جوایز نوبل توفیق نیافته‌اند .

تأثیر جنگهای بین‌المللی در

علوم و ادبیات

اگرچه در طی جنگهای بین‌المللی ملل متمدن بعلت احتیاجیکه برای نابود کردن سریع حریف یادفاع مؤثر ازحیات خودداشتند ازعلوم طبیعی استفاده‌های تازه‌ای کردند و درساختن سلاحهای قتال از نوع توپ و تفنگ وتانك وهواپیما وزیردریائی وگاز های کشنده باختراعات جدیدی توفیق یافتند لیکن همینکه جنگ بانتها رسید و احتیاج باین گونه آلات و وسایل تقلیل پیداکرد قسمت مهمی از اختراعاتی که در طی جنگ برای منظورهای نظامی بدست آمده بود بخدمت تجارت و رفع حوایج دیگر ایام صلح گماشته‌شد مثلاً ازکوششیکه درفاصلهٔ این مدت مهندسین ومخترعین برای ازدیاد سرعت و استحکام هواپیماها وکشتیهای جنگی بکاربرده بودند در دورهٔ صلح استفادهٔ کلی بعمل آمد وکشتیهای تجارتی سریع‌السیر وهواپیماهای بزرگ ومستحکم جهت‌سیر درردریا یا روی‌هوا ساخته‌شد مخصوصاً چون آلمان باامضای عهدنامهٔ ورسای ازداشتن هواپیمای‌جنگی محروم و بحریهٔ نظامی آن نیزمحدود شد واکثر کشتیهای تجارتی آن هم بغرامت رفت تمام‌هم مهندسین آن‌معطوف بساختن هواپیمای‌مسافربری وکشتیهای‌ظریف تندرو گردیدوهنوز چندسالی ازخاتمهٔ جنگ نگذشته‌بود که آلمان‌در هواپیمائی تجارتی و مسافربری دراروپا حائز مقام اول گردید وشرکتهای‌هوائی‌این کشور مابین کلیه بلاد داخلی وشهرهای عمدهٔ اروپا حتی درآسیا وامریکا نیز خطوط منظمی جهت رفت وآمدباطیاره‌برقرار نمودند وسریع‌السیرترین کشتیهائیرا که‌تاآن تاریخ دنیادیده‌بود ساختند ممالك‌دیگر نیزبهمین سبك‌ببسط هواپیمائی کشور وبحریهٔ تجارتی‌قیام‌نمودند وازعمده‌مسائلیکه درفاصلهٔ بین‌جنگهای بین‌المللی وجنگهای اخیر

پس ازچندین بارشکست وخسارات مادی وجانی بالاخره حل شد رفت و آمدباهواپیما بود بین دوقارهٔ قدیم وجدید ورفتن بقطب و گردیدن بدوردنیا باهمین وسیله امریکائیها ابتدا باطیاره در ۲۰مه ۱۹۲۷ یکسره از نیویورك بپاریس آمدند و آلمانها در ۱۲ آوریل همان سال ازدوبلین بلابرادر رفتند ،آلمانها باکشتی هوائی از نوع زپلین هم برفرازقطب پرواز کردند وهم بدور دنیاگردیدند وروسها باگذشتن ازروی قطب شمال خود را ازروسیه بممالك متحده رساندند .

اختراع دیگری که بعلت احتیاجات مخابراتی درضمن جنگهای بین المللی ترقی فوق العاده یافته و بعد از انجام جنگ از آن استفادهٔ بیشمار شده تلگراف بیسیم و رادیواست مخصوصاً رادیو بقدری ترقی و تعمیم پیداکرده که امروز از لوازم حیاتی عموم ملل دنیاگردیده است .

علم شیمی نیز از علومی است که پس ازجنگ دراکثر ممالك معظمه رو بترقی کلی رفته وعلت این مسئله بیشتر آن بوده است که آلمانهاکه سرآمد و پیشقدم ملل دیگر در این رشته بشمارمیآیند پس ازاستفاده هائیکه درجنگهای بین المللی ازاین علم برای ساختن گازهای کشنده ومواد سوزان ومنفجر کردند ملل دیگر مخصوصاً انگلیسها و امریکائیهارا نیزبرای مبارزه ببسط علم مزبور درمیان خود واداشتند وچون جنگ خاتمه پذیرفت کارخانه هائیکه در این ممالك مواد قتالهٔ جنگ میساختند چرخهای خود را برای ساختن دواهای طبی وادویهٔ ملونه وداروهای مفید بکارانداختندو باین ترتیب این علم را بیش از پیش ترقی دادند .

بعضی دیگراز رشته های علوم مانند طب مخصوصاً جراحی وبهداری و معالجهٔ امراض عصبی ودماغی که در جنگ احتیاج شدید بآنها پیدا شده بود پس ازجنگ نیز همچنان در خط ترقی پیش رفت و از این علوم رشته های تازه وبرای معالجات آلات و وسایل نوظاهر گردید .

اما جنگ های بین المللی بیش از هرچیز در علوم حکمتي و اخلاقي وادبيات

تأثیر کرده چه طرز شروع و خاتمه وپیش آمدها و نتایج آن بنیان بسی از تصورات و توهمات علمای فنون سیاست‌واقتصاد ‌و تاریخ وعلم اجتماع واخلاق رامتزلزل‌ساخته وبی‌اساس بودن بسیاری‌ازقضایائیرا که دانشمندان این رشته‌ها مسلم وقطعی‌میدانستند باثبات رسانده است .

در ابتدای قرن نوزدهم هگل حکیم بزرگ آلمانی اظهار داشته بود که‌تاریخ عالم جز شرح سیر بشر ازاستبداد بطرف آزادی چیزی دیگر نیست چنانکه‌درعهد تمدن ملل قدیمهٔ مشرق آزادی محدود بیکعده از سلاطین وحکام مستبد مقتدر بود درصورتیکه درقرن ما هر فردی‌آزادشده وحق دارد ازحریت فکر و عمل استفاده نماید .بنا براین عقیدهٔ‌هگل تاریخ بشری‌تاریخ‌ترقی‌نوع انسان درخط تحصیل آزادی فکر است وعصرما از این لحاظ عالی ترین اعصار بشمار می‌آید .

امری که‌عقیدهٔ امثال هگل‌رادرخصوص‌تعریف تاریخ‌تقویت کرد کشفیات‌داروین و پیروان او بود ایشان پس از اثبات اینکه نژاد انسانی از پست ترین صورت ها بصورت‌کاملتر کنونی درآمده باین نتیجه رسیده بودند که قوای بشر از جهات عقلانی وتدبیر نیزپیوسته روبارتقاء وتکامل‌میرود . پیدا شدن حس صلح خواهی‌وبشردوستی واقداماتی که دراین‌زمینه‌ازطرف‌انجمنها ودولت‌ها میشدوسابقاً نیز بآنها اشاره‌کردیم بحقانیت این نظریه امیدواری میداد .

اما کارل مارکس که تحت تأثیر افکارهگل بار آمده وبفلسفهٔ او درباب‌تاریخ آشناشده بود پس ازآنکه بانتشار مذهب سوسیالیسم دست زد در تعریف‌تاریخ‌پیرو نظریهٔ‌دیگری‌شدو بجای‌آنکه‌سرگذشت بشرراماننده‌گل‌ازلحاظ‌سعی‌درتحصیل آزادی مورد توجه قرار دهد آنرا از لحاظ اقتصادی ومادی تحت مطالعه آورد و گفت که علت العلل‌همهٔ وقایع تاریخی عوامل اقتصادی و مادی بوده وسایرشؤن زندگانی بشر خواهی نخواهی تابع تشکیلات اقتصادی ومادی‌حوزهٔ اجتماعی است . هگل‌ومارکس چون هیچیك مورخ نبودند درست ازسرترقی و تنزل امم وعوامل مهمی که‌دراین‌راه

مؤثر است آگاهی نداشتند بلکه هر کدام برای اثبات منظوری که آن را مسلم پنداشته بودند تاریخ را بعنوان شاهد ذکر میکردند. هگل که از فشار استبداد در آلمان و تحکم و تطاول اجانب بر وطن خود بجان آمده بود با حرارت بسیار طالب آزادی فکر و عمل برای هموطنان خود بود و مارکس که نزاع بین طبقات را حتمی میشمرد میخواست با تقویت طبقهٔ کارگر سرمایه داران را ازمیان بردارد و حکومت را در دست کارگران قرار دهد.

جنگهای بین المللی اکثر نظریه هائی را که مردم درباب تاریخ و مشی آیندهٔ بشر داشتند برهم زدچه ازطرفی بعالم فهماند که ترقیاتی که در علم و صنعت نصیب اروپا شده بخیر وسعادت وترقی حقیقی نوع انسانی مقرون نبوده است از طرف دیگر امیدی که مردم بپیشرفت آزادی ودموکراسی داشتند باظهور دولت های دیکتاتوری واستیلا یافتن چند تن اززمامداران خود رأی براختیار و آزادی ملیون ها مردم تربیت یافتهٔ متمدن بیأس کلی مبدل گردید.

امر دیگری که براثر بروز جنگهای بین المللی مسلم شدخطری بود که ازتقویت یافتن حس ملت خواهی خارج ازاندازه از اوایل قرن نوزدهم در اروپا بظهوررسیده و هرروز مردم ممالك آن قطعه را بعنوان جمع آوردن جمیع همنژادان یاهم زبانان خود تحت یك ادارهٔ واحد بهیجان و جنب وجوش وا میداشت و افروخته شدن آتش جنگ را مهیا می ساخت.

بحران اقتصادی واخلاقی عجیبی که بعد از جنگهای بین المللی رخ داد بنیان اصولی راکه علمای علوم واقتصاد واجتماع واخلاق تا این زمان مسلم ومتقن میشمردند بلرزه در آورد، تنزل نرخ پولهائی که همه وقت ثابت شمرده شده بود، بیکاری و ورشکستگیهای پی درپی وپائین آمدن قدرت خرید درمیان مردم وبسته شدن باب اکثر معاملات، غالب کشورها را دچار گرفتاریهای خطیر کرد.

مصائب جنگهای بین المللی و توابع شوم آن ضربت سختی بود بطبقه ای از مردم مانند سرتیپ بر نهاردی یا **پل درولد**[١] (١٨٤٦ ـ ١٩١٤) شاعر فرانسوی که همه وقت هموطنان خود را بجنگ جوئی یا کشیدن انتقام از دشمنان تحریض نموده بودند. برخلاف شمارهٔ هواخواهان افکار امثال تولستوی و نورمان آنجل وژان ژورس که ایشان را صلح خواهان[٢] میخواندند رو بافزایش گذاشت و این طبقه جنگ را دشمن میداشتند ومیگفتند بهرقیمت که باشد باید از بروز آن جلوگیری کرد.

درآلمان مشهورترین کسانی که بنشر اینگونه افکار پرداخته اند یکی **رمارك**[٣] است که کتاب معروف او بعنوان «در غرب خبری نیست» شهرتی جهانگیر یافته دیگری **آرنولدزوایگ**[٤] دراطریش **استفان زوایگ**[٥]، درفرانسه **باربوس**[٦] (١٨٧٤ ـ ١٩٣٥) و **رمن رلاند**[٧] (متولد در ١٨٦٦) و **آناتول فرانس** (١٨٤٤-١٩٢٤) درانگلیس نویسندگان بسیار مشهور آن کشورمانند **ولز**[٨] (متولد در ١٨٦٦) و **هکسلی** (متولد در ١٨٩٤) و **برنارد شاو**[٩] ایرلندی (متولد در ١٨٥٦) و عده‌ای دیگر از این طبقه درسایر کشورها.

غیراز این طبقه مردم که یامضار ومصائب جنگ رادرنوشته‌های خودظاهرساخته یا تحت تأثیر افکاراجتماعی کارلمارکس وژان ژورس وسایر قائدین حزب سوسیالیست واقع بوده و برای ازمیان بردن سرمایه داری وقدرت نظامی کوشش بخرج میدادند طبقهٔ دیگری ازعلماوحکما نیز بظهور رسیدند که معایب ونواقص تمدن مادی کنونی. راکه براساس کارخانه وماشین مبتنی است درنوشته های خود تقریر نمودند واز مقایسهٔ آن با تمدنهای دیگری که پیشتر دردنیامخصوصاً درشرق وجود داشته گفتند که عیب اساسی این تمدن آنست که ملل اروپائی منحصراً برفع حوائج مادی خود توجه نموده ورفع

---

١ - Paul Déroulède ٢ - pacifistes ٣ - Remark ٤ - Arnold Zweig

٥ - Stefan z. ٦ - Henri Barbusse ٧ - Romain Roland ٨ - Wells

٩ - Bernard Shaw

سلسلهٔ دیگر از حوایج انسانی را که حوائج روحی و نفسانی باشد بکلی مهمل گذاشته‌اند و بهمین جهت در هیئتهای اجتماعیهٔ امروزی حال سکون و تعادل بهم خورده است بنابراین یا باید بار دیگر این تعادل بر قرار شود یا اینکه تمدن مادی کنونی محکوم بزوال است.

از این جماعتند **رابیندرانات تاگور** (۱۸۶۱ـ۱۹۴۱) شاعر نامی هندی که اکثر مصائب و آلام اجتماعی تمدن جدید را زادهٔ ماشین و کارخانه میدانست و تا حدی مهاتما گاندی هموطن او نیز بهمین عقیده است و **دکتر آلکسیس کارل**[۲] از اطبای دانشمند فرانسوی واز کارکنان مؤسسهٔ رکفلر صاحب کتابی در خصوص لزوم توجه بحوائج نفسانی و اخلاقی انسان و **اشپنگلر**[۳] فیلسوف آلمانی که کتابی دارد بنام **زوال مغرب** و عقیدهٔ او اینست که هر تمدنی نیز مانند موجودات زنده آخری دارد و تمدن مغرب زمین بحال زوال رسیده و پایان آن نزدیك است و هموطن و معاصر اشپنگلر **کیزرلینگ**[۴] فیلسوف دیگر آلمانی در کتابی بنام «سفرنامهٔ یك تن حکیم» بتمدن کنونی حمله میکند و مانند آناتول فرانس معتقد است که دانشمندان امروز بناحق تعصبی کورکورانه نسبت بآنچه که بوسیلهٔ علوم مثبته بدست میآید و بآنها «حقایق» میگویند میورزند و از توجه بعواطف و احساسات غافلند و سعی دارند که کلیهٔ مسائل نامرئی مجهول را هم بوسیلهٔ حقایق مرئی حل و بیان کنند.

افکار این قبیل نویسندگان تنها در میان طبقهٔ با سواد و روشن فکر نفوذ داشت اما بدبختانه زمام کارهای ملکی و اقتصادی در دست سیاسیون و اصحاب بانکها و کارخانجات اسلحه سازی و غیره بود بهمین علت از این گونه آراء اثری سودمند بدست نیامد و چون معاهدات صلح نیز بتوسط همین سیاسیون و اقتصادیون کوتاه نظر درست شده و در ساختن دنیای تازه بهوی و هوس خود مرتکب بسی خطاها شده بودند بلافاصله

---

۱ ـ Rabindranath Tagore ـ ۲ Alexis Carrel ـ ۳ Spengler

۴ ـ Keyserling

بعداز جنگ حس انتقام‌درمغلوبین ونخوت وغرور درغالبین اوج گرفت وبشرحیکه سابقاً گفتیم دورهٔ‌بر گشت قدرتهای‌نظامی‌وحکومتهای دیکتاتوری در غالب‌کشورهای مغلوب دررسید و این‌دیکتاتورها پس از غصب زمام حکومت ادبیاتهای مخصوصی‌که فقط باءفکر ایشان موافقت داشت و تعصب سیاسی را تبلیغ مینمود درست‌کردند و هر که را که باعقاید ایشان موافقت نداشت یاکشتند یا بیبرون از کشور راندند و با سوختن کتب و بستن مؤسسات مخالف مرتکب جنایاتی شدندکه تاریخ بشر نظیر آنرا ندیده است .

اوضاع اجتماعی اروپا

بعد از جنگهای بین‌المللی

در اوضاع اجتماعی اروپا قبل از شروع جنگهای بین‌المللی امر مهم غیر از جهد فوق‌العادهٔ دول در تکثیر اسلحه و مهمات و تعمیم نظام اجباری و خیال کشیدن انتقام ازدشمن یاتعرض بیکدیگر که‌سابقاً بتمام آنهااشاره کرده‌ایم یکی مسئلهٔ کشمکش بین رعایا و سلاطین مستبد بود درکشورهائی مثل روسیه وآلمان و اطریش یاجهد اقلیت های‌نژادی و ملی برای‌بیرون آمدن اززیردست‌بیگانگان وپیوستن بهم‌نژادان وهموطنان خود (درروسیه وعثمانی‌واطریش و آلمان) دیگرکوشش احزاب افراطی دست چپ(سوسیالیستها) برای از میان برداشتن‌سرمایه‌داران ودرهم شکستن‌قدرت نظامیان و بدست آوردن زمام حکومت جهت‌کارگران .

اگرچه جنگهای بین‌المللی وگرفتاریهائیکه مردم در طی دورهٔ آن داشتند تا حدی مجال آنرا نمیدادکه کشمکشهای سابق بین رعایا و سلاطین یا میان نژاد های محکوم و حاکم و طبقهٔ کارگر و سرمایه دار شدت یابدلیکن همینکه جنگ خاتمه یافت و فشار زمامداران بعلت تزلزل یافتن قدرت ایشان یاضعف دولتها ازمیان رفت کلیهٔ این مسائل موضوع اختلاف باردیگر ظاهر شد بلکه شدت آن بمراتب بیشتر ازپیشتر گردید ومادرفصول گذشته شمه‌ای ازآنهاراذکرکردیم وگفتیم که‌بعدازجنگ کار این منازعات بکجا انجامید وچگونه اقلیتهای ملی ونژادی بقسمتی از آرزوهای دیرینهٔ خودرسیدند ونزاع بین رعایا وسلاطین‌مستبد وکشمکشهای طبقاتی بچه‌شکل حکومت اکثر ممالک‌را بجمهوری مبدل ساخت وحزب سوسیالیست رابیش ازپیش‌در ادارهٔ امور حکومتی دخالت داد .

اینك تأثیرات مهمی راکه جنگهای بین‌المللی در اوضاع اجتماعی اروپاکرده ذیلاً خلاصه‌میکنیم :

۱ - دخالت دولتها درمسائل اجتماعی و مسائل مربوط بکار وکارگر اگرچه ازابتدای قرن نوزدهم شروع شده وسوسیالیستها آنرا درصورت گرفتن زمام‌اموربدست خود لازم شمرده بودند درکلیهٔ‌ممالکیکه درجنگ داخل بودند شدت یافت‌باینمعنی که هردولتی تمام وسایل ارتباطیه و نقلیه‌را مستقیماً تحت اداره گرفت، ساعات‌کاررا باختیار خود منظم نمود وراه بردن بعضی از شعب صنعت را نیز بخود اختصاص‌داد اگرچه قسمتی از این تصرفات دولت پس از جنك از میان رفت لیکن قسمتی ازآنها بحال‌اول‌برنگشت ودرکشورهائیکه سوسیالیست‌ها قدرت یافتند درملی کردن اراضی ومعادن و راه‌آهنها و بانکها و کارخانجات اسلحه سازی اصرار فوق‌العاده داشتند و درپاره ای موارد طرح خود را بمورد عمل نیز گذاشتند .

۲ - چون یکعده ازصرافان وارباب کارخانجات وبانکها در طی جنگ‌استفاده های بی پایان برده و پولهای گزاف گرد کرده بودند در هریك ازممالك طبقهٔ‌زورمند ومتنفذی از ایشان‌برروی کار آمد وچون‌غالب این کشورها هم ضعیف و بیپا و بی‌پول شده‌بودندوباین طبقه‌احتیاج‌داشتند روزبروزقدرت‌سرمایه داران وتوانگران‌افزایش می‌یافت . درمقابل این طبقه جماعت‌کارگران بعلت افزوده شدن قیمت‌معیشت‌وتعدی صاحبان‌کارخانجات چون زندگانی خود را درخطر میدیدند روزبروز بیشتر دراتحاد بایکدیگروتقویت‌اتحادیه‌های کارگری‌خود میکوشیدند ودرمقابل کارازاربابان‌مزدزیاد تر میطلبیدند واگرموافق دلخواه ایشان رفتار نمیشد دست باعتصاب میزدندو بکلی چرخ کارها را لنك میکردند . دولتهای اروپا پس ازجنگ براثر نفوذ یافتن سرمایه داران ازطرفی‌وکارگران ازطرفی‌دیگرتحت فشارهردو طبقه قرارگرفتند ودر انتخاب گاهی اکثریت بانمایندگان یك‌طبقه میشد وگاهی بانمایندگان طبقهٔ دیگروچون‌هیچ یك ازاین دوطبقه‌هم‌پس‌ازآنکه زمام امور را دردست میگرفتند بعلت تعصبی که در

مخالفت با طبقهٔ دیگر داشتند وکار شکنیهائیکه ازجانب مخالفین خود میدیدند برفع بحرانهای اقتصادی و سیاسی وعلاج دردهای اجتماعی توفیق نمی‌یافتند وعامه رامأیوس می‌کردند هرچند سال یك بار طبقه ای جای خود را بطبقهٔ دیگر میداد و درد از نو شروع میشد .

٣ - اثر دیگر جنگ دراوضاع اجتماعی اروپا پیشرفت فوق‌العادهٔ احزاب مارکسی وسوسیالیستی است در غالب ممالك اروپا و ما سابقاً از این مقوله صحبت کرده‌ایم .

٤ - پس از خاتمهٔ جنگ درممالك اروپا احتیاج شدیدی بمحصولات زراعتی پیش آمد چه ازیك طرف قسمتی ازاراضی حاصلخیز خراب شده وجماعتی اززارعین تلف گردیده بودند وازطرفی دیگر بعلت بحران اقتصادی و از دست رفتن عده‌ای از کشتیهای تجارتی تحصیل این محصولات ازخارج مشکل بود . بعلاوه بعضی از ممالك مانند آلمان که درضمن جنگهای بین‌المللی تحت محاصرهٔ اقتصادی دشمنان خود افتاده واز آوردن محصولات زراعتی خارج محروم شده بود درصدد برآمدند که بیش از پیش امر زراعت را تشویق کنند تا اگر جنگی دیگر پیش آید از این لحاظ گرفتار زحمت نشوند .

همین علاقه پیدا کردن جمعی ازروستائیان وکارگران بزراعت و از میان رفتن ملاکین بزرگ در پاره‌ای ممالك (مانند روسیه براثر انقلاب یا انگلیس در نتیجهٔ مالیاتهای سنگینی که مالکین را بفروش املاك خود برعایا مجبور کرد) قسمت عمدهٔ اراضی مزروع را بدست خرده مالکین داد و چنین بنظرمیرسید که این کیفیت یعنی علاقه‌مند شدن روستائیان بزمین وآب وملك خود بتدریج ایشان را درمسائل اجتماعی محافظه‌کار ودشمن انقلاب بار آورد ونمایندگانی دارای همین روح انتخاب کنندو اوضاع اروپاقرین سکون وثبات گردد لیکن کمی بعد براثر اختیار یافتن دیکتاتورها در روسیه و آلمان وایتالیا ودست انداختن دولتها برکلیهٔ وسایل تولید محصول این امید نیز بیأس مبدل گردید .

٥ ـ ترقی حس ملیت نیز براثر تجزیه شدن امپراطوریهای عثمانی و اطریش ومجارستان واحیای دولی مانند لهستان وچکوسلواکی ویوگوسلاوی روز بروز بیشتر شد وکار بآنجا کشید که هردسته ازمردم کوچکی که بزبانی مخصوص تکلم میکردند یا مختصر اختلاف نژادی با همسایگان خود داشتند بدون اینکه مواظب رعایت مصالح دیگر خود باشند بهوس یافتن استقلال وتشکیل دولتی آزاد سربلند کردند وبا اینکه درتمام مدت تاریخ هیچکس یادنداشت که این گونه مردم روزگاری ازنعمت استقلال وآزادی وتمدن وادبیاتی مخصوص بخود بهره مند بوده باشندخواستند با غرورونخوتی دور ازعقل واندازه اهمیت وجود خود را بزور بدیگران بفهمانند و از این رهگذر مشکلی دیگر برمشکلات بعد از جنگ اروپا افزوده شد.

٦ ـ ازمیان رفتن خاندانهای سلطنتی کهن مانند خاندان آل عثمان وهابسبورك وهوهن زلرن ورمانف که دراروپا نشانهٔ کامل استبداد وظلم وستم نسبت بملل مغلوبه شناخته شده بودند وآزادشدن این ملل از قید رعیتی حس دموکراسی وآزادی را نیز دراروپا پیشرفت عظیم داد ودنبالهٔ آن حتی بقطعات دیگر مخصوصاً بآسیا هم کشید عده ممالك جمهوری زیادتر شدوکشورهائی که هنوزمردم آن رشد سیاسی کافی نیافته بودند بتقلید امریکا وانگلیس برای خودحکومتهای دموکراسی درست کردند لیکن بزودی درعمل ثابت شد که همهٔ اقوام علی السویه لیاقت داشتن حکومت های آزادودموکراسی را ندارند وچون چنانکه باید طبعاً ازقیود عادات وآداب عهد استبداد رهائی نیافته اند هرآن ممکنست که اسیر قدرت زمامداران مقتدر ومحیل شوند وکورکورانه بدنبال اوبدوند ودرخود آن درجه ازشهامت وجرأت را که برای حفظ آزادی ونابود کردن اقتدار مستبدین است نبینند چنانکه درروسیه وآلمان وایتالیا حکومت های سوسیالیستی پس ازعجزی که ازآنها درمقابل حل مشکلات اقتصادی واجتماعی بعد از جنگ ظاهر شدبدست دیکتاتورها ازمیان رفتند وعامهٔ مردم بهیچوجه نتوانستند ازاین پیش آمدها

جلوگیری کنند درصورتیکه تصور چنین پیش آمدی در کشور هائی نظیر انگلیس و سویس وممالك متحدهٔ امریکا که عالیترین نمونه‌های ممالك دموکراسی و آزاددنیاهستند تقریباً محال بنظر میرسد .

خاتمه

قسمت دوم

تاریخ تمدن جدید در ایران

تاریخ آشنائی ایران بامعارف اروپائی

بشرحیکه در ضمن تاریخ تمدن جدید در اروپا در طی قسمت اول همین کتاب بیان کرده‌ایم غرض ما از تمدن جدید و معارف اروپائی آن تمدن و معارفی است که از اواخر قرون وسطی و اوایل قرون جدیده یعنی از اواسط قرن پانزدهم میلادی (اواسط قرن نهم هجری) در قطعهٔ اروپا بخصوص درقسمتهای مرکزی و غربی آن شروع بنضج و ترقی کرده و در قرن هفدهم و هجدهم بعلل اکتشافات علمی مهم و استفاده‌های عملی از قوانین علمی صورتی پیدا نموده است که بکلی با تمدنهای سابق فرق داشته و اساس تمدن مادی و کارخانه‌ای امروزی شده است. شروع دورهٔ جدید تاریخ اروپا که با نهضت‌های علمی و ادبی و مذهبی و کشف اراضی جدیده و سیاحتهای جغرافیائی و اختراعات تازه مقارن بوده سال ۱۴۵۳ میلادی یعنی سال فتح شهر استنبول و انقراض دولت روم شرقی است بدست ترکان عثمانی و این سال که با ۸۵۷ هجری برابر می‌شود سالی است که در آن ایران در نهایت هرج و مرج سیاسی سر میکرده و قسمتهای مختلفهٔ آن بین شاهزادگان تیموری و ترکمانان آق‌قویونلو و قراقویونلو مورد نزاع بوده . درسالی که استنبول بدست عثمانیان مفتوح گردید سلطنت قسمت عمدهٔ شرقی ایران در دست سلطان ابوسعید تیموری (۸۵۵—۸۷۳) و فارس و کرمان و عراق و آذربایجان تحت امر جهانشاه قراقویونلو (۸۳۹—۸۷۲) بود و امیر مقتدر دیگری از ترکمانان آق‌قویونلو بنام حسن بیك بکار تأسیس سلسلهٔ دیگری در حدود دیار بکر و ارمنستان بجد و جهد اشتغال داشت و این وقایع قریب پنجاه سال قبل از تأسیس سلسلهٔ صفویه و تجدید وحدت سیاسی و ملکی ایران اتفاق می‌افتاد .

بااین مقدمه شروع آشنائی ایران باتمدن جدید و معارف اروپائی نمیتواند ازهمین حدود نیمهٔ قرن نهم هجری جلوتر باشد چه قبل از آن بشرحیکه گفتیم تمدن جدید هنوز در اروپا پرو پائی پیدا نکرده و چندان قوت و قدرتی برای انتشار درخارج از آن قطعه نداشته است .

اولین آثاری که از این تمدن اروپائی در ایران انتشار یافته بتوسط تجار ونیزی و نمایندگان تجارتی وسیاسی جمهوری ونیز بوده است که باامیر حسن بیک آق قویونلو برضد ترکان عثمانی معاهدهٔ اتحادی بسته ودر این ایام با ایران ارتباط ورفت وآمد بسیار داشتند ، تفنگ و خمپاره انداز وشمخال و عینک برای تقویت چشم از جمله چیزهائی است که بتوسط همین تجار و نمایندگان ونیزی درظرف پنجاه سال قبل از تأسیس دولت صفویه درایران منتشر شده است .

تشکیل دولت عثمانی در آناطولی و تسخیر استنبول و ممالك بالکان و جزایر و سواحل شرقی مدیترانه بتوسط چندتن از مقتدرترین سلاطین ایشان مثل سلطان محمد فاتح و سلطان سلیم و سلطان سلیمان از وقایع عظیمی است که هم در میان ممالك عیسوی اروپا تأثیرات بزرگ داشته هم در ایران .

از اواخر دورهٔ سلطنت ایلخانان مغول درایران مابین یکعده از بنادر ایتالیا مثل ونیز وپیز وژن و نواحی تجارتی ایران روابط داد و ستد از راه گرجستان و شبه جزیرهٔ قرم (کریمه) یاازطریق بندر طرابوزان واستنبول یا از راه موصل ودیار بکر و حلب و بندر اسکندرونه دایر بود و تجار ایتالیائی از این طرق امتعهٔ مرغوب ایران مثل ظروف واسلحه سرد واقسام پارچه‌های قیمتی وشال وقالی مخصوصاً ابریشم را باروپا میبردند و دراین مرحله مقام اول را تجار شهر ونیز داشتند چه ونیز در این تاریخ دولتی جمهوری بود وکشتیهای تجارتی وجنگی بسیار داشت وبریك عده از جزایر و بنادر مدیترانهٔ شرقی حکومت میکرد و نمایندگان سیاسی وتجارتی آن غالباً بمأموریت بدربار ایران می آمدند .

استیلای عثمانیها براستنبول و بوغازها از دوطرف حیات سیاسی واقتصادی ونیز را درخطر انداخت چه از یکجهت راه رفت وآمد ایشان را بدریای سیاه وبنادر شام بست وجزایر یونان وقبرس راکه دردست جمهوری ونیز بود ازکف ایشان بدر برد و از جهت دیگر راه تجارت مستقیم ایشان را باایران قطع کرد ومعاملهٔ ابریشم

ایران را بتوسط تجار ونیزی بزحمت کلی انداخت . دست و پائی که ونیزیها برای بستن اتحاد با امیرحسن بیك آق‌قویونلو و اغوای او بجنگ باترکان عثمانی می کردند تمام برای این بود که ازخطر استیلای عثمانیها برجزایرو بنادرمتعلق بخود بکاهند وراه تجارت باایران را باز کنند لیکن دراینراه نه توفیقی نصیب ونیزیها شد نه نصیب امیرحسن بیك بلکه برعکس عثمانیهاهم ونیزیها را مغلوب کردند وهم مؤسس سلسلهٔ آق‌قویونلو را وبالنتیجه معاملهٔ ابریشم ایران دردست ترکان عثمانی افتاد واروپائیانی که میخواستند این متاع نفیس گران‌قیمت رابدست بیاورند بأستنبول وبغداد وحلب می آمدند ودر آنجا از ترکانی که ابریشم ایران را خریده بودند با قیمتهائی گرانتر میخریدند .

این تجار فرنگی که از مردم فرانسه و انگلیس و ایتالیا بودند در ضمن معاملهٔ ابریشم با ترکان عثمانی درازای پرداخت قیمت خرید های خود غالب اوقات بعضی از مصنوعات ممالك خود راکه درحال ترقی بود و در مشرق زمین تهیهٔ نظیر آنها میسر نبود بفروشندگان وامیگذاشتند مثل تفنگ و توپ وساعت و غیره .

این‌عمل‌مقدمه‌ای‌شد برای آشنائی‌مردم مشرق‌باآثار تمدن جدید و مصنوعات اروپائی و البته بعلت نزدیکی‌ترکان عثمانی زودتر از مردم ایران بآنها آشناشدند و از آنها استفاده کردند چنانکه یکی از علل‌عمدهٔ پیشرفت سلاطین عثمانی‌درجنگهای ایشان باپادشاهان ایران و امرای مصر و شام در ابتدا داشتن توپ و تفنگ مجهز بود در صورتیکه دشمنان ایشان یااز داشتن این نوع اسلحه محروم بودند یاآنکه نوع اسلحهٔ آنان بپایهٔ اسلحهٔ عثمانیان نمیرسید .

در جنگ چالدران که در ۹۲۰ بین شاه اسماعیل اول و سلطان سلیم خان درگرفت وبشکست پادشاه صفوی منتهی شد سلطان سلیم توپخانه‌ای قوی داشت در صورتیکه سپاه ایران از آن محروم بودند و پس از ختم جنگ چند عراده از این توپها در میدان ماند وسلطان‌سلیم بعلت سنگینی از بردن آنها صرف نظر کرد ولی ایرانیان هیچوقت بضبط آنها توجهی نکردند و استفاده ای از آنها بعمل نیامد .

درزمان سلطنت بالنسبه طولانی شاه طهماسب اول (۹۳۰ — ۹۸٤) بر اثر زیادشدن مراودات اروپائیان بایران اسلحهٔ ناریهٔ در ایران انتشار یافت و ساختن توپ و تفنگ در این مملکت بدست استادانی که ازخارجه آمده بودند و ایرانیانی که این صنعت را پیش ایشان آموخته بودند رایج شد و یکعده ازاین استادان خارجی کسانی بودند که قبلا پیش سلاطین عثمانی کار میکرده و براثر رنجش ازایشان بایران پناه آورده بودند حتی گاهی بعضی ازسران سپاهی یاشاهزادگان عثمانی نیزدر پناهنده شدن بایران مقداری اسلحه باخود برای تقدیم بپادشاهان صفوی می آوردند چنانکه در سال ۹٦٦ که بایزید میرزا پسر سلطان سلیمان بشاه طهماسب اول پناه آورد باخود سی عراده توپ همراه داشت .

بسط استعمال اسلحهٔ آتشی ونظام جدید بسبك اروپائی در عهد شاه عباس بزرگ بکمال رسید و بیشتر این کار بدست برادران شرلی مخصوصا انتونی شرلی[1] صورت گرفت .

درسال ۱۰۰٦ موقعیکه شاه عباس برای دفع ازبکان درخراسان بود شخصی ازنجیب زادگان انگلیسی که مردی پخته وجنگ آزموده بود بابرادر خود و بیست وشش تن همراه بعزم ملاقات پادشاه صفوی بایران آمد و غرض اواز یکطرف تحصیل امتیازاتی تجارتی بود واز طرفی دیگر واردکردن شاه در اتحاد باسلاطین عیسوی اروپا برضد ترکان عثمانی .

در میان همراهان شرلی چندتن استادکاردان بودند ازآنجمله یکی توپ ساز بود و خود او نیز چندکتاب راجع بفن قلعه و استحکامات سازی همراه داشت شاه عباس بآن کتب وهنرآن استادان توجه مخصوص پیدا کرد وامرداد که شرلی وکارآگاهان دیگر همراه او برای سپاه ایران اسلحهٔ جدید بسازند وشاه وسپهسالار لشکر ایران اللهوردی‌خان بدستیاری شرلی و همراهان او بزودی توفیق

Anthony Sherley - ۱



شاه عباس بزرگ

یافتند که از قدرت و نفوذ سپاهیان بی‌نظم قزلباش بکاهند وسپاهی مرکب از ۱۰۰۰۰ سوار و ۲۰۰۰۰ پیاده که همه تعلیم یافته وباسلحه و نظام جدید مجهز باشندتهیه کنند و این کار که در مدتی کمتر از یك سال بانجام رسید شاه عباس را بحمله برعثمانی و تحصیل فتوحاتی درخشان نایل ساخت.

باتمام این احوال فرماندهان سپاهی ایران چندان با استعمال توپ درجنگ موافقت نداشتند یکی بآن علت که بکار بردن آنرا درمقابل دشمنانی که آنرانداارند و از ساختن آن عاجزند عار میشمردند دیگر آنکه حمل و نقل آنرا باوجود سنگینی درجنگها مانع آزادی عمل سریع سواره نظام میدیدند و همین علت بود که شاه عباس ثانی اصلا صنف توپچی را درسپاه خود منحل کرد لیکن کمی بعد باز بوجود آن احتیاج احساس شد و در عهد شاه سلیمان و شاه سلطان حسین سپاه ایران توپخانه داشت .

در دورهٔ سلطنت صفویه اروپائیان و تجارارمنی که از شام وعثمانی بایران می آمدند یا ایرانیانی که بعنوان سفارت یاسیاحت یاتجارت باروپا رفته بودند یکعده ازوسایل تمدن جدید و آداب ومراسم اروپائی رابایران آوردند از آنجمله ایرانیان علاوه بر اسلحهٔ آتشی در عهد صفویه بتکمیل ساختن کشتی و کاغذ و ببعضی ازاصول معالجات طبی فرنگی واستعمال ساعت ودخانیات (مخصوصاً غلیون) و نقاشی اروپائی وصنعت چاپ و دوربین نجومی آشنا شدند واگر بعضی از این امورمثل چاپ وطب فرنگی معمول نشد لیکن بعضی دیگر کم وبیش انتشار یافت ودر زندگانی مردم مؤثر اتفاق افتاد .

دنبالهٔ آشنائی که ایرانیان باتمدن اروپائی درعهد صفویه پیدا کرده بودند اگرچه در عهد نادر وزندیه بعلت کمتر شدن ارتباط مردم این مملکت با اروپاکمتر گردید لیکن بازکم وبیش برقرار بود وچیزی که در این میان مهمتر شمرده میشود توجه نادرشاه است بساختن کشتی در ساحل دودریای مازندران و بوشهر و ساختن کوره ای در نزدیکی آمل برای ذوب آهن وگلوله وخمپاره سازی .

در سال ۱۱۵۱ هجری یکی از سیاحان انگلیسی بنام جان التن[۱] که سابقاً در خدمت روسیه بود با مقداری مال التجاره برشت آمد و از رضاقلی میرزا پسر نادر-

---

John Elton - ۱



آنتونی شرلی

شاه فرمانی دایر بتجارت با ایران گرفت و بانگلیس بر گشت وهمشهرین خود را به تجارت با ایران تشویق نمود و پس از مراجعت و تحصیل اجازه از روسیه در شهر غازان دو کشتی ساخت وباهمانها بساحل گیلان آمد• نادراز وجود جان التن استفاده کرد وجان التن اسلام آورد و سمت دریا بیگی نادر شاه را یافت ومأمور شدکه در

سال ۱۱۵۶ در مشهدسر و لنگرود برای ایران کشتی بسازد .

التن باوجود مخالفت روسها وهمشهریان خودکه از دشمنی روسها باتجار انگلیسی بیم داشتند دست ازکار نکشید وباعزم راسخ وکمك چندتن روسی وهندی موفق شدکه یك کشتی بآب اندازدحتی بعد از قتل نادر هم دنبال کار خود راگرفت لیکن در سال ۱۱۶۵ در یکی از انقلابات محلی گیلان بقتل رسید و موضوع کشتی سازی وکشتی رانی ایرانیان دربحرخزر موقوف گردید .

نادر درسال ۱۱۴۹ موقعیکه میخواست ببحرین وعمان لشکر بکشد چون انگلیسها باو درنقل و انتقال قشون از این ساحل بساحل دیگر کمك نکردند نادر برایشان متغیر گردید و امر دادکه در ساحل بوشهر کشتی بسازند لیکن چون چوب کافی در آنحدود نبود و باید چوب را از مازندران مردم بخرج خود منزل بمنزل به بوشهر برسانند این کار هم عملی نشد و ازکشتی سازی در ساحل خلیج فایده‌ای بدست نیامد .

اما مهمترین قدمی که در راه آشنا شدن ایرانیان بتمدن جدید و معارف اروپائی برداشته شده در دورهٔ قاجاریه است و این امر نتیجهٔ سه‌پیش آمد عمده بوده است :

۱ ـ توجه مخصوص عباس میرزا ولیعهد فتحعلیشاه و وزیر باتدبیر اومیرزا بزرگ قائم مقام اول در جلب مستشاران خارجی وفرستادن محصل وکارگر بخارجه و تأسیس چاپخانه و بعضی کارخانجات بسبك جدید در آذربایجان و ترجمهٔ کتب خارجی بفارسی .

۲ ـ آمدن هیأتهای نظامی فرانسوی وانگلیسی بایران واصلاحاتی که ایشان در نظام لشکری ایران و ساختن اسلحه و استحکامات و برداشتن نقشجات و ترجمهٔ کتب کردند .

۳ ـ اقدامات یکعده ازوزرای محمدشاه وناصرالدین شاه درجلب مستشاران

خارجی و ترجمهٔ کتب و فرستادن محصل بخارجه .

غیر از این سه پیش آمد یك عده از تجار ومبلغین اروپائی و ارمنی نیز که بایران می‌آمدند ویکعده ازایرانیانی که به‌اروپا و هندوستان رفته و بامعارف جدید آشنا شده بودند بوسیلهٔ ترجمهٔ بعضی ازکتب و نوشتن رسالات وحشر ونشربامردم باعث انتشار مقداری ازمعلومات اروپائی در ایران و آشناکردن ایرانیان ببعضی از حرف وصنایع فرنگی گردیدند ، اینك خلاصه‌ای از شرح سه پیش آمد فوق :

۱- اقدامات عباس میرزا وقائم مقام اول

عباس میرزا نایب‌السلطنه در محرم سال ۱۲۱٤ بسرکوبی یاغیان ایالت آذربایجان واقامت درتبریز باین‌شهروارد گردید و وزارت او بامیرزا عیسی‌فراهانی مشهور بمیرزا بزرگ و قائم مقام اول‌بود .

سال بعد از ورود عباس میرزا بآذربایجان روسها گرجستان را بخاك خود ملحق‌ساختند ودر ۱۲۱۸ تمام ماوراء قفقاز راتاحدود ارس‌گرفتند وچون این‌ولایات همیشه ضمیمهٔ ایران بودفتحعلیشاه عباس‌میرزا را بپس‌گرفتن آن ولایات‌مأمورساخت ودورهٔ اول جنگهای ایران و روس‌که از ۱۲۱۸ تا ۱۲۲۸ طول‌کشیده شروع شد . درطی این‌جنگها عباس‌میرزا و میرزابزرگ بزودی دریافتندکه باوسایل‌ساده وناقص ازکار افتاده‌ای‌که ایشان‌دراختیار دارند نمیتوانندازعهدهٔ توپ وتفنگ ونظام روسیه و وسایل دیگری‌که دردسترس آن قوم‌است برآیند وبرای مقابله با ایشان جزاخذ همان‌وسایل و اقتباس همان نظام چاره‌ای دیگرنیست بهمین‌جهت‌باوجود عدم‌معرفت کامل‌باحوال اروپا وتمدن اروپائی ونداشتن‌خبره ومتخصص وروابط ومترجم تاآنجا که میتوانستند دراین‌راه‌کوشیدند .

درسال۱۲۲٦عباس‌میرزاوقائم‌مقام‌اول‌همراه‌وزیرمختارانگلیس‌که‌بانگلستان برمیگشت دوتن ازجوانان ایرانی را برای‌تحصیل بانگلستان فرستادند یکی‌رابرای



عباس میرزا نایب‌السلطنه

تحصیل نقاشی ودیگری را برای تکمیل علم‌طب ، اولی در انگلیس مرد ودومی که میرزابابای افشار نام‌داشت و در ۱۲۳۵ بایران برگشت حکیمباشی عباس‌میرزا شد و تاآخرحیات ولیعهد باین‌سمت درخدمت اوبود ، برادر این‌حکیمباشی را هم‌عباس‌میرزا برای‌تحصیل معدن بروسیه فرستاد .

درسال ۱۲۳۰ عباس‌میرزا وقائم مقام اول پنج تن دیگر ازمحصلین ایرانی را از تبریز برای تحصیل فنون مختلفه از جمله مهندسی وفراگرفتن السنه و تاریخ و تاریخ طبیعی وطب وشیمی وتوپخانه و آهنگری وچخماق‌سازی بانگلستان فرستادند این هیأت پس از تکمیل معلومات در ۱۲۳۵ بایران برگشتند وازمشهورترین ایشان یکی میرزا صالح شیرازی است که اول روزنامه را در طهران دایر کرد و بعد از او صحبت خواهیم کرد دیگر میرزا سیدجعفر خان مهندس تبریزی است که بعد ها لقب مشیرالدوله یافته و از مهمترین رجال اواخر عهد محمد شاه و اوایل سلطنت ناصر- الدین شاه شده است .

پس از مراجعت این محصلین که همه استادانی ماهر وقابل بارآمده‌بودند عباس‌میرزا هریك از ایشان را بکار های مناسب در آذربایجان گماشت و امرداد که یك عده نیز زیردست ایشان بفراگرفتن معلومات جدیده مشغول شوند .

عباس میرزا بدستیاری این عده استاد و هنرمند که از اروپا رسیده بودند و ارامنه و اروپائیانی که درتبریز بودند دست بیك سلسله اصلاحات اساسی زد و اقدامات او را در این راه میتوان چنین خلاصه کرد :

۱ ـ اصلاح نظام لشکری بوضع اروپائی از تغییر لباس و اصطلاحات وتهیه قلاع و استحکامات بسبك اروپائی و انضباط لشکری .

۲ ـ ساختن اسلحه وکارخانجات باروت ریزی و فشنك سازی وتوپ ریزی

۳ ـ تأسیس کارخانجات دیگر از جمله ماهوت بافی در خوی برای تدارك لباس نظامیان .

٤ ـ ایجاد مطبعه در آذربایجان .

٥ ـ ترجمهٔ کتب از السنهٔ مختلفه بفارسی و تعلیم زبانهای خارجی .

٦ ـ فرستادن محصل وکارگر بممالك خارجه و جلب مستشاران وخبرگان از خارجه بایران . شرح این جمله را در فصول آینده اجمالاً خواهیم آورد .

۲- هیأتهای نظامی فرانسوی و انگلیسی در ایران

پس از شکستهائی که درجنگهای اول محاربات ایران وروس نصیب عباس‌میرزا نایب‌السلطنه وسپاهیان اوگردید این شاهزاده قابل ووزیر زیرك او میرزابزرك قائم مقام بزودی دریافتندکه یکی از علل عمدهٔ شکست سپاه ایران درمقابل قشون روسیه و پیش نرفتن کاری ازایشان همانا بدی وضع آرایش لشکرو نبودن حال نظم وانضباط در میان‌افراد سپاهی و پستی توپخانه واسلحه و احتیاج بوجودصاحب‌منصبان تعلیم یافته و نقشهٔ کار و این قبیل لوازمی است‌که بیمدد آنها هیچ جنگی بوضع جدید ممکن نیست بنتیجهٔ درستی منتهی‌گردد بهمین نظرعباس‌میرزا دست‌باصلاحات در نظام آذربایجان زدلیکن اقدامات اولیهٔ اومقرون بتوفیق نشد چه سپاهیان‌ایرانی که براه ورسم‌کهن خود سخت تعلق خاطر نشان میدادند ازهرگونه تشبه بفرنگیان استنکاف داشتند وتقلید ازکفار را جایز نمیشمردند . عباس‌میرزا برای آنکه‌برمقاومت مردم در این راه غالب آید خود اول بار لباس نظام جدید در برکرد و پیش یکنفر روسی‌بآموختن‌فنون‌نظامی‌مشغول‌شدبعداین‌کاررابهمراهی‌بیست‌تاسی‌نفرسپاهی‌درحیاطی محصور تمرین می‌نمود تامردم آنرا باستهزاء تلقی نکنند سپس‌اعیان زیر دست‌خود را باین عمل و مشق تفنگ واداشت وموفق شدکه دراین مرحله بنتایجی‌برسدیعنی بازحمات زیاد توانست‌که جمعی از تابعین خود را بمشقهای دسته جمعی و حرکت جبهه‌ای و عقب‌گرد با فرمان و نواختن طبل آشنا کند لیکن اشکال کار در نداشتن صاحب‌منصب بود وشاید اگر هیئت نمایندگان فرانسوی ازجانب بناپارت دراین‌موقع بخدمت عباس‌میرزا نمیرسیدند وصاحب منصبان آن‌هیئت بکارتعلیم قشون‌ایران‌دست نمیزدند ونظریات اورا تاحدی‌که انتظارمیرفت پیش‌نمیبردند اقدامات نایب‌السلطنه در خط اصلاح نظام ایران از آنچه خودکرده بود تجاوزنمینمود .

در سال ۱۲۱۹ که سال دوم جنگهای ایران و روس در دورهٔ اول بود

فتحعلیشاه پس از آنکه از جلب مساعدت انگلیس برای مقابله باروسها مأیوس شد و شرایط سنگینی‌راکه ایشان برای‌کمك بایران پیشنهادکرده بودند ردکردمتوجه ناپلئون بناپارت امپراطور فرانسه شدکه در این تاریخ مملکت مصررا فتح‌کرده و آوازهٔ او در مشرق زیاد پیچیده بود.

پادشاه ایران بعداز آنکه از خلیفهٔ ارامنهٔ ایروان اطلاعاتی‌کافی ازاحوال بناپارت پیداکرد مراسله‌ای باوکه دراین‌ایام باروسیه دشمن‌بود نوشت و این‌مراسله در آخر شوال ۱۲۱۹ بناپلئون رسید. بمحض دریافت مراسلهٔ پادشاه ایران ناپلئون که خیال‌فتح هندرا درسرداشت سفیری‌نزد فتحعلیشاه فرستادسپس یکی‌ازآجودانان خود را برای تحقیقات بایران روانه داشت سفیر ناپلئون بافتحعلیشاه ملاقات‌کرد و در مراجعت پیشنهاد های ایران راکه اهم آنها بازگرداندن‌گرجستان بایران بود برای ناپلئون برد.

پس از مراجعت سفیر فوق العادهٔ فرانسه ناپلئون چند نفر دیگررا پی‌درپی بایران بمأموریتهای مختلف فرستادمشهورترین ایشان بن‌تان[1] سلطان‌قسمت مهندسی بودکه بتبریزباردوی عباس‌میرزارفت‌وبکار تعمیر قلعه‌های نظامی وساختن‌استحکامات بطرز جدید مشغول شد.

دراوایل سال ۱۲۲۱ فتحعلیشاه میرزا رضاخان بیگلربیگی‌قزوین‌رابسفارت مأمور خدمت ناپلئون‌کرد و میرزارضاخان در اردوگاه فین‌کن‌اشتاین[2] ازبلادلهستان بحضور امپراطور باریافت.

این‌مأموریت بعقد معاهده‌ای بین ایران وفرانسه و فرستادن‌هیئتی ازجانب ناپلئون‌بایران‌منتهی‌شد.ریاست‌هیئتی که‌ازجانب‌ناپلئون‌بایران‌آمدندباسرتیپ‌گاردان[3] آجودان مخصوص امپراطور فرانسه بود.

معاهده فین‌کن‌اشتاین تحت شانزده ماده در تاریخ ۲۵صفر ۱۲۲۲ مطابق

---

le Général Gardane -٣ Finkenstein – ٢ le Capitaine Bontemps-١

با ٤ مه ۱۸۰۷ بامضای نمایندگان طرفین رسید ، مادهٔ ششم آن چنین است :

« چون اعلیحضرت پادشاه ایران مایل است که پیاده نظام و توپخانه و استحکامات خود را برطبق اصول اروپائی منظم نماید اعلیحضرت امپراطورفرانسویان وپادشاه ایتالیا متعهد میشود که توپهای صحرائی وتفنگهاوسرنیزه‌هائی راکه‌اعلیحضرت پادشاه ایران لازم دارد برای او تدارك نماید ، قیمت این‌اسلحه مطابق‌ارزش آنها در اروپا محسوب خواهد شد » . وماده هفتم معاهدهٔ فوق چنین‌است :

« اعلیحضرت امپراطور فرانسویان و پادشاه ایتالیا بر عهده میگیرد که هر اندازه صاحب‌منصب توپخانه و مهندسی و پیاده‌نظام که اعلیحضرت پادشاه ایران وجود آنهارا برای‌تحکیم قلاع وتنظیم توپخانه وپیاده‌نظام ایران‌برطبق اصول نظام اروپائی لازم بشمارد تحت اختیار اوبگذارد » .

سرتیپ گاردان برای اجرای این دو ماده از معاهدهٔ فین‌کن آشتاین و برداشتن نقشه از راهها و معابر و بنادر ایران و تعلیم سپاه و ساختن قلاع و تهیهٔ مقدمات حملهٔ بروسیه وصاف‌کردن راه هند باهفتادصاحب‌منصب ومهندس و نقشه‌کش و منشی و مترجم عازم ایران شد و در شوال ۱۲۲۲ بطهران رسیده سپس بفوریت همراهان خود را ببرداشتن نقشه های نظامی وتعلیم سپاهیان برطبق اصول جدیدو ساختن توپ واداشت و ایشان هم با حرارت و پشت کار مخصوص بایفای وظیفه مشغول شدند .

از این عده غیرازگاردان وبن‌تان‌که ذکر اوگذشت **فابویه**[1] و **ربول**[2] در اصفهان بساختن توپ وتهیهٔ قورخانه مشغول شدند وبخوبی ازعهدهٔ این‌کاربرآمدند و بن‌تان‌سابق‌الذکرو **وردیه**[3] درآذربایجان‌بتعلیم‌پیاده‌وسواره‌پرداختندو**لامی**[4] بتعمیر و ساختن قلاع در آنجا مشغول گردید و بعضی نیز بکردستان رفتند تاکردان زیر دست محمدعلی میرزا دولتشاه را تحت نظم و انضباط بیاورند .

۱- Fabvier ۲- Reboul ۳- Verdieh ٤- Lamy

هیئت مأمورین فرانسوی براثر بدعهدی ناپلئون و سازش او باروسیه بدون اینکه دربرگرداندن گرجستان بایران وختم جنگ بین این دولت وروسیه اقدامی کند و بعلت تحریکات و پول افشانیهای انگلیسها بالاخره درربیع الاول ۱۲۲۳ بترك ایران مجبور گردیدند بهمین جهت اقدامات مفیدی که ایشان در مدت یکسال واندی اقامت شروع کرده و برای آیندهٔ سپاه و سلاح ایران میتوانست بنیان بسیار خوبی باشد چنانکه باید نتیجهٔ ثابتی نداد و چون شروع آن بمصلحت سیاسی یك دولت خارجی بود باوجود کمال عشق و علاقهٔ عباس میرزا و میرزا بزرگ وفتحعلیشاه درآن زمینه همینکه جریان این مصلحت سیاسی تغییر یافت معطل و موقوف ماند همینقدر بود که فواید نظام و اسلحهٔ جدید معلوم مردم ایران گردید بخصوص وردیه در قلیل مدتی ۴۰۰۰ نفررا مسلح وبوضع نظام اروپائی درآورد وفابویه بیست عراده توپ ساخت وبحضورشاه آورد ودریك جنگ که سپاه ایران برهنمائی فرانسویان کردندفتح درخشانی نمودند . صاحبمنصبان تربیت یافته در زیر دست این فرانسویان و اسلحه وتوپخانهٔ ساخت آنها تامدتها اساس کار نظام و سلاح عباس میرزا بود .

در موقعیکه هیئت مأمورین فرانسوی در ایران بودنـد دولت انگلیس سرهَرفُرد جُونس[۱] را بسفارت فوق‌العاده بطهران فرستاد تاهم پای فرانسویان را از ایران بکلی قطع کند و هم برای دفاع سرحدات هندوستان از جانب مغرب تدابیری بیندیشد و در این زمینه‌ها باایران معاهده‌ای ببندد .

سفیرمزبورباآوردن هدایای بسیاروصرف پولهای گزاف بالاخره موفق شدکه ریشهٔ فرانسویان را ازایران برکند ودر۲۵محرم ۱۲۲۴معاهدهٔ اتحادی باایران ببندد بموجب این معاهده، دولت انگلیس تعهد کرد که سالی ۲۰۰،۰۰۰ تومان نقداً بایران بپردازد و عده‌ای صاحبمنصب و نظامی دراختیار این دولت بگذارد .

بموجب همین قرارداد سال بعدموقعیکه سرجان ملکم بسفارت سوم خود بایران آمد همراه خویش از هند یك عده خبرهٔ نظامی و جغرافیائی و صاحبمنصب

۱- Sir Harford jones

و نقشه کش آورد که چند تن از ایشان بعد ها بمقامات مهم مثل فرماندهی اردو و سفارت رسیده اند و غالباً کتب نفیسی راجع بجغرافیا و تاریخ و اوضاع آن ایام ایران از خود بیادگار گذاشته اند .

این صاحب منصبان و خبرگان وقتی بایران رسیدند که هنوز دورهٔ اول جنگهای روس و ایران دوام داشت و دولت ایران کمال احتیاج را بوجود ایشان حس میکرد .

مشهور ترین این صاحب منصبان انگلیسی که بهمراهی سرجان ملکم بایران آمدند یکی **کریستی**[1] استکه درجهٔ یاوری داشت و بتعلیم پیاده نظام ایران در آذربایجان مشغول‌شد دیگری **لیندزی**[2] که‌درجه‌او نایبی بود ودراصلاح و تهیهٔ توپخانهٔ آذر بایجان رنج بسیار برد و نتایجی عالی گرفت .

با وجود اتحادی که انگلیس با ایران بسته بود بعلت همدستی این دولت با روسیه در اروپا از هر گونه مساعدت مؤثری نسبت بایران‌در جنك باروسیه‌دریغ میکرد و با اینکه ایران خیالی جز پس گرفتن گرجستان نداشت انگلیس با تمام قوی میکوشید که بیك شکلی‌جنك بین ایران و روس ولو بضرر ایران باشدخاتمه یابد و روسیه در اروپا و ایران در آسیا آلت اجرای مقاصد او شوند بهمین علت وقتیکه‌دولت‌ایران‌ازسرجان‌ملکم‌خواست که‌صاحبمنصبان‌انگلیسی‌درجنگهای‌بین‌ایران و روس بیاری ایران شرکت کنند او نپذیرفت فقط‌کریستی و لیندزی را تحت‌اختیار نایب السلطنه گذاشت و خود بهند باز گشت .

در سال۱۲۲٦ موقعیکه **سرگوراوزلی**[3] سفیر جدید انگلیس بایران آمد او نیز چند تن صاحب منصب و سرجوقهٔ نظامی همراه داشت لیکن نظر بصلحی که در اروپا بین انگلیس و روس بر قرار شده بود برای اصلاح بین ایران وروسیه خود را بمیان انداخت و در قدم اول بصاحب منصبان انگلیسی که دراردوی عباس

Sir Gore Ousely-۳ lieutenant Lindsay -۲ Major Christie - ۱

میرزا بودند امر کرد که در جنگ بر ضد روسیه مشارکت نکنند لیکن پس از اصرار زیاد عباس میرزا و میرزا بزرگ قائم مقام سفیر انگلیس اجازه داد که کریستی و لیندزی و سیزده تن سرجوقه در میان لشکریان ایران بمقامهای اولی خود بمانند و در جنگ اصلاندوز (شوال ۱۲۲۷) شرکت کنند. کریستی در این جنگ بقتل رسید و لیندزی با سپاه منهزم عباس میرزا بتبریز آمد. جانشینی کریستی در فرماندهی پیاده نظام سپاه ولیعهد به‌یاور هارت[۱] صاحب منصب دیگر انگلیسی واگذار گردید.

بر اثر آمدن هیأتهای نظامی فرانسوی و انگلیسی و زحمات ایشان درراه اصلاح نظام لشکری و ساختن توپ و قورخانه و قلاع و استخراج معادن و ترجمهٔ کتب و تعلیم السنهٔ خارجه روح تازه ای درکالبد نیم مردهٔ سپاه ایران دمیده شد و مقدمات نهضت مهمی در ایران شروع گردید بخصوص که عباس میرزاو میرزابزرگ قائم مقام از بذل هیچ مجهودی در این راه مضایقه نداشتند میرزا بزرگ در جمع اطلاعات و نقشه های نظامی وغیر نظامی و ترجمهٔ کتب حتی خیال تعلیم دادن فن کشتی سازی بمردم ایران و عباس میرزا در خواندن و پرسیدن احوال پادشاهان بزرگ اروپا و نقشه های جنگی و فنون نظامی آنان و تهیهٔ لوازم لشکری دائماً میکوشیدند وولیعهد برای آنکه این قسمت دوم بخوبی در ایران تأمین شود عمارت ارگ علیشاه را در تبریز بقورخانه تبدیل کرده بود ویك عده ازمتخصصین انگلیسی و کارگران و استادان ایرانی در آنجا بجدو جهد تمام مشغول ساختن اقسام لوازم توپ و تفنگ و غیره بودند اما افسوس که حماقت و غفلت بعضی از سران سپاهی قدیم و عناد ایشان با هر وضع تازه ورقابتهای سیاسی همسایگان ایران با یکدیگر نگذاشت که عباس میرزا و میرزا بزرگ از زحمات خود نتایج بزرگی بگیرند چنانکه بدبختانه طولی نکشید که بر اثر عقد معاهدهٔ شوم گلستان و تبدیل یافتن

۱- Major Hart

پی در پی صاحب منصبان خارجی و سرد شدن عباس میرزا و میرزا بزرگ نظام و نهضت جدید اساسی محکم و پایدار نیافت و با اینکه هر چند صباح اصلاح آن بوضع اروپا از نو مورد توجه اولیای امور میشد باز کاری از پیش نرفته وضعی دیگر پیش می آمد و اوضاع ناگوار سابق تجدید میگردید.

از آثاری که از همین دوره در نظام ایران باقیمانده و بعضی از آنها تا این اواخر نیز معمول بوده و بیشتر آنها از میرزا بزرگ قائم مقام است اصطلاحاتی است که او وضع نموده، کلمات نظام (برای سپاه منظم بطرز اروپائی) وسرباز (پیاده) و جانباز و سرجوقه و نایب و سلطان و یاور و سرتیپ و امیر پنجه و امیر تومان همه از اوست.

بعد از کشته شدن کریستی در جنگ اصلاندوز جانشین او هارت و لیندزی همشهری او در کار اصلاح نظام ایران زحمات بسیار کشیدند و بمقامات مهم رسیدند مخصوصاً لیندزی که بعلت طول قامت (شش پا و هشت اینچ انگلیسی) در ایران برستم ملقب شده بود بعد ها لقب سرهنری بثون[۱] یافت و در سه بار که بایران مأموریت یافت مصدر خدماتی شد چنانکه در جلوس محمد شاه و دفع مدعیان او جد بسیار بخرج داد و تا اوایل عهد صدارت امیر کبیر در ایران بود و در طهران در همان اوان مرد وهارت هم چند سال قبل از او در سال ۱۲۴۶ در وبای تبریز جان سپرد.

بعد از ختم جنگهای دورهٔ اول با روسیه و رفتن بیشتر صاحب منصبان از خدمت ایران عباس میرزا و میرزا بزرگ تصمیم گرفتند که بار دیگر از فرانسه مستشار نظامی جلب کنند لیکن این خیال دنبال نشد و میرزا بزرگ چنانکه قبلا اشاره کردیم در سال ۱۲۳۰ پنج تن از محصلین ایرانی را برای تکمیل فنون نظامی و صنایع و علوم روانهٔ انگلیس نمود.

Sir Henry Bethune - ۱

سپاه ایران پس از رفتن صاحب منصبان خارجی با وجود اینکه هنوز چند تنی از ایشان در اردوی عباس میرزا و محمد علی میرزا باقی ماند، بودند روز بروز رو با نحطاط و بی انضباطی گذاشت چنانکه در دورهٔ دوم جنگهای ایران و روس آثار آن ظاهر شد .

در اواخر دورهٔ سلطنت فتحعلیشاه حکومت هندوستان برای تقویت سپاه ایران مقدار زیادی اسلحه و لوازم دیگر در طی سالهای ۱۲۴۰ و ۱۲۴۹ باین کشور فرستاد و در بهار سال ۱۲۵۰ قریب بشش ماه قبل از فوت فتحعلیشاه هیأت بالنسبه مفصلی از صاحب منصبان نظامی و سرجوقه های انگلیسی با اسلحهٔ فراوان از هندوستان بایران آمدند ، مشاهیر این جمع عبارت بودند از **شیل**[1] و **هنری را ولین سن**[2] که بعد ها هر دو بمقام سفارت انگلیس در طهران رسیدند و هنری را ولین سن همان کسی است که بخواندن کتیبه های میخی بیستون توفیق یافته وسر هنری بتون یعنی همان لیندزی و رستم سابق الذکر .

این جماعت پس ازمرگ فتحعلیشاه یاغیان و مدعیان سلطنت محمد شاه را در لرستان و خوزستان و فارس و طهران از بین بردند و محمد شاه را بتخت سلطنت نشاندندو دولت انگلیس هم برای کمك بقشون ایران دو هزار قبضه تفنگ و ۵۰۰،۰۰۰ چخماق فرستاد و یکی از صاحب منصبان انگلیسی را با هشت سرجوقه برای تعلیم سربازان ایرانی باین مملکت مأمور نمود .

اگرچه این هیأت مدت دوسال درایران بکار تعلیم نظامیان وتهیهٔ اسلحه مشغول بودند لیکن بعلت دشمنی که همیشه بین ایشان و سران سپاهی ایران ورؤسای ایلات بروز میکرد وعدم قدرت ومیلی که از جانب محمد شاه وحاجی میرزا آقاسی در حمایت از صاحبمنصبان مزبور ظاهر بود کاری حسابی از پیش نرفت و امری که بیش از همه شکست کار صاحبمنصبان انگلیسی را موجب شد نظریات سیاسی ایشان بود

Henry Rawlinson - ۲ Justin Sheil - ۱

باین‌معنی که تمام جد و جهد دولت انگلیس وحکومت هندوستان برای اصلاح نظام لشکری ایران وتهیهٔ سپاهی منظم وقوی دراین سرزمین برای آن بود که درمقابل اقدامات آیندهٔ دولت روسیه سدومانعی ایجاد نمایند اماچون نفوذروسیه بعدازمعاهدهٔ ترکمانچای در دربار طهران روزبروززیادتر می‌شدومحمد شاه وحاجی میرزا آقاسی آلت اجرای مقاصد آن دولت بودند و درخود جرأت مخالفت با اوامر وزیرمختارروس را نداشتند انگلیسها طرف بیمهری و بی اعتنائی بودند ومردم علناً از ایشان بد می گفتند و هیچ علاقه بماندن ایشان نداشتند بخصوص که این انگلیسها بیشتر مأمورین سیاسی دولت انگلیس و حکومت هند بودند ومنحصراً بنفع کشورخود کار میکردند واگرمصلحت اقتضامیکرد از پشت پازدن بمنافع ومصالح ایران هیچ مضایقه نداشتند چنانکه در اوایل سال ۱۲۵۳ موقعی که محمدشاه برای سرکوبی سرکشان افغان عازم تسخیر هرات گردید این کیفیت بخوبی آشکار شد و با اینکه دولت انگلیس با ایران معاهده کرده بود که در اختلافات بین ایران وافغان مداخله نکند جداً با لشکرکشی محمدشاه بهرات مخالفت ورزید وبتقویت یاغیان افغانی وبرانگیختن ایشان برضد ایران پرداخت وبدستور وزیر مختار انگلیس جمیع صاحب منصبان وسرجوقگان انگلیسی که در اردوی محمد شاه بودند ایران را ترک گفتند بلکه بعضی از ایشان بیاری یاغیان و تقویت ایشان رفتند .

در حین محاصرهٔ هرات محمدشاه وحاجی میرزا آقاسی در سال ۱۲۵٤ حسین خان مقدم آجودان باشی را از طهران بعنوان سفارت فوق العاده باروپا فرستادند تا در دربارهای وینه وپاریس ولندن عهد شکنی های دولت انگلیس و حرکات نابجای وزیرمختار آن دولت را باطلاع اولیای امور آن دول برساند . دولت انگلیس آجودان باشی را رسماً نپذیرفت ولی او درطی ملاقات با شارل دهم پادشاه فرانسه توفیق یافت که بین فرانسه وایران باب ارتباط را بار دیگرمفتوح سازد واز دولت فرانسه برای تعلیم سپاه ایران معلمین وصاحب منصبانی بگیرد . دولت فرانسه همراه وزیر مختاری که بایران فرستاد سه نفرمعلم توپخانه و دو نفر معلم سوار و پنج معلم پیاده روانهٔ ایران داشت

ومشهورترین ایشان سرتیپ فریه[1] است که ازسال ۱۲۵۵ تا ۱۲۵۹ درایران سمت ژنرال آجودانی داشت اما از آنجا که باسیاست روسیه مخالفت شدیدمی ورزیدوطرفدار انگلیس بود حاجی میرزا آقاسی بالاخره براثر فشار وزیر مختار روس اورا معزول کردو فریه بفرانسه رفت ولی دوسال بعد بآسیا برگشت وبهند آمد و بالباس مبدل بعنوان جاسوسی انگلیسها ازطریق بغداد داخل ایران و افغانستان گردید ومدتی بتحریکات وجمع اطلاعات برای حکومت هندمشغول بودوعاقبت بهندوستان بازگشت.

بقیهٔ امور مربوط باصلاح نظاملشکری را در فصول بعد ذکر خواهیم کرد .

۳ - اقدامات بعضی از وزرای قاجاریه

از وزرای قاجاریه غیر از میرزا بزرك قائممقام اول و پسر او میرزاابوالقاسم قائم مقام ثانی که بپارهای اقدامات ایشان در راه جلب تمدن اروپائی و تهیهٔ نهضت جدید سابقاً اشاراتی کرده و بعد نیز خواهیم کرد نام حاجی میرزا آقاسی و میرزا تقیخان امیر کبیر و حاجی میرزاحسینخان سپهسالار ومیرزا محسنخان مشیر الدوله و میرزا علیخان امین‌الدوله و علیقلی میرزا اعتضادالسلطنه وبعضی دیگر وچند تن از شاهزادگان مثل فرهاد میرزا معتمدالدوله و غیره را باید بخاطر سپرد ، اینك ما ذیلا باهم اقدامات هریك اشاره میکنیم :

از حاجی میرزا آقاسی کار عمده‌ای جز جلب مستشاران نظامی فرانسه که سابقاً از آن ذکری کردیم و سعی در ریختن توپ اثری دیگر ظاهر نشده.

توپ‌ریزی او نیز بعلت ساده‌لوحی این مرداز همه‌جا بیخبر و دخالتهای شخصی او در کارهای فنی نظامی از قبیل حملهٔ بقلاع و طرز محاصره و تهیهٔ لولهٔ توپ و نوشتن دستورهای جنگی بشکل مضحکی در آمده و جز صرف مقدار کثیری از پول خزانهٔ دولت و مسخرهٔ خاص و عام شدن نتیجه‌ای دیگر نداده است .

بزرگترین مرد ترقیخواه و نکته دان و باریك بین عهد قاجاریه بلکه بزرگ ترین مردان سیاسی این دوره مرحوم میرزا تقیخان فراهانی ملقب بامیر نظام‌وامیر کبیر واتابك اعظم اولین وزیر ناصرالدین شاه است که از ذی‌القعدهٔ ۱۲٦٤ تامحرم

---

[1] Le géneral Ferrier

۱۲٦۸ یعنی سه سال و سه ماه بیشتر صدارت نکرده و دراین مدت کوتاه با وجود عظمت مشکلات و سعایت و دشمنی دائمی مخالفین بقدری در ترتیب ادارهٔ همه‌چیز ایران و صاف کردن راه ترقی و تعالی این کشور آثار خیر از خود جاگذاشته که تنها ملاحظهٔ فهرست آنها شخص را باعجاب و باقرار بباندی مقام آن مرد جلیل وا میدارد و این همه علاوه بر زیرکی وخبرت و پشت‌کار مخصوص امیر کبیر بیشتر از برکت وطن دوستی وعزت نفس و درستکاری او بوده است ما ذیلا خلاصه‌ای از اقدامات واصلاحات اورا بدست میدهیم و درفصول بعد بجزئیات هریك از این مسائل اشاره میکنیم :

۱ ـ در مرحلهٔ اول امیر امرداد که القاب و تعارفات بیمعنی راکه منشیان بعادت عهد صفویه و اوایل قاجاریه در مراسلات بکار میبردند حذف کنند حتی در خطاب بخود او که اتابك اعظم بود بهمان لفظ «جناب» اکتفا نمایند .



میرزا تقیخان امیر کبیر

۲ ـ راه‌عموم عایدات نامشروع راکه کارکنان دولت بعنوان «مداخل» از این وآن بعنف می گرفتند مسدود ورشوه خواری راجداً منع نمود وبرای هرمأمورو موظفی بقدرلیاقت وکار مواجبی بر قرار ساخت .

۳ـ کمی بعدازرسیدن بطهران هیأتی را برای تعیین میزان دخل و خرج مملکتی معین نمود و بزودی معلوم شدکه‌وضع

مالیه نه چندان خرابست که بتصور آید چه با بودن مخارجی گزاف درپیش خزانه دیناری موجود ندارد و از همه گذشته برای رفع غائلهٔ خراسان و فتنهٔ سالار و فرستادن لشکر برای این کار پول فوری لازم بود.

امیر کبیر در راه چاره اندیشی درقدم اول قلم برغالب وظایف و مستمرّیات گزاف ملاها و شاهزادگان و متملقانی که آنها رابدون هیچ استحقاقی دریافت می داشتند کشید و دراین مرحله چون خود او رشوه‌خوار نبود و بتهدید و تطمیع از میدان در نمیرفت ملاحظهٔ هیچکس را نکرد و باین ترتیب مبلغ عظیمی از مخارج دولت کاست‌ووصول مالیاتها راهم تحت نظمی عادلانه‌آورد و تجارت داخلی‌وخارجی را درسایهٔ امنیتی‌که پیش آمده‌بود وحمایتی‌که‌خودشخصاً از بازرگانان میکرد رونق کلی داد ، صنایع داخلی را تشویق کرد و صنعتکاران را بتقلید مصنوعات خارجی وا داشت ، عده‌ای را برای آموختن حرف وصنایع بفرنگستان فرستاد و در بسط زراعت و آبادی کشور مساعی بسیار بخرج داد و درنتیجه‌میزان دخل و خرج تعدیل‌یافت بلکه موقعیکه امیر کبیر از کار افتاد مبلغی نیز خزانه ذخیرهٔ نقد داشت .

٤ ـ امیر کبیر برای تربیت و بیدار کردن مردم علاوه برفرستادن‌عده‌ای‌هنرمند بفرنگستان و استخدام معلمین و استادان اروپائی بنشر روزنامه و ترجمهٔ کتب و تأسیس مدرسهٔ عالی در طهران اقدام کرد و بنیاد مدرسهٔ دارالفنون را برای تعلیم طب وفنون نظامی و السنهٔ خارجه ریخت لیکن افتتاح رسمی این مدرسه اندکی‌بعد از عزل امیر صورت گرفت باین معنی که امیر از مدتی قبل ازتاریخ عزل‌خود برای تأسیس دارالفنون امر بساختن مدرسه‌ای مناسب این کار داده و از اطریش عده‌ای معلم و مستشار خواسته بود لیکن اتمام بنای مدرسه و رسیدن‌معلمین خارجی‌قریب بسه‌ماه بعد از برکنار شدن امیر از صدارت صورت گرفت و دارا لفنون رسماً در پنجم ربیع‌الاول ١٢٦٨ افتتاح شد و ابتدا قریب یك‌صد تن از شاهزادگان و اعیان و رجال دولت را با لباس مخصوص بشاگردی آنجا و تحصیل فنون پیاده و سوار و توپخانه و مهندسی و شعب طب والسنهٔ خارجه گماشتند .

۵ ـ در موقع رسیدن امیر بطهران سپاه منظم ایران اگرچه اسماً ۴۰۰۰ نفر بود لیکن عدهٔ موجود از ۳۰۰ تن تجاوز نمیکرد . امیر که خود سپهسالار کل سپاه یعنی امیرنظام بود ودرایام ولایت عباس میرزا بر آذربایجان کاملا بفنون عسکری آشنائی یافته بسرعت باصلاح امرسپاه توجه کرد و لشکریانی منظم وموظف بدستیاری معلمین فرنگی درست نمود و بمدد آنها برشورشیان ولایات غالب آمد بعلاوه ساختن تفنك وبعضی دیگر از آلات حرب و لوازم لشکری را درایران معمول کردواستادان ایرانی را با دادن مساعده و تشویق بتقلید کارهای اروپائی دراین زمینه واداشت .

٦ ـ قبل از صدارت امیر کبیر مخصوصاً بعد از تحمیل معاهدهٔ ترکمانچای بر ایران سفرای روس و انگلیس بهر نحو میخواستند در امور داخلی کشورما مداخله میکردند و در حقیقت شاه ووزر اگاهی آلت اجرای مقاصد یکی و زمانی بازیچهٔ دست دیگری بودند . امیر کبیر جداً نفوذ سفرای روس و انگلیس را در طهران محدود نمود و گفت که مداخلهٔ خارجیان در امور داخلی تا حدی معقول و مجاز است که بشرافت و مناعت ملی صدمه وارد نیاوردچنانکه درموقع حرکت ناصرالدین شاه از تبریز اجازه نداد که قنسول انگلیس در آن شهر حمایت ارامنهٔ آنجا را به عهده بگیرد چه این کار را از وظایف دولت ایران میدانست و هنگام فتنهٔ سالار و محاصرهٔ مشهد موقعیکه سفرای روس وانگلیس برای بر قراری صلح بین دولت ایران و شورشیان مشهد تقاضای وساطت کردند امیر صریحاً جواب داد که مردم مشهد ترجیح میدهند که بیست هزارتن ازایشان کشته شوند تا آنکه شهر ایشان بوساطت خارجیان بتصرف شاه درآید .

۷ — امیر کبیر برای زیبائی طهران و رفاه حال اهالی آن و ترقی دادن پای تخت نیز شروع باقداماتی کرد ، بازاروکاروانسرای امیر و تیمچهٔ مخصوص نوینی که از جهت دلگشائی و تازگی در طهران بیمانند بود ساخت وبتنظیف حمامها دستور داد و خیالات دیگری نیز در این راه داشت که بعلت کوتاهی دورهٔ زمامداری به ایفای آنها توفیق نیافت .

اگر چه اقدامات مصلحانهٔ امیر کبیر بعد از عزل و قتل او تا حدی متوقف ماند و چنانکه باید و شاید نتیجه نداد لیکن تخمی که او کاشته بود ریشه گرفته و با وجود مخالفت بیخبران و کهنه پرستان و جلوگیری و دسیسهٔ خارجیان بازه‌ثمر ثمرهای مفید گردید و میتوان گفت که قسمت عمدهٔ نهضتی که از عهد ناصرالدین شاه ببعد برای اقتباس معارف اروپائی و اصلاح اوضاع مملکت بتقلید از اروپا شده مدیون همان اقدامات امیر کبیر و یك عده از وزرای دست پرورده یا مقلد اوست

بزرگترین پیروان امیر کبیر در این راه حاجی میرزا حسینخان قزوینی ملقب بمشیرالدوله و سپهسالار اعظم است که ابتدا از زیر دستان امیر کبیر بود و بعد ها در سال ۱۲۸۸ بصدارت ناصرالدین‌شاه رسیده است.

این مرد متجدد ترقیخواه و تربیت شده و اصلاح طلب پس از رسیدن به صدارت بخیال تعقیب اصلاحات امیر کبیر افتاد. ابتدا فرمان اصلاح وضع دربار و هیئت وزرا را بصحهٔ شاه رساند سپس سپاه را تحت نظم آورد و تمام سعی او این بود که ایران مملکتی قانونی شود و در راه ترقی و عدالت و مساوات بیفتد و او برای اینکه شاه را بترقیات ممالك متمدنه آشنا کند با وجود مخالفت روحانیون ناصرالدین‌شاه را درسال ۱۲۹۰ بفرنگستان برد اما در مراجعت بعلت ضدیت شدیدی که از طرف دربار و روحانیون با صدارت حاجی میرزا حسینخان شده‌بود ناصرالدین شاه او را بترك این مقام واقامت در رشت واداشت لیکن کمی بعد اورا خواست و بوزارت امورخارجه گماشت و در سال ۱۲۹۱ لقب سپهسالار اعظم و وزارت جنك را نیز باو اعطا کرد.

سپهسالار در دورهٔ وزارت خارجه و جنك خود اگرچه دیگر شور سابق را نداشت باز در بازکردن چشم و گوش مردم ایران مجاهداتی نمود از آنجمله شاه را بتأسیس روزنامه‌ای بدو زبان فرانسه و فارسی تشویق نمود و یك‌نفر بلژیکی را برای ادارهٔ آن بطهران آورد ولی همینکه شمارهٔ اول این روزنامه در محرم سال ۱۲۹۳ انتشار یافت چون مندرجات آن مطابق میل درباریان و شاه نبودواز آزادی

و مساوات وعدالت و قانونخواهی و مخالفت با تملق دم زده بود موقوف گردید .

حاجی میرزا حسینخان مشیرالدوله سپهسالار قزوینی پس از امیر کبیر بزرگترین رجال دورهٔ قاجاریه است ، مسجد سپهسالار جدیدطهران و عمارات دارالشورای ملی ایران از یادگارهای آن مرد جلیل است .



حاجی میرزا حسینخان سپهسالار

غیر از امیر کبیر و حاجی میرزا حسینخان سپهسالار درپیشرفت توسعهٔ دامنهٔ نهضت علمی دورهٔ قاجاریه از وزرا و شاهزادگان نام علیقلی میرزا اعتضاد السلطنه و فرهاد میرزا معتمد الدوله را نیز نباید از خاطر دور داشت .

علیقلی میرزا اعتضادالسلطنه (۱۲۳٤ ـ ۱۲۹۸) پسر فتحعلیشاه در سال ۱۲۷۲ بعلت تحصیلات بالنسبه عمیق و اظهار ذوق و شوق بعلم و ادب ازطرف ناصر الدین شاه بریاست مدرسهٔ دارالفنون برگزیده شد و در سال ۱۲۷۵ اولین خط تلگرافی بین طهران و سلطانیهٔ زنجان سپس از سلطانیه بتبریز را کشید و در ۱۲۸۳ علاوه بر وزارت علوم ادارهٔ صنایع و تجارت و ادارهٔ تلگرافخانه ها و معادن و روزنامهٔ دولتی و علمی و چاپخانه‌های دارالخلافه و ولایات و کارخانه ها نیز ضمیمهٔ مشاغل دیگر او شد . این مرد با تألیف چند کتاب باسلوب علمی جدید و نوشتن مقالات و انتشار روزنامه‌هائی چند بآشنا کردن مردم بمعارف جدیده خدمات شایان کرده است

حاجی فرهاد میرزا معتمدالدوله (۱۲۳۳ ـ ۱۳۰۵) پسر عباس میرزا نایب السلطنه و عم ناصرالدین شاه از فضلای معتبر عهد این پادشاه است و او که زبان

انگلیسی را بخوبی میدانسته کتابی در جغرافیای عالم‌ازاین زبان بفارسی نقل‌کرده و مطالب مفیدهٔ دیگری نیز از خود بآن افزوده و آنرا بجام جم مسمی نموده و با انتشار این کتاب و کتب علمی و ادبی و لغوی دیگر دربیداری ذهن‌معاصرین خود بوضعی مؤثر مفید واقع‌شده است .

در خط اصلاح طلبی و سعی در اصلاح مفاسد قدیمه ووارد کردن ایران‌در جرگهٔ ممالك قانونی دوتن دیگر از وزرای ناصرالدین شاه نیز بید خالت نبوده‌اند یکی‌حاجی شیخ محسنخان‌مشیرالدوله ازشاگردان قدیم مدرسهٔ دارالفنون که‌سالها درپترزبورك و لندن و استانبول ماموریت سیاسی داشت ودر سال ۱۳۰۹ بوزارت عدلیه منصوب شد و مساعی بسیار در تأسیس عدالتخانه بوضع اروپا و رفع تعدی‌از مردم بکار برد دیگر میرزا علیخان سینکی ملقب بامین‌الملك و امین‌الدوله .

میرزا علیخان امین‌الدوله که مردی ادیب و خوش خط و خیر خواه و آشنا باوضاع دنیای جدید بود و در عهد ناصرالدین شاه سمت ریاست دار الانشاء اوو بعد ها سمت مدیریت پستخانه و گمرك را داشت در عهد این پادشاه در اصلاح پستخانه و نوشتن قوانینی چند برای ادارهٔ مملکت و سعی در بیداری افکار مردم‌میکوشیدو چون در اواخر سال ۱۳۱٤ بریاست وزرا از طرف مظفرالدین شاه انتخاب شد فوراً دست بکار اصلاحات زد و اجرای طرحهائی را که امیر کبیر و حاجی‌میرزا حسین خان سپهسالاردر این زمینه تهیه نموده بودند مورد توجه خود قرارداد ، جراید را آزاد وزیاد کرد و بتأسیس مدارس پرداخت و برای پیش بردن معارف انجمن مخصوصی تشکیل داد و چون اوضاع مالی کشور سخت پریشان بود و خزانه حتی برای پرداخت مخارج اندرون شاه پولی نداشت و هرچه بود بجیب مفتخوران و اطرافیان و نوکران متعدد مظفرالدین شاه‌میرفت امین‌الدوله درصدد ادارهٔ‌منظم‌مالیه و گمرك و خزانه بر آمد و برای این کار علاوه بر جلوگیری از تقلبات و دزدیهای مستوفیان و مأمورین مالی بآوردن مستشارانی از خارجه اقدام نمود از آنجمله سه

تن بلژیکی را برای تنظیم گمرک و ضرابخانه و پستخانه بایران آورد واساس گمرک و پستخانه و ضرابخانهٔ امروزی ایران مدیون اصلاحات امین الدوله و این عده بلژیکی است



حاجی میرزا علیخان امین الدوله

علل تنزل ایران از بعد از صفویه

اگر چه تنزل ایران از بعد از صفویه هم از لحاظ قدرت سیاسی بوده وهم از از نظر علمی و ادبی لیکن نظرما در اینجا بیشتر بهمین تنزل علمی و ادبی است و چندان توجهی باوضاع سیاسی که گاهی درعین ترقی ودرخشندگی ظاهری ممکن است مسبب تنزل علمی و ادبی نیز باشد نداریم .

تنزل ایران از بعد از صفویه اسباب و علل متعدد دارد که بعضی از آنها داخلی و بعضی دیگر خارجی است ، اهم این اسباب و علل بشرح ذیل است :

۱ ـ اثر حملهٔ خانمانسوز مغولان چنگیزی و قتل و غارتهائی که بدست ایشان در ایران صورت گرفت و علما و فضلا که در آن هنگامه بقتل رسیدندو کتابخانه‌ها ها و مدارسی که از میان رفت با آن ترقی و قوتی که تمدن ایرانی مقارن استیلای مغول داشت تا مدتی نمیتوانست مشهود باشد زیرا که آن تمدن با عظمت و قدرت بآن سرعت از میان نمیرفت و تیشه‌هائی که بدست مغول بریشهٔ این درخت تنومند وارد آمد بعلت کهن سالی و شگرفی جثه قادر نبود که بیك آن کار آنرا بسازد اگر چه این درخت ضربت میخورد و مقاومت میکرد لیکن روز بروز نحیف تر و علیل تر میگردید ، استیلای خونخواری مثل امیر تیمور و هرج و مرج عجیبی که بعد از او تا ظهور صفویه در ایران بروز کرد بتدریج این درخت را از پا در آورد و موقعیکه صفویه دولتی عظیم و متحد در ایران تشکیل دادند علم و حکمت وادب در این مملکت در حال جان سپردن بود و آخرین شاعر بزرك فارسی زبان که یکی از آخرین علمای جامع عهد خود نیز بوده یعنی مولانا عبدالرحمن جامی درسال ۸۹۸ یعنی قریب بهشت سال قبل از تشکیل دولت صفوی جان سپرده است .

آثار حملهٔ مغول و استیلای امیر تیمور در انحطاط و تنزل علمی و ادبی ایران

درعهد صفویه کاملاً ظاهرشده و بدبختی بزرگتر اینکه سلاطین صفویه‌هم که‌بتشکیل دولت معتبری نائل‌آمده و وحدت ملی‌ما را بر اساسی دینی ایجاد و در خارج برای ایران شأن و اعتباری فوق‌العاده تحصیل کرده‌اند بعلت قلندر منشی و آخوند بازی و ترویج تعصب دینی شدید و حشر و نشر با فقهای کوتاه نظر خشك مغز نه‌تنها جز در تشویق همین طبقه از مردم در تشویق کسی دیگر نکوشیده اند بلکه با علوم عقلی وحکمت باغوای‌همین‌فقهای قشری بر خاسته‌وبعضی‌از ایشان‌بآزارحکماپرداخته و در پاره‌ای ازمدارس تدریس حکمت و فلسفه‌را ممنوع نموده‌اند.

این سلاطین‌از فهم شعر درست و لطیف جز آنچه درمناقب یا مراثی أئمه گفته شده باشد بکلی بی نصیب بودند و فقط بشعرائی صله میدادند که دراین قبیل موضوعات شعری بهم بسته باشند بهمین جهت ادبیات نیز در عهدایشان بمنتهای‌پستی و رکاکت افتاده وشعر و نثر این دوره باستثنای یك عده از کتب تاریخی تحت تأثیر سبك مهوع هندی که سراپا پر از استعارات و کنایات بعید از ذهن و ترکیبات نا درست ناموزون است واقع شده تا آنجا که عالی‌ترین نمونه‌های آن قابل قیاس با متوسط ترین آثار ادبی قبل از صفویه نیست.

در تمام دورهٔ ۲۳۵ سالهٔ سلطنت صفویه یك شاعر توانا که لااقل‌بتوان او را در ردیف شعرای درجهٔ دوم و سوم قدیم آورد یا یك منشی بلیغ یا حکیم یا طبیب یا دانشمندی که از او اثری قابل‌ملاحظه مانده باشد بوجود نیامده وهر چه هم ازاین نوع در ایران بوده بهندوستان که سلاطین گورکانی آن متاع ایشان را بصلاتی گران میخریدند هجرت میکرده و درعوض فقها و آخوندهای جبل عامل لبنان وبحرین والحساوحله فوج فوج بایران میشتافتند و بالا دست سلاطین صفوی جا می گرفتند.

عجب اینست که سلاطین صفویه با اینکه از ابتدای سلطنت خود بااروپائیان ارتباط پیدا کردند و پیوسته بین ممالك غربی وایران سفرا و مأمورین رفت و آمد داشتند و اروپا بسرعت عجیبی در مرحلهٔ علم و حکمت پیش میرفت و اختراعات و

ابداعاتی که همه بر بنیان همین علم و حکمت جدید مبتنی بود هرروز در آن اقلیم ظاهر میشد ابداً ملتفت تفاوت وضعی که بین ایران و اروپا ازاین حیث هست نشدند ودر صدد بر نیامدند که با فرستادن محصل باروپا و جلب معلمین و مستشاران خارجی پایهٔ تمدن علمی وحکمتی ایران را هم بالا ببرند و آنرا با پیشرفتهای نظامی وسیاسی که عاید آن شده بود توأم سازند . البته اگر هم ملتفت این دقیقه میشدند ومیخواستند باین کار دست بزنند سیاست مذهبی ایشان و استیلای فوق العادهٔ روحانیون از آن بشدت جلوگیری میکرد ونمیگذاشت که این اقدام بنتیجه برسد .

این وضع ناگوار که موروث حوادث شوم قبل از صفویه بود وصفویه هم خواه ناخواه آنرا بدتر کردند ایران را درست در موقعیکه اروپا از قیدجهل چندین صدساله رها شده و بشتاب تمام بسمت مرحلهٔ تحقیق و استدلال و استفادات عملی ازعلم میرفت در پست ترین مراحل نادانی و بیخبری و احتجاجات پوچ مذهبی (مثل حرمت یا عدم حرمت توتون و تنباکو و میزان انحراف قبله و جواز یاعدم جواز تقلید از میت و غیره) فروکرد و وقتیکه مردم ایران در عهد عباس میرزای نایب السلطنه و میرزا تقیخان امیر کبیر فی الجمله از خواب غفلت بیدار شدند و درجهٔ انحطاط و عقب ماندگی خود را از کاروان تمدن جدید دریافتند بمرحله‌ای ازمتمدنین غربی عقب بودند که تا حدی رسیدن بآنرا محال دیدند وهمت‌ها برای درک مافات سست می‌شد، کسانی هم که قصد و غرضی خاص در غافل ماندن و بعقب نگاه داشتن مردم این کشور داشتند موانع را بیش از پیش کردند و هر اقدامی را که در این راه شد خنثی نمودند تاکار تنزل ما بجائی کشید که امروز شاهد آن هستیم و از نکبتها و بدبختی‌های آن هر آن لطمه میخوریم .

۲ - یکی دیگر از علل تنزل سریع ایران در قرون جدیده تشکیل دولت عثمانی و استیلای سلاطین آن بر سواحل شام و مصر و بعلت خصومت شدید ایشان با پادشاهان صفوی بستن بنادرو سواحل مدیترانهٔ شرقی است برروی ارتباط مستقیم بین ایران و اروپا .

تا قبل از تشکیل دولت عثمانی راه طبیعی یعنی نزدیکترین طرق بین ایران و اروپا راهی بود که ایران را از طریق موصل و طرابوزان یا از موصل و حلب و اسکندرون بدریای مدیترانه متصل میساخت و تجار فرنگی یا مسلمان از همین راهها با یکدیگر تجارت و بممالك یکدیگر رفت‌وآمد میکردند. مساعی ونیزیها را پس از مستولی شدن ترکان عثمانی برای مفتوح نگاه داشتن این طرق سابقاً شرح داده‌ایم و در قسمت اول همین کتاب بشرح مسافرت مارکو پولو و دیگران از این راه اشاره کرده‌ایم.

استیلای عثمانیها براین راهها رابطهٔ مستقیم ایران را با اروپا بخصوص با اروپای غربی که در حال نهضت بسمت تمدنی عالی بود قطع کرد و اروپائیانی را که مایل بارتباط با شرق و تحصیل امتعهٔ مخصوص آن بودند چون از رفت و آمد ازاین راه مایوس نمود بخیال یافتن راههائی تازه از قبیل راه بری روسیه و طریق بحری جنوب افریقا انداخت و بعد از آنکه راه جنوب افریقا بدست بحر پیمایان پرتغالی مکشوف گردید و بیشتر رفت و آمدها از آن طریق انجام یافت توجه بایران کم شد. حفر ترعهٔ سویس و بازشدن اقصر طرق از اروپا بهندوستان و چین یکسره ایران را که معبر طبیعی اروپا بآسیای جنوب شرقی و شرقی بود از نظرها دور انداخت و روابط تجارتی و تمدنی که سابقاً دو دنیای شرق و غرب با یکدیگر از راه ایران داشتند بکلی مقطوع گردید و زیان کلی آن از لحاظ بیخبر ماندن ایران از اوضاع معارفی اروپا عاید مملکت ما گردید.

۳ ـ از بعد از استیلای ترکان عثمانی بر شهر استانبول و انقراض دولت روم شرقی که آخرین باز ماندهٔ تمدن قدیم یونانی و رومی بود وفرار علما وفضلای آنجا بایتالیا و سایر نقاط اروپا قسمت‌های جنوب شرقی آن که نزدیکترین نواحی آن قطعه بایران بودند در بحر ظلمت و جهل غرقه شد و مرکز تمدن چنانکه درقسمت اول همین کتاب دیده‌ایم باروپای مرکزی وغربی یعنی دور ترین نقاط قطعهٔ مزبور بما انتقال یافت.

سد شدن عثمانی و اراضی متبوعهٔ آن بین ایران و مراکز عمدهٔ تمدن جدید دیگر بهیچوجه نمیگذاشت که مردم این کشور بفهمند که در آن مراکز چه نهضتها وچه ترقیاتی در کار انجام شدن است و موقعیکه چشم و گوش خود را بازکردند و در صدد اکتساب تمدن جدید بر آمدند بین خود و این مراکز فواصل و موانع بسیار دیدند . از اروپا تنها ممالکی که با ما همسایه بودند یکی دولت عثمانی بود که خود با وجود پانصد سال در اروپا ماندن و نشستن بجای روم شرقی آخرین مملکت متمدن قدیم ابداً از تمدن جدید اروپائی بهره‌ای نگرفته بود دیگری روسیه که تا این اواخر مرحله‌ها از این تمدن دور میزیست و از آن نیز قسمتهائی با ایران همسایه بودند که نسبت بنواحی غربی روسیه از جهت تمدن بسیار پست‌تر محسوب میشدند

٤ - اگر چه رقابتهای اقتصادی بین ممالک مستعمراتی اروپائی و کشیده شدن دامنهٔ آن بایران از همان اوان تشکیل دولت صفویه شروع شده و در اواخر کار همین دولت انگلیس بر سایر رقبا فایق آمده و در خلیج فارس و اوقیانوس هند و هندوستان برهمه سیادت پیدا کرده بود لیکن ازاواسط سلطنت شاه سلطان حسین آخرین پادشاه صفوی بعلت ظهور پطر کبیرو افشای سیاست جهانگیرانهٔ او که مبتنی بر رقابت با انگلیس مالك رقاب دریاهای آزاد بود ایران دچار بدبختی عظیم دیگری گردید که هنوز نیز از چنگال آن نجات نیافته و در زیر پنجهٔ فشار آن می نالدو آن تحریکات دشمنان انگلیس (مالك زرخیز ترین نقاط دنیا یعنی هندوستان همسایهٔ ایران) بود که برای عاجز کردن خصم و استیلای بر هند متوجه تصرف ایران یا بازی دادن دولتهای آن میشدند وانگلیسها هم بجهت خنثی کردن نقشه‌های دشمنان خود بعین همین معامله میپرداختند . در این میانه کشوری که بیش ازهمه ضرر میدید ایران بود و چون اکثر رجال آن هم از اوضاع سیاست عالم بیخبر یا فاسد و رشوه خوار بودند گاهی آلت دست این طرف گاهی هم ملعبهٔ طرف مخالف میشدند و چیزی را که از بیخبری یانفع پرستی رعایت نمیکردند منفعت و مصلحت ایران بود.

بزرگترین بدبختیهای ایران از زمان دورهٔ اول جنگهای ایران و روسیه شروع

شد . تحریکات فرانسویان و انگلیسها را درهمین ایام سابقاً یادآورشده و گفته‌ایم که فرانسویان چگونه بعد از بر انگیختن‌ما وساختن با روسها مارا رهاکردند و انگلیسها بچه وضع بعداز بریدن پای فرانسویان از ایران و سازش با روسیه ما را مجبور ببستن عهدنامهٔ گلستان نمودند ودرحین گرفتاری‌ایران‌با وجودقراردادی‌که‌با ما داشتند بشرایط آن عمل ننمودند و در نتیجه نه تنهایك قسمت مهم از مملکت ما ازدست‌رفت بلکه پای‌تجاوز روسیه‌بطرف‌نواحی‌دیگر بازشد ، بعدهاخودنیز هرچه توانستند ببهانهٔ حفظ هندوستان و جلوگیری از پیشرفت حریفی که راه تجاوز اورا خود ایشان علی رغم ناپلئون صاف کرده بودند از اجزای پیکر ایران بریدند و افغانستان و بلوچستان و بحرین را از کف ما دربردند و هروقت که‌ایران خواست دست باصلاحاتی بزند و در خط ترقی‌و اقتباس تمدن جدید بیفتد از هیچ قسم‌اشکال تراشی خودداری ننمودند [illegible] با افشاندن پول و فاسد کردن اخلاق مردم و رواج تریاك و غیره بیچاره مردم این مملکت را در حال خمود و نیم مردگی نگاه داشتند و مارا فدای هندوستان و راههای امپراطوری بریتانیای کبیر کردند .

البته عقب ماندن ایران و تنزل سریع آن علل و اسبابی دیگر نیز دارد اما آنها هرچه باشد فرعی است و همین موجباتی که اجمالا بذکر آنها پرداختیم کافی است که نه‌تنها ایران بلکه قوی‌ترین ممالك عالم را از هستی ساقط نماید و اینکه وطن عزیزما باوجود تمام‌این‌اسباب هنوز پایدار مانده وبرای‌تجدیدحیات و تقویت استقلال میکوشد نکته‌ایست که سرّ آنرا باید در مطالعهٔ تاریخ این قوم و سوابق درخشان آن یافت .

تاریخ مؤسسات جدیده در ایران

تمدن جدید اروپائی بعضی مشخصات و ممیزات دارد که یا در تمدنهای قدیم نظیر آنها وجود نداشته یا اگر هم داشته بصورتی بسیار ساده و ابتدائی بوده و از جهت کمال و توسعه قیاس آنها با آنچه از این نوع امروز در تمدنهای جدید دیده میشود جایز نیست. اهم این مشخصات یا مؤسسات که امروز از ارکان عمدهٔ تمدن جدید بشمار می‌آیند عبارتند از چاپ و روزنامه و بانك و پست و تلگراف و راه آهن و کارخانجات صنعتی وغیر اینها.

این مؤسسات هیچوقت بصورتی که هم امروز ما از آنها نمونه‌هائی در مملکت خود داریم در ایران موجود نبوده و آنچه از این نوع داریم تقلید و اقتباس از فرنگیان است، اینك ما بوجه اجمال تشکیل هر یك از این مؤسسات را در ایران ذیلا مینگاریم:

۱ - چاپ و چاپخانه

چاپ از مخترعات مردم چین است و این قوم متمدن از خیلی قدیم این هنر را داشته و بر روی صفحات فلزی یا چوبی مطالبی را که میخواستند بیشتر در دنیا دوام کند یا زیادتر درمیان مردم منتشر شود بشکل نقر یا حکاکی میکندند و هر وقت میخواستند باافشاندن مقداری مرکب بر آن صفحات و گذراندن صفحه‌ای از کاغذ بر روی آن از آن نسخه‌هائی بر میداشتند و صفحات مزبور را برای مواقع دیگر حفظ میکردند

پولهای کاغذی را که در ایران در سال ۶۹۳ بنام «چاو» بتقلید ازچین چاپ و میان مردم منتشر کردند بهمین طریق بود و هیچ بعید نیست که کلمهٔ «چاپ» هم

از همین نام پول کاغذی چاو آمده باشد .

ساختن حروف متحرك و اختراع چاپ بوضع امروزچنانکه میدانیم ودرقسمت اول از همین کتاب نیز نوشته‌ایم کاراروپائیان و ازمخترعات گوتن برك آلمانی است.

ساختن حروف عربی و فارسی و تأسیس چاپخانه برای طبع کتبی باین حروف نیز کار اروپائیان است واول کتبی که باین حروف بچاپ رسیده در اروپا و بتوسط ایشان بوده است ، قدیمترین کتابی که در دنیا بحروف و زبان عربی بچاپ رسیده در سال ۸۷٦ قمری (۱٤۷۱ میلادی) در شهر ونیز و اول کتابی که بزبان فارسی در عالم چاپ شده یکی از ترجمه‌های توراة است باین زبان که آنرا مبلغین عیسوی در سال ۹۵۳ در استانبول بچاپ رسانده‌اند

چاپخانه در عثمانی در سال ۱۱۳۵ قمری و در هندوستان درسال ۱۲۰۰ و در مصر در سال ۱۲۳۷ تأسیس شده است .

اول کسی که صنعت چاپ را بشکل جدید درایران رایج نموده چنانکه سابقاً هم اشاره کردیم عباس میرزای نایب السلطنه است و این کار در سال ۱۲۳۳ در تبریز شده و نایب السلطنه اسباب این کار را که چهارده دستگاه بود از روسیه وارد نمود سپس این مطبعه در سال ۱۲٤۰ بطهران انتقال یافت و بتشویق منو چهر خان گرجی وزیر اندرون فتحعلیشاه که بعدها معتمدالدوله لقب یافت بکار مشغول شد و کتبی که بچاپ معتمدی مشهورشده اند ابتدا در آنجا بچاپ رسید .

چاپخانهٔ دیگری که در طهران در اوایل سلطنت محمدشاه یعنی در سال ۱۲۵۳ دایر شده چاپخانه‌ای بوده‌است که میرزاصالح شیرازی از تحصیل کرده‌های انگلیس در پایتخت تأسیس نموده و در آنجا اول روزنامه ای را که در ایران بزبان فارسی بچاپ رسیده بتاریخ ۲۵ محرم سال ۱۲۵۳ بطبع رسانده است .

بعد از تبریز و طهران در شیرازو اصفهان و اورمیه و بعدها درسایر بلاد مطابع معتبر سنگی و سربی دایر گردید ، اعلان مشروطیت و افزوده شدن عدد جراید و احتیاج بطبع کتب روز بروز بر عدد چاپخانه ها افزود و امروز در بیشتر شهرها

چاپخانه های متعدد وجود دارد و از تمام آنها مکمل تر دو مطبعهٔ مجلس شورای ملی و بانك ملی ایران و بعد از آنها چاپخانهٔ شرکت سهامی چاپ است .

۲ ـ روزنامه

بشرحیکه اشاره کردیم اول روزنامه‌ای که در ایران بچاپ رسیده روزنامهٔ میرزا صالح شیرازی است که شمارهٔ اول آن در دو شنبه ۲۵ محرم سال ۱۲۵۳ سال چهارم سلطنت محمدشاه قاجار در طهران بچاپ‌سنگی منتشر شده .این‌روزنامه بقطع بزرگ یك ورقی انتشار می‌یافت و ماهانه بود و اسم مخصوصی نداشت .

بعد از روزنامهٔ میرزا صالح شیرازی که معلوم نیست انتشار آن تا چه تاریخ دوام داشته روزنامهٔ مهم دیگری که در ایران تأسیس یافته «روزنامهٔ وقایع اتفاقیه» است که بامر میرزاتقیخان امیر کبیر در جمعهٔ پنجم‌شهرربیع‌الثانی ۱۲٦۷ درطهران منتشر گردید .

روزنامهٔ وقایع اتفاقیه که در حقیقت روزنامهٔ رسمی بود بعدها تغییر نام داد و بروزنامهٔ دولتی ایران سپس بنام روزنامهٔ دولت علیهٔ‌ایران شدو دراین دوره‌مصور نیز بود ، همین روزنامه بعد باسم ایران در آمد و تا اواخر سلطنت مظفرالدین شاه باقی بود . روزنامهٔ ایران که هم امروز در طهران‌منتشر میشود وروزنامهٔ‌دیگری که باز بنام ایران در اوایل مشروطه در پای تخت انتشار می یافت بهیچوجه ربطی بروزنامهٔ ایران عهد ناصرالدین شاه و مظفرالدین شاه ندارند .

از روزنامه‌های مهم دیگری که در عهد ناصرالدین شاه درایران تأسیس‌شده روزنامهٔ ملتی و روزنامهٔ علمی است که در وزارت علوم علیقلی میرزا اعتضادالسلطنه دایر بود و او آن دورا با روزنامهٔ دولتی‌ایران اداره مینمود .

دو روزنامهٔ اول پس از فوت اعتضادالسلطنه تعطیل شدلیکن روزنامهٔ‌دولتی بنام « ایران» در آمد وادارهٔ آن بمحمدحسنخان اعتمادالسلطنه سپرده شدواعتماد السلطنه غیر از ایران دو روزنامهٔ اطلاع (روزنامهٔ اخبار خارجی) و شرف(روزنامهٔ

مصور حاوی تصاویر درباریان و رجال و احوال ایشان) را نیز اداره میکرد . در ولایات نیز جرایدی منتشر میشد مثل روزنامهٔ آذربایجان و تبریز در تبریز و فرهنگ در اصفهان مهمترین جرایدی که در خارج ایران بزبان فارسی انتشار مییافت یکی حبل‌المتین کلکته (۱۳۱۲) است دیگری اختر استانبول (۱۲۹۱) و دو روزنامهٔ حکمت (۱۳۱۰) و ثریا و چهره‌نمای قاهره و قانون لندن که مقالات آنها در بیدار کردن مردم ایران و تهیهٔ مقدمات مشروطه دخالتی عظیم داشته‌اند .

از اوایل سلطنت مظفرالدین شاه مخصوصاً از ایام وزارت حاجی میرزا علی خان امین‌الدوله عدد جراید در ایران رو بافزایش گذاشت مخصوصاً کم شدن فشار استبداد نویسندگان آنها را بر آن داشت که آزادتر مفاسد اوضاع را بمردم بفهمانند مهمترین جراید این دورهٔ ایران که از حیث ادبی نیز خالی نبود روزنامهٔ تربیت بود که بقلم مرحوم میرزا محمد حسین فروغی اصفهانی انتشار می‌یافت و چند روزنامهٔ دیگر که بتوسط میرزا محمد صادق فراهانی ادیب‌الممالک و مجد الاسلام کرمانی اداره میشد .

در دورهٔ اول مشروطیت عدد جراید چه در طهران چه در ولایات بوضع عجیبی رو بفزونی گذاشت و اقسام روزنامه‌ها باسامی مختلف در هر گوشه و کنار انتشار یافت مهمترین این جراید که غالب آنها بعدها بدست محمد علی شاه و عمال استبداد بسته شد عبارت بود از روزنامهٔ مجلس وصوراسرافیل و ندای وطن و مساوات و روح‌القدس.

در دورهٔ دوم و سوم اگر چه عدد جراید بتدریج رو بکاهش گذاشت لیکن در عوض قطع جراید بزرگتر و ترتیب خبرگزاری و تنوع مقالات بیشتر و چاپ آنها بهتر شد از این نوع بود دو روزنامهٔ ایران نو و شرق که بعدها ببرق و رعد مبدل گردید .

در دورهٔ سلطنت رضا شاه در ایران در حقیقت روزنامه‌ای وجود نداشت و یکی دو روزنامه هم که بود زبان حال حکومت محسوب میشد . از سوم شهریور ۱۳۲۰ ببعد باز براثر برقراری آزادی مطبوعات عدد جراید افزایش یافته لیکن عمر غالب

آنها کوتاه بوده و هست و کمتر روزنامه‌ایست که یکی دوسال دوام کند

۳ - بانک

اگرچه در سابق یعنی از عهد بنی عباس ببعد در ایران مابین تجار ترتیب حواله و برات و سفته و چک دایر بود و یک بار نیز چنانکه سابقاً اشاره کردیم در عهد ایلخانی گیخاتو اسکناس هم در ایران چاپ زدند و آنرا قلیل مدتی رایج کردند لیکن تأسیس بانک و نشر اسکناس ومعاملات بانکی بشکلی که امروز در ایران دایر است بکلی از اروپا تقلید شده.

در سال ۱۲۸۹ قمری ایام صدارت حاجی میرزا حسینخان سپهسالار این مرد امتیاز خط آهنی را در ایران از رشت بطهران واز پای‌تخت بخلیج فارس بمدت هفتاد سال بیکنفر از اتباع انگلیس بنام **بارون رویتر**[۱] واگذاشت وقرار شد که اگر صاحب امتیاز از اول سال ۱۲۹۱ تا پانزده ماه بعد شروع بکار نکند حق مطالبهٔ ۴۰۰۰۰ لیرهٔ انگلیسی را که نزد دولت ایران بودیعه گذاشته بود نداشته باشد.

این امتیاز نامه که تقریباً اختیار تمام امور اقتصادی ایران را درمدت هفتاد سال بیک تن خارجی وامیگذاشت و حق استخراج عموم معادن کشور (باستثنای طلا و نقره و احجار کریمه) و استفاده از تمام جنگلها وقنوات و مجاری میاه وحق‌صدور همه‌نوع محصولات مملکتی و تأسیس بانک و پست و تلگراف و کارخانجات و غیره را باو میداد بهیچوجه با منافع ایران سازش نداشت و بقدری نیز اجرای آن برای رویتر مشکل مینمود که دوطرف معاهده کننده بزودی فهمیدند که این کار بدون مطالعه از جانبین انجام‌یافته بعلاوه انتشار شرایط آن‌دراروپا موجب گفتگوی بسیار شد و روسها را نیز بخشم و تهدید ایران واداشت بهمین‌جهت ناصرالدین‌شاه‌درسفری که در سال ۱۲۹۰ بفرنگستان کرد بخبط سیاسی دولت خود پی برد و از طرف ایران مشکلاتی در راه اقدام رویتر فراهم گردید که او نتوانست بکار

---

۱ - Baron de Reuter

خود در سر موعد شروع کند بهمین علت امتیاز نامه ملغی شد و ۴۰۰۰۰ لیره ودیعهٔ رویتر را دولت ایران توقیف کرد ولی بارون رویتر پیوسته ادعای پس گرفتن آنرا داشت تا آنکه در ۲۷ جمادی‌الاولی سال ۱۳۰۶ دولت ایران برای استمالت بارون مزبور امتیاز بانك شاهنشاهی ایران را بمدت شصت‌سال باو واگذاشت وحق انتشار پول کاغذی نیز منحصرا بآن بانك واگذاشته‌شد. یك سال قبل از آنکه امتیاز نامهٔ بانك شاهنشاهی ایران امضاء شود بانك دیگری که در هندوستان تأسیس شده بود در طهران و مشهد و تبریز و اصفهان و شیرازو بوشهر بدون آنکه ازدولت ایران امتیازی تحصیل کند شعبی برقرار کرد و باحواله های چاپی که از پنج قران ببالا وبجای پول مسکوك بود وبدست مردم میداد بمعامله مشغول شد ومردم نیزازآنها حسن استقبال کردند، بعد از دو سال معامله همینکه بانك شاهنشاهی دایر گردید این بانك محل شعبهٔ طهران بانك مزبور را که در توپخانه قرار داشت با اثاثهٔ آن بمبلغ ۲۰۰۰۰ لیره خرید و شعب بانك فوق از ایران برچیده شد.

همینکه بانك شاهنشاهی در ایران افتتاح یافت دولت روسیه برای رقابت با عملیات این بانك انگلیسی و بسط نفوذ اقتصادی خود در ایران یك شعبه از بانك دولتی خودرا بنام بانك استقراضی در طهران دایر کرد و دوقرض منحوسی که میرزا علی اصغر خان امین‌السلطان در سالهای ۱۳۱۸ و ۱۳۲۰ از روسیه کرد بتوسط همین بانك استقراضی روس بود.

بانك استقراضی روس که یك شعبهٔ رهنی نیز داشت یکی از شوم ترین مؤسسات روسی درایران بود چه‌این بانك علاوه بر آنکه دائماً بعلت قرضهائی که بایران داده بود این دولت را تحت فشار اقتصادی قرار میداد و در امور سیاسی اعمال نفوذ میکرد طبقهٔ اعیان و علما و ملاکین را نیز با دادن وامهای هنگفت بندهٔ فرمانبردار خودکرده بود وبهر نحو که میخواست ایشانرا آلت دست خودقرارمیداد

خوشبختانه پس از بهم خوردن وضع روسیه و بر افتادن دولت تزاری و بر روی کار آمدن بلشویکها دولت جدید روسیه بموجب معاهدهٔ ۱۷ جمادی الثانیهٔ

۱۳۳۹ بانك مزبوررا باتمام ابنیه و ساختمانها و اثاثیهٔ آن بدولت ایران وا گذار کرد و بانك ملی ایران بجای محل بانك استقراضی روس ساخته شده و در حقیقت جانشین آن شده است .

بانك ملی ایران بموجب قانونی که در شهریور ۱۳۰۷ شمسی از مجلس گذشت با سرمایهٔ دولت ایجاد گردید و در سال ۱۳۰۹ شمسی دولت حق انحصار نشر اسکناس را از بانك شاهنشاهی گرفت و ببانك ملی واگذاشت و در ۱۳۱۰ شمسی بانشاء ضرابخانهٔ جدیدی بجای ضرابخانه‌ای که در عهد ناصرالدین شاه درسال ۱۲۹۶ ایجاد شده بود اقدام نمود .

غیر از دو بانك ملی ایران و بانك شاهنشاهی بانکهای مهمی که حالیه در ایران بمعاملات مشغولند عبارتند از بانك عثمانی که اول بار در سال ۱۳۳۸ قمری شعب خود را در کرمانشاه و همدان سپس در طهران افتتاح نموده و بانك تعاونی سپه که ابتدا برای حوائج نظامیان تأسیس شده بود و بانك پهلوی نام داشت . بانك رهنی از شعب بانك ملی ایران و بانك کشاورزی وغیره‌ها .

٤ ـ پست و تلگراف

چنانکه میدانیم ایرانیها اول قومی هستند که ترتیب چاپار را در دنیا معمول داشته‌اند و این تأسیس از عهد داریوش کبیر است .

اقدامات این شاهنشاه را در ساختن جاده‌های عریض و طویل و بنای چاپار خانه‌ها و سرعتی که دراین کار موجود بوده در تاریخ قدیم خوانده‌ایم همچنین از ترتیب چاپاری عهد مغول و قاصدهائی که ایشانرا یام و چاپارخانه‌هائی که یامخانه میگفته‌اند اطلاع داریم اما پست بوضع جدید از سال ۱۲۹۲ قمری در ایران ایجاد شده چه تا این تاریخ پست را بتوسط چاپارهائی که تحت امر اشخاصی بنام چاپارباشی بودند اداره میکردند و صورت مرتب و خوشی نداشت .

درسال ۱۲۹۲ دولت ایران یك نفر اطریشی را برای تنظیم پست بوضع اروپائی

استخدام کرد و پستخانهٔ ایران بدستیاری او سر و صورتی یافت و دوسال بعدازاین تاریخ دولت ما هم عضویت اتحادیهٔ پستی بین‌المللی را پذیرفت. پس‌ازمستشارمزبور **اشتال** [1] از اتباع روسیه بسمت مدیر کلی پست ایران معین گردید و اگرچه دورهٔ ادارهٔ اشتال یک سال بیش طول نکشید ولی اوکه مرد بسیار فاضل و دقیقی‌بوددر مدت اقامت خود در ایران تحقیقات علمی نفیسی راجع بمعادن و اوضاع جغرافیائی شمال و جنوب شرقی این کشور کرد ومقالات وتقشه‌های ذیقیمتی درباب‌این‌موضوع‌ها از خود منتشر ساخت.

پس از رفتن اشتال باز پست ایران تامدتی گرفتار هرج و مرج بود تا آنکه ادارهٔ این کار از طرف ناصرالدین شاه بوزیر رسائل خاصه یعنی میرزا علیخان‌امین الدوله سپرده شد و امین‌الدوله سالها پست ایران را بخوبی تحت ادارهٔخود داشت‌و برای آنکه ادارهٔ آنرا منظم‌تر کننددر سال ۱۳۱۴ که بریاست وزراء انتخاب‌شدسه تن بلژیکی را که مشهور ترین ایشان **نوز** [2] بود استخدام نمود تا گمرك و پست خانه و مالیه را تحت نظارت خود داشته باشند.

اگرچه بعضی از این مستشاران بلژیکی بعد از کناره‌گیری امین الدوله در عصر صدارت میرزا علی اصغرخان‌امین‌السلطان آلت اجرای‌مقاصدسیاسی‌روسیه‌شدند و بعضی آثار و یادگارهای زشت از خود بجا گذاشته‌اند لیکن باز اساس امروزی پستخانه و گمرك وضرابخانهٔ ما ازهمین مستشاران بلژیکی است.

اول خط تلگراف برقی که درایران دایرگردیده‌درسال ۱۲۷۴ بین‌قصرسلطنتی شاه و باغ لاله‌زار(باغی که‌درخارج طهران‌قدیم‌درقسمت‌شرقی‌خیابان‌لاله‌زار بودو بعد ها باغ وحش‌شد) کشیده. دو سال‌بعد بدستیاری‌علیقلی‌میرزا اعتضادالسلطنه‌خطی‌بین طهران و سلطانیه زنجان بر قرار گردید و یک سال بعد آنرا تا تبریز امتداد دادند درکار انشاء خطوط تلگرافی علیقلی‌خان مخبرالدوله از محصلینی که باحسنعلیخان گروسی بپاریس رفته بودند نیز دخیل بوده واو کسی‌است که بعد ازاعتضادالسلطنه

Naus–۲ Stahl–۱

بوزارت تلگراف و علوم و فواید عامه برقرار شده است.

در موقعیکه خطوط تلگرافی در ایران بتوسط اولیای امور دایر میشد انگلیسها هم برای مرتبط ساختن لندن بمبئی از راه خشکی بوسیلهٔ تلگراف داخل مذاکره با ایران شدند، ابتدا در سال ۱۲۸۰ امتیاز خطی را بین خانقین و طهران و بوشهر گرفتند سپس از جلفا بطهران خطی دیگر در سال ۱۲۸۶ کشیدند و در ۱۳۱۹ خطی دیگر بدست انگلیسها از کاشان بیزد و کرمان و سر حد بلوچستان دایر گردید جمیع این خطوط پس از سر آمدن مدت امتیاز بایران وا گذار شد و امروز همه تحت ادارهٔ مستقیم دولت است.

اولین ایستگاه تلگراف بی سیم در سال ۱۳۰۲ شمسی در محل قصر قاجار بر پاشد و ابتدا آن که با ایستگاههای دیگری در تبریز و بندر پهلوی و مشهد و شیراز و کرمانشاه ارتباط داشت برای رفع احتیاجات لشکری بود. بعدها بی سیم پهلوی با ایستگاههای عمدهٔ دنیا مربوط شد و حالیه بهمین حال بر قرار است.

٥- راه آهن

بعد از الغای امتیاز نامهٔ بارون رویتر با وجود امتیازهای متعدد دیگری که اتباع خارجه برای کشیدن راه آهن از ایران گرفتند بعلت شدت یافتن رقابت سیاسی روس و انگلیسی در این مملکت هر گونه اقدامی که در این راه شد عقیم ماند تنها در سال ۱۳۰۱ قمری خط کوچکی بین طهران و مزار حضرت عبدالعظیم کشیده شد که هنوز هم دایر است.

این خط بتوسط یک نفر فرانسوی کشیده شد و او که کار خانهٔ چراغ گاز طهران را اداره میکرد ابتدا امتیاز معادن زغال سنگ پشند را از دولت ایران گرفت بعد امتیاز خط آهنی را بین طهران و پشند تحصیل نمود سپس بگرفتن امتیاز خط آهنی بین طهران و رشت و طهران تا خلیج فارس نایل آمد و خط بین طهران و حضرت عبدالعظیم را امتحاناً بطول شش کیلومتر ساخت لیکن بعدها موانعی پیش

آمد و صاحب امتیاز هم در وبای سال ۱۳۲۳ مرد ونقشهٔ او بانجام نرسید .

در سال ۱۳۰۸ قمری حاج محمد حسن امین‌دارلضرب خطی مابین معادن‌شهر آمل و بندر محمود آباد در کنار بحر خزر کشید بطول ۱۶ کیلومتر لیکن این خط مدت زیادی دائر نماند و حالیه بکلی از میان رفته است .

در سال ۱۳۳۱ قمری دولت ایران امتیاز خط آهن تبریز بجلفا و یک شعبه از آنرا از صوفیان ببندر شرفخانه ببانک استقراضی روس وا گذاشت و بانک ساختمان این خط را در سال ۱۳۳٤ بانجام رساند خطوط آذربایجان بعد ازمعاهدهٔ سال ۱۳۳۹ بدولت ایران واگذارشده. در ضمن جنگهای بین‌المللی مهندسین نظامی انگلیس برای مصالح جنگی قسمتی از راه آهن هندوستان را که ازطریق کته بسر حد بلوچستان ایران‌میرسد ازنقطهٔ سر حدی میرجاوه بطول ۱٦۷ کیلومترتازاهدان (دزداب) امتداد دادند لیکن این راه که بر حسب نقشهٔ مهندسین فوق میبایستی کته را بمشهد متصل کند بعد از ختم جنگهای بین‌المللی اول در قسمتی از آن که در خاك ایران واقعست متروك ماند .

در ایام جنگهای بین‌المللی ۱۹۱٤ — ۱۹۱۸ در کشمکشهائی که‌قشون روس با عساکر عثمانی‌در حدود شمال‌غربی آذربایجان ایران داشتند شعبه‌ای ازخط‌آهن قفقاز را از ایستگاه شاه تختی در امتداد درهٔ ماکوچای درخاك ایران ممتد کردند و آنرا از طریق ماکو بشهر بایزید در خاك ترکیه که آنرا در آن تاریخ بتصرف خود در آورده بودند رساندند . این خط فقط جنبهٔ نظامی داشت و حالیه بایر است طول خط مزبور در ایران قریب بیست فرسخ بود .

در سال ۱۳۳۵ قمری خطی کوچک نیز بین رشت و بندر پیره بازاردرکنار مرداب بطول ۹٫۷ کیلومتر برای‌حمل‌مال‌التجاره کشیده‌شد خط‌دیگری در گیلان ما بین بندر پهلوی و سیاه‌وزان در خاك طالش وجود داشت برای حمل سنگ و زغال و برنج که امروز بکلی ازکارافتاده.

از تاریخ سال ۱۳۰٤ شمسی دولت‌ایران‌مصمم شد که‌کشیدن یک خط سر تا

سری که بحر خزر را بخلیج فارس مرتبط سازد در نظر بگیرد و باین قصد در نهم خرداد ۱۳۰۴ قانونی برای اجرای این نقشه از مجلس گذارندند که با گرفتن مالیاتی از مصرف قند و چای در داخلهٔ مملکت مصارف ساختمان این خط و سه بندر شاه و شاهپور و نوشهر (ده نوشهر یا حبیب آباد تنکابن) را تأمین کند و در بیستم بهمن همان سال مجلس بموجب قانون دیگری بدولت اختیار داد که یکنفر متخصص امریکائی برای تهیهٔ نقشه خط و یك نفر خبرهٔ آلمانی را برای استخراج آهن و تأسیس کارخانهٔ ذوب آهن و فلزات از خارج جلب کند. ساختن خط سرتاسری از بندر شاه تا همدان بیك شرکت آلمانی و قسمت بین همدان تا بندر شاه پور بیك شرکت امریکائی واگذار شد و این دو شرکت هر کدام قسمتی از خطی را که بعهده گرفته بودند از آذرماه ۱۳۰۵ تا فروردین ۱۳۰۷ ساختند لیکن بعدها بین دولت ودو شرکت فوق اختلافاتی بروز کرد و دولت قراردادهای ایشان را لغو نموده خود اختیار کار را در دست گرفت و تصمیم چنین شد که راه آهن بجای عبور از همدان از سلطان آباد عراق «اراك» بگذرد.) در فروردین ۱۳۰۷ دولت ایران اتمام خط سرتاسری را بیك شوکت آلمانی وامریکائی واگذاشت و این شرکت قسمتی از راه آهن شمالی را تا شاهی و جنوبی را تا صالح آباد « اندیمشك » ساخت ولی دولت درپائیز ۱۳۱۰ قرارداد دو شرکت را هم لغو کرد و وزارت راه ایران مشغول انجام دادن کار راه آهن شد.

در بهار سال ۱۳۱۲ شمسی دولت ایران بایك شرکت سوئدی ودانمارکی بنام شرکت کامپساکس[۱] قراردادی بست و تحت نظارت وزارت راه ساختمان قطعاتی از راه آهن شمال وجنوب را که نیمه کاره بود بشرکت مزبور واگذاشت و شرکت متعهد شد که از تاریخ انعقاد قرار داد تا چهار سال قطعهٔ شمالی و تا شش سال قطعهٔ جنوبی را بطهران برساند بطوری که خط سرتاسری از بندر شاه تا بندر شاهپور در سال ۱۳۱۸ باتمام برسد

راه آهن سرتاسری ایران تقریباً یك سال زودتر ازموعد یعنی در تاریخ ٤ شهریور ۱۳۱۷ بانجام رسید ودوخط شمال و جنوب درروز مزبور در ایستگاه سفید چشمه (فوزیه) بیکدیگر متصل و رفت و آمد بین دو بندر شاه و شاهپور رسماً افتتاح گردید. طول راه آهن سرتاسری ایران از شمال بجنوب ۱۳۹٤ کیلو متراست ، ٤٦١

Campsax-۱

کیلومتر از بندر شاه به طهران و ۹۳۳ کیلومتر از طهران ببندر شاهپور.

بعد از اتمام کار خط سرتاسری دولت بکشیدن چند رشته خط آهن دیگر نیز دست زد از آنجمله است خط طهران بتبریز برای مرتبط ساختن پای تخت بخط آهن جلفا و خط طهران بمشهد و خط قم بانارك و کاشان و یزد ، از خط اول تا میانه ساخته شده و از خط دوم تا شاهرود لیکن خط سوم که تا کاشان نیز کار های اساسی آن بانجام رسیده بعلت پیش آمد جنگهای بین المللی و کمیاب شدن ریل همچنان نیمه کاره مانده است.

پس از ورود قوای متفقین بایران در شهریور ۱۳۲۰ شمسی و باز شدن راه ارتباط مستقیم ایران ما بین ممالك انگلیس و امریکا از طرفی و روسیه از طرفی دیگر متفقین یك راه آهن فرعی بین اهواز و بندر خرمشهر نیز کشیدند بطوریکه امروزه راه آهن جنوب بدو بندر خرمشهر و شاهپور هردو متصل است.

۶ - کارخانجات

غیر از اقداماتی که در عهد فتحعلیشاه و محمد شاه برای توپ سازی و گلوله ریزی بدست بعضی از صاحب منصبان و مستشاران خارجی شده و ما بشمه ای از آنها سابقاً اشاره کردیم برای ایجاد کارخانجات جدید تا عهد سلطنت ناصرالدین شاه اقدام مهمی نشده بوده است.

درعهد این پادشاه اول کسی که بفکر کارخانه و تشویق صنایع داخلی و فلاحت افتاد مرحوم میرزا تقیخان امیر کبیر بود.

این مرد زیرك توانا در مدت صدارت کوتاه خود دو کارخانه شکر ریزی در ساری و بارفروش و سه کارخانهٔ بلور سازی در طهران و قم و اصفهان و دو کارخانهٔ چینی سازی در طهران و کارخانجاتی جهت بافت چلوار و حریر در طهران و کاشان دایر نمود و چندین نفر از هنرمندان ایرانی را برای آموختن صنایع بروسیه فرستاد حتی خیال ساختن کشتی نیز در سواحل ایران داشت لیکن افسوس که عمرش وفا نکرد.

و اصفهان و دو کارخانهٔ چینی سازی در طهران و قم و یك کارخانهٔ کاغذ سازی در طهران و یك کارخانهٔ ریسمان باقی در طهران و کارخانجاتی جهت بافت چلوار و حریر در طهران و کاشان دایر نمود و چندین نفر از هنرمندان ایرانی برای آموختن صنایع بروسیه فرستاد حتی خیال ساختن کشتی نیز در سواحل ایران داشت که عمرش وفا نکرد

بعد از امیر کبیر حاجی میرزا حسینخان سپهسالار و حاجی محمد حسن امین دارالضرب و پسرش حاجی حسین آقا و مرحوم امین‌الدوله و بعضی دیگر از رجال و تجار ایران کار خانجاتی در طهران یا شهرهای دیگر ایران دایر نمودند و دولت نیز کارخانجاتی از خارج وارد کرد لیکن غالب آن کارخانجات بعلل رقابت خارجی یا کسادی بازار از میان رفت اهم این کار خانجات عبارت بود از کارخانهٔ بلورسازی و چینی سازی و ابریشم تابی همه متعلق بحاج محمد حسن امین الضرب و کارخانهٔ گاز که بتوسط حاج میرزا حسینخان‌سپهسالار دایر شدو کارخانهٔ‌ریسمان بافی‌صنیع‌الدوله و کارخانهٔ قند کهریزك و کبریت سازی الهیه هردو متعلق بمیرزا علیخان امین‌الدوله و کارخانهٔ چراغ برق حاج حسین آقا امین‌الضرب

بزرگترین قدمی که در راه ایجاد کارخانه های بزرك بر داشته شده از سال ۱۳۰۰ شمسی و درعهد سلطنت رضاشاه پهلوی است چه بغیراز دوکارخانهٔ‌ریسندگی صنیع‌الدوله (تاریخ تأسیس ۱۳۱۲ قمری) و کارخانهٔ ریسمان ریسی حاجی‌رحیم آقای قزوینی (تأسیس آن در ۱۳۲٦ قمری) و بعضی کارخانجات کم اهمیت دیگر بقیهٔ کارخانجات مهم امروزی ایران در این عهدتأسیس یافته و ما در جدول ذیل اسامی هریك را با سال شروع بکار و محل هر کدام بدست میدهیم

اسم کارخانه	سال شروع بهره بر داری	محل
نساجی وطن	۱۳۰٤ شمسی	اصفهان
ریسباف	۱۳۱۳ «	«
شرکت صنایع پشم	۱۳۱۷ «	«

شرکت پشم باف	۱۳۱۷ شمسی	اصفهان
« شرکت نساجی درخشان	۱۳۱۲ «	یزد
کارخانهٔ ریسندگی و بافندگی قزوینی	۱۳۰۹ «	قزوین
« « « کوراغلی	۱۳۱۵ «	مشهد
« حریر بافی چالوس	۱۳۱۶ «	چالوس
« قند کهریزك	۱۳۱۷ قمری	کهریزك
« « کرج	۱۳۱۱ شمسی	کرج
« « شاهی[1]	۱۳۱۳ «	شاهی
« « ورامین	« «	ورامین
« « شاه‌آباد	۱۳۱۴ «	کرمانشاه
« « مرودشت	« «	فارس
« « میاندوآب	۱۳۱۵ «	آذربایجان
« « آبکوه	« «	خراسان
« کربنات دوسود	۱۳۲۲ «	امین آباد
« «	۱۳۳۰ «	هشتگرد کرج
« گلیسیرین	۱۳۱۹ «	شهر ری
« سیمان	۱۳۱۳ «	«
شرکت بلور	۱۳۱۸ «	طهران
کبریت ممتاز	۱۳۲۰ «	تبریز

۱ - این کارخانه در ۱۳۱۷ بشاهزند اراك منتقل شد و حالیه در آنجا کار میکنند.

غیر از این کارخانجات کارخانه‌های دیگری نیز از قبیل کارخانهٔ برق و کارخانه دخانیات و کارخانه‌های قشونی و کارخانه‌های کنسروسازی شاهی و بندرعباس وروغن کشی ورامین و کبریت سازیهای زنجان و همدان و نساجیهای قم و شهرضا و یزد و شیراز و کرمان همه در این دوره تأسیس شده و همه امروزه بکار مشغولند.

معارف اروپائی در ایران

سابقاً در تاریخ آشناشدن ایران بمعارف اروپائی گفتیم که مملکت‌ما از چه وقت بتمدن جدید معرفت پیدا کرده و چگونه معارف اروپائی در این کشور راه یافته است ، اینك ذیلا بتاریخ تأسیس بعضی از مؤسسات علمی جدید در ایران‌وآشنا شدن ایرانیان بهر یك از آنها جداجدا اشاره میکنیم :

۱ - مدارس

اول مدرسه‌ای که در ایران بسبك جدید تأسیس یافته‌مدرسهٔ دارالفنون‌است که میرزا تقیخان امیر کبیر در سال ۱۲۶۶ شروع ببنای آن کرده‌واو دراین‌تاریخ دستور داد که جهت مدرسه‌ای که در آن فنون نظامی و السنهٔ خارجه وعلوم‌جدیده تدریس شود بنای مخصوصی بسازند و مأمورمخصوصی بخارجه فرستاد تا چندتن‌معلم و صاحب‌منصب کارآزموده از اطریش و ایتالیا برای تدریس دراین مدرسه‌استخدام نماید .

اگر چه معلمین و مستشارانی که امیر خواسته بود و هفت‌تن‌بودند با مأمور مخصوص او دو روز بعد از عزل امیر بطهران رسیدند و دارالفنون قریب بسه ماه پس از برکنار شدن او از صدارت یعنی در پنجم ربیع‌الاول ۱۲۶۸ افتتاح گردید لیکن اساس این بنای خیر از آن مرحوم بود .

دارالفنون در ابتدا هفت شعبه داشت : پیاده نظام، سواره نظام ، مهندسی ، توپخانه ، طب و جراحی ، معدن شناسی و دواسازی بعلاوه‌تاریخ‌وجغرافیاوریاضیات و علوم طبیعی و ادبیات فارسی و عربی و زبان فرانسه نیز در آنجاتدریس‌میشد .

ریاست مدرسهٔ دارالفنون ابتدا با میرزا محمد علیخان شیرازی وزیر امور خارجه بود و پس از فوت او در ربیع‌الثانی ۱۲۶۸ عزیز خان‌مکری سردار کل باین مقام رسید، سپس مرحوم رضاقلیخان هدایت مؤلف کتاب نفیس مجمع الفصحاء باین سمت منصوب شد تا آنکه در سال ۱۲۷۴ ریاست دارالفنون نیز ضمیمهٔ مشاغل علیقلی میرزا اعتضادالسلطنه گردید و اعتضادالسلطنه سال بعد رسماً عنوان وزیر علوم می‌یافت و اومرحوم هدایت را که از زمان ریاست وی ناظم دارالفنون شده بود بمعاونت وزارت علوم برگزید.

بعد از فوت اعتضادالسلطنه در ۱۲۹۸ ریاست دارالفنون بعلی قلیخان مخبر-الدوله پسر مرحوم‌هدایت رسید چنانکه کمی‌بعد وزارت علوم را نیز باو واگذاشتند از مدارس دیگری که درعهد ناصرالدین شاه بسبك جدید تأسیس یافته غیر از دارالفنون مکتب مشیریه است که آنرا حاجی‌میرزا حسینخان مشیرالدوله برای‌تعلیم السنهٔ خارجه در ایام صدارت‌خود تأسیس نمود، دیگر مدارس نظامی اصفهان و طهران که اولی را مسعود میرزای ظل‌السلطان و دومی راکامران میرزانایب‌السلطنه برای تربیت صاحب منصبان نظامی تأسیس نمودند لیکن هیچکدام دوام‌نکرد تاآنکه مدرسهٔ نظام جدید در اواخر دورهٔ قاجاریه بهمت مرحوم میرزا حسنخان مشیرالدوله پیرنیا در ایام‌وزارت جنك او تأسیس‌یافت وآن‌همانست که درعصر پهلوی بدانشکدهٔ افسری مبدل گردید.

بعد از برگشتن محصلینی‌که در سال ۱۲۷۵ ناصرالدین شاه بپاریس‌فرستاده بود و متفرق شدن ایشان در بلاد مختلفه عدد مدارس بسبك جدید بالنسبه زیادشد از جمله‌در تبریز مدرسه‌ای بنام «لقمانیه» تأسیس یافت.

جلوس مظفرالدین‌شاه و وزارت‌اعظم‌حاجی میرزاعلیخان‌امین‌الدوله‌وفی‌الجمله آزادی‌که‌درعهداین‌شاه‌ووزیردرایران‌پیدا شدهمانطور که‌عددجرایدرازیاد کرد برعدهٔ مدارس‌جدیده‌نیزافزود. مدارس‌رشدیه‌افتتاحیه واسلام وعلمیه‌وشرف مظفری وخیریه (دبستان‌فیروزکوهی حالیه) همه ازتاسیسات‌آن عصراست.مدرسهٔ‌علوم‌سیاسی(اساس

دانشکدهٔ حقوق امروزی) را نیز در سال ۱۳۱۷ قمری مرحوم میرزا حسنخان پیرنیا در ایام وزارت خارجهٔ پدرش میرزا نصرالله خان مشیرالدوله تأسیس نمود. مدرسهٔ دارالفنون و قسمت طبی آن در اواخر عهد مظفرالدین شاه واوایل مشروطه بعلت نداشتن معلمین کافی بتدریج رو بانحطاط نهاده و از عدهٔ شاگرد و معلم آن بسیار کاسته شده بود. در سال ۱۳۲۹ قمری دارالفنون را بصورت یك مدرسهٔ متوسطهٔ شش ساله در آوردند و مدرسهٔ طب بصورت مدرسه‌ای علیحده شد.

در فاصلهٔ بین اعلان مشروطیت و آخر سلطنت پهلوی عدد مدارس بسبك جدید در طهران و سایر شهرها روبافزایش گذاشته لیکن دراین فاصله یکی از بهترین مدارس اختصاصی طهران یعنی مدرسهٔ نقاشی که بهمت میرزا محمد خان کمال‌الملك غفاری (۱۲۶۰ - ۱۳۴۹ قمری) یکی از مفاخر عهد ما و از بزرگترین هنرمندان این دوره و بتشویق یك عده از مردمان هنر دوست تأسیس یافته بود درعهد سلطنت پهلوی بعلت اغراض اولیای امور تعطیل گردید.

۲ - فرستادن محصل بخارجه

بشرحیکه سابقاً هم اشاره کردیم اولین هیأتی که از طرف اولیای امور ایران برای تحصیل علم و فنون بفرنگ فرستاده شده هیأتی است مرکب از دو نفر که ایشان را در سال ۱۲۲۶ میرزا بزرگ قائم‌مقام اول از طرف عباس میرزا بلندن روانه کرده از این دو یکی در انگلیس فوت کرده و دیگری که میرزا بابا نام داشته در ۱۲۳۵ بایران مراجعت نموده و حکیمباشی عباس میرزا و محمد شاه شده است.

هیئت دوم مرکب از پنج تن در سال ۱۲۳۰ بانگلیس رفته و در ۱۲۳۵ با میرزا بابا حکیمباشی بایران بر گشته‌اند. مشهورترین این جماعت یکی همان میرزا صالح شیرازی سابق‌الذکر است دیگری میرزا سید جعفرخان تبریزی که بعدها مشیرالدوله لقب گرفت و درعهد ناصرالدین شاه رئیس دارالشورای کبری ومتولی آستانهٔ قدس گردید.

غیر از این عده عباس میرزا جماعتی اهل صنعت و کارگر رانیز برای آموختن فن چاپ و استخراج معدن و اسلحه سازی بروسیه فرستاد.

درعهد صدارت امیر کبیر چون این مرد برای جلب علوم فرنگی بتأسیس مدرسه دارالفنون قیام نموددرصددفرستادن هیأتی ازمحصلین باروپابرنیامد لیکن یك عده از اهل صنعت را بروسیه و نقاط دیگر روانه نمود.

هیأت سومی که از ایران برای تحصیل از طرف دولت بفرنگستان فرستاده شده در سال ۱۲۷۵ سال اول وزارت علوم علیقلی میرزا اعتضادالسلطنه است.

در این سال ناصرالدین شاه بتشویق اعتضادالسلطنه چهل و دونفر از جوانان ایرانی را بهمراهی حسنعلیخان گروسی که وزیر مختار ایران در پاریس شده بود و بعدها امیر نظام لقب یافت باین شهر فرستاد و این جماعت که برای تحصیل علوم ریاضی و طب و فنون مختلفه مثل نجاری و صحافی و آهنگری و اسلحه سازی فرستاده شده بودند پس از مراجعت در طهران و شهرهای عمدهٔ دیگر بکار تدریس ومعالجه و تربیت مردم پرداختند و از دست ایشان خدمات بسیارمفیدصادر گردید.

در سال ۱۳۲۹ دردورهٔوزارت معارف آقای ابراهیم حکیمی (حکیم الملك) هیأت دیگری برای تحصیل فنون معلمی بفرانسه فرستاده شدند و این هیأت درسال ۱۳۴۱ در اواسط جنگهای بین‌المللی اول پس از خاتمهٔ تحصیلات بایران برگشتند.

در ایام وزارت جنك مرحوم شاه سابق این وزارتخانه تصمیم گرفت که هرسال عده‌ای از صاحب‌منصبان نظامی را برای تکمیل رشته‌های مختلف نظام بمدارس فرانسه بفرستد و این کار که ازسال ۱۳۰۱ شمسی شروع شد تا اواخر سلطنت رضا شاه ادامه داشت و وزارت جنك غیر از این عده هر سال عدهٔ دیگری از صاحب منصبان واهل حرف و صنایع نظامی را بغیر ازفرانسه بسایرممالك اروپا و امریکا میفرستاد.

بزرگترین اقدامی که برای فرستادن محصل از ایران بخارجه شده تصویب قانون اول خرداد ۱۳۰۷ شمسی است که بموجب آن وزارت معارف ازطرف مجلس شورای ملی اجازه یافته است ازتاریخ فوق تا شش سال هر سال صد نفر محصل بخارجه

بفرستند - بموجب این قانون قریب بهزار محصل از ایران باکثر ممالك اروپا فرستاده شدو قسمت مهم مهندسین و اطباء ودانشیاران و هنرمندانی که حالیه در وزارتخانه‌ها و مدارس ما بکار اشتغال دارند از همین تحصیل کرده‌ها هستند .

غیر از وزارت جنك ، و معارف یك عدهٔ دیگر از وزارتخانه ها ومؤسسات نیز برای احتیاجات خود هر سال عده‌ای محصل و عضو جهت تکمیل معلومات بخارجه فرستاده‌اند ، مهمترین آنها وزارت مالیه ووزارت پیشه وهنر و پست وتلگراف و قورخانه و بانك ملی وشرکت نفت ایران و انگلیس است

۳ - ترجمه و تألیف کتب

اگر از کتبی که مبلغین عیسوی چه در اروپا چه در ایران بفارسی ترجمه یا تألیف کرده و غرض ایشان از این کار نیز هدایت مردم و آشنا کردن آنان بمذهب مسیح بوده است صرف نظر کنیم باز اولین کتبی که از السنهٔ خارجه بفارسی ترجمه شده در عهد عباس میرزای ولیعهد بوده و این کار هم اول بار در تبریز صورت گرفته است

عباس میرزا چون بشناختن احوال ممالك اروپا و سلاطین بزرگ آن عشق داشت کتبی را که راجع باین موضوعات بود گردمی آورد و امر میداد که بعضی از آنها را بفارسی ترجمه کنند چنانکه تاریخ اسکندرو پطر کبیر وشارل دوازدهم و ناپلئون را بفرمان او بفارسی نقل نمودند و همین کاررا پسر او محمد شاه و پسر دیگرش بهمن میرزا تعقیب کردند

بعلاوه چون در این دوره بین ایران و اروپا و هندوستان روابط سیاسی زیاد شده و رفت و آمدها روزافزون بود یك عده از ایرانیانی که باین ممالك رفته بودند در باب جغرافیا و تاریخ این ممالك و احوال علوم جدیده بخصوص علم هیئت جدید که بکلی برای ایرانیان تازگی داشت کتبی نوشتند و بیادگار بایران آوردند لیکن چون صنعت چاپ هنوز چنانکه باید در این کشور شایع نشده بود از این

کتب غیر از آنها که در هند بچاپ رسیده بجز خواص کس دیگر اطلاع پیدا نکرد

کار ترجمهٔ کتب خارجی بفارسی و تألیف کتبی در باب علوم جدیده در عهد ناصرالدین شاه جداً تعقیب شد و این کار را نیز مثل بسیاری دیگر از امورخیر در این عهد اول بار میرزا تقیخان امیرکبیرشروع کردبلکه دست زدن امیر باین امراز مدتی قبل از صدارت او بود چه این مرد هنگامیکه دو ارزنةالروم مأموریت‌داشت (از ۱۲۵۸ تا ۱۲۶۳) مترجم خودرا واداشت که یکی از کتب جغرافیای جدیدرا بترکی ترجمه نماید و آن ترجمهٔ ترکی را بمنشی خود داد تا بفارسی برگرداند و نام آنرا جهان نمای جدید گذاشت و این ظاهراً اول کتاب تمامی است که بزبان فارسی در باب جغرافیای ممالك عالم نوشته شده. امیر در دورهٔ صدارت خود نیزامر داد تا کتاب دیگری در موضوع جغرافیای عالم از انگلیسی بفارسی ترجمه کنند و آنرا در تبریز چاپ کرد، بعلاوه وی مؤلف انگلیسی این کتاب را برسم چندین نقشه از ممالك مختلفهٔ عالم وا داشت و کتب دیگری در باب مسائل سیاسی وامور صحی بدستور او ترجمه و طبع و در میان مردم منتشر گردید.

یکی از کتبی که اندکی قبل از سلطنت ناصرالدین شاه بامر بهمن میرزادر تبریز از عربی بفارسی ترجمه شده کتاب معروف‌الف لیلة و لیله است که آنرا ملا عبداللطیف طسوجی در ۱۲۵۹ بفارسی نقل‌کرده ومیرزامحمد علیخان سروش‌اصفهانی إشعار فارسی مناسبی از خود و دیگران بر آن افزوده و اول بار آنرا در ۱۲۶۱ قمری در تبریز بچاپ رسانده‌اند.

در عهد ناصرالدین‌شاه مخصوصاً بعد از آنکه یك عدهٔ فارغ‌التحصیل فاضل از دارالفنون خارج شدند و محصلینی‌که بفرنك رفته بودند مراجعت کردند عدهٔ‌کتبی که بتوسط این جماعت از السنهٔ خارجه ترجمه شد یا خود ایشان یا معلمین فرنگی دارالفنون در باب علوم جدیده‌نوشتندافزایش کلی یافت. مشهورترین این جماعت مترجم یا مؤلف عبارتنداز‌میرزامحمد حکیم‌تبریزی طبیب ناصرالدین‌شاه‌وفرهادمیرزا مترجم ومؤلف کتاب جام جم در جغرافیای عالم و علیقلی میرزا مؤلف کتاب‌فلك ـ السعاده در ابطال هیأت قدیم‌و میرزا علی دکتر صاحب کتبی در تشریح ومیرزانظام‌

الدین مهندس‌الممالك غفاری صاحب کتبی در هندسه و میرزا کاظم شیوای محلاتی معروف بشیمی مؤلف چند کتاب در شیمی و میرزاعبدالغفاراصفهانی ملقب بنجم الدوله از مؤلفین کتبی در جغرافیا و هیأت وحساب وهندسه و میرزا جعفرخان‌مشیرالدوله صاحب کتابی در حساب و محمود خان مشاورالملك قمی صاحب تقویمی بسبك‌جدید و دکتر محمدخان کرمانشاهی معروف بکفری و میرزا ابوالحسنخان دکتر تفرشی‌و ناظم‌الاطباء کرمانی هرسه از مشاهیر اطبای این عصر و غیرهم .

ازکارهای مفیدی که بتوسط مرحوم امیرکبیر شروع شد تأسیس اداره‌ای بود بنام ادارهٔ انطباعات واول بار آنرا یك نفر ازمترجمین انگلیسی امیرکبیرکه‌مأمور ادارهٔ روزنامهٔ وقایع اتفاقیه نیز بود تحت نظر داشت .

این اداره همانست که بعدها بصورت وزارت انطباعات و دارالترجمه در آمد و در عهد علیقلی میرزا اعتضادالسلطنه و محمد حسنخان اعتمادالسلطنه توسعهٔ کلی پیدا کرد و کتب بسیاری بتوسط اعضای آن ترجمه و تألیف شد .

از کارهای بسیار مفیدی که ادارهٔ انطباعات در عهد وزارت اعتضاد السلطنه شروع کرده تألیف یك سلسله کتاب بوده است بنام « نامهٔ دانشوران ناصری » در شرح احوال بزرکان و رجال اسلامی و در این کار یك عده از فضلای متبحر عهد ناصری شرکت‌داشتند . ادارهٔ این کار پس ازاعتضادالسلطنه باعتمادالسلطنه‌ودراوایل عهد مظفرالدین شاه بمیرزا علیخان امین الدوله واگذار شد و تا عهد امین الدوله شش جلد آن انتشار یافت لیکن‌ازآن پس تعطیل گردید .

معارف قدیمه در ایران

از بعد از صفویه تا کنون

معارف قدیمه یعنی علومی که در عصر تمدن درخشان اسلامی در بلاد شرق و عرب اسلام رایج بود و عدهٔ بیشماری از فضلا بتعلیم و تعلم آن اشتغال داشتند بعللی که سابقاً ذکر کردیم از عهد صفویه ببعد بحال تنزل و انحطاط سریع افتاده و امری که این تنزل و انحطاط را روز بروز بیشتر میکرد یکی همان آثار شوم حملات مغول و تیموری بود که در عصر صفویه نمایان گردید و صفویه هم بر اثر سیاست مذهبی خاص خود بآن کمك کردند دیگر ترقی علوم و معارف جدیده بود که در اروپا هر روز بیشتر میشد و بطلان یا بیفایده بودن قسمت مهمی ازمعارف قدیمه را ثابت میکرد .

در دورهٔ صفویه و ادوار بعد از آن کسانیکه بتحصیل و تعلیم معارف قدیمه اشتغال داشتند تقریباً کار منحصر ایشان درس دادن کتب علمای قدیم مانند فارابی و ابوعلی‌سینا و خواجه نصیر الدین و محمد زکریای رازی و امثال آنان بود و احیانا بعضی از ایشان بنوشتن شروح یا حواشی و تعلیقاتی بر آنها میپرداختند و کمتر در میان علمای این عهد فاضلی صاحب نظر یا عالمی مستقل الفکر دیده میشود .

طب و حکمت و نجوم و ریاضی‌دراین‌ادوارنه آنکه بهیچوجه ترقی نکرده بلکه تنزل نیز نموده است بطوریکه‌بعد از فضلای اواخر عهد تیموریان‌ودانشمندانی که زیج الغ بیکی را بستند هیچکس که بتواند حتی‌همشأن با ایشان نیزمحسوب شود

بظهور نرسیده و علمائی مانند **شیخ بهاءالدین محمد عاملی** و **میر ابوالقاسم فندرسگی** و **میر محمد باقر داماد** و **ملا محمد محسن فیض** و **آقا حسین خوانساری** و **ملا خلیل قزوینی** و **ملا محمد تقی مجلسی اول** و **ملا محمد باقر مجلسی دوم** که مشاهیر علمای عهد صفویه اند هیچکدام مقام و اهمیت علمای قبل از صفویه را ندارند. تنها در حکمت نام **ملا صدرای شیرازی** (صدرالدین محمد بن ابراهیم) را که در سال ۱۰۵۰ فوت کرده و صاحب کتابی است در حکمت بنام اسفار اربعه نباید از نظر دور داشت چه ملا صدرا اگر چه در حکمت بمقام فارابی و ابن سینا و خواجه نصیر نرسیده لیکن او در عهد صفویه تنها حکیم صاحب نظری است که باستقلال فکر باستدلال پرداخته و حکمت قدیم را که در عهد صفویه بکلی متروك شده بود زنده کرده و راه و رسم بالنسبه تازه ای بآن داده است و همین امر بار دیگر اذهان جمعی را بتحصیل این فن متوجه کرده و بعد از ملا صدرا یك دسته عالم حکمی در ایران بظهور رسیده اند که همه از شاگردان یا شاگردان شاگردان ملا صدرا بوده اند، مشهور ترین ایشان عبارتند از **ملا محمد محسن فیض کاشانی** صاحب تفسیر صافی (۱۰۰۷ - ۱۰۹۱) و **ملا عبدالرزاق لاهیجی** (و فاتش در ۱۰۵۱) صاحب دو کتاب شوارق و گوهر مراد و **ملا اسماعیل خواجوئی** (وفاتش در ۱۱۷۳) و **آقا محمد بید آبادی** (وفاتش در ۱۱۹۷) و **ملا علی نوری** (وفاتش در ۱۲٤٦) و از همه بزرگتر و مشهورتر **حاجی ملا هادی سبزواری** (۱۲۱۲-۱۲۹۰) متخلص باسرار صاحب منظومه در حکمت و حواشی بر کتاب اسفار غیر از حاجی ملا هادی که تمام حکمای بعد از ملا صدرا را تحت الشعاع خود گذاشته و حکمای بعد از او نیز هیچیك بپایهٔ او نرسیده اند مشاهیر حکمای عهد قاجاریه عبارتند از **آقا علی مدرس زنوزی** (۱۲۳۰ - ۱۳۰۷) و **آقای محمدرضا قمشه ای** (وفاتش در ۱۳۰٦ قمری) و **میرزا ابوالحسن جلوه** (وفاتش در ۱۳۱٤ قمری) و **جهانگیر خان قشقائی** (وفاتش در ۱۳۲۸ قمری) و آخر از همه مرحوم

میرزا محمد طاهر تنکابنی (متوفی سال ۱۳۲۰ شمسی) ۰

آشنائی ایرانیان با حکمت جدید از عهد ناصرالدین شاه شروع شده چه در این دوره از یك طرف یك عده از محصلین ایرانی که باروپا رفته بودند در آنجا با فلسفهٔ تازه سروکار پیدا کردند و از طرفی دیگر کنت گوبینو[1] وزیر مختار فرانسه درطهران بمدد یکی ازفضلای یهود کتاب معروف دکارت بنام «تقریر در باب روش تحقیق» را از فرانسه بفارسی ترجمه کرده و آنرا بامر ناصر الدین شاه بچاپ رساند و همین کتاب است که باردیگر بقلم مرحوم **محمد علی فروغی ذکاءالملك** (متوفی سال ۱۳۲۱ شمسی) بنام « سیر حکمت در اروپا » بضمیمهٔ تاریخ فلسفه در عالم و مطالب مفیدهٔ دیگری بفارسی ترجمه و منتشر شده است۰

اما علوم دینی که صفویه کمال جهد را در احیا و ترقی آن داشته اند در دورهٔ این پادشاهان و سلسله های بعد کاملا رواج داشته وعدهٔ بیشماری بکار تدریس آنها و تألیف کتبی در رشته های مختلف شرعی مشغول بوده اند . مشاهیر این فضلا غیر از کسانیکه اسم بردیم عبارتند از **مقدس اردبیلی** (وفاتش در ۹۹۳) و **میرزا محمد استرآبادی** (متوفی ۱۰۲۸) صاحب کتاب رجال و **قاضی نور الله شوشتری** (مقتول دو ۱۰۱۹) مؤلف کتاب مجالس المؤمنین و **شیخ حر عاملی** (متوفی ۱۰۱۰) صاحب کتاب وسائل و **میر مصطفی تفرشی** (متوفی در ۱۰۲۱ صاحب کتاب نقد الرجال و **آقا رضی الدین قزوینی** (متوفی ۱۱۲۵) و **شیخ محمد ابن حر عاملی** (متوفی ۱۱۰٤) صاحب کتاب امل الامل درعلمای جبل عامل و **سید نعمة الله جزائری** (وفاتش در ۱۱۱۲) و **سید علیخان دشتکی** (وفاتش در ۱۱۲۰) شارح صحیفهٔ سجادیه و مؤلف دو کتاب انوار الربیع و سلافة العصر و **میرزا عبدالله افندی** صاحب ریاض العلماء و **آقا محمد باقر بهبهانی** (وفاتش د ۱۲۰۸) از مشاهیر علما ومحققین ابتدای قرن سیزدهم هجری و **سید علی طباطبائی** (وفاتش

Le Comte Gobineau ۱

در ۱۲۳۱) صاحب شرح کبیر و شیخ جعفر کاشف الغطاء (وفاتش در ۱۲۲۷) و میرزا ابوالقاسم قمی (۱۱۵۱ - ۱۲۳۱) صاحب کتاب قوانین و ملا مهدی نراقی (وفاتش در ۱۲۰۹) و پسرش ملا احمدنراقی (متوفی سال ۱۲۴۴) و شیخ محمد حسن نجفی (متوفی ۱۲۶۶) صاحب کتاب جواهر الکلام و شیخ مرتضی انصاری (وفاتش در ۱۲۸۱) از بزرگان علمای اصول و شیخ محمد باقر شفتی معروف بحجة الاسلام (۱۱۸۰ - ۱۲۶۰) و حاجی محمد ابراهیم کرباسی (وفاتش در ۱۲۶۲) و شیخ احمداحسائی (۱۱۶۶ - ۱۲۴۱) رئیس طایفه شیخیه و حاجی میرزا حسن شیرازی (وفاتش در ۱۳۱۲ قمری) و میرزا محمدباقر خوانساری (وفاتش در ۱۳۱۳ قمری) صاحب کتاب روضات الجنات و حاجی میرزا حسن آشتیانی (متوفی ۱۳۱۹ قمری) و حاج شیخ هادی نجم آبادی (۱۲۵۰ - ۱۳۲۰ قمری) از علمای روشن فکر و با زهد و ورع و حاجی میرزا حسین نوری (متوفی ۱۳۲۰ قمری) صاحب مؤلفات ذیقیمت و آخوند ملا محمد کاظم خراسانی (۱۲۵۵ - ۱۳۲۹) صاحب کفایة الاصول و یك عده دیگر .

غیر از علوم دینی در عهد صفویه و بعد از آن تاریخ نویسی بزبان فارسی که از ایام مغول درایران شروع بترقی کرده بود همچنان در حال رونق ماند و یك عده از کتب بسیار نفیس تاریخی ما یادگار این ایام است و ما در فصل بعد که ادبیات فارسی را در این ایام مورد بحث قرار میدهیم باز از این مبحث گفتگو خواهیم کرد .

دردورهٔ صفویه دنبالهٔ نهضت عظیمی که در ایام تیموریان درصنایع مستظرفه بخصوص نقاشی و خوش نویسی و معماری پیش آمده بود گرفته شده بطوریکه اگر صنایع مستظرفهٔ ایران در عهد صفویان بکمال اواخر دورهٔ تیموری نباشد در عوض بعلت تشویق سلاطین و شاهزادگان صفوی توسعه و بسط آن بسیار زیاد تر شده است .

هنر مندان بزرك ایران از صفویه ببعد در نقاشی عبارتند از بهزاد و سلطان محمد خراسانی و میرك و رضای عباسی و معین مصور و در خوش نویسی نستعلیق سلطانعلی مشهدی و میر علی هروی و میرعماد قزوینی و و باباشاه اصفهانی و میر معز کاشی و میرزا محمدرضا کلهر و میرزا کوچك وصال و پسرش میرزا محمدداوری و در نسخ میرزا احمد نیریزی و میرزا احمد وقار و در شکسته شفیعاء و درویش عبدالمجید طالقانی و در تحریر میرزا عبدالوهاب نشاط اصفهانی و میرزا ابوالقاسم قائم مقام ثانی و میرزا علیخان امین الدوله و حسنعلیخان امیر نظام گروسی و غیر هم .

ادبیات فارسی

از عهد صفویه تا اواخر قاجاریه

پیشتر هم گفتیم که آخرین شاعر بزرگ و نویسندهٔ فاضل زبان فارسی مولانا عبدالرحمن جامی است که در ۸۹۸ هفت هشت سال قبل از تشکیل سلسلهٔ صفویه وفات یافته و از بعد از جامی تا دو قرن در ایران با اینکه عدهٔ شعرا بیرون از شمار است یك تن گویندهٔ برازنده که قابل قیاس با شعرای قدیم حتی با گویندگان درجهٔ دوم آن زمانها هم باشد بظهور نرسیده.

علت عمدهٔ این امر تنزل فاحش نظم فارسی است در عهد صفویان و این کیفیت معلول تنزل کلی علوم و معارف و بیعلاقگی صفویه بادبیات فارسی و رواج بازار سبك مخصوص هندی در ایران و استیلای فوق العادهٔ طبقهٔ روحانیون و آخوندان بیذوق و خشك مقدس بر اذهان مردم بوده است.

همانطور که علما و فضلای این دوره همه بهمان تکرار معلومات قدما و شرح وحاشیه نویسی برمصنفات ایشان وقت خود را میگذرانده و کمتر ازخودتصرف و استقلال و ابداع بکار میبرده اند شعرای این عهد هم بیشتر عمر را باستقبال اشعار قدما و تکرار مضامین ایشان صرف نموده وهیچیك قوه و قدرت ابتکاری نداشته اند که مثل فردوسی یا نظامی یا خیام یا مولوی یا سعدی یا حافظ بایجاد نوع خاصی از سخن یا نظم منظومهٔ تازه ای بپردازند و صاحب سبك یا اثر نوی شوند. تنها کاری که بتقلید شعرای هندی کرده اند همان دقت در ایجاد مضامین و معانی تازه ایست بزور استعارات و مجازات و تخییلات بعید الفهم و همین کار گفته های ایشان را مصنوع

و دور از ذهن و منافی فصاحت و بلاغت نموده تا آنجاکه غالب این گویندگان را باید سخن ساز گفت نه شاعر چه کلام ایشان با نهایت دقتی که درساختن وپرداختن آنها بکار برده اند در دل مردم با ذوق خوش سلیقه نمی نشیند و بمعنئ حقیقی کلمه شعر نیست . البته کم و بیش در میان این گویندگان شعرائی نیز بمعنی واقعی شاعر دیده میشود و در کلام همان شعرای سخن ساز نیز گاه گاهی قطعات وابیات خوب دیده میشود لیکن حکم بر اغلبیت است و این شعرا و آن اشعار هرچه باشند باز از لحاظ فصاحت و بلاغت مضامین بدیع و اسلوبهای تازه بهیچوجه بپای کلام قدما نمیرسند و بهترین آنها در حکم تقلید خوبی از گفته های پیشنیان است ٠

مشاهیر شعرای دورهٔ صفویه و افشاریه بقرار ذیلند : **محتشم کاشانی** (وفاتش در ۹۹۶) از معاصرین شاه طهماسب اول از شعرای مرثیه سرا ؛ **عرفی شیرازی** (متوفی ۹۹۹) و **صائب تبریزی** (۱۰۱۰ - ۱۰۵۹) و **باباف‌غانی شیرازی** (وفاتش در ۹۲۵) و **هلالی استرابادی** (متوفی ۹۳۶) و **اهلی شیرازی** (متوفی ۹۴۲) و **وحشی بافقی** (متوفی ۹۹۱) از شعرای پر شور و شیرین زبان این عهد صاحب منظومهٔ فرهاد و شیرین و **زلالی خوانساری** (متوفی ۱۰۲۵) که در دربار شاه‌عباس بزرك سمت ملك الشعرائی داشته و **نظیری نیشابوری** (متوفی ۱۰۲۲) و **ظهوری ترشیزی** (وفاتش در ۱۰۲۵) و **طالب آملی** (متوفی ۱۰۳۶) و **ابوطالب کلیم** (وفاتش در ۱۰۶۲) و **حزین گیلانی** (۱۱۰۳- ۱۱۸۰) و غیرهم ٠

غیر از این عده که بیشتر در ایران و گاهی نیز در هندوستان بوده اند در این مملکت اخیر و ترکستان نیز یك عدهٔ بالنسبه زیاد شاعر فارسی زبان وجود داشته اند که ما برای اجتناب از تطویل از ذکر ایشان در اینجا صرف نظر میکنیم همچنانکه از ذکر نثر نویسان این دو مملکت نیز بهمین علت احتراز خواهیم جست ٠

در نیمهٔ دوم قرن دوازدهم هجری یعنی از اواخر دورهٔ سلطنت افشاریه نهضت مهمی در شعر فارسی شروع شد و با وجود خرابی موحشی که بحال اصفهان در عهد استیلای افاغنه راه یافت و پراکندگی و بیسرو سامانی مردم آن باز آن شهر مرکز این جنبش ادبی قرار گرفت و در عهد کریم خان زند اهمیتی شایان پیدا کرد و با آنکه نه کریم خان مردی شعر طالب و شاعر پرور بود، نه در اصفهان مقر داشت نه موجباتی سیاسی و اجتماعی بظاهر برای ایجاد این نهضت بنظر میرسید اصفهان کوفته و ویران مرکز این نهضت جدید شد و این نبود مگر بر اثر وجود دو سه تن مرد خوش قریحهٔ صاحب ذوق در آنجا که صفای ذهن و سلامت ذوق در موقعیکه خوشبختانه راه ارتباط ادبی ایران با هندوستان مقطوع شده و سبك هندی نیز بمنتهای رکاکت و پستی رسیده بود خود را از زیر بار تقلید و استیلای شعرای پیرو آن سبك و سلیقه بیرون کشیدند ودانستند که درنظم اشعار راه ورسم صحیح و طریقهٔ سلامت همان بوده است که قدماقبل ازعهدصفویه داشته اند باین جهت از سبك معمول عهده خود که دنبالهٔ دورهٔ صفوی بود یك بارهعدول کردند و بتتبع طرز و شیوهٔ استادان مسلم پنج شش قرن قبل پرداختند و باین ترتیب بار دیگر اسلوب صحیح جمله بندی و ترکیب خوش کلام منظوم فارسی را رایج ساختند .

پیشقدمان این نهضت ادبی دو نفر ند: اول **سید محمد شعله** (متوفی سال ۱۱٦۰) دوم **میر سید علی مشتاق** (متوفی سال ۱۱۷۱) هر دو از اهل اصفهان و **میرزا محمد نصیر** (متوفی ۱۱۹۱) را هم که طبیب و حکیم نیز بود میتوان در ردیف این دو همشهری خود آورد. میر سید علی مشتاق در اصفهان انجمن شعرائی تأسیس نمود و شعرای جوان و تازه کار در آنجا بتشویق او گفته های قدما را تقلید و استقبال میکردند و بر اثر همین هدایت و تشویق مشتاق بزودی یك طبقه شاعر زبردست در اصفهان بظهور رسیدند که مجدد سبك قدما در شعر شدند و مشاهیر شعرای عهد فتحعلیشاه و محمد شاه که دورهٔ کمال ترقی این نهضت است اغلب از دست پرورد گان

و شاگردان همان طبقه اند .

مشهورترین شعرای معاصر یا شاگردان مشتاق که اکثر ایشان نیزازمردم اصفهانند بقرار ذیلند : **آقامحمد عاشق اصفهانی** (وفاتش در ۱۱۸۱) و **آقامحمد تقی صهبا** (وفاتش در ۱۱۹۱) و **لطفعلی بیك آذر بیگدلی** (وفاتش در ۱۱۹۵) صاحب تذکرهٔ آتشکده و **سید احمدهاتف اصفهانی** (وفاتش در ۱۱۹۸) صاحب ترجیع بند معروف و **حاجی سلیمان صباحی کاشانی** (وفاتش در ۱۲۰۷) و **ملا حسین رفیق اصفهانی** (وفاتش در ۱۲۲۶) .

اما شعرای دوره قاجاریه بعلت تشویقی که این سلاطین و وزرا و امرای ایشان از این طبقه مردم میکرده اند فراوانند و ما در اینجا بمشهور ترین ایشان اشاره میکنیم بقرار ذیل : **فتحعلیخان صبای کاشانی** (وفاتش در ۱۲۳۸) که ملك الشعرای فتحعلیشاه بوده و قسمتی از جنگهای این پادشاه را بنام شهنشاهنامه بتقلید شاهنامه برشتهٔ نظم کشیده ، **سید حسین مجمر زواره ای** (متوفی ۱۲۲۵) از شعرای غزلسرا و مداح ' **میرزا عبدالوهاب نشاط اصفهانی** ملقب بمعتمدالدوله (متوفی ۱۲۰٤)که منشی الممالك ووزیر خارجهٔ فتحعلیشاه بوده و در نظم و نثر بخصوص نظم غزلهای عارفانه دستی داشته است ؛ **میرزا شفیع وصال شیرازی** (وفاتش در ۱۲٦۲)که عارفی خوش نویس و شاعری شیرین سخن و هنرمند بوده و شش پسر او نیز همه بهمین کمالات آراسته بوده اند ومشهور ترین ایشان یکی **میرزا احمد وقار** دیگری **میرزا محمدداوری** دیگری **میرزا عبدالوهاب یزدانی** از شعرا و استادان نستعلیق است .

شعرای دیگر عهد قاجاریه عبارتند از **میرزا حبیب قاآنی شیرازی** (وفاتش در ۱۲۷۰) از قادر ترین سخن سرایان این عهد صاحب کتاب پریشان که یکی از بهترین تقلید های گلستان سعدی است . **میرزا عباس فروغی بسطامی** (وفاتش در ۱۲۷٤) که بهترین شاعر غزلسرای عهد قاجاریه است و

میرزامحمد علیخان شمس الشعراء سروش اصفهانی از قصیده سرایان توانا و فتح‌الله خان شیبانی و شهاب ترشیزی و یغمای جندقی و رضا قلیخان هدایت و محمود خان ملك‌الشعراء و میرزا محمد حسین فروغی اصفهانی (متوفی سال ۱۳۲۵ قمری) و شوریدهٔ شیرازی و میرزا عبدالجواد ادیب نیشابوری و میرزا حسن وحید دستگردی و غیرهم •

اما اشعر شعرای بعد از مشروطیت دوتن بوده اند یکی سید محمد صادق فراهانی متخلص بامیری و ملقب بادیب الممالك (۱۱۷۷ — ۱۳۳٦) از توانا ترین قصیده سرایان فارسی ، دیگر سید احمد ادیب پیشاوری (۱۲٦۰ — ۱۳٤۹) از بزرگان ادبا و فضلاء و از بهترین مقلدین شعرای قرن چهارم و پنجم .

در نثر فارسی دو شعبه از لحاظ تماس مستقیم آنها با ادبیات بمعنی اخص در اینجا مورد توجه ما خواهد بود یکی انشاء فارسی دیگر تاریخ نویسی •

انشاء فارسی نیز مانند شعر آن در عهد صفویه بمنتهای تصنع و رکاکت رسیده بود حتی میتوان گفت که از این لحاظ نثر های منشیانهٔ آن زمان از شعر آن دوره هم رکیك تر است و در اوایل قاجاریه ببدترین صورتها رسیده بوده است ترسل و منشئات میرزا مهدیخان استرابادی منشی الممالك نادر شاه و کتاب درهٔ نادرهٔ او و گیتی گشای میرزا محمد صادق نامی تفرشی در تاریخ زندیه و گلشن مراد میرزا ابوالحسن غفاری در همین موضوع اگر از لحاظ تاریخی مهم و معتبر شمرده شوند از جهت انشاء از نمونه های مصنوع وزشت نثر فارسیند .

برگرداندن سبك نثر فارسی بصورت فصیح وملیح قدیم سحری است که بدست چند نفر از منشیان زیر دست عباس میرزا بخصوص میرزا ابوالقاسم قائم مقام فراهانی (مقتول در ۱۲۵۱) صورت گرفته. این مرد با ذوق خوش قریحه که میتوان او را خداوند انشای فارسی گفت یك باره قلم نسخ بر انشاء مهوع عهد صفویه کشید و فصاحت و بلاغت را با ساده نویسی ترکیب کرد ونثر روان وساده‌ای

که ما امروز در فارسی داریم ازبرکت هدایت میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام ومنشیان زیر دست معاصر و مقلد اوست .

کسانیکه سبک قائم مقام را تقلید کرده و بمقتضای زمان تغییرات دیگری در آن از نوع ساده تر کردن کلام و انداختن بعضی آرایشهای زائد وارد نموده‌اند عبارتند از **میرزا سعید خان مؤتمن الملک** و **میرزا تقیخان امیر کبیر** و **میرزا محمدخان مجدالملک** صاحب رسالهٔ مجدیه وپسرش **حاجی میرزا علیخان امین-الدوله** و **حسنعلیخان امیر نظام گروسی**. بعد از آشنائی ایرانیان بزبانهای خارجی و طرز چیز نویسی ایشان یك عده از مترجمین ساعی کردند که در ساده نویسی و بکاربردن آنقدر جمله و لفظ که درست باندازهٔ معنی باشد از اروپائیان تقلید کنند در نتیجهٔ این توجه انشاء مخصوصی برای فارسی درست شد که بکلی ازحشو و زواید و صنایع و آرایشهای لفظی قدیم خالی است . این ترجمه ها یا کتبی که باین سبك انشاء شده تا قبل از مشروطیت بعلت عنایت مخصوص فضلای آن ایام بادبیات فارسی وعربی غالباً فصیح و عاری از اغلاط صرف و نحوی و املائی است واز بهترین نمونه های آن ترجمهٔ تئاتر های مولیر است بقلم میرزا جعفر قراجه داغی و ترجمهٔ کتاب حاجی بابای اصفهانی بقلم شیخ احمد روحی کرمانی و کتابهائی که در دورهٔ وزارت انطباعات اعتماد السلطنه و اعتماد السلطنه ترجمه یا تألیف شده لیکن از بعد از مشروطیت و رواج بازار روزنامه و چاپ وبی اعتنائی جوانان بادبیات فارسی وعربی اکثر ترجمه ها و تألیفها از جهت انشاء و املاء از غلط خالی نیست مگر آنها که بدست باز ماندگان فضلای قدیم پرداخته شده باشد .

سبك های جدیدی که ازحدود پنجاه سال پیش درایران بتقلید از اروپائیان شروع بنضج کرده و در این مملکت سابقه نداشته روزنامه نویسی وتئاتر نویسی و نگارش رمان و مقالات و غیرهاست ولی این سبکها هنوز چنانکه باید در فارسی پخته نشده .

اما در تاریخ نویسی چنانکه سابقاً نیز یاد آور شدیم از دورهٔ صفویه و دوره های بعد از آن کتابهای متعدد نفیسی برای ما بیادگار مانده و ما ذیلاً باسامی مشهور ترین مورخین این چهار صد سال اخیر اشاره میکنیم از این قرار :

میر یحیی قزوینی (متوفی ۹۶۵) صاحب لب التواریخ که تاریخی مختصر و عمومی است ، حسن بیك روملو مؤلف احسن التواریخ که در ۹۸۵ تألیف شده در تاریخ عمومی تا عصر مؤلف ، قاضی احمد غفاری (متوفی سال ۹۷۵) صاحب تاریخ نگارستان و نسخ جهان آرا ، اسکندر بیك منشی (متوفی ۱۰۳۸) صاحب تاریخ عالم آرای عباسی ، میرزا طاهر وحید صاحب تاریخ عباسنامه در تاریخ شاه عباس دوم و برادرش محمد یوسف واله مؤلف تاریخ خلد برین، میر منشی قمی صاحب خلاصة التواریخ، میرزا مهدیخان استرابادی (متوفی ۱۱۶۰) مؤلف جهانگشای نادری ، میرزا رضی تبریزی (متوفی ۱۲۲۳) مؤلف زینة التواریخ ، عبدالرزاق بیك دنبلی (وفاتش در ۱۲۴۳) صاحب مآثر السلطانی و همای مروزی مؤلف تاریخ جهان آرا و رضاقلیخان امیرالشعراء هدایت (متوفی ۱۲۸۸) مؤلف روضة الصفای ناصری و مجمع الفصحاء ، میرزا تقی لسان الملك سپهر (متوفی ۱۲۹۷) صاحب ناسخ التواریخ که تنها جلد اخیر آن فی الجمله قابل اعتماد است ، محمد حسنخان اعتمادالسلطنه (متوفی ۱۳۱۳) مؤلف منتظم ناصری و مرآت البلدان و میرزا جعفر خورموجی صاحب حقایق الاخبار ناصری و غیرهم .

تحقیق و تتبع ادبی و تاریخی نیز از وقتیکه مستشرقین اروپائی درباب جغرافیا و تاریخ وزبان و ادبیات فارسی و عربی شروع بنشر مقالات وکتبی کرده وایرانیان با آن نوشته ها آشنائی پیدا نموده اند در زبان فارسی مورد توجه نویسندگان ایرانی شده ودر این رشته یك عده نویسندهٔ محقق ومتتبع در میان ایشان بظهور رسیده است که چون اکثر ایشان از معاصرینند از ذکر اسامی آنان خود داری میکنیم .

روابط ایران بامهالك خارجه

از ابتدای مشروطیت تا کنون

از بعد از جنك بین ایران و انگلیس که در ابتدای سال ۱۲۷۳ قمری اتفاق افتاده و بمعاهدهٔ شوم پاریس بتاریخ هفتم رجب همان سال خاتمه یافته و ولایت هرات بابقیهٔ افغانستان ازایران مجزی شده تاکنون جنگ مهمی مابین دولت ایران ودولت خارجی دیگری صورت نگرفته است تنها در ۱۷ شهریور ۱۳۲۲ شمسی دولت ایران بیاری متفقین بدولت آلمان اعلان جنك داد ولی عملاً درمحاربات شرکت ننمود.

بنابراین درطی این مدت که قریب بیك قرن است ایران با هیچ دولت خارجی جنگی نکرده و روابط آن با همسایگان و سایر دول بیگانه برهمان قرار داد ها ومعاهدات سابقه برقراربوده است.

روابط ایران با روسیه تا برافتادن دولت تزاری و برروی کارآمدن بلشویکها در این مملکت بر اساس معاهدهٔ ترکمانچای مبتنی بود لیکن بعلت تجاوزات وبهانه-جوئیهائی که دائماً از طرف عمال و نظامیان سرحدی تزاری بروزمیکرد همیشه بین دودولت خارجی اختلاف موجود بود تا آنکه بموجب عهدنامه ای که در تاریخ ۱۷ جمادی الاولی از سال ۱۳۳۹ قمری (۲٦ فوریه ۱۹۲۱) بین ایران و زمامداران اتحاد جماهیر شوروی در مسکو بامضا رسید با گذشتهای فراوانی که این دولت جدید نسبت بایران کرد بسیاری از اختلافات سابقه رفع گردید و آن عهدنامه با عهدنامهٔ تجارتی دیگری که در ۲۷ اکتبر ۱۹۳۱ بین طرفین بامضا رسید تکمیل شد. این دوعهد نامه حالیه اساس روابط سیاسی واقتصادی بین ایران واتحاد جماهیر شوروی است.

اما روابط با انگلیس ، دولت بریتانیای کبیر چندماه قبل از خاتمهٔ جنگهای بین المللی اول یعنی در موقعیکه‌دولت تزاری روسیه از میان رفته وایران درحقیقت سراسر میدان فعالیت سیاسی انگلیس شده بود درتاریخ ۱۸ ذی القعده ۱۳۳۷ (نهم اوت ۱۹۱۹) دولت ایران را بامضای قرارداد منحوسی واداشت و این قرارداد که بقرار داد۱۹۱۹ مشهورشده اختیار کلیهٔامور نظامی ومالی وگمرکی ایران را منحصراً بدست مستشاران انگلیسی میداد و آنرا تحت حمایت دولت بریتانیا میگذاشت .

خوشبختانه پیش آمد اوضاع زمانه نگذاشت که این قرارداد عملی شود چه از طرفی دولت اتحاد جماهیر شوروی تضج گرفت و از طرفی دیگر قرارداد مزبوردر داخل وخارج ایران بمخالفتهای شدید برخورد از آنجمله دولتی که بعد از دولت امضاکنندهٔ قرارداد در ایران روی کار آمد آنرا موقوف الاجراء گذاشت و مجمع اتفاق ملل هم که تازه تشکیل یافته بود آنرا که برخلاف اساسنامهٔ آن بسته شده بود برسمیت نشناخت و در فرانسه و امریکا نیز در باب انعقاد آن بدولت انگلیس اعتراضات شدید شد .

دولت ایران بالاخره درروز ۱۷ جمادی الاولی از سال ۱۳۳۹ قمری یعنی در همان‌روزی که عهدنامهٔ جدید بین ایران‌واتحاد جماهیر شوروی در مسکو بامضارسید قرارداد ۱۹۱۹ را که بزور بر ایران تحمیل شده بود ملغی اعلان کرد و دولت انگلیس ناچار شد که مستشارانی را که برای اجرای مواد آن بایران فرستاده بود باز پس بخواند .

موضوع عمدهٔ اختلافی‌که بین ایران وانگلیس ازسالها پیش باقیست وبا وجود اعتراضات مکر رایران هنوزنیزبجائی‌نرسیده موضوع جزایربحرین‌است درخلیج‌فارس .

این‌جزایر که حتی‌ازعصرساسانیان از اجزاء لاینفك ایران بوده ودولت‌انگلیس هیچگونه عهد و پیمانی برای اثبات حقانیت تصرفات خـود درآنجا ندارد از اواخر عهدناصری‌بعلت ضعف‌دولت ایران و نبودن‌بحریهٔ کافی دردست این دولت یك عده‌از شیوخ غاصب را بر آنجا مسلط نمود و بواسطهٔ تحمیل عهدنامهٔ اتحاد ومودتی بـر ایشان آن جزایر و شیوخ آنجا را تحت حمایت خود گرفته وخود را مدافع شیوخ

غاصب بحرین قلمداد کرده‌است درصورتیکه همه نوع مدارك واسناد دایر برحقانیت ادعای ایران بر آن جزایر و ضمیمه بودن آنجا بایران دردست است .

اصول روابط ایران با دولت عثمانی سابق ودولت ترکیهٔ کنونی معاهدهٔ ثانی ارزنة الروم است که‌درعهدمحمدشاه‌قاجار بتاریخ۱۶ جمادی الثانیهٔ ۱۲۶۲ بتوسط‌میرزا تقیخان امیر نظام در نه ماده بامضا رسیده است .

اگرچه از بعد از امضای این معاهده پیوسته در خصوص اراضی ایل نشین سرحدی بین دولتین اختلافات بروز می‌کرده لیکن خطوط سرحدی از آن تاریخ تا کنون تغییرات فاحشی نیافته است .

مهمترین اختلافاتی که‌از آن‌تاریخ ببعد ظاهرشده یکی‌ادعای دولت‌عثمانی‌بوده است بر ناحیهٔ قطور از محال خوی‌که بالاخره پس از شکست عثمانی از روس در سال ۱۲۹۶ قمری و عقد عهدنامهٔ برلین دولت عثمانی بفشار دول دیگر برد ناحیهٔ قطور بایران مجبور گردید . دیگر در سال ۱۳۲۵ یعنی در زمان کشمکش مجلس اول ایران با محمد علیشاه که ترکان عثمانی از انقلابات ایران استفاده کرده قوائی بحدود غربی آذربایجان فرستادند و تا حدود اورمیه جلو آمدند .

این تجاوز عثمانیان بخاك ایران یکی از جهت خصومتی بود که دولت مستبد عثمانی باجنبش آزادیخواهانهٔ ایران داشت و ازتأثیر آن در ممالك سلطان اندیشه‌ناك بود دیگر تحریك سیاسی آلمان که از عقد قرار داد ۱۹۰۷ بین انگلیس‌وروس دلی خوش نداشت ومیخواست بوسیلهٔ عثمانی واعمال نفوذ در ایران‌که بتوسط‌همان قرارداد بدو منطقهٔ نفوذ روسی وانگلیسی تقسیم شده بود اهمیت وجود خود را بحریفان‌بشناساند .

عاقبت دولتین روس وانگلیس برای بستن راه نفوذ آلمان دولت عثمانی را به پیش کشیدن قشون خود از ایران مجبور کردند و چون مقارن همان ایام عثمانی نیز مشروطه شد و آزادیخواهان آن با تجاوزاتی که از طرف دولت مستبده رخ

داده بود مخالف بودند این غائلهٔ جدید بین ایران و عثمانی موقتاً در سال ۱۳۲۹ خاتمه پذیرفت اما باز موضوع اختلافات مرزی حل نشد و دعاوی طرفین همچنان برقرار بود تا اینکه در سال ۱۳۳۲ چهار دولت ایران وعثمانی وروس و انگلیس هریك نمایندگانی معین کردند تا از خطوط سرحدی ایران و عثمانی نقشهٔ دقیق بردارند و خط قطعی سرحدات غربی ایران را مشخص نمایند.

این هیأت درست یك روز قبل از آنکه جنگهای بین المللی اول شروع شود کارهای نقشه برداری وتعیین خطوط مرزی رابانجام رسانید لیکن دولت ایران آنرا برسمیت نشناخت و اعتراض ایران راجع بپاره ای ازخطوط سرحدی آذربایجان و قسمت مجاور شط العرب بود.

معاهده ای که در تاریخ دوم بهمن ماه ۱۳۱۱ شمسی درطهران بین وزرای خارجهٔ ایران وترکیهٔ جدیدبامضا رسیدخطوط قطعی سرحدی بین ایران وترکیه رامشخص ساخت وبموجب آن قلهٔ آرارات صغیر بکلی درخاك ترکیه قرارداده شددرعوض بعضی از قری وقصبات کردستان بایران ضمیمه گردید.

اما موضوع اختلاف بر سر اراضی مجاور شطالعرب چون این نواحی پس از تجزیهٔ دولت عثمانی و بوجود آمدن دولت جدید عراق دیگر ضمیمهٔ ترکیه نبود دولت ایران اعتراض خود را درآن باب بهمسایهٔ جدید خود عراق که در آن ایام تحت قیمومت انگلیس میزیست تجدید کرد.

دولت ایران دولت جدید التأسیس عراق را در تاریخ ۱۳۰۸ شمسی برسمیت شناخت وبا اینکه از این تاریخ ببعدباب روابط سیاسی ودوستانه بین دولتین برقرار گردید باز موضوع اختلافات سرحدی و اراضی مجاور شطالعرب حل نشد و دولت عراق که در این باب لجاج مخصوص نشان میداد در سال ۱۳۱۳ شمسی از دست ایران بشورای مجمع اتفاق ملل عرض حال داد و شوری امر را بمذاکرات مستقیم بین دو دولت محول نمود بهمین نظر وزیر امور خارجهٔ عراق در مرداد ۱۳۱۴

بطهران آمد و در ۱۳۱۵ طرفین اختلافات خود را با عقد عهد نامه ای حل کردند و موضوع بنفع ایران خاتمه یافت.

در باب خطوط سرحدی بین ایران و افغانستان نیز همه وقت اختلافاتی پیش می آمد، عاقبت دولتین قبول کردند که امر را بحکمیت دولت ترکیه واگذارند. نمایندگان حکم در اردیبهشت ۱۳۱٤ رأی خود را در حل اختلافات باطلاع دولت رساندند و دولتین نیز آنرا پذیرفتند و از این طرف نیز رفع اختلاف شد.

بعد از آنکه اختلافات مرزی بین ایران از یك طرف وسه دولت ترکیه و عراق و افغانستان از طرفی دیگر بشرحیکه نوشتیم مرتفع گردید زمینهٔ مساعدی برای دوستی و حسن تفاهم بین این چهار دولت همسایه فراهم آمد و در نتیجهٔ همین کیفیت بود که وزرای خارجهٔ چهار دولت در سال ۱۳۱٦ شمسی در قصر سعدآباد طهران بایکدیگر پیمان دوستی وعدم تعرضی که بپیمان سعد آباد معروف شده بستند و نسخ آن پیمان در روز چهاردهم تیر ماه ۱۳۱۷ در طهران رسماً بین نمایندگان چهار دولت مبادله گردید.

در فاصلهٔ ده سال اخیر دولت ایران از یك طرف با یك عده از ممالك دنیا که روابط سیاسی مستقیم نداشته افتتاح باب مرابطات کرده و از طرفی دیگر بوسیلهٔ تبدیل سفارتخانه های خود در بعضی از ممالك مهم بسفارت کبری اهمیت روابط خود را با آنها بیشتر کرده است از آنجمله دولت عربستان سعودی را در ۲۳ مرداد ۱۳۰۸ شمسی برسمیت شناخته و در ۲٦ مهر ماه ۱۳۱۱ با دولت ژاپون عهدنامهٔ مودت و تجارت بسته همچنین باسوئد و نروژ و دانمارك وآرژانتین و برزیل و چکوسلواکی و یوگسلاوی واستونی و لیتوانی و لتونی و چین داخل در ارتباط شده و درانگلستان و فرانسه و امریکا وچین سفارتخانه های خودرا بسفارت کبری مبدل نموده است.

— خاتمه —